



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

سام حجاب

جمال

نیاپنڈر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام سجاد علیه السلام جمال نیایشگران

نویسنده:

احمد ترابی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	امام سجاد جمال نیایشگران
۱۴	مشخصات کتاب
۱۴	پیشگفتار
۱۶	مقدمه
۱۸	فصل اول: اجمالی از ولادت تا شهادت
۱۸	ولادت علی بن الحسین علیه السلام
۱۹	مکان ولادت
۱۹	کنیه و القاب
۲۲	امام سجاد ابن الخیر تین
۲۲	همسر و فرزندان
۲۵	رسالت دینی و اجتماعی امام سجاد (ع)
۲۶	شهادت
۲۸	مدفن علی بن الحسین (ع)
۲۹	امامت علی بن الحسین - علیه السلام
۲۹	دوران امامت
۲۹	دلایل امامت علی بن الحسین - علیه السلام
۳۰	تصریح پیامبر اکرم - صلی الله علیه وآله -
۳۱	حدیث لوح
۳۲	تصریح علی بن ابی طالب - علیه السلام -
۳۲	تصریح حسین بن علی (ع)
۳۳	منحرفان از خط امامت راستین
۳۳	فرقه کیسانیه
۳۴	شخصیت محمد حنفیه
۳۵	محمد حنفیه و مساله امامت

۳۹	محمد حنفیه و رخداد عاشورا
۴۲	چگونگی پیدایش کیسانیه
۴۳	زمینه سیاس - اجتماعی پیداش (کیسانیه)
۴۷	مختار و کیسانیه
۴۹	تمایز قیام توابین و قیام مختار
۴۹	عقیده مختار درباره امامت علی بن الحسین (ع)
۵۰	روایاتی در مدح مختار
۵۲	روایاتی در مذمت مختار
۵۳	شخصیت مختار در نگاه امامیه
۵۵	انگیزه های سیاسی در شکل گیری کیسانیه
۵۷	فصل دوم: شخصیت معنوی و اجتماعی امام سجاد - علیه السلام
۵۷	امام سجاد (ع) در محراب عبادت و معنویت
۵۹	امام سجاد - علیه السلام - در آستانه نماز
۶۰	نماز امام سجاد (ع)، ابلاغگر پیام شهیدان
۶۱	علی بن حسین، سید الساجدین
۶۳	محو در جمال پروردگار
۶۳	علی بن الحسین (ع) و اهتمام به حج
۶۴	رسیدگی به نیازمندان و تهیدستان
۶۵	کمک به محرومان، در نهان
۶۸	عفو و گذشت، در روابط اجتماعی
۷۱	تلاش در آزادی بردگان
۷۴	امام سجاد - علیه السلام -، از دیدگاه دیگران
۷۷	حماسه فرزندق
۷۹	شخصیت فرزندق
۸۱	متن قصیده فرزندق
۸۴	پیامهای قصیده فرزندق

۸۵	انگیزه فرزدق
۸۵	توضیح
۸۶	حماسه فرزدق، ثبت در دیوان ادب
۹۶	تحلیلی بر قصیده فرزدق
۹۸	نقد شیئات
۹۹	فصل سوم: زندگی سیاسی امام سجاد - علیه السلام
۹۹	زندگی سیاسی امام سجاد - علیه السلام
۱۰۱	ایفای مسئولیت، در اوج دشواریها
۱۰۳	از کربلا تا کوفه
۱۰۶	ورود به شهر کوفه
۱۰۶	سخنان آتشین امام سجاد با کوفیان
۱۱۲	در مجلس عبیدالله بن زیاد
۱۱۴	از کوفه تا شهر شام
۱۱۶	خط سیر قافله اسیران
۱۱۸	گذار از غمبار از شهر بعلبک
۱۲۰	ورود به شام، دشوارترین لحظه ها
۱۲۱	نخستین طنین حق در گوش شامیان
۱۲۵	شمامت کینه توزان
۱۳۲	خطبه علی بن الحسین - علیه السلام
۱۳۸	بازتاب خطبه امام سجاد - علیه السلام
۱۴۱	خطبه امام سجاد - علیه السلام - در آستانه ورود به مدینه
۱۴۴	امام سجاد - علیه السلام - پس از واقعه کربلا
۱۴۷	موضع امام سجاد در برابر حکومتها
۱۴۹	اهتمام به امر به معروف و نهی از منکر
۱۴۹	افشاگری علیه دستگاه امویان
۱۵۰	ترغیب به جهاد و شهادت

- ۱۵۱ رهنمود به مبارزه پنهانی با جباران
- ۱۵۳ تشویق به شکیبایی و راز داری
- ۱۵۵ جهاد یا حج؟
- ۱۵۷ زندگی امام سجاد؛ در ادامه خلافت یزید
- ۱۵۸ واقعه اسفبار حره
- ۱۶۲ امام سجاد در واقعه حره
- ۱۶۵ تحلیلهای نادرست!
- ۱۶۷ دومین تحلیل نادرست!
- ۱۶۹ امام سجاد، پناهگاه اهل مدینه
- ۱۷۲ یزید و هجوم به مکه
- ۱۷۳ فتنه عبدالله بن زبیر
- ۱۷۵ موضع امام سجاد در برابر ابن زبیر
- ۱۷۹ دوران معاویه بن یزید
- ۱۸۲ دوران مروان بن حکم
- ۱۸۴ انحطاط دینی و سیاسی مردم
- ۱۸۵ دوران عبدالملک مروان
- ۱۸۸ برخورد های امام سجاد - علیه السلام - با عبدالملک مروان را بازگو کرده می فرماید: ۱۸۸
- ۱۹۵ دوران ولید بن عبدالملک
- ۱۹۷ عمر بن عبدالعزیز و آینده او از نظر امام سجاد علیه السلام
- ۲۰۰ شیوه امام در افشاگری علیه حاکمان ناصالح
- ۲۰۱ فصل چهارم: شخصیت علمی امام سجاد علیه السلام
- ۲۰۱ علم و دانش امام سجاد (ع)
- ۲۰۳ احکام و مسایل فقهی
- ۲۰۴ امام سجاد علیه السلام سرور فقیهان
- ۲۰۵ اسرار و دانشهای مکتوم
- ۲۱۰ اصحاب امام سجاد - علیه السلام -

- ۲۲۱ - ممتازترین اصحاب امام سجاد - علیه السلام -
- ۲۲۱ - ویژگی‌هایی از زندگی اصحاب امام سجاد - علیه السلام -
- ۲۲۱ - یحیی بن ام الطویل
- ۲۲۳ - سعید بن جبیر
- ۲۲۶ - رشید هجری
- ۲۲۸ - ابو خالد کابلی
- ۲۲۹ - سعید بن مسیب
- ۲۳۰ - جابر بن عبدالله انصاری
- ۲۳۳ - عامر بن وائله کنانی
- ۲۳۵ - ابو حمزه ثمالی
- ۲۳۸ - امام سجاد - علیه السلام - و تحکیم و تجدید بنای معارف دین
- ۲۴۰ - فقیهان اصحاب امام سجاد - علیه السلام -
- ۲۴۱ - هشدار امام سجاد - علیه السلام - به عالمان
- ۲۴۳ - نامه امام سجاد - علیه السلام - به محمد بن مسلم زهری
- ۲۴۳ - مسئولیت عالمان
- ۲۴۴ - همدمی باظالمان، جرمی بزرگ
- ۲۴۴ - عالمان درباری اصلیت‌ترین تکیه گاه ظالمان
- ۲۴۵ - هشدار به عالمان دنیاگرا!!
- ۲۴۶ - لزوم توجه به انگیزه هوادارن
- ۲۴۷ - راه نجات و بازگشت
- ۲۴۸ - فصل پنجم: جلوه هایی از درسهای امام سجاد - علیه السلام -
- ۲۴۸ - جلوه هایی از درسهای امام سجاد - علیه السلام -
- ۲۴۸ - رساله حقوق
- ۲۵۰ - متن رساله حقوق
- ۲۵۰ - حقوق الهی، پایه همه حقوق فردی و اجتماعی
- ۲۵۱ - فراگیری و گستردگی دامنه حقوق

۲۵۱	فهرست حقوق اجتماعی
۲۵۶	حقوق در قلمرو کردار
۲۵۸	حقوق پیشوایان و مدیران
۲۵۹	حقوق رعیت و عناصر تحت سرپرستی
۲۶۲	حقوق خویشاوندان
۲۶۹	حق شریک
۲۶۹	حق داراییها و امکانات مادی
۲۶۹	حقوق طلبکاران
۲۷۰	حق معاشران
۲۷۰	حق مدعیان و شاکیان
۲۷۶	استمداد از خداوند در ایفای حقوق
۲۷۶	صحیفه سجادیه
۲۷۶	مقدمه
۲۷۶	مستدرکات صحیفه
۲۷۸	شرحهای نگاشته شده بر صحیفه
۲۷۹	سند و رجال صحیفه کامله سجادیه
۲۸۰	حدیث صحیفه
۲۸۴	گسترده معارف در صحیفه سجادیه
۲۸۴	هنر تبلیغ و هدایتگری
۲۸۷	باورهای اصولی، در صحیفه سجادیه
۲۸۷	مقدمه
۲۸۷	توحید و شناخت خداوند
۲۸۷	خداوند، خود معرف خویش
۲۸۸	خداوند، یگانه و بی همتا
۲۸۸	خداوند بی ضد و بی شریک
۲۸۹	اهمیتی اعتقاد به توحید

- ۲۸۹ - - - - - صفات خداوند
- ۲۹۱ - - - - - عدل الهی
- ۲۹۲ - - - - - لطف و رحمت الهی
- ۲۹۲ - - - - - علم و قدرت الهی
- ۲۹۳ - - - - - عزت و بی نیازی خداوند
- ۲۹۴ - - - - - ناتوانی انسان از وصیف کامل خداوند
- ۲۹۴ - - - - - تداوم خط رسالت در طول تاریخ
- ۲۹۴ - - - - - پیامبر اسلام، خاتم پیامبران
- ۲۹۴ - - - - - اصحاب راستین پیامبر - صلی الله علیه وآله -
- ۲۹۵ - - - - - قرآن دلیل حقانیت پیامبر - صلی الله علیه وآله -
- ۲۹۵ - - - - - قرآن فراتر از همه کتابهای آسمانی
- ۲۹۵ - - - - - قرآن روشنگر، ظلمتها
- ۲۹۵ - - - - - قرآن شفابخش حقجویان
- ۲۹۵ - - - - - قرآن ملاک تشخیص حق
- ۲۹۶ - - - - - حقایق قرآن، نیازمند مفسری الهی
- ۲۹۶ - - - - - امامان، گنجینه داران معارف قرآن
- ۲۹۷ - - - - - فلسفه تداوم امامت
- ۲۹۸ - - - - - فلسفه لزوم اطاعت از امام - علیه السلام -
- ۲۹۸ - - - - - عارفان به مقام ائمه معصومین - علیه السلام -
- ۲۹۹ - - - - - ارجمندی شیعه، در نگاه امام - علیه السلام -
- ۲۹۹ - - - - - آرمانهای متعالی، در مکتب انتظار
- ۳۰۱ - - - - - مناسبات امام و امت
- ۳۰۳ - - - - - اتمام حجت خدا بر انسانها، زمینه مسئولیت آنان
- ۳۰۴ - - - - - قیامت روز پاسخگویی به مسوولیتها
- ۳۰۴ - - - - - بر پایی قیامت، لازمه عدل الهی
- ۳۰۴ - - - - - نظام کیفر و پاداش الهی، بدون ظلم

- ۳۰۵ فلسفه عدل الهی در نظام جزایبخشی
- ۳۰۶ مهلت الهی به مسؤل ولایت گریزان
- ۳۰۶ فلسفه مهلت خداوند به اهل عصیان
- ۳۰۶ کارآیی شفاعت، در قیامت
- ۳۰۸ شفاعت پیامبران برای امتها
- ۳۰۸ شفاعت اهل بیت - علیه السلام - برای پیامبران
- ۳۰۸ شفاعت صالحان، برای وابستگان خویش
- ۳۰۹ شفاعت اعمال مؤمنان، برای آنان
- ۳۰۹ سیمای انسان و فضایل انسانی در صحیفه سجادیه
- ۳۰۹ مراحل پیدایش و تکامل انسان
- ۳۱۰ نیروی انسانی متکی به خدا
- ۳۱۰ فلسفه آفرینش انسان
- ۳۱۱ انسان، همواره در معرض آزمون الهی
- ۳۱۱ قابلیت‌های دوگانه انسان
- ۳۱۲ انسان، بی حمایت خدا، متمایل به باطل
- ۳۱۳ سرشت انسان، متمایل به صلاح
- ۳۱۳ معرفت، عالیترین موهبت الهی به انسان
- ۳۱۴ حق شناسی، ملاک انسانیت
- ۳۱۴ صفات ارزشی انسان
- ۳۱۵ خودسازی و صلاح جویی
- ۳۱۶ نیت و اندیشه نیک
- ۳۱۶ عزت و شرافت
- ۳۱۷ تواضع در اوج عزت
- ۳۱۷ محبت و مودت اجتماعی
- ۳۱۸ رعایت حقوق اجتماعی و التزام به آنها
- ۳۱۸ حمایت و دستگیری از محرومان

۳۱۸	پرهیز از آزار دیگران
۳۱۸	پرهیز از آفات زبان و گفتار
۳۱۸	پرهیز از نفاق و دورویی
۳۱۹	جهاد اکبر و پرهیز از شهوات
۳۲۰	مواضع سیاسی اجتماعی امام سجاد - علیه السلام - در صحیفه سجادیه
۳۲۰	مقدمه
۳۲۳	افشاگری امام علیه غاصبان خلافت
۳۲۴	حمایت از مظلوم و مقابله با ظالم
۳۲۶	اهتمام امام به حفظ کیان سرزمینهای اسلامی
۳۲۷	ترغیب و تشویق به جهاد
۳۲۸	بزرگداشت روحیه جهاد و نبرد با دشمنان اسلام
۳۲۸	ارزش شهادت و مقام شهیدان
۳۲۹	اهداف والالی جهاد
۳۲۹	سخنی در پایان
۳۳۰	پی نوشت ها
۳۳۰	۱ تا ۹۸
۳۳۹	۹۸ تا ۱۸۹
۳۴۷	۱۹۰ تا ۲۸۸
۳۵۶	۲۸۹ تا ۳۶۸
۳۶۴	۳۶۹ تا ۴۶۴
۳۷۱	۴۶۵ تا ۴۷۹
۳۸۱	۴۸۰ تا ۵۹۸
۳۹۱	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: آقائی، احمد، ۱۳۳۶ - عنوان و نام پدیدآور: امام سجاد (ع) جمال نیایشگران تحقیق از گروه تاریخ اسلام [بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی؛ نگارش احمد ترابی مشخصات نشر: مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی ۱۳۷۳. مشخصات ظاهری: ص ۳۲۵ شابک: ۱۱۰۰۰ ریال ۹۶۴-۴۴۴-۳۱۸-۷. یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم ۸۳ - ۴۹ق. شناسه افزوده: بنیاد پژوهشهای اسلامی گروه تاریخ اسلام شناسه افزوده: بنیاد پژوهش های اسلامی رده بندی کنگره: ۳۴PB / الف ۸ ۳۷۳۱ رده بندی دیویی: ۴۵۹/۷۹۲ شماره کتابشناسی ملی: م ۴۷-۴۸۲

پیشگفتار

پس از حمد و ثنای خداوند منان و درود بر روان پاک و مقدس پیامبر گرامی اسلام و خاندان معصوم و بزرگوارش، این بنده امیدوارم به غفران الهی، سید هاشم رسولی محلاتی، از سال ۵۰ به بعد به کسالت شدید کلیوی مبتلا شدم و پس از بستری شدن در بیمارستان و انجام عمل جراحی با خود عهد کردم چنانچه خدای بزرگ بر من منت نهاده سلامت کامل عنایت فرماید با توجه به مطالعه و سابقه و تجربه کاری که داشتم به کار تدوین زندگانی پر افتخار سراسر آموزنده ائمه معصومین علیهم السلام دست زدم. باشد تا از این رهگذر شمه ای از نعمتهای بزرگ الهی را سپاسگزارم کرده و خدمتی هر چند ناچیز به آستان مقدس موالیان خویش نموده و ذخیره ای اندک برای روز بازپسین تهیه کرده باشم...

بحمدالله، توفیق الهی نیز یاری کرد و زندگی رسول خدا (ص) و دخت گرامیش حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها؛ را در سالهای ۵۰ تا

۷۵ تدوین کرده به چاپ رساندم، ولی با پیروزی انقلاب اسلامی و مشاغلی که در این راه برایم پدید آمد ادامه کار دچار رکود و وقفه شد. با این حال، خدای منان توفیق خود را از این بی مقدار سلب نفرمود و با همه مشاغلی که داشتم به تدوین زندگانی سه معصوم بزرگوار دیگر - حضرت امیر المومنان - علیه السلام - و امام حسن - علیه السلام - موفق شدم و این آثار نیز به چاپ رسید.

در این خلال دوست پر تلاش و ارجمند و دانشمندان گرانمایه، حضرت حجه السلام و المسلمین آقای الهی، که خدمت به فرهنگ اسلامی و شیعه در وجود ایشان از مرز وظیفه گذشته به سرحد عشق رسیده است در سفرشان به قم به مناسبت برگزاری سمینار دارالقرآن، با این حقیر دیداری داشتند و از روی کرامت نفس و عنایت خاص خویش خدمت در گروه تاریخ اسلام بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی را به بنده بی بضاعت پیشنهاد فرمودند. پس از آن در سفری به مشهد به آستان قدس رضوی مشرف شدم و از نزدیک با اعضای محترم گروه تاریخ اسلام آشنایی پیدا کردم، آن عزیزان را اعوان و انصار خوبی برای همکاری در این زمینه یافتم، و به پذیرفتن دعوت جناب آقای الهی سلمه الله تعالی تشویق و دلگرم شدم. گروه تاریخ به پیشنهاد اینجانب، دست به کار تهیه مقدمات تدوین زندگانی بقیه ائمه معصومین علیهم السلام گردید.

در میان توفیقه بودند که پس از تهیه مقدمات تدوین زندگانی بقیه ائمه معصومین علیهم السلام آقای خداپرست دام توفیقه بودند که پس از تهیه و تنظیم فیشهای مورد

نیز به تدوین و تالیف آنهاست با سبک و شیوه ای که مد نظر بود مشغول شدند و در این راه زحمات فراوانی کشیدند - شکر الله سعيه المشكور.

متأسفانه به خاطر گرفتاریهای ایشان و نوساناتی که در پیدا شد مجدداً ادامه کار دچار وقفه شد تا این که خدای سبحان نعمت غیر مترقبه دیگری را به یاری ما فرستاد و نویسنده توانا و ارجمند، حجه السلام جناب آقای ترابی انجام این مهم به عهده گرفتند، و الحق با قلم شیوا و توانمند خویش بخوبی و بیش از حد انتظار از عهده کار بر آمدند، کتابی را که در دست و پیش رو دارید تالیفات کرده و همه ما را مرهون زحمات خویش قرار دادند. خداوند بر توفیقات ایشان بیفزاید، و توفیق بهروری و استفاده از آن را به همه ما عنایت فرماید، و همچنان ما را تا پایان کار موفق و مشمول عنایات خاصه خویش قرار دهد.

سید هاشم رسولی محلاتی

۳۱ اردیبهشت ماه ۷۳ شمسی

مطابق با عید قربان ۱۴۱۴ قمری

مقدمه

امام سجاد، حضرت علی بن الحسین (ع)، چهارمین پیشوای شیعه و ششمین آفتاب عصمت است که در بحرانی ترین شرایط تاریخ اسلام عهده دار امر امامت گردید و قافله اهل ولایت را از ظلمات دوران حکومت بنی امیه به سلامت عبور داد سلامت عبور داد و شیعه را از اضمحلال و نابودی مصون داشت.

در روزگاری که همه صداها خاموش شده بود و امویان دارهایی را که ریخته بودند نمی شستند تا درس عبرتی باشد برای همه آنان که هنوز نفسی در سینه دارند و زمزمه ای زیر لب!

آری، امام سجاد (ع) در

چنین روزگاری قافله سالار راهیان نور شد. وقتی نگذاشته که در روشنایی روز ندای، حقیقت را بر فراز منبر جدش رسول الله باز گوید، در دل‌های شب با دعا و نیایش، عالی‌ترین رموز دینداری و حق‌جویی را به یارانش ابلاغ کرد. و با راز و نیازهای شبانه‌اش، صحیفه‌ای از معارف و رهنمودها و عبرتها و درسها تدارک اجازه نداد او در میان یارانش و در جمع پیروانش حضوری بایسته و علنی داشته باشد، آن حضرت با خلوت خویش جمع امویان را متشتت ساخت و آرامش آنان را برهم زد!

او براستی محراب نیایش را به میدان رویارویی با سیاستها و تبلیغات و تعالیم امویان مبدل ساخت محراب و از دعا که نرمترین شیوه گفتاری است حربه‌ای برنده علیه دشمنان دین و منکران ولایت پدید آورد.

او در مجلس یزید - ظالمانه‌ترین و بی‌رحم‌ترین دادگاه تاریخ - با چنان شهامت و شجاعتی از حریم شهیدان کربلا، دفاع کرد که طنین سخنانش برای همیشه در گوش زمان باقی ماند.

امام سجاد، در آن مجلس ونیز در بقیه عمر خویش به اثبات رسانید که در علم، حلم بخشش، فصاحت، شجاعت و محبوبیت اجتماعی چونان اجداد طاهرینش، سرآمد خلق است.

از آن پس هر گاه صدایش نیایش بلند می‌شد، همه دردها و رنجهایی که از سوی غاصبان

خلافت و دشمنان ولایت بر خاندان عصمت رفته بود، دوباره مجسم می‌گردید در نوای گرم دعا هایش پیام توحیدی رسول خدا (ص) و صلایت امیر المومنین و رنجهای حسن بن علی (ع) و مظلومیت‌های حسین (ع)، سالار شهیدان کربلا، موج می‌زد

در

عصر حقوق پایمال شده انسانیت و شرافت و دیانت، رساله حقوق آن گرامی، مایه پند و درس آموزی همه آنان شد که تا همیشه تاریخ در اندیشه تدوین حقوق انسانند.

و اکنون، در ساحت این محراب بلند به نیاز عرفان و شناخت ابعاد وجودی آن زینت بخش تقوا پیشه گان می نشینیم، بدان امید که مائده امدادهای حق، در این مسیر یاری و توانمان بخشید.

در این مقدمه لازم به یاد است که تحقیق بخش مهمی از منابع این کتاب توسط گروه تاریخ بنیاد پژوهشها حجه السلام آقای محمد خداپرست جزوه ای را تدوین کرده اند که پس از ویرایش علمی و ادبی و حذف و اضافاتی چند به شکل حاضر در منظر شما قرار گرفته است.

ضمن تشکر و تقدیر از دانشمند گرانمایه جناب حجه السلام آقای سید هاشم رسول محلاتی که طراح اصلی کار تدوین زندگی معصومین - علیه السلام - در این بنیاد بوده اند و بر روند کار نظارت و راهنمایی داشته اند، از درگاه خداوند توفیق و سعادت برای همه پژوهندگان معارف دینی و تلاش کنندگان در راستای نشر معارف اهل بیت و تعالی فرهنگی جامعه اسلامی را آرزومندیم.

احمد ترابی

فصل اول: اجمالی از ولادت تا شهادت

ولادت علی بن الحسین علیه السلام

مشهورترین نقل، در تاریخ ولادت امام سجاد، زین العابدین (ع) این است که آن حضرت در روز پنجشنبه، پنجم شعبان المعظم سال ۳۸ هجری قمری دیده به جهان گشوده است.

در سال تولد آن گرامی جز سال ۳۸ معروفترین و صحیح ترین نظر شناخته می شود، (۱) برخی از مورخان و محدثان به سال ۳۷ (۲) و ۳۶ (۳) و حتی ۳۵ (۴) اشاره کرده اند.

در روز و

ماه ولادت آن امام دو قول وجود دارد. بیشتر مورخان چنان که یادآور شدیم پنجشنبه، پنجم شعبان را ترجیح داده اند. (۵) و برخی دیگر جمعه یا یکشنبه نیمه ماه جمادی الاولی را برگزیده اند.

مکان ولادت

همه منابع حدیثی و روایی، به اتفاق، زادگاه امام سجاد را مدینه دانسته اند. (۶)

برخی نویسندگان مانند ابن جریر طبری امامی در کتاب دلائل الامامه، حتی به خانه ای که امام سجاد در آن متولد شده اشاره کرده اند و گفته اند که آن حضرت در خانه فاطمه زهرا (سلام الله علیها) قدم به جهان نهاده است. (۷)

آنچه برای محققان منشا تردید شده، این است که اگر سالهای ۳۸ یا ۳۷ یا ۳۶ را سالهای ولادت آن گرامی بدانیم این سالها مقارن بوده است با جنگ جمل و حضور علی (ع) و خاندان وی در عراق، بنابراین حسین بن علی و همسر وی نمی توانسته اند چنین سالهایی را در مدینه باشند. (۸)

ولی این اشکال باسانی قابل پاسخگویی است، چه این که سالهای یاد شده، سالهای بحرانی و پر کشمکش بوده و حضور علی (ع) و فرزندان او برای مقابله با اصحاب جمل صورت گرفته است و بعید نمی نماید که در چنین شرایطی، حسین بن علی (ع) همسرش را در مدینه گذاشته باشد تا در میان خویشاوندان و با آرامش کامل، فرزند خود - علی بن الحسین - را به دنیا آورد.

کنیه و القاب

برای امام زین العابدین (ع)، این کنیه ها یاد شده است:

ابوالحسن (۹)، ابو محمد (۱۰)، ابوبکر (۱۱)، ابوالحسین (۱۲)، ابو عبدالله (۱۳) و ابوالقاسم (۱۴).

در این میان، مشهورترین کنیه آن حضرت نخست ابوالحسن و سپس ابو محمد است.

و اما القاب آن گرامی چنین است:

زین العابدین، (۱۵) سید العابدین، (۱۶) سجاد، (۱۷) ذوالثنات، (۱۸) قدوه الزاهدین، (۱۹) سید المتقین، (۲۰) امام المومنین، (۲۱) زین الصالحین، (۲۲) منار

القانتین، (۲۳) الزکی، (۲۴) الامین، (۲۵) و سید المجتهدین. (۲۶)

مشهورترین القاب آن حضرت، سجاد و زین العابدین می باشد.

پدر و مادر

پدر ارجمند امام سجاد (ع): امام حسین بن علی (ع) سید الشهداء (ع) می باشد.

برخی زین العابدین را بزرگترین فرزند حسین بن علی (ع) دانسته اند (۲۷) ولی از بیشتر منابع تاریخی چنین استفاده می شود که علی اکبر - شهید کربلا - بزرگترین پسر خانواده بوده است و امام سجاد (ع) از وی سن کمتری داشته است و بر این اساس زین العابدین را علی اوسط نامیده اند. (۲۸)

مادر بزرگوار آن حضرت، شهر بان، دختر یزدگرد - آخرین شاه ساسانی - می باشد. وی طی فتوحات شهرهای ایران به دست مسلمانان اسیر گشت و از ایران به مدینه برده شد و در پرتو حمایت امیر المومنین (ع) آزاد گردید، به همسری حسین بن علی (ع) در آمد و افتخار یافت تا مادر امام زین العابدین (ع) باشد و نه امام معصوم از نسل او پدید آمد.

علی (ع) درباره او به فرزندش حسین (ع) سفارش فرمود:

از همسرت - شهر بانو - خوب محافظت و نگاهداری کن و به او نیکی نما، چه این که در آینده ای نزدیک برای تو فرزندی خواهد آورد که بهترین اهل زمین خواهد بود. (۲۹)

این که شهربانو، در چه سالی دیده به جهان گشوده و در چه سنی به همسری حسین بن علی (ع) در آمده، و پس از آن چند سال با آن حضرت زندگی کرده است، مورخان و محدثان نظر قاطعی را ثبت نکرده اند.

نکته ای که بیشتر تاریخنگاران یاد

آور شده اند این که وی دختر یزدگرد بوده است و نیاکان پدری او عبارتند از: پرویز، هرمز، انوشیروان، قباد. پدرش آخرین پادشاه ساسانی است که با فتوحات اسلامی سلسله آنان منقرض گردیده است. از جمله نامها و القابی که برای مادر امام سجاد (ع) یاد کرده اند به موارد ذیل می توان اشاره کرد:

شهر بانو، شهر بانویه، (۳۰) سلافه، (۳۱) غزاله، (۳۲) سلامه، (۳۳) خولد (۳۴) برده، (۳۵)، جهان نویه (۳۶) شهرناز (۳۷) جهان شاه (۳۸) حرار (۳۹) خلوه (۴۰) ام سلمه (۴۱) فاطمه (۴۲) و مریم. (۴۳).

آن بانوی گرامی که افتخار مادری ولی خدا و زینت عبادتگران را به دست آورده بود سوگندنامه، پس از ولایت فرزندش، با فاصله ای بسیار اندک جهان را بدروود گفت و علی بن الحسین در داماد دایه ای پرورش یافت که همواره او را مادر صدا می زد. (۴۴)

برخی مورخان گمان کرده اند مادر امام سجاد در واقعه کربلا حضور داشته و پس از شهادت حسین بن علی (ع) به همسری زبید در آمده و از او صاحب فرزندی به نام عبدالله شده است. (۴۵)

ولی چنان که مسعودی و دیگران گفته اند، مادر امام سجاد (ع) در بیماری پس از وضع حمل وفات یافته است و زبید با کنیزی ازدواج کرده که دایه امام سجاد (ع) بوده و آن حضرت وی را مادر می خوانده است. (۴۶) و چه بسا همین امر مایه اشتباه تاریخنگارانی چون ابن سعد شده است که گمان کنند شهربانو در واقعه کربلا حضور داشته و از آن پس به همسری غلامی با نام زبید در آمده است!

امام سجاد ابن الخیر تین

یکی از نامهایی که امام سجاد (ع) را با آن می خواندند ابن الخیر تین است و علت این نامگذاری سخنی است مستند به رسول خدا که: در میان عرب، نسل قریش و در میان غیر عرب، فارسیان نمونه اند. (۴۷)

ابوالاسود دثلی، ضمن برشمردن فضایل امام سجاد، علی بن الحسین (ع) می گوید:

و ان غلاما بین کسری و هاشم

لا کرم من نیطت علیه التمام (۴۸)

یعنی؛ پسری که از یک سوی به نسل هاشمیان و از سوی دیگر به نسل فرمانروایان فارس کسری منسوب می باشد، گرمی ترین و با کرامت ترین فرزندی است که بر او بازوبند بسته اند (تا از گزند چشم تنگان ایمن بماند). (۴۹)

به هر حال قراین تاریخی و مدارک روایی نشان می دهد که مادر امام سجاد - علیه السلام - بانویی ایرانی و بزرگزاده بوده است. (۵۰)

همسر و فرزندان

امام زین العابدین (ع) با توجه به فرزندان زیادی که برای ایشان یاد کرده اند، همسران متعددی داشته است، اما در میان این همسران، تنها یکی از ایشان، از طریق عقد دائم به همسری آن حضرت در آمده بود و دیگران، کنیزانی بودند که به وسیله حضرتش خریداری شده و افتخار یافته بودند که از آن امام فرزندی داشت باشند.

تنها همسری که از طریق عقد دائم به ازدواج امام سجاد (ع) در آمده است، ام عبدالله دختر بزرگوارش - امام حسن مجتبی - علیه السلام - می باشد.

ام عبدالله از زنان با فضیلتی است که در بسیاری از افتخارهای معنوی، در عصر خویش یگانه بوده است. از آن جمله این که وی هم دختر امام و

هم همسر امام و هم مادر امام می باشد.

همسری ام عبدالله با امام سجاد، دونسل امامت را به هم پیوند داد (۵۱) و نتیجه این پیوند، یگانه فرزندی بود که باقر العلوم نام گرفت (۵۲) و خط امامت را تداوم بخشید.

اما تعداد فرزندان امام سجاد در کتابهای تاریخی و حدیثی ۱۵، (۵۳) ۱۶ (۵۴)، ۱۷ (۵۵)، و حتی ۲۰ (۵۶) فرزند پسر و دختر یاد شده است.

شیخ مفید ره نام فرزندان امام سجاد (ع) را این گونه آورده است:

۱- محمد (ابوجعفر، باقر العلوم (ع)) که مادر وی ام عبدالله دختر امام حسن مجتبی (ع) بوده است.

۲- عبدالله

۳- حسن

۴- حسین، که مادر اینها ام ولد بوده است.

۵- زید

۶- عمر، که مادر آن دو نیز ام ولد می باشد.

۷- حسین اصغر

۸- عبدالرحمان

۹- سلیمان که هر سه از یک مادر ام ولد بوده اند.

۱۰- محمد اصغر

۱۱- علی وی را کوچکترین فرزند امام سجاد دانسته اند.

۱۲- خدیجه که با علی از یک مادر ام ولد بوده اند.

۱۳- فاطمه

۱۴- علیه

۱۵- ام کلثوم که مادر هر سه آنان ام ولد می باشد. (۵۷)

آنچه شیخ مفید در این زمینه یاد کرده، مورد اشاره برخی دیگر از مورخان نیز قرار گرفته است. (۵۸)

بسیاری از فرزندان علی بن الحسین (ع) دارای اعقاب و نسلی نبوده اند و یا در تاریخ از نسل آنان چیزی ثبت نشده است.

ابن عنبه نسب شناسی معروف، استمرار نسل امام سجاد (ع) را تنها از طریق شش تن از فرزندان آن حضرت به نامهای محمد الباقر (ع)، عبدالله، زید شهید، عمر اشرف، حسین اصغر و علی اصغر دانسته است.

(۵۹) و ابن قتیبه در این زمینه تنها از محمد بن علی الباقر، زید، عبدالله بن الحسین یاد کرده است. (۶۰)

در میان فرزندان امام سجاد، با فضیلت ترین، عالم ترین و شریف ترین فرزند را نخست امام باقر (ع) و سپس زید بن علی دانسته اند.

چنان که از محمد بن منکدر نقل کرده اند:

هیچ کس را ندیدم که در فضیلت با علی بن الحسین برابر کند مگر زمانی که با فرزندش محمد الباقر (ع) مواجه شدم. (۶۱)
و امام زید بن علی بن الحسین کنیه اش الوالحسین و یا الولاحسین. معروف به زید شهید است.

وی در سال ۷۹ هجری قمری دیده به جهان گشود و به سال ۱۲۲ هجری قمری در عصر خلافت هشام بن عبدالملک مروان به فرمان او و بدست یوسف بن عمر ثقفی به شهادت رسید.

او در مبارزه علیه دستگاه مستبد خلافت اموی، بسیار جدی و صریح بود و در عین اعتقاد و اذعان به امامت ولایت امام باقر (ع) و امام صادق (ع) (۶۲)، قیام مسلحانه علیه دستگاه اموی را وظیفه خود می دانست. مرکز اصلی فعالیت سیاسی زید در کوفه بود و در همان منطقه قیام کرد و به شهادت رسید.

زید علاوه بر مبارزات سیاسی، در علم و دانش نیز شخصیتی والا داشت و ابو خالد واسطی کتابی را نام الفقه به وی نسبت داده است که اگر این انتساب درست باشد نخستین کتاب فقهی به شمار می آید. (۶۳)

رسالت دینی و اجتماعی امام سجاد (ع)

هدف اصلی و نهایی از تحقق و کاوش در زندگی معصومین (ع)، در حقیقت شناخت مواضع دینی و اجتماعی و معرفت پیامها و درسها و

شیوه عملی ایشان است. زیرا امام یعنی جلودار قافله صالحان به سوی ارزشها، امام یعنی هدایتگر خلق به سوی خدا. و کسانی می توانند اهل ولایت و رهپوی مسیر صلاح و هدایت باشند که نخست پیشوای خود را آن گونه که باید بشناسند و بر اساس شناخت و معرفت، وی را الگوی عملی و اعتقادی خود قرار دهند.

مهمترین بعد این شناخت را در زمینه پیامهای اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و عبادی باید جستجو کرد و اما شناخت نام، کنیه و لقب و... اموری است که جنبه مقدماتی دارد و رهگذری است برای رسیدن به شناخت های اصلی و بنیاد دینی که باید الگو و برنامه عمل و عقیده قرار گیرد. اکنون ما، در فصل آغازین این کتاب و در بررسی اجمالی زندگی امام سجاد (ع) از ولادت تا رحلت دریغمان آمد که حتی اشاره ای هم به موضوع اصلی این تحقیق نداشته باشیم. زیرا بیم آن می رود که ساده اندیشانی گمان کنند شناخت زندگی امام سجاد - علیه السلام - خلاصه شده است در: شناخت زمان ولادت، مکان ولادت نام پدر و مادر، همسران و فرزندان و... و بس!

بدیهی است که فصلهای آینده کتاب، دقیقاً در راستای شناخت ابعاد اصلی زندگی امام سجاد - علیه السلام - می باشد و چون در این بخش، نظر به ترسیم اجمالی بیوگرافی آن حضرت است، به همین تذکر و یاد بسنده می کنیم.

شهادت

امام سجاد، اسوه زهد و تقوا و نمونه صبر شکیبایی و مظهر آمیختگی علم و حلم پس از ایفای وظیفه الهی خود و حفظ ارزشهای دین و پاسداری از تشکل شیعی

در سخت ترین ادوار سیاسی - اجتماعی -، در سال ۹۵ هجری قمری به لقای پروردگار و وصال معبود خویش شتافت.

در تاریخ وفات آن حضرت سال ۹۴، (۶۴) ۹۵ (۶۵) و ۹۶ هجری قمری (۶۶) گفته شده است ولی پیشینه دارترین و معتبرترین نقل مربوط به سال ۹۵ هجری قمری می باشد.

البته جز این نقلها، برخی مورخان به سالهای ۹۲، (۶۷) ۹۳، (۶۸) ۹۹، (۶۹) ۱۰۰ (۷۰) نیز اشاره کرده اند. بنابراین، اگر نقل مشهور را در سال ولادت و نیز رحلت امام سجاد - علیه السلام - سال ۳۸ هجری و ۹۵ قمری - ملاک قرار دهیم، عمر شریف وی هنگام وفات ۵۷ سال بوده است. دو سال آن مقارن با روزگار خلافت علی بن ابی طالب ع ره و ده سال آن در دوران امامت عمومی گرامیش - حسن بن علی ع و ده سال در روزگار زعامت حسین بن علی ع بوده و ۳۴ سال آن به دوران امامت خود آن حضرت اختصاص داشته است.

و اما آرا در زمینه ماه و روز رحلت آن حضرت نیز مختلف است. بیشتر نویسندگان ورز دوازدهم محرم را متذکر شده اند. (۷۱) و برخی روزهای ۱۸، ۱۹، ۲۲ و ۲۵ محرم را مطرح کرده اند (۷۲) و نیز نقلی، روز ۱۴ ربیع الاول را احتمال داده است.

درباره علت وفات امام سجاد - علیه السلام - و چگونگی وفات آن پیشوای صالحان، عمده تاریخنگاران تصریح کرده اند، ولید بن الملک، ایشان را مسموم ساخته و آن را حضرت در نتیجه همان مسمومیت در گذشته است.

بعضی هم نوشته اند که هشام بن عبدالملم در

روزگار خلافت ولید، امام علی بن الحسین - علیه السلام - را مسموم کرده است.

اما میان این دو نظر، تنافی و تعارضی وجود ندارد. زیرا طبیعی است که هر چند برنامه مسومیت امام سجاد از سوی دستگاه خلافت - ولید - ریخته شده و فرمان آن توسط شخص خلیفه صادر گشته باشد، کسان دیگری مجری آن برنامه و فرمان خواهند بود. زیرا مسایل سیاسی و اجتماعی و همچنین محبوبیت امام سجاد - علیه السلام - در میان مردم و معروفیت وی به علم و زهد و تقوا، هرگز به حاکمان این جرات را نمی داده است که به طور مستقیم با آن حضرت رویا رو شوند و به ستیز برخیزند و با زمینه های قتل وی را به طور علنی فراهم آورند.

بر این اساس، بعید نمی نماید که هشام بن عبدالملک به دستور بردارش ولید مرتکب چنین جنایتی شده باشد و ولید و هشام هر دو کشنده امام سجاد بوده باشند.

مدفن علی بن الحسین (ع)

بدن مطهر زین العابدین (ع) کنار امام حسن مجتبی (ع) در قبرستان بقیع مدفون گشت. (۷۳)

بقیع زمین کوچکی است که بسیاری از بزرگان اسلام را در خود جای داده است. از آن جمله چهار امام شیعه - امام حسن مجتبی (ع)، امام زین العابدین (ع)، امام محمد باقر (ع) و امام جعفر صادق - علیه السلام - میباشد.

در گذشته زمان، مسلمانان و شیفتگان اسلام و اهل بیت، به تجلیل آبادی این مکان همت گماشته و برای هر یک از این بزرگان، حرم و بارگاهی بنا کرده بودند. اما سوگمندان، و هابیان در شوال ۱۳۴۴ هجری قمری این آثار را

تخریب کردند و همه را با خاک یکسان نمودند! از آن پس، رفتار ناشایست و هابیان و حکام حجاز همواره از سوی محافل اسلامی مورد انتقاد شدید قرار داشته و دارد.

در این مدت تلاشهای زیادی صورت گرفت تا شدید وضع اسفبار بقیع به صورت نخستین آن برگردد و بی حرمتها پایان یابد. اما علی رغم قولهای مساعدی که گاه حکام حجاز داده اند، هرگز قدم مثبتی در این راستا برداشته نشده است. و در حالی که شاهزادگان هوسران و خوشگذران در مجلل ترین کاخها به سر می برند و دشمنان خلق و خدا و بیگانگان و دشمنان اسلام در آن کاخها استقبال می کنند و ثروت و امکانات جهان اسلام را به پای غرب و صهیونیسم بین الملل نثار می نمایند، مرقد بزرگان و شایسته ترین چهره های دینی مسلمانان، چون گورستانی متروک مورد بی مهری و بی اعتنایی قرار دارد و شعائر اسلامی مورد سخت ترین بی حرمتیها واقع شده است!

امامت علی بن الحسین - علیه السلام -

پس از شهادت حسین علی (ع) در محرم سال شصت و یک هجری، منصب امامت به علی بن - علیه السلام - منتقل گردید. شیعه افتخار یافت که پس از علی بن ابی طالب (ع) و حسن بن علی - علیه السلام - و حسین علی - علیه السلام -، زمام رهبری وی را سید الساجدین، زین العابدین، امام سجاد - علیه السلام - عهدار گشت. امامت سید الساجدین از سال (۶۱ هجری قمری) تا سال ۹۵ هجری قمری استمرار یافت.

دوران امامت

مورخان، دوران امامت علی بن الحسین - علیه السلام - را گوناگون ثبت کرده اند. بعضی ۳۳ (۷۴) سال و برخی ۳۴ (۷۵) سال و بیشتر تاریخنگاران ۳۵ (۷۶) سال و چند ماه را یاد آور شده اند و همین نظریه اخیر، رای مشهور است. قول ضعیفی هم مدت امامت آن حضرت را ۲۰ سال دانسته است.

(۷۷) این اختلاف بی شک نتیجه اختلاف در سال رحلت امام سجاد است یعنی؛ مربوط به پایان امامت حضرت است و نه آغاز آن، زیرا در این که محرم سال ۶۱ هجری قمری آغاز امامت زین العابدین - علیه السلام - بوده، هیچ تردیدی نیست.

دلایل امامت علی بن الحسین - علیه السلام -

دلایل امامت امامان - علیه السلام - به محور عمده باز می گردد:

الف) شایستگان علمی و فضیلتهای اخلاقی و معنوی برتر آن.

ب) نصوص معتبر و تصریح از سوی پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - و اما پیشین به امامت ایشان.

البته محور سوم هم وجود دارد که به نوبه خود شایان توجه است و آن را تحت عنوان کرامات و معجزات و نمودهای خارق

العاده می توان بررسی کرد.

این سه محور هر گاه در مجموع مورد بررسی قرار گیرد و در زندگی فردی تحقق و تجسم بیابد، در پیشگاه عقل و منطق، شرافت و فضیلت و امامت وی پذیرفته خواهد بود و انکار امامت او جز بر اساس هوی و هوس و تعصب و جهالت استوار نمی باشد.

تصریح پیامبر اکرم - صلی الله علیه وآله -

جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است:

من در حضور رسول خدا (ص) بودم در حالی که حسین بن علی - علیه السلام - در دامان آن حضرت نشسته بود و پیامبر - صلی الله علیه وآله - او را نوازش می داد. در این میان پیامبر (ص) رو به جانب من کرد و فرمود: ای جابر فرزندانم حسین - علیه السلام - در آینده پسری خواهد داشت که نامش را علی می نهند و چون روز قیامت شود منادی حق از عرش ندا دهد: سید العابدین پیا خیزد! در این هنگام علی بن الحسین وارد محشر می شود. (۷۸)

این روایت نیز از پیامبر - صلی الله علیه وآله - نقل شده است که فرمود:

إذا مضى الحسين قام بالامر ابنة عليه السلام و هو الحجج و الامام... (۷۹)

یعنی: پس

از دوران امامت حسین - علیه السلام - فرزندش علی بن الحسین زمام امامت را عهده دار خواهد بود و او حجت و امام است.

حدیث لوح

حدیث دیگری نیز توسط جابر بن عبدالله نقل شده است که به عنوان حدیث لوح مشهور می باشد. مضمون آن حدیث چنین است:

امام صادق - علیه السلام - می فرماید: پدرم باقر العلوم به جابر بن عبدالله فرمود با تو کاری دارم و دوستدارم در جایی که غریبه ای نباشد با تو سخن بگویم.

در پی آن - امام باقر - علیه السلام - به جابر فرمود: می خواهم چیزی درباره لوح بدانم؛ آن لوحی که در دست مادرم فاطمه - علیه السلام - دیده ای.

جابر گفت: به خدا سوگند خدمت فاطمه دختر رسول خدا! آنچه در دست دارید چیست؟

فاطمه علیها السلام فرمود: این لوحی است که از جانب خداوند به پدرم هدیه شده است و در آن نام پدر، شوهر و نام فرزندانم که اوصیای ایشانند یاد شده است.

من از آن بانوی بزرگوار خواستم تا لوح را به من بسپارد تا از آن نسخه ای بردارم و ایشان در خواست مرا پذیرفت و من هم نسخه ای از آن برداشتم.

امام باقر - علیه السلام - به جابر اظهار آمادگی کرد و به خانه رفت و آن نسخه را به همراه آورد. امام باقر (ع) می خواند و او را از روی نوشته خودش خط می برد. مطالب نوشته شده در آن لوح، چنین بود:

به نام خداوند رحمان و رحیم، این کتابی است از خداوند عزیز و آگاه که به وسیله جبرئیل بر محمد - صلی

الله علیه وآله - خاتم پیامبران نازل شده است... ای محمد! من تو را بر همه انبیا برترین بخشیدم و اوصیا تو را بر همه اوصیا فضیلت دادم، حسن را پس از سیری شدن دوران پدرش - علی ابی طالب مخزن علم خویش قرار دادم و حسین بهترین اولاد نسلهای نخستین و آخرین است و امامت درخاندان اوست. و پس از وی علی، زین العابدین خواهد بود و... (۸۰)

در این حدیث نام یکایک ائمه تا حضرت مهدی - علیه السلام - مورد تصریح قرار گرفته است.

شیخ مفید دلائل متعددی بر امامت سید الساجدین - علیه السلام - اقامه کرده است و علی بن عیسی اربلی درباره ادله مفید گفته است: اگر او - مفید ره - ابتدا حدیث پیامبر را نقل می کرد، نیازی به سایر ادله نبود و در این باب سخن پیامبر - صلی الله علیه وآله - کافی بود. (۸۱)

تصریح علی بن ابی طالب - علیه السلام -

جابر بن عبدالله نیز می گوید:

هنگامی که دختر فرمانروای ساسانی - شهربانو - به همسری حسین بن علی - علیه السلام - در آمد، امیر المؤمنین - علیه السلام - به فرزندش حسین - علیه السلام - فرمود:

از این بانو، فرزندی نصیب تو خواهد شد که همانندش بر پهنه زمین نخواهد بود. آن گاه علی بن الحسین - علیه السلام - از آن بانو تولد یافت. (۸۲)

تصریح حسین بن علی (ع)

امام باقر - علیه السلام - می فرماید:

زمانی که حسین بن علی (ع) در کوران مسائل عاشورا قرار گرفت، دختر بزرگ خویش - فاطمه - را فرا خواند و نوشته پیچیده شده ای را به وی سپرد به گونه ای که دیگر شاهد آن صحنه بودند - در این ساعت علی بن الحسین آن چنان بیمار بود که همگان او را محضر می پنداشتند - فاطمه پس از آن وقایع، وصایای پدر را به علی بن الحسین - علیه السلام - رسانید. و آن نوشته اکنون نزد ماست.

راوی حدیث می گوید: من از امام باقر - علیه السلام - پرسیدم در آن کتاب چه چیزی نوشته است؟

امام باقر - علیه السلام - فرمود: آنچه به آن مردم به آن نیازمندند، سوگند به خدا در آن کتاب همه حدود و قوانین ثبت است، حتی جریمه خراش وارد ساختن به دیگران! (۸۳)

لازم به یاد آوری است که چنین کتابی با چنین جامعیتی از چیزهایی است که تنها نزد امامان وجود داشته است.

در روایتی دیگر چنین آمده است: امام صادق - علیه السلام - : وقتی که حسین بن علی - علیه السلام -

عازم عراق گردید، کتابها و وصیتهای خویش را به ام سلمه سپرد و زمانی که علی بن الحسین (ع) بازگشت، کتابها وصایا را به آن حضرت برگردانید. (۸۴)

البته میان این روایت و روایت پیشین تنافی نیست زیرا آنچه به ام سلمه داده شده است می توان غیر از نوشته کتابی باشد که به فاطمه بنت الحسین سپرده شده تا به امام سجاد - علیه السلام - برساند.

منحرفان از خط امامت راستین

آنچه در بخش پیشین یاد آور شدیم، تنها بخشی از نصوص و احادیث دال بر امامت علی بن الحسین - علیه السلام - میباشد و تمامی آنها نیست.

علاوه بر این نصوص، چنان که در بخشهای دیگر این کتاب خواهد آمد، موقعیت علمی و منوی و اخلاقی امام سجاد (ع) خود از دیگر دلایل منصب الهی اوست ولی با این حال جریانهایی پیدا شدند که به انیزه های غیر الهی و با اهداف شیطانی به انحرافهای دامن زدند و ذهن گروهی از مردم را نسبت به امامت زین العابدین مخدوش کرده و فرقه های منحرف را بیان نهادند.

فرقه کیسانیه نتیجه همین انحراف عقیدتی و معرفتی است که در جامعه شیعه مقارن با عصر امامت زین العابدین (ع) شکل گرفت و خطی را در قبال خط امامت راستین - امامت علی بن الحسین (ع) - به وجود آورد.

البته این مشکل به همین مورد محدود نشد و بعدها فرقه های دیگر با شعارهای و انگیزه های متفاوت از پیکر جامعه شیعه چون زخمهایی دردناکیز سر بر آوردند چونان زیدیه (۸۵)، اسماعیلیه (۸۶) و واقفیه. (۸۷)

فرقه کیسانیه

فرقه کیسانیه کسانی هستند که از امام علی بن الحسین (ع) کناره گیری کرده و خود را پیروان محمد حنیفه (فرزند امام علی ابی طالب - علیه السلام -) معرفی کردند و مدعی شدند که پس از حسین علی (ع) محمد حنیفه داری مقام و منصب امامت و ولایت است.

در این که چرا این گروه به کیسانیه شهرت یافته اند، مطالب مختلفی گفته شده است.

برخی گفته اند: چون این گروه از یاران کیسان خدمتکار امیر المؤمنین (ع) بوده اند

و کیسان پس از علی (ع) در زمره شاگردان محمد حنیفه در آمده و بر علوم تسلط خاصی یافته و در آیات و احکام نظریات ویژه ای از او ابراز شده و یارانش با این خصوصیتها جذاب او شده اند، آنها را کیسانیه نامیده اند. (۸۸)

جوهری می گوید: کیسان لقب مختارین ابی عبیده ثقفی است و چون این گروه را مختار رهبری می کرد، آنها به کیسانیه شهرت یافتند. (۸۹)

شهرستانی در کتاب ملل و نحل چند شاخه برای این فرقه یاد کرده است که همه آنها در اعراض از امام سجاد (ع) و روی آوری به محمد حنیفه مشترک بوده اند و آنها عبارتند: از کیسانیه، مختاریه، هاشمیه، بنانیه و رزامیه. (۹۰)

سرشناس ترین و محوری ترین چهره هایی که در سطح رهبری فرقه کیسانیه مطرحند، نخست محمد حنیفه و سپس مختارین ابی عبیده ثقفی است.

شخصیت محمد حنیفه

محمد حنیفه، فرزند امیر المؤمنین علی (ع) و مادرش خوله، دختر جعفر بن قیس مسلمه از قبیله بکر می باشد که در جریان جنگ یمامه به اسارت سپاه اسلام در آمده بود.

کنیه محمد حنیفه را ابوالقاسم دانسته اند و گفته شده است که نام کنیه او به اشاره رسول اکرم (ص) تعیین شده است.

ابن خلکان حدیثی نقل می کند که نباید نام و کنیه پیامبر - صلی الله علیه و آله - را بر شخصی نهاد ولی این حکم در مورد محمد حنیفه استثنا شده است. (۹۱) ولی برخی بر ابن خلکان ایراد کرده اند که هر چند حدیث نبوی صحیح باشد اما کسی که به داشتن نام و کنیه رسول خدا (ص) مفتخر شده

و داشتن چنین نامی برایش تجویز گردیده مهدی آل محمد - علیه السلام - است و نه محمد حنفیه. (۹۲) چه بسا کسانی که گفته اند نام و کنیه محمد حنفیه را تعیین کرده و چنین نام و کنیه ای فقط برای او تجویز شده در مصداق اشتباه کرده اند و تا از این طریق کرامت، شرافت و امامت وی را توجیه کرده و مورد تایید رسول خدا - صلی الله علیه و آله - قلمداد نمایند.

البته شخصیت محمد حنفیه فاقد امتیاز نبوده است چه این که وی در جنگ جمل صفین کنار امیر المؤمنین دلاوریها داشته و بنابر قولی در جنگ صفین پرچمدار سپاه آن حضرت بوده است و او را به شجاعتهايش ستوده اند. (۹۳)

محمد حنفیه و مساله امامت

در این که آیا محمد حنفیه خود مدعی امامت برای خویش بوده و یا پس از مرگش کسانی او را متهم به این ادعا کرده اند و فرقه ای تشکیل داده اند! آرا مختلفی وجود دارد. از برخی روایات استفاده می شود که پس از شهادت حسین بن علی (ع)، شخص محمد حنفیه مدعی امامت شد و با علی بن الحسین (ع) در این مساله به نزاع برخاست.

مرحوم کلینی با ذکر سند، از زراره نقل کرده است:

امام باقر فرمود: هنگامی که حسین بن علی (ع) به شهادت رسید، محمد حنفیه از علی بن الحسین - امام سجاد (ع) - تقاضا کرد تا ملاقاتی خصوصی با ایشان داشته باشد.

ملاقات صورت گرفت.

در این دیدار، محمد حنفیه به علی بن الحسین (ع) گفت:

ای پسر برادر! تو خود می دانی که پیامبر اکرم (ص) درباره امامت

علی بن ابی طالب و امام حسن و امام حسین (ع) وصیت فرمود و ایشان را به امامت منصوب داشت ولی هم اکنون که پدرت حسین بن علی (ع) به شهادت رسیده، در زمینه امامت کسی را معرفی نکرده است. در این میان، من عموی تو و فرزند علی (ع) هستیم و از نظر سنی از تو بزرگترم. از این رو شایسته است که منصب امام و رهبری شیعه از آن من باشد و این حتی را برای من بدان!

امام سجاد به او فرمود:

ای عموی من! از خداوند بیم داشته باش و آنچه حق توست نیست برای خویش نخواه! تو را نصیحت می کنم که از نابخردان نباشی و در این باره خوب بیندیشی. بدان که پدرم - حسین بن علی (ع) - بی نصیب از دنیا نرفته است، او پیش از این که متوجه عراق شود، درباره امامت سفارشهای لازم را کرده و عهدنامه ای نیز نوشته است و من را جانشین خود در امر قرار داده و سلاح پیامبر (ص) را به من سپرده و اکنون نزد من است.

بنابراین از ادعای امامت دست بردار که مایه کوتاهی عمر تو و گرفتاریت خواهد شد.

تو باید بدانی که خداوند متعال امامت را در نسل حسین (ع) قرار داده است و اگر براستی از این ناحیه در شک هستی آماده شو تا نزد حجرالاسود را مطرح ساخت. محمد حنفیه پذیرفت، هر دو نزد حجرالاسود رفتند. امام سجاد فرمود: نخست تو از حجر بخواه تا اگر تو امامی، بر امامت تو گواهی دهد.

محمد حنفیه پذیرفت، هر دو نزد حجرالاسود رفتند. امام

سجاد فرمود: نخست تو از حجر بخواه تا اگر تو امامی، بر امامت تو گواهی دهد.

محمد حنفیه ناگزیر رو به حجر کرد و لب به دعا گشود و از خداوند خواست تا حجر را در تایید امامت وی به سخن آورد!
ولی دعایش نتیجه ای نداد!

آنگاه امام سجاد (ع) فرمود اگر تو وصی پیامبر - صلی الله علیه و آله - و امام و صاحب ولایت بودی بی شک دعایت مستجاب می شد. سپس خود دست به دعا برداشت و فرمود:

اسئلك بالذی جعل فيك ميثاق الاوصيا و ميثاق الناس اجمعين لما اخبرتنا من الوصی و الامام بعد الحسين بن علی علیها السلام؟.

یعنی تو را سوگند می دهم به آن کسی که پیمان انبیا و اوصیا و پیمان همه مردم را در تو قرار داد، که ما را آگاه و بگویی وصی و امام پس از حسین بن علی (ع) کیست؟

ناگاه حجر به جنبش در آمد، گویی که می خواهد از جایگاهش جدا شود و سپس از آن شنیده شد: خداوندا گواهی می دهم که وصایت و امامت، پس از حسین علی (ع) برای بن الحسین (ع) است.

در این هنگام، محمد حنفیه که به حقیقت پی برده بود، از امام سجاد (ع) عذر خواهی کرد و به راه افتاد و بنابر نقلی دیگر، خویش را بر قدمهای امام افکند و به ولایت و امامت وی اقرار کرد. (۹۴)

هر چند برخی خواسته اند تا با استناد به این حدیث، محمد حنفیه را متهم کنند و شخصیت وی را مخدوش شمارند ولی حق این است که اگر حدیث در مجموع مورد نظر قرار گیرد

و پایان آن نیز ملاحظه شود، پرستش محمد حنفیه ناشی از ندانستن بوده و او با طرح مطالب نخستین خود، در خود حقیقت در پی شناخت واقعیت بوده، و آنگاه که حق را دریافته، تسلیم شده و امامت امام سجاد - علیه السلام - را پذیرفته است.

از جمله نکاتی که این نظر را تایید می کند این است که گاه کسانی با این پندار که محمد حنفیه امام است نزد او می آمدند ولی محمد حنفیه آنها را به برادرزاده اش علی بن الحسین رجوع می داد و می گفت امام، آن حضرت است. ابوخالد کابلی که مدت زیادی در خانه محمد حنفیه خدمت کرده بود و ادارات خاصی به وی داشت، بر این اعتقاد بود که محمد حنفیه نیز مانند پدر و مادر و حجت خدا در میان خلق است.

ابوخالد می گوید: روزی به محمد حنفیه گفتم:

تو را به پیامبر اکرم (ص) و امیر المؤمنین (ع) سوگند می دهم که حقیقت را به من بگویی! آیا تو خود همان امام و حجت خدا که اطاعتش بر همگان واجب است، نیستی؟

محمد حنفیه گفت:

امام من و امام تو و امام همه مسلمانان، علی بن الحسین - امام سجاد - است. (۹۵)

در روایت دیگری امام صادق (ع) می فرماید:

ابوخالد کابلی نخست قایل به امامت محمد حنفیه بود ولی بارها شاهد بود که محمد حنفیه علی بن الحسین (ع) را با تعبیر یا سیدی ای آقای من مورد خطاب قرار می دهد! و خطابی سوی کوچکتر نسبت به شخص بزرگتر صورت می گیرد.

ابو خالد که محمد حنفیه را امام می پنداشت

با مشاهده این موارد با تعجب از محمد حنفیه پرسید: تو پسر برادرت - علی بن الحسین - را با تعبیر یا سیدی مورد خطاب قرار می دهی در حالی که دیگران چنین تعبیری ندارد!

محمد حنفیه گفت: علی بن الحسین (ع) امامت راستین است، او حجر السود را به شهادت و گواهی طلبید و حجر به امامت او گواهی داد و بر من ثابت شد که وی سزاوار مقام امامت است. (۹۶) بر این اساس، می توان دریافت که محمد حنفیه خود مدعی امامت برای خویش نبوده است و بر فرض که در مقطعی امر بر او مشتبه بوده و چنین پنداری به او دست داده باشد و در نهایت، حق را دریافته و به امامت سجاد (ع) اقرار کرده است.

چنان که کسانی چون ابوالخالد کابلی و سید حمیری در آغاز امر، می پنداشتند که محمد حنفیه امام است ولی بعدها بینش صحیح یافتند و در زمره شیعیان امام سجاد - علیه السلام - در آمدند. اما برخی از این توهم و پندار بی اساس، در مقام سوء استفاده بر آمدند و با انگیزه های متفاوت، بر امامت محمد حنفیه اصرار ورزیدند و از وی امامی ساختند و قائم آل محمد به شمارش آوردند!

محمد حنفیه و رخداد عاشورا

از دیگر مواردی که برخی خواسته اند به خاطر آن، شخصیت محمد حنفیه را زیر سؤال برده و وی را متهم به جدایی از خط ولایت کنند، عدم شرکت او در کربلا و عدم همراهی وی با حسین بن علی (ع) می باشد.

شک نیست که اگر حضور نیافتن وی در کربلا، بدون عذر واقعی بوده و

عنوان تخلف از دعوت امام را به خود گیرد، شخص محمد حنفیه از عدالت و وثاقت ساقط خواهد بود ولی سخت نخست در همین نکته است که آیا شرکت نجستن وی در زمره یاران حسین بن علی - علیه السلام - به علت بوده است؟

این سؤال برای هر کاوشگری که گام در تحقیق تاریخ آن عصر بگذارد مطرح بوده و خواهد بود.

شخصی به نام مهنابن سنان همین پرسش را از علامه حلی داشته است. او ضمن سؤالهایی می پرسد: نظر شما درباره محمد حنفیه چیست؟ آیا او معتقد به امامت حسین بن علی و حسین علی و امام سجاد (ع) بوده است و یا خیر؟ و آیا کناره گیری او از واقعه کربلا بر اساس عذری شرعی و موجه بوده است یا نه؟ و در صورتی که تخلف او بدون عذری شایسته باشد، محمد حنفیه و عبدالله جعفر چه وضعی خواهند داشت.

علامه حلی در پاسخ می گوید: بی تردید اصل امامت از ارکان ایمان است و در کنار اصل توحید، عدل نبوت و معاد مطرح می باشد و کسانی چون محمد حنفیه عبدالله جعفر برتر و منزّه تر از این هستند که به اصل امامت پایبند نبوده و در جرگه افراد فاقد ایمان قرار داشته باشند. و اگر محمد حنفیه در یاری امام حسین (ع) شرکت نجسته، به خاطر بیماری بوده است و چه بسا نمی دانسته است که سرنوشت برادرش به مساله جنگ و شهادت منتهی می شود.

مرحوم مامقانی، درباره نکته اخیر علامه حلی نظر دارد و می گوید بیماری محمد حنفیه در موقع بازگشت اهل بیت از

سفر شام بوده است و نه هنگام حرکت حسین بن علی (ع) به سمت مکه و عراق. از این رو مامقانی معتقد است که در حل این مشکل این پاسخ بهتر است:

اولاً شهدای کربلا افراد معینی بودند که از آغاز حرکت برای حسین بن علی (ع) چهره آنان معلوم بود و ثانیاً "حرکت حسین بن علی (ع) به سمت عراق، ظاهراً عنوان جهاد نداشت تا بر هر مسلمانی شرکت در آن واجب باشد بنابراین کسی که مانند محمد حنفیه از واقع امر اطلاعی ندارد به خاطر عدم شرکت در چنین سفری، متهم نمی شود چه اینکه افراد دیگری نیز مانند او در کربلا حضور نداشته اند و این عدم حضور مایه بی عدالتی آنان شمرده نشده است زیرا است زیرا حسین بن علی (ع) به آنان تکلیف نکرده بود که در این سفر همواره او باشید و با این بیان، همراه نبودن آنان با امام در این سفر، تخلف آنان از امر امام و انحراف ایشان از مسأله امامت به حساب نمی آید.

علاوه بر این داوریهها، حدیثی از امیرالمومنین (ع) در توصیف و مدح محمد حنفیه نقل شده است.

امام علی بن موسی الرضا (ع) می فرماید:

قال امیر المومنین: ان المحامده تابی ان یعصی الله عزوجل. قلت: و من المحامده؟ قال: محمد بن جعفر، محمد بن ابی بکر، محمد بن ابی حدیفه و محمد بن امیر المومنین ابن الحنفیه (۹۷) رحمه الله علیهم. (۹۸)

یعنی: امیر المومنین فرمود: چند نفرند که محمد نام دارند و از معصیت خداوند ابا و اجتناب دارند، و آنها عبارتند از محمد بن جعفر، محمد بن ابی بکر،

محمد بن ابی حذیفه و محمد فرزند امیر المومنین (که مشهور به) ابن حنفیه است، خدایشان رحمت کند.

البته در کتابهای تاریخ، مطالب دیگری نیز به محمد حنفیه نسبت داده اند که دلایل کافی و مورد اعتماد درباره آنها نقلها مشهود نیست. مانند این گفته اند: بنا به دعوت یزید به شام رفته و با او بیعت کرده است. (۹۹)

بسیاری از مورخان به این گونه نقلها اشاره نکرده اند و چه بسا آن را صحیح و شایسته نقل نیافته اند.

چگونگی پیدایش کیسانیه

با بیان این نکته که شخص محمد حنفیه مدعی مقام امامت برای خویش نبوده و سر در خط ولایت معصومین (ع) داشته است این سوال جدی مطرح می شود که بنابراین چگونه عده ای به امامت وی اعتقاد یافتند و فرقه کیسانیه را به وجود آوردند؟!

آیا ممکن است کسی خود مدعی امامت نباشد ولی کسانی به امامت وی معتقد شوند!

پاسخ این سوال از جهتی روشن و آسان است و از جهت دیگر نیاز به بررسی زمینه های سیاسی - اجتماعی آن عصر دارد.

اصل این که کسی مدعی مقامی نباشد ولی عده ای براساس انگیزه ها و توهمهای خاصی، برای او مقامها و عناوینی بی پایه، قایل شوند، امری امکان پذیر است و تاریخ بروشنی از تحقق چنین مساله ای خبر می دهد: عیسی (ع) به گواهی قرآن، هرگز مدعی مقام الوهیت برای خویش نبود و خود را هرگز فرزند خدا نخواند، اما مسیحیان چنین نسبتهایی به او دادند! (۱۰۰)

عزیز هرگز مدعی نبود که فرزند خداست ولی یهود چنین نسبتی به او دادند! (۱۰۱)

بنابراین چندان غیر ممکن نیست که

محمد حنفیه تا پایان زندگیش کسی را به امامت خود دعوت نکرده باشد و ادعای امامت نداشته باشد ولی منحرفان و سودجویانی وی را به دروغ امام خوانده و از مباحثات اولیه محمد حنفیه با امام سجاد (ع) سوء استفاده کرده باشند.

اما آنچه در این میان شایان توجه بررسی است این است که چه عوامل و انگیزه های سیاسی - اجتماعی در پیدایش این اندیشه های انحرافی و ساختگی دخالت داشته است.

زمینه سیاس - اجتماعی پیدایش (کیسانیه)

به طور مسلم آنچه درباره امامت محمد حنفیه از سوی فرقه کیسانیه مطرح شده است مربوط به سالهای پس از شهادت حسین بن علی (ع) می باشد. یعنی قابل از سال ۶۱ هجری قمری هرگز نشانی از کیسانیه یا ادعای امامت از سوی محمد حنفیه برای خویش نیست. پس بستر پیدایش فرقه کیسانیه سالهای تاریک و پر تشنج و بحرانی پس از ۶۱ هجری قمری می باشد. روزگاری که تقریباً تمامی نهادها و ارزشهای دینی جامعه بشدت آسیب دیده و بحرانی عقیدتی، اخلاقی، سیاسی و اجتماعی بلاد اسلامی را تهدید می کرد!

مساله خلافت به وسیله معاویه تبدیل به شاهنشاهی و وراثت شده بود. مردم نه نظارتی بر دستگاه خلافت داشتند و نه حق اظهار نظر. جوانی خوشگذران، بی تعهد و بی تدبیر بر جامعه حکم می راند، بنی امیه - نسلی که بنیانشان بر پایه دین ستیزی و اشرافیت استوار بود - در همه پستهای حساس و کلیدی جامعه اسلامی نفوذ یافته بودند.

حسین بن علی (ع) به عنوان مشخص ترین چهره دینی و معنوی زمان و فرزند پیامبر اسلام در جنگی نابرابر و با شیوه ای سفاکانه به

شهادت رسیده بود.

این عوامل در مجموع فضایی آکنده از یاس و ناامیدی را در قلب مردم پدید آورده و بذر عصیان و طغیان را از یک سو در قلبهایشان کاسته و از سوی دیگر ناکامیها و شکستهای مکرر روحیه انزواطلبی و آرمانسازی را در مردم تقویت می کرد.

دستگاه خلافت با آغشته ساختن دستان خویش به خون عزیزترین فرزندان پیامبر (ص) خود را فاقد کمترین پشتوانه اجتماعی و دینی می دید، از این رو برای حفظ خود راهی جز خشونت بی حد نمی شناخت.

واقعه حره (هجوم لشکر یزید به مدینه و اقدام آنان به قتلها و هتک حرمتهای بسیار) و نیز حمله آنان به مسجد الحرام به وسیله سنگها و منجنیقها، خود گواه بی باکی بنی امیه در ارتکاب هر جنایت به ساحت دین و جامعه بود.

در چنین شرایطی، دردهای نهفته جامعه در جستجوی مجالی است که بروز باید و منتقدان و دردمندان در اندیشه یافتن گروه، تشکیلات و پایگاهی هستند تا در لوای آن عقده های خویش را بگشایند

بسیاری از شخصیتهای واقعی و یا دورغین در چنین شرایطی ظهور می یابند؛ رهبری را به عهده می گیرند.

رهبران راستین باید در این هنگام رسالت الهی خویش را ایفا کنند و نیروهای مردمی را به سوی رهایی از ظلم و استبداد یاری دهند و رهبری کنند چنان که به فرموده امیر المومنین علی (ع) گرد آمدن یاران و تجمع مردم پیرامون رهبری، حجت الهی را بر وی تمام می سازد و او ملزم به قیام خواهد بود.

اکنون باید دید که موضع امام سجاد (ع) در قبال این نوع گرایشهای اجتماعی چه

بوده است.

ما در این نوشته تحت عنوان زندگی سیاسی امام سجاد (ع) با بیانی مف به این نکته خواهیم پرداخت. اما فشرده سخن این است که امام سجاد (ع) در مقام رهبری قیام مسلحانه علیه بنی امیه نبوده است نه بدان جهت که قیام علیه بنی امیه را صحیح نمی دانسته! و نه بدان جهت که قیام مسلحانه را جایز نمی شمرده است، بلکه وقایع تلخ گذشته به روشنی ثابت کرده بود که این گروهها و جریانهای سیاسی - اجتماعی، علی رغم همه شعارهای کوبنده ای که در مبارزه با استبداد می دهند، از صداقت و پایداری لازم برخوردار نیستند.

جریان خوارج در جنگ نهروان؛

برخورد سران سپاه و نیروهای رزمی امام حسن مجتبی (ع) با آن حضرت در جنگ با معاویه و خیانت بسیاری از آنان نسبت به رهبری خویش و منتهی شدن جنگ به صلح تحمیلی!

از همه آنها مهمتر، خیانت آشکار و شگفت انگیز کوفیان نسبت به حسین بن علی (ع) و دعوت مصرانه آنان از امام خویش برای در دست گرفتن رهبری سیاسی آنان و قرار دادن آن حضرت در برابر انبوه دشمن!

زشت تر از همه، قرار گرفتن دعوت کنندگان از حسین (ع)، در سپاه یزید!

همه و همه دلایل روشن و گویایی بود که وظیفه امام سجاد (ع) را در این میدان مشخص می ساخت.

با چنین نامردیها که از مردم زمانش دیده بود، و با آن پاکبختگانی که در صحنه عاشورا از پیکره جهاد اسلامی چونان شاخه های نخل بریده شده بودند، مجالی برای اعتماد به توبه تائبان و مدعیان جهاد و مبارزه باقی نمانده بود! و بر

فرض که در آن میان تائبان صادقی هم وجود می داشتند، شمار آنان و توانشان به اندازه ای نبود که اما با اتکا بر آنان جنگی دوباره را علیه امویان سامان دهد - چنان که منتهی شدن قیام تائبان به شکست، خود گواه این واقعیت است - بیشتر مردم آن روزگار ثابت کرده بودند که در برابر ظلم تاب نمی آورند اما شیفته عدالت هم نیستند! فریادهایشان از درد استبداد است و نه به تمنای آزادی و آزادگی و دینداری!

کسی چون امام سجاد که چه بسا تا پایان عمر آثار زنجیرهای اموی را بر اندام داشت و جراحتهای عمیقی که آنان بر قلبش وارد ساخته بودند تا پایان زندگیش هرگز التیام نیافت، نمی توانست عداوت حکومت اموی را در دل نداشته باشد.

قلب او از همه امت ملتهب تر بود. درد او از همه شدیدتر و فریادش از همه رساتر! اما فریادش را با که بگوید!

با کوفیان! یا شامیان!

شاید او را متهم کنند که شمشیر پدر را در نیام فرو برده و بیرون نمی کشد!

اما این تنها او نیست. قبل از او نیز علی (ع) بیست و پنج سال سکوت کرد. و آن روز که به حکومت رسید، چشم تنگ دنیا داران و جمود اندیشان عدلش را تحمل نکرد! و حسن بن علی (ع) در نتیجه بی مهری و تزویر یارانش، دست از نبرد مسلحانه برداشت و...!

اکنون چندان غیر منتظره نیست که تائبان واقعه عاشورا و از پانشتگان آن روز، باز هوس قیام به سرشان راه یافته باشد! و انتظار داشته باشند که امام سجاد (ع) به صورت علنی رهبری

ایشان را بر عهده گیرد!

ولی امام زمینه را مساعد نمی یابد و چه بسا صداقت را در چهره بسیاری از آنان نمی خواند!

از این رو مدعیان قیام و مبارزه باید در اندیشه محوری دیگر باشند!

و شخصیتهای دیگر این چنین در برابر امامان راستین ساخته می شوند!

و در این دوران است که قیام مختار و تبلیغ وی از محمد حنفیه صورت می گیرد.

این که مختار به چه انگیزه و یا چه عنوانی از محمد حنفیه تبلیغ می کرده نکته ای است که خواهد آمد.

مختار و کیسانیه

مختار بن ابو عبیده بن مسعود ثقفی در سال اول هجرت، در طائف تولد یافت. در دوران خلافت عمر، همراه پدر به مدینه آمد. پدرش در یوم الجسر که مسلمانان با ایرانیان در نبرد بودند، کشته شد.

پس از شهادت حسین بن علی (ع)، مختار از سرسخت ترین مخالفان عبیدالله بن زیاد به شمار می آمد. از این رو او را دستگیر کرده، به زندان افکندند و شکنجه دادند ولی سرانجام با وساطت عبدالله بن عمر (که شوهر خواهر مختار بود) از زندان رهایی یافت.

مختار پس از مرگ یزید (سال ۵۶ هجری قمری) عازم مکه شد تا با عبدالله بن زبیر علیه حکومت امویان همکاری کند. اما وجود اختلافات نظرهای آن دو مانع همکاری ایشان شدند. (۱۰۲)

مختار به تنهایی در عراق به فعالیت پرداخت و هوا دارانی گرد آورد و در صدد مبارزه مسلحانه علیه حکومت امویان بر آمد.

بدیهی است که در هر جامعه به تناسب باورها و معتقدات آن می بایست برای انگیزش مردم و تشویق آنان به قیام از پایگاهی

مورد

قبول عامه مردم استفاده کرد.

در محیطی که مختار برای قیام زمینه چینی می کرد، گرایشهای شیعی از ویژگیهای آشکار آن بود. مردم آن سامان علی رغم همه بی وفاییها و عقب گردهایی که در حمایت از خاندان علی (ع) از خویش نشان داده بودند، اما در قلب، شرافت و فضیلت خاندان علی (ع) را باور داشتند و از سوی دیگر سستیها و کندهای گذشته، آنان را ملامت می کرد.

مختار، شرایط را بدرستی دریافته بود، از این رو می بایست حرکت خویش را به گونه ای با خاندان علی (ع) مرتبط سازد. این است که در آغاز کار، خود را نماینده محمد حنفیه، (فرزند علی بن ابیطالب (ع) معرفی کرد.

چندی نگذشت که هفده هزار نفر به طور پنهان با او بیعت کردند.

در نخستین مراحل قیام، والی کوفه - عبدالله بن مطیع - را شکست داد و کوفه را پایگاه مرکزی قیام قرار داد.

در مرحله بعد، مختار به موصل لشکر کشید و بر آن نواحی نیز تسلط یافت.

در این میان یکی از اهداف رسمی مختار و لشکریان او، انتقام گرفتن از کسانی بود که در واقعه عاشورا نسبت به خاندان پیامبر (ص) ظلم روا داشته و در جنگ علیه ایشان گامی موثر برداشته بودند.

او سران سپاه یزید را کشت ولی پس از شانزده ماه جنگ و نبرد، در سن ۶۷ سالگی به دست مصعب بن زبیر به قتل رسید. (۱۰۳)

باید یاد آورد شد که قبل از قیام مختار، قیام توابین رخ داد، که رهبر آن سلیمان بن صرد بود و به وسیله قوای امویان کشته شد و قیام توابین

سرکوب گردید.

مختار پس از این جریان، قیام خویش علیه دستگاه امویان را آغاز کرد و طبیعی است که گروهی از توابین و سرکوب شدگان قیام سلیمان بن صرد نیز در زمره هواداران مختار قرار گرفته باشند.

تمایز قیام توابین و قیام مختار

فرقی که میان این دو قیام مشهود می باشد، این است که در قیام توابین، تنها انگیزه قیامگران، انتقام از قاتلان حسین بن علی (ع) بود و آنها با این حرکت می خواستند سهل انگاریها و گناهان گذشته خود را جبران کنند، چه این که آنان با شرکت نجستن در سپاه حسین بن علی (ع) و تنها گذاشتن وی در مقابل دشمن، بشدت خود را مجرم و مستحق عذاب الهی می دیدند و در صدد بودند به گونه ای آن گذشته تاریک را محو سازند. و جز این هدفی سیاسی یا عقیدتی برای آنان یاد نشده است.

اما در قیام مختار وضع به گونه دیگری است. هر چند قیام مختار همانند قیام توابین شعار انتقام از قاتلان حسین (ع) را از شعارهای اساسی قرار داده بود اما اهداف دیگری هم در قیام مختار دنبال می شد که بیشتر جنبه سیاسی داشت.

درباره قیام مختار، مطالب متفاوتی از او نقل شده که گاه با یکدیگر سازگار نیست و همین امر، محققان را به دو نظرگاه ناهمساز منتهی ساخته است.

عقیده مختار درباره امامت علی بن الحسین (ع)

از برخی منابع استفاده می شود که مختار نه تنها امامت علی بن الحسین (ع) معتقد بوده، بلکه مبارزات خویش علیه دستگاه اموی را فقط به منظور یاری اهل بیت - علیه السلام - و انتقام از قاتلان ایشان صورت داده است و ائمه (ع) برای او دعای خیر کرده و کارهای او را ستوده اند.

در قبال این منابع، مدارکی وجود دارد که دقیقا خلاف آن را ثابت می کند و چنین می نمایاند که مختار از امامت علی بن الحسین (ع) روی گردانده و به

امامت محمد حنفیه - فرزند علی (ع) و برادر حسین بن علی (ع) - اعتقاد داشته است و حمایت او از محمد حنفیه و مستند ساختن نهضت خویش به وی، باعث پیدایش فرقه کیسانیه شد. و علی بن الحسین (ع) نه تنها کارهای او را امضا نکرده، بلکه از او تنفر و انزجار داشته و حتی او را در مورد طعن و لعن قرار داده است.

روایاتی در مدح مختار

از امام باقر (ع) نقل شده است:

لا تسبوا المختار قتل قتلنا و طلب ثارنا و زوج ارملنا و قسم المال فینا علی العسره (۱۰۴)

یعنی؛ به مختار ناسزا نگوئید، زیرا او از قاتلان ما، انتقام گرفت و زمینه ازدواج زنان بی سرپرست ما را فراهم آورد و در شرایط سختی و تنگدستی به ما کمک رسانید.

در حدیثی دیگر چنین آمده است:

مردی از اهل کوفه به حضور امام باقر (ع) تشریف یافت، خواست دست امام را ببوسد، امام مانع شد. آن حضرت از او پرسید: نامت چیست؟

مرد گفت: من ابومحمد، فرزند مختار هستم.

امام دست او را گرفت و در کنار خود با گرمی جای داد.

ابو محمد گفت: ای فرزند رسول خدا، مردم درباره ما پدرم سخنانی می گویند و او اموالی است که مختار برای ما فرستاده است. او خانه های ما را بنا کرده و به خونخواهی شهدای ما برخاست، خدای او را رحمت کند. (۱۰۵)

در بیانی دیگر مختار چنین مدح شده است:

امام باقر (ع) به فرزند مختار فرمود: خداوند پدرت را رحمت کند! خداوند پدرت را رحمت کند! هیچ کس حقی از ما نزد کسی نبود، جز این که آن

را برای ما باز پس گرفت!

از علی بن الحسین (ع) روایت شده که فرمود:

الحمد لله الذی ادرک لی ثاری من اعدایی و جزی الله مختار خیرا (۱۰۶)

یعنی؛ سپاس خدای را که انتقام خون ما را از دشمنانمان گرفت و خداوند به مختار جزای نیک دهد!

روایات دیگری از رسول خدا و امیر المؤمنین (ع) ثبت شده است که در آنها از مختار به عنوان کسی که انتقام ذریه رسول خدا را از دشمنانشان می گیرد، یاد شده است. (۱۰۷)

چه بسا بر اساس همین روایات میثم تمار در روزگاری که مختار زندانی بود به ملاقات رفت و بشارت آزادیش و خونخواهی وی از دشمنان اهل بیت ع را به او داد. (۱۰۸)

من قال بن عمرو می گوید: حضور امام سجاد (ع) رسیدم، آن حضرت از من پرسید: من قال! حرمله بن کاهل اسدی (۱۰۹) چه شد و در چه حالی به سر می برد!

منهال می گوید: عرض کردم وقتی من از کوفه بیرون آمدم او زنده بود.

امام دستها را به سوی آسمان برداشت و سه مرتبه فرمود: خدایا حرارت آهن را به او بچشان!

منهال می گوید: من از منزل آن حضرت به سوی کوفه رهسپار شدم، خبر قیام مختار را دریافت کردم برای ملاقات مختار شتافتم، لحظه ای رسیدم که حرمله را دستگیر کرده بودند و مختار دستور داد دست و پای او را قطع کنند و وی را در آتش بسوزانند! ناگاه با دیدن این منظره گفتم: سبحان الله.

مختار رو به من کرد و پرسید، آیا سبحان الله گفتن تو دلیلی داشت؟

آنچه میان من و امام

سجاد (ع) گذشته بود برای مختار نقل کرده و گفتم، تسبیح من بدان جهت بود که استجاب دعای امام سجاد را به دست تو، مشاهده کردم.

مختار از مرکب پیاده شد، دو رکعت نماز خواند و سجده آن را طولانی ساخت.

پس از نماز او خواستم تا برای صرف غذای میهمان من باشد. ولی او گفت: من به سپاس لطف الهی؟ دعای امام سجاد را با دست من مستجاب کرده است، امروز را روزه خواهم بود. (۱۱۰)

روایاتی در مذمت مختار

حیب خثعمی از امام صادق (ع) نقل کرده است:

مختار مطالبی را به دروغ، منتسب به علی بن الحسین (ع) می ساخت و به آن حضرت نسبت می داد. (۱۱۱)

یونس یعقوب می گوید: امام باقر (ع) می فرمود:

مختار نامه ای همراه هدایا برای امام سجاد (ع) فرستاد، اما امام نپذیرفت و نامه را نخواند و فرمود: من هدایای دروغگویان را نمی پذیرم و نامه آنان را نمی خوانم (۱۱۲)

در حدیثی دیگر چنین آمده است:

در روز قیامت، پیامبر - صلی الله علیه و آله -، علی بن ابی طالب (ع) و حسن و حسین (ع) از کنار دوزخ می گذرند، فردی از میان آتش فریاد بر می آورد و پیامبر و امیر مؤمنان را به یاری می طلبد، اما به او توجهی می طلبم.

رسول خدا از فرزندش حسین (ع) می خواهد تا او را شفاعت کند. و او چنین می کند.

راوی حدیث می گوید: به امام صادق گفتم: آن شخص کیست؟

امام فرمود: او مختار بن ابی عبیده ثقفی است.

پرسیدم: چرا در آتش می سوزد؟

امام فرمود: چون در اعتقاد او نسبت به

پیامبر و (ع) خللی بوده است و اگر در قلب جبرئیل و میکائیل نیز خللی نسبت به آن دو باشد، در آتش خواهند سوخت. (۱۱۳)

در روایاتی دیگر، انگیزه مختار از قیام، رسیدن به سلطنت و قدرت معرفی شده است و در آن روایت این نکته نیز آمده است که در قلب جبرئیل و میکائیل نیز ذره ای محبت دنیا باشد، خدا آنها را در آتش می افکند. (۱۱۴)

از امام سجاد - علیه السلام - نقل کرده اند که آن حضرت بارها، مختار را نفرین کرده و می گفت: مختار به ما نسبت دروغ داده است و چنین گمان کرده است که به او در مورد امامت سفارش شده است. (۱۱۵)

شخصیت مختار در نگاه امامیه

هر چند در مورد مختار و قیام او و نقش وی در شکل گیری فرقه کیسانیه، آرای مختلفی رسیده است. اما در مجموع دو نظرگاه عمده وجود دارد.

الف: برخی از محققان بر این عقیده اند که مختار، شیعه ای مخلص و معتقد به امامت علی بن الحسین - علیه السلام - بوده و هدفش از قیام، تنها برای انتقام از قاتلان اهل بیت بوده و برای کارهای خویش از سوی امام سجاد (ع) اذن اجازه داشته است. زیرا اگر جز این بود برای او طلب رحمت نمی کردند و هدایایش را نمی پذیرفتند.

و اما روایاتی که در بردارنده مذمت مختار می باشد، برخی از روی تقيه صادر شده و برخی دلایل سیاسی - اجتماعی داشته است.

در این بینش، نقش مختار در پیدایش فرقه کیسانیه و انحراف از امامت زین العابدین بکلی مورد انکار قرار گرفته است و او منزّه

از چنین مساله ای شناخته شده است. (۱۱۶)

ب - گروهی دیگر معتقدند که مختار هر چند با قیام خویش، از قاتلان اهل بیت (ع) انتقام بایسته ای گرفت و تا اندازه ای جراحتهای عمیق عاشوراییان را التیام بخشید و هر چند ائمه برای او طلب رحمت کرده اند، ولی همه اینها دلیل آن نیست که او برآستی هدفی جز حمایت از اهل بیت نداشته و هوای حکومت در سر نمی پرورانده است.

شاد شدن اهل بیت از برخی کارهای او دلیل رضایت آنان به همه مواضع فکری و عملی وی نیست. او به هر حال خدمتی به اهل بیت کرده است و آنان برایش دعا کرده اند ولی چه بسا در ادعاها و اعتقادات و نیز رفتارشان نارساییها و کجرویهای هم بوده است.

علامه مجلسی، پس از نقل حدیثی شفاعت حسین بن علی (ع) برای مختار و این که مختار دوزخی است ولی به برکت خدمتهایی که برای اهل بیت انجام داده، سرانجام مورد شفاعت قرار می گیرد، می گوید:

این روایات جمع کننده و تلیق دهنده میان احادیث مختلفی است که در باره مختار وارد شده است. با این بیان که مختار هر چند در مراتب ایمان و یقین کامل نبوده و از سوی امام معصوم اجازه صریحی در مورد اعمال خویش نداشته است،

لکن از آنجا کارهای شایسته بسیاری به وسیله او صورت گرفت و با برنامه های او قلب مؤمنان از جراحتهای ستم التیام یافت، فرجامش به خیر و نجات است. در حقیقت مختار مشمول این آیه از قرآن می باشد که می فرماید: و دسته ای دیگر هستند که به

گناهانش اعتراف کرده و عمل نیک و بد را به هم در آمیخته اند، امید است که خداوند ایشان را مورد آمرزش قرار دهد (۱۱۷) و اما من درباره مختار از کسانی هستم که از داوری کردن بازایستاده اند، هر چند مشهور میان علمای شیعه این است که کارهای او ارزنده و شخصیت او شایسته مدح است. (۱۱۸)

انگیزه های سیاسی در شکل گیری کیسانیه

هر چند محور اصلی سخن در فصل، بررسی امامت امام سجاد (ع) می باشد و از این رهگذر، به ضرورت، نگاهی به منکران امامت زین العابدین - کیسانیه - افکندیم تا حجت و منطوق و انگیزه آنان را بشناسیم و این نگاه به بررسی شخصیت محمد حنفیه و مختار به عنوان دو عنصر مطرح در فرقه کیسانیه انجامید، اکنون به موضوع اصلی باز می گردیم و از آنچه به اختصار یاد آور شدیم، نتیجه می گیریم.

شرایط تاریخی - سیاسی - اجتماعی عصر امام سجاد (ع) می نمایاند که انگیزه های سیاسی، بیش از هر انگیزه و دلیل دیگر در شکل گیری فرقه کیسانیه دخالت داشته است. زیرا به هر حال مطرح شدن محمد حنفیه در قیام مختار به جای علی بن الحسین (ع) یا به دلیل تقیه ام سجاد از حضور مستقیم در جریان قیام بوده و از این رو محمد حنفیه به عنوان نماینده آن حضرت در این حرکت مطرح گشته ولی بعدها از سوی عناصر ناآگاه و یا مغرض نقشی اصیل به او داده شده است!

و یا این که برآستی محمد حنفیه در این دوره خود را امام می شمرد و بعدها در مباحثه با امام سجاد شده است که امامت از

آن زین العابدین است و نه او.

احتمال سوم این است که مختار صرفاً برای پیشبرد اهداف خویش، حرکتش را منتسب به محمد حنفیه کرده است. بی این که اجازه ویژه ای برای پیشبرد اهداف خویش، حرکتش را منتسب به محمد حنفیه کرده است. بی این که اجازه ویژه ای از سوی او داشته باشد. و در این راستا بوده که مختار از محمد حنفیه به عنوان مهدی (۱۱۹) یاد کرده تا هواداران و هواخواهان بیشتر را گرد آورد.

احتمال چهارم این است که اصولاً مسأله امامت محمد حنفیه نه در دوران قیام مختار بلکه در عصر حکومت عباسیان، ساخته و پرداخته شده تا از نقطه های مبهم و کور گذشته، مستندهایی برای حکومت عباسیان، جستجو شده باشد.

هر یک از این احتمالها که تقویت شود، این نکته به دست می آید که به هر حال اعتقاد به امامت محمد حنفیه دارای دلایل علمی و مستند به نصوص و منابع شوعی نیست و شرایط خاص سیاسی آن عصر، پنداری فرقه کیسانیه را رقم زده است.

البته از قراین استفاده می شود که نخست احتمال سوم و سپس احتمال چهارم نزدیکتر به واقع است. زیرا به هر حال مختار برای جذب نیروهای متمایل به تشیع ناگزیر بود خود را به پایگاهی علوی مستند سازد تا قیامش مشروعیت. مقبولیت عام پیدا کند و بعدها عباسیان نیز برای تضعیف پایگاه امامت، بشدت نیازمند اندیشه ای بودند که مردم از اطراف بودند که مردم ائمه معصومین (ع) ساخته اند و به مرکزیتی متوجه سازند که بر ایشان مسأله ساز نباشد و کیسانیه و اعتقاد و به امامت محمد حنفیه

ای که حضور در زمان ندارد و زندگی را بدرود گفته - و یا به اعتقاد کیسانیه در غیبت به سر می برد! - همان مرکزیت و قبله گاه مور پسند بنی العباس بشمار می رفت.

فصل دوم: شخصیت معنوی و اجتماعی امام سجاد - علیه السلام

امام سجاد (ع) در محراب عبادت و معنویت

امام سجاد، زین العابدین (ع)، پیشوایان متقین، در عصری که سفاکان و دین گران، محراب را با خون اولیای خدا گلگون می ساختند و حقگویان برخاسته از محراب را به جرم سر فرود نیاوردن در برابر غیر خدا، مورد سخت ترین آزارها و نارواترین دشنامها قرار می دادند و ماذنه ای هدایت و مناره های دین را ناجوانمردانه به خون تکبیر گویان عزت و دینداری می آغشتند، آری در چنین عصری از محراب، ماذانه رفیع، رفیعترا از همه برجها ساخته بود نجوهای پنهانش را رساتر از هر فریاد به گوش غفلت زدگان و راه گم کردگان زمانش و نیز فرزندان آینده اسلام برساند.

علی بن الحسین (ع) چنان در این میدان می کوشید که وقتی فاطمه، دختر امیر المؤمنین (ع) آن تلاش طاقت فرسا و آن عبادت بی وقفه را در فرزند برادرش، مشاهده کرد، بر سلامتی او بیمناک شد و از جابرین عبدالله یاری خواست تا شاید امام سجاد را از آن همه زحمت و مرارت که در مسیر عبادت به خویش روا می داشت باز دارد.

به جابر گفت: تو می دانی که ما خاندان رسول خدا، حقوقی بر شما داریم، از آن جمله این است که اگر خطری ما را تهدید کند، شما باید به یاری ما بشتابید. اینک فرزند برادرم از کثرت عبادت خویش را در معرض خطر قرار داده است از او دیدار

کن و از وی بخواه تا قدری به استراحت نیز بیندیشد. جابر به حضرت امام سجاد (ع) رسید، حضرت را در حال عبادت یافت در حالی که بدان آن گرمی بشدت ضعیف شده بود. جابر نگرانی عمه آن بزرگوار را به ایشان یاد آوری کرد و گفت: ای فرزند رسول خدا! مگر نه این است که خداوند بهشت را برای شما و دوستان شما قرار داده جهنم را برای دشمنان شما؟ پس تحمل این همه رنج در مسیر عبادت برای چیست؟

امام سجاد (ع) فرمود:

ای جابر تو از اصحاب رسول خدایی و می دانی که جدم رسول خدا با این که مورد غفران عام و همه جانبه خدا بود و آیه لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر (۱۲۰) به وی اطمینان همیشگی می داد، اما باز هم آن عزیز چنان خدای را عبادت می کرد که قدمهایش متورم می شد و چون علت آن همه سعی در عبادت را از وی می پرسیدند می فرمود: افلا اکون عبدا شکورا یعنی؛ آیا من نباید در برابر خداوند بنده ای شکرگزار باشم! (۱۲۱)

امام صادق (ع) در توصیف عبادتهای امیر المؤمنین (ع) می فرمود: در امت اسلامی هیچ کس نتوانست همانند رسول خدا به عبادت اهتمام ورزد جز علی بن ابی طالب (ع). او چنان عبادت می کرد که گویی بهشت و دوزخ را می بیند..

آنگاه فرمود: در میان اهل بیت امیر المؤمنین شبیه تر از همه به او زین العابدین (ع) می باشد چه این که در راستای عبادت چنان پیش تاخت که فرزندش امام باقر (ع) در او خیره شد،

اثر عبادت را در چهره اش آشکار یافت و از مشاهده حال پدر گریست

امام سجاد که علت گریستن فرزند را دریافته بود فرمود: آن نامه و صحیفه ای که عبادتهای علی (ع) در آن ثبت شده بیاور!

امام باقر (ع) نامه را به پدر داد و آن حضرت مشغول مطالعه شد. پس الختی مطالعه، درنگ کرد و آهی عمیق از سینه آورد و گفت: کیست که بتواند مانند امیر المؤمنین (ع)، آن همه عبادت خدا کند. (۱۲۲)

درباره آن حضرت نقل کرده اند که در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می گزارد.

وقتی به وی گفتند که شما بیش از جدتان علی (ع) عبادت می کنید، امام اظهار داشت:

مع انی نظرت فی عمل صلوات علیه یوما واحدا فما استطعت ان اعدله من الحول الی الحول

یعنی؛ من در عمل یک روز علی - علیه السلام - نگرستم و تامل کردم و دریافتم که قادر نیستم در طول یک سال اعمالی انجام دهم که با عمل یک روز امیر المؤمنین (ع) برابری کند.

البته ممکن است منظور حضرت، عبادت از نظر کمی نباشد بلکه به جنبه کیفی و ارزشی عمل اشاره داشته باشد، چنان که این معنا از برخی روایات دیگر نیز استفاده می شود بویژه روایاتی که می گوید: ضربت علی (ع) در روز جنگ خندق بر عبادت جن و انس فضیلت و شرافت دارد.

امام سجاد - علیه السلام - در آستانه نماز

امام سجاد (ع) چون برای نماز آماده می شد وضو می گرفت، رنگ رخسارش دگرگون می شد و چون از علت آن می پرسیدند، پاسخ می داد:

آیا می دانی که می خواهم به آستان چه بزرگی

رهبایم و در مقابل چه مقامی قرار بگیریم. (۱۲۳)

بارها می دیدند که وقتی امام زین العابدین (ع) وضو گرفته و به انتظار رسیدن وقت نماز به سر می برد، از شدت خضوع وضو گرفته و به انتظار رسیدن وقت نماز به سر می برد، از شدت خضوع (ع) در برابر حق و احساس بندگی به درگاه خدا، آثار نگرانی در اندامش ظاهر بود. (۱۲۴)

نماز امام سجاد (ع)، ابلاغ پیام شهیدان

طاووس بن کیسان یمانی (متولد ۱۰۶) از اعلام تابعین و رجال گرانقدر و از اصحاب امام زین العابدین (ع) است و خاطرات بسیاری عبادتها و مناجاتهای آن حضرت دارد. او می گوید:

در حضر اسماعیل امام را مشاهده کردم، او مشغول عبادت و مناجات با پروردگار بود، چون برای نماز می ایستاد، رنگ چهره ای گاه و گلگون می گشت، بیم از خدا در اندامش متجلی بود و چنان نماز می گزارد که گویی آخرین نماز اوست. چون به سجده میرفت، تا دیر زمان در سجده می ماند و چون سر بر می داشت قطرات عرق بر بدنش جاری بود. همواره تربت سید الشهدا (ع) همراه داشت و جز بر آن پیشانی نمی نهاد. (۱۲۵)

امام سجاد (علیه السلام) این گونه محراب را با میدان نبرد و نماز را با شهادت و مناجات نیمه شب را با مناجات حسین (علیه السلام) در خاکهای تفتیده کربلا- و یاد خدا را با یاد راهیان راه حق پیوند می زند این چنین به نماز و عبادت او جهت می بخشد و عبادت های طولانی برای مردم پیام رهنمایی و بیداری بسوی عزت و آزادی و دین داری و ظلم ستیزی چرا که

وقتی سر بر خاک شهیدان کربلا می نهاد به همگان اعلام می کرد که نماز انزوا نماز رهبانیت نماز فرار از واقعیت های زمان نیست نمازیست است چنان نماز حسین (علیه السلام) در نیمروز کربلا و در میدان شهادت و نمازی است که بر خاک شهیدان راه خدا ارج می نهند و با پیام به لطافت نسیم سحری و نفوذ اشعه خورشید می رساند که اوج عبادت و اوج عبودیت سر نهادن بر خاک شهیدان در راه خدا و برای خداست.

علی بن حسین، سید الساجدین

زیادی سجده ها و تداوم هر سجده امام علی بن الحسین سبب گردید که آن حضرت را سید الساجدین لقب دهند و چون این سجده های طولانی و فراوان بر پیشانی آن پیشوای متقین اثر گذارده و پوست آن زبر شده بود (به ایشان (ذووالثنات) می گفتند.

امام باقر (علیه السلام) پدرم هیچ نعمتی را به یاد نمی آورد که با یاد کرد آن به درگاه خداوند سجده می برد. هنگام قرائت چون به آیه های سجده می رسید و نیز به وقت خطر و احتمال رخداد حادثه ای ناگوار و همچنین پایان نمازهای فریضه و یا هر زمانی که موفق می شد که خدمتی انجام دهد و میان دو مؤمن را اصلاح کند سر به سجده می نهاد و بر درگاه خداوندی سپاس می نهاد (۱۲۶)

یکی از خدمتکاران آن حضرت، امام را چنین یاد می کند:

روزی مولایم به سوی صحرا رفت و من همراه وی بودم، در گوشه ای از صحرا به عبادت پرداخت، به هنگام سجده سر را بر سنگهای زبر و درشت می نهاد و با گریه و

تضرع یاد خدا می کرد. سعی کردم تا آنچه حضرت می گوید بشنوم. آن روز شمردم که امام در سجده خویش هزار مرتبه گفت:

لا اله الا الله حقا تعبدا و رقا، لا اله الا الله لیمانا و تصدیقا.

چون امام سر از سجده برداشت، صورت و محاسنش به اشکهایش آغشته بود. (۱۲۷)

دعاها و تعبیرهایی که امام سجاد (ع) در نیایش با خدا و بویژه در حال سجده به کار می گرفت خود، در اوج عبودیت و بندگی و معرفت حق بود.

از جمله ذکرهای آن امام در حال سجده چنین است:

الهی عبدک بفنائک، مسکینک، سائلک بفنائک، فقیرک بفنائک. (۱۲۸)

در بسیاری از روایات نقل شده است که آن حضرت خویش را موظف می داشت تا در هر شبانه روز رکعت نماز بگذارد و این نامه را تا پایان عمر عملی می ساخت. (۱۲۹)

انجام هزار رکعت نماز در یک شبانه روز، آن هم برای کسی که می بایست به امور زندگی و مسایل اجتماعی بپردازد، چه بسا در ذهن برخی بعید بنماید، ولی شرایط خاص زندگی آن حضرت و محدودیتهای شدیدی که خلفا برای آن امام به وجود آورده بودند، عملا مجال بیشتری به امام سجاد (ع) می داد تا به این برنامه بپردازد.

شایان توجه است که این گونه روایات را بیشتر نویسندگانی ثبت کرده اند که علی بن الحسین (ع) را به عنوان امام مفترض الطاعه نمی شناسند و وی را صاحب کرامت و معجزه نمی دانند و از او به عنوان شخصیتی ممتاز معنوی و فرزندی نمونه از نسل رسول خدا (ص) یاد کرده و لقب زین العابدین و سید الساجدین را

به وی داده اند. (۱۳۰)

محو در جمال پروردگار

هنگامی که امام سید الساجدین به نماز و راز و نیاز با پروردگار می ایستاد، چنان در جمال حق محو می شد و در یاد خدا می گشت که کمترین توجه به اطراف خود نداشت.

گاه در خانه حضرت مشکلی رخ می داد ولی حضرت چون به نماز ایستاده بود، فارغ از دردها و مشکلات دنیا، توجهی بدانها نمی یافت.

روزی در خانه آن حضرت آتش سوزی رخ داد (۱۳۱) و زمانی دیگر یکی از فرزندان وی آسیب دید (۱۳۲) ولی تا پایان نماز، امام از آنها اطلاع نیافت.

علی بن الحسین (ع) و اهتمام به حج

راویان و مورخان برای امام سجاد (ع) بیست سفر به حج ثبت کرده اند، آن هم سفرهایی که آن حضرت فاصله میان مکه و مدینه را پیاده طی کرده است.

امام در این سفرها، مرکب به همراه داشت ولی مصمم بود تا طریق خانه خدا را با پای خویش ببیماید و در مسیر محبوب، از وجوب خود مایه بگذارد. (۱۳۳)

عرفان و حب امام به خداوند، بر تمامی اعمال عبادی او پرافکن بود و به همه برنامه ها عبادت وی رنگی الهی و جلوه ای معنوی می بخشید.

یکی از حالات درس آموز امام (ع) هنگام پوشیدن لباس احرام بود. چنان که:

وقتی آن حضرت لباس احرام می پوشد، رنگش از یاد خدا و جلال او تغییر می کرد و چنان در جذبه معنویت حق معنوی وی بشدت تحت تاثیر قرار گرفته و می پرسیدند: چرا لبیک نمی گوید؟

امام در پاسخ به ایشان می فرمود: بیم آن دارم که لبیک بگویم ولی خداوند در جوابم ندا دهد: لا لبیک!

امام همچنان تا پایان

اعمال حج، در جذبه ای الهی و توجهی خاص به خداوند قرار داشت. (۱۳۴)

رسیدگی به نیازمندان و تهیدستان

از بارزترین امتیازهای ائمه (ع) بر سایر انسانها، این است که انسانها معمولاً با گرایش به بعدی از ابعاد معنوی یا مادی، از سایر جنبه ها غافل می شوند، ولی امامان (ع) در بعدی از ابعاد معنوی یا مادی، از سایر جنبه ها غافل می شوند، ولی امامان (ع) در پرتو هدایت ویژه حق، از افراط و تفریط ایمنند و در رفتار فردی و اجتماعی و اعمال عبادی و معنوی و نیز زندگی آنان، تعادلی منطقی و معقول مشهود است. و این ویژگی است که ایشان را سزاوار جایگاه و شایسته الگو بودن برای خلق، ساخته است.

در ملاکهای بشری و انسانهای معمولی، کسی که دارای آن حالات فوق العاده در نماز و وضو و دعا و مناجات و حج و... باشد و در سجده هایش صدها و هزارها مرتبه، ذکر خدا را تکرار کند، انسانی است که منزوی که تمام وقت و عمر خود را صرف عبادت فردی کرده و به هیچ نیازهای زندگی مادی و حیات اجتماعی توجه ندارد! در حالی که زندگی امام سجاد (ع) برداشت را به اثبات می رساند.

وی با وجود آن همه دعاها و مناجاتها طولانی و کم نظیر، از جامعه خود و نیازها و واقعیتهای زمانش غافل نیست بلکه در میدان وظایف اجتماعی و اخلاقی نیز پیشوایی الگو و نمونه است.

براستی جای تامل و پند آموزی و همچنین شگفتی دارد که زینت عبادتگرا، سرور سجده گزاران مقتدای زاهدان و متقیان، با آن همه سجده های طولانی و شب زنده داریهای مداوم، مخارج

زندگی صد خانواده محروم مدینه را متکفل بوده و نیازهای آنان را بر آورده می ساخته است. (۱۳۵)

چقدر فاصله است میان زندگی اثر آفرین امام سجاد (ع) با آنان که به خیال زهد و عبادت، چشم از همه واقعیت‌های زمانشان فرو بسته و نه تنها قادر به اداره چند نیازمند و مستمند دیگر بلکه قادر به اداره زندگی فردی خویش نمی باشند و به ادعای زهد و درویشی کشکول نیاز نزد دیگران دراز کرده و یا زندگی خود را بر در آمدهای عمومی و کمکهای بلاعوض و بیت المال تحمیل کرده و می کنند!

تشریح و توضیح حالات معنوی و عبادت‌های طولانی ائمه و همچنین امام سجاد (ع) همیشه این نگرانی را در خود نهفته دارد که مبادا، انزوا گرفتگان و عزلت جویان بی خاصیتی که نه به کار خویش می آیند و نه به کار خلق تأثیری در پیشبرد دین و نه دنیا، آن همه عبادت را دلیل حضور نداشتن ائمه در مسایل جاری زمانشان تصور کنند و روش نادرست خویش را با این تصور و روش نادرست خویش را با این تصور بیجا توجیه نمایند!

کمک به محرومان، در نهان

محمد اسحاق می گوید: بسیاری از خانواده های محروم و نیازمند مدینه، شبانگاه از لطف و بخشش مردی ناشناس بهره مند می شدند و هرگز او را نشناختند مگر زمانی که علی بن الحسین (ع) در گذشت و آن مرد ناشناس دیگر به سراغ آنان نیامد. آنگاه بود که دانستند آن امدادگر ناشناس، زین العابدین (ع) بوده است. (۱۳۶)

ابوحمره ثمالی میلادی ۱۵۰ هجری قمری می گوید:

امام زین العابدین (ع) در تاریکی شب، نان ونوای

مستمندان را بر دوش می کشید و به طور ناشناس آن را انفاق می کرد و می فرمود:

ان صدقه السر تطفی غضب الرب

یعنی: صدقه پنهانی، خشم الهی را فرو می نشاند. (۱۳۷)

چنین بود که پس از شهادت آن گرامی وقتی بدنش را غسل می دادند، آثاری بر پشت و شانه های وی مشاهده گردید و چون علتش را پرسیدند، دانستند که آنها آثاری است از نانها و کوله بارهایی که امام (ع) برای تهیدستان بر دوش می کشیده است. (۱۳۸)

ابن سعد متوفای حدود ۲۰۰ هجری قمری می نویسد:

چه بسا نیازمندانی که به حضور امام سجاد می رسیدند و قبل از اظهار نیاز، خواسته خود را از امام دریافت می کردند و امام فرمود:

صدقه قبل از این که به دست نیازمند برسد، نخست به دست خداوند می رسد. (۱۳۹)

یکی از پسرهای عموهای آن حضرت، مستمند و نیازمند بود. و امام همیشه در نهران و به طور ناشناس وی را کمک می کرد. اما از آنجا که امام را نمی شناخت، همواره از آن حضرت گله مند و شاکی بود که چرا به وی رسیدگی نمی کنند!

امام سجاد با شنیدن گلایه های او، خویش را از معرفی خود باز می داشت و هرگز به او نفرمود که آن ناشناس امدادگر منم. تا اینکه امام بدرود حیات گفت و رحلت کرد. آن روز پسر عموی گلایه گذار از واقعیت آگاه شد و در کنار قبر آن حضرت به گریه عذر خواهی نشست. (۱۴۰)

سفیان بن عیینه از زهری نقل می کند: شبی سرد و بارانی امام علی بن حسین، زین العابدین

را در کوچه های مدینه دیدم که مقداری آرد و هیزم بر پشت گرفته و عزم خانه تهیدستان دارد. به آن حضرت گفتم: ای پسر رسول خدا چه بر پشت داری؟

امام فرمود: سفری در پیش دارم و توشه آن را آماده کرده ام و می خواهم در جای امنی قرار دهم.
عرض کردم آیا اجازه می دهید خدمتکار من شما را در امر این کار و حمل این آذوقه کمک کند؟
امام فرمود خیر.

گفتم: اجازه بدهید خودم شما را کمک کنم.

امام باز هم فرمود: خیر چیزی که در به کار من می آید، چرا خودم آن را متحمل نشوم، تو را به خدا سوگند! مرا تنها بگذار!

آن شب گذشت، چندی بعد خدمت امام رسیدم و عرض کردم: آن سفر که عازم بودید چگونه صورت گرفت؟

امام فرمود: آن سفر، از آن نوع سفرها که تو پنداشتی نبود، منظور من سفر آخرت بود، و من برای آن جهان، خود را آماده می کنم. با دوری از حرام، بخشش و انجام کارهای نیک. (۱۴۱)

سفیان بن عیینه نیز می گوید: در یکی از سفرها که امام علی بن حسین (ع) عازم حج بود، خواهرش سکینه، دختر حسین بن علی (ع) هزار درهم به عنوان کمک هزینه سفر در اختیار وی نهاد ولی هنگامی که امام به نزدیکی حره (۱۴۲) رسید، تمامی آن مبالغ را میان مستمندان تقسیم کرد. (۱۴۳)

امام باقر می فرماید: چه بسیار مواردی که پدرم، در کنار یتیمان و بینوایان می نشست، و با دست خویش به آنها غذا می داد و برای آنان که علاقه مند بودند، غذا می

امام صادق می فرماید:

علی بن الحسین (ع) در روزهایی که روزه داشت گاه با دست خود غذا می پخت و هنگام افطار، آنها را به خانه نیازمندان می فرستاد و چه بسا مواردی که از آن غذا برای خود آن حضرت باقی نمی ماند و با نان و خرما افطار می کرد. (۱۴۵)

برخورد امام با نیازمندان، برخورد فردی توانمند و برتر با فردی زبردست و منت پذیرد نبود، بلکه آن حضرت سعی داشت تا هنگام رفع نیاز مستمندان، در ایشان آثار تدلل و کوچکی آشکار نگردد. از این رو، قبل از اظهار نیاز، به آنان کمک می کرد و می فرمود:

مرحبا بمن یحمل زادی الی الاخره

یعنی؛ آفرین بر کسی که توشه مرا به سوی آخرتم بر؛ دوش کشد و مرا یاری دهد. (۱۴۶)

عفو و گذشت، در روابط اجتماعی

از جمله صفات بارز امام سجاد (ع) تحمل و شکیبایی او در برابر ناگواریها و عفو و گذشت از کسانی است که نسبت به وی بی حرمتی یا جفا کرده بودند.

مردان الهی در همیشه تاریخ دشمنانی داشته اند که گاه در نتیجه ناآگاهی و زمانی دلیل دنیا پرسی و دنیا داری با اولیای به ستیز برخاسته و ایشان را مورد اهانت و آزار قرار می داده اند.

امام سجاد (ع) نیز که در عصر حاکمیت جور و جهل امویان می زیست و دستگاه خلافت به عناوین مختلف از اهل بیت و فرزندان علی (ع) عیبجویی و بدگویی داشت، مردم عامی و جاهل جامعه تحت تبلیغات سوء آنها نسبت به شخصیت ائمه بدگمان شده بودند گاه در برخوردهای اجتماعی بشدت علیه ایشان به ناسزاگویی می پرداختند.

از

آن جمله مردی با مشاهده علی بن الحسین (ع) دهان به اهانت گشود و سخت ناسزا گفت.

امام همراهانی داشت که خواستند آن مردم را تنبیه کنند اما امام مانع شد و فرمود: متعرض او نشوید؛ سپس رو به آن مرد کرده و فرمود: کار ما بیش از اینها بر تو پوشیده است اگر نیازی داری بگو تا بر آوریم.

مرد از این صبر و شکیبایی و گذشت و بزرگواری و نیز آن لحن ملایم و محبت آفرین بشدت متأثر شد شرم تمامی وجودش را در بر گرفت تا آنجا که صورت از خجالت پوشانید و دیگر نمی توانست به صورت امام نگاه کند.

امام بی درنگ دستور داد خدمتکارانش هزار درهم در اختیار او قرار دهند.

از آن روز به بعد هر گاه آن مرد امام را می دید می گفت گواهی می دهم که تو از فرزندان رسول خدایی و از خاندان وحی نبوتی. (۱۴۷)

هشام بن اسماعیل والی مدینه بود و در مدت فرمانروایی خود امام سجاد علیه السلام را مورد آزار و اذیتهای بسیار قرار داد. سرانجام ولید او را از حکومت عزل کرد و منادیان ولید در میان مدینه ندا دادند: هر کس در زمان فرمانروایی هشام مورد ظلم قرار گرفته و یا حقی را او ضایع نشده است می تواند حق خود را از وی مطالبه کند.

هشام در میان همه نگرانیهایش بیش از همه از جانب امام سجاد بر خود بیم داشت زیرا در حق آن حضرت بیش از دیگران جفا کرده بود.

اما بر خلاف تصور او هنگامی که امام ع با وی روبرو شد، بر او سلام کرد

و به یاران خود نیز سفارش نمود که متعرض او که اکنون ضعیف و ناتوان است نشوند و سرانجام امام (ع) به او اطمینان داد و فرمود ای هشام بن اسماعیل تا می توانی رضایت مظلومان و بی پناهان را جلب کن و از ناجیه ما نگران نباش. (۱۴۸)

در حدیثی دیگر چنین آمده است:

یکی از عمو زاده های امام سجاد (علیه السلام) به نام سخن بن حسن با آن حضرت کدورتی پیدا کرده بود روزی حسن وارد مسجد شد و امام زین العابدین علیه السلام را در آنجا دید بی درنگ به پرخاش و تندگویی پرداخت و آن حضرت را آزرده خاطر ساخت ولی امام در برابر سخنان او کمترین عکس العملی از خود نشان نداد، تا حسن از مسجد خارج شد.

شب هنگام امام سجاد علیه السلام به خانه اش رفته و به او فرمود:

برادر آنچه امروز در حضور اهل مسجد درباره من گفתי اگر راست باشد از خداوند می خواهم که مرا بیامرزد و اگر نسبتهای ناروای تو به من دروغ باشد از خداوند می خواهم که مرا بیامرزد و اگر نسبتهای تو به من دروغ باشد از خداوند می خواهم که تو را بیامرزد درود بر تو رحمت و برکات خدا شامل حال تو باد.

امام این سخنان را گفت و از او جدا شد.

حسن که هرگز انتظار چنین برخوردی را از امام نداشت و خود را برای شنیدن سخنان تند و کوبنده آماده کرد بود، به خود آمد و خویش را در برابر کوهی از بزرگواری و شرافت یافت شرمنده شد و در پی حضرت با چشمی

گریان روان گردید و از امام عذر می طلبید.

امام بر حالش رقت آورد و به او اطمینان داد که وی را بخشیده است. (۱۴۹)

تلاش در آزادی بردگان

یکی دیگر از خدماتهای اجتماعی امام علی بن الحسین، زین العابدین، سعی و جدیت آن حضرت در دستیابی بردگان به آزادی بود.

امام سجاد (ع) غلامان و کنیزان بسیار می خرید، اما نه برای کار کشیدن از ایشان، بلکه منظور تربیت اخلاقی و دینی و سپس فراهم آوردن زمینه آزادی آنان. تلاش آن حضرت در این راستا، هم عملی و هم از طریق تشویق و ترغیب دیگران به این کار بود. چنان که مورخان و محدثان نقل کرده اند:

امام سجاد: هزار بنده را در راه خدا آزاد کرد. (۱۵۰)

و نیز در تعالیم خود به شاگردان و پیروان خویش می فرمود:

هیچ مؤمنی بنده را آزاد نمی کند، مگر این که خداوند به جای هر عضوی از اعضای آن بنده، عضوی از اعضای او را ایمن از آتش دوزخ می سازد. (۱۵۱)

در بسیاری موارد، امام سجاد (ع) به بهانه های مختلف تعدادی از بردگان را آزاد می ساخت و چه بسا یک عمل یا یک سخن شایسته آنان، زمینه آزادی ایشان را فراهم می کرد.

کنیز کی می خواست آب وضو برای آن حضرت فراهم آورد که ظرف سفالین از دستش فرو افتاد و شکست!

امام به کنیزک نگاهی کرد و کنیز گمان کرد که مولایش خشمگین شده است. از این رو جمله ای از قرآن خواند و گفت: و الکاظمین الغیظ یعنی؛ متقین بهشتی و برخوردار از غفران پروردگار آنانند که... خشم خود فرو خورند. (۱۵۲)

امام

فرمود: من از تو گذشتم.

کنیز ادامه داد: والله یحب المحسنین یعنی؛ خداوند نیکوکاران را دوست دارد. امام فرمود: تو را در راه خدا آزاد ساختم. (۱۵۳)

استفاده بجا و زیرکانه و عالمانه کنیز از این جمله های قرآنی، از یک سو تربیت دینی و معرفی وی را در زندگی امام سجاد (ع) می رساند و از سوی دیگر آشنایی کنیز و روح قرآنی و معنوی امام سجاد (ع) را می فهماند. و کنیزی که تا این حد رشد یافته باشد، سزاواری آزادی است.

اسلام هر چند، بر اساس یک ضرورت اجتماعی از آغاز تبدیل شدن اسیران جنگی به بردگانی قابل خرید و فروش را مورد رد و انکار قرار نداده است، زیرا اسیران جنگی کسانی بوده اند که به جنگ مسلمانان بوده اند و بدین خاطر مسلمانان نیز حق داشته اند که ایشان را از میان بردن جان و مال عرض مسلمان بوده اند که به جنگ ببرند. ولی از آنجا که هدف اسلام از جنگ و دفاع، نخست دفع تهاجم دشمن و سپس دعوت آنان به راه حق و مسیر توحید است، زنده نگاه داشتن آنان و فراهم آوردن زمینه تربیت و هدایت ایشان را توصیه کرده و زمانی که به ایمان گراییدند، راههای زیادی برای آزاد شدنشان گشوده است.

سیره و روش امام سجاد (ع) این بود که در ماه مبارک رمضان هیچ غلامی یا کنیزی را مؤاخذه نمی کرد. و اگر امضایی از آنان را گرد خود فرا می خواند و لغزشهای هر یک را به وی گوشزد می کرد، سپس در میان ایشان می ایستاد و دستور می داد

تا همه با صدای بلند بگویند:

یا علی بن الحسین ان ربک قد احصی علیک کل ما عملت، کما احصیت علینا کل ما عملنا...

یعنی؛ ای علی بن الحسین! پروردگار تو تمامی اعمالت را یکایک برشمرده و ثبت کرده است، همان گونه که تو اعمال ما را ثبت کرده ای، نزد خداوند کتابهایی است که در آنها هیچ عمل کوچک و بزرگی فروگذار نشده است. و اعمالت نزد تو از خطای مادر گذر تا خداوند از تو درگذرد. خداوند می فرماید: ولیعفوا ولیصفحوا الا تحبون ان یغفرالله لکم. (۱۵۴)

یعنی؛ عفو کنید و گذشت داشته باشید، آیا دوست ندارید که خداوند خطاهایتان را ببخشد و عفو کند؟

پس از این امام می فرمود همه یکصدا بگویند:

پروردگارا! تو ما را فرمان دادی از کسانی که به ما ستم روا داشته اند در گذریم و ما بر اساس فرمان تو از آنان گذشتیم، پس تو نیز از ما درگذر، زیرا تو از ما به عفو و بخشش سزاوارتری.

پس از این سخنان امام رو به جانب برگان کرده، می فرمود: اکنون من از شما گذشتیم و بدیهایتان را بخشیدم و شما را برای خشنودی خدا آزاد کردم، شما هم از خداوند بخواهید تا از من درگذرد و مرا از آتش غضب خدا آزاد کردم، شما هم از خداوند بخواهید تا از من درگذرد و مرا از آتش غضب خویش ایمن دارد. (۱۵۵)

برگزاری این مراسم، در حقیقت هم درسی بود به سایر مؤمنان که از روش آن حضرت پیروی کنند و زمینه آزادی بردگان بیشتری فراهم آید. و هم آخرین درسهای معنوی و اخلاقی به بردگان

بود که می بایست از آن پس آزاد زندگی کنند و چونان مؤمنی صالح و با تقوا به زندگی شخصی خود ادامه دهند.

امام این درسها را در حساسترین شرایط زندگی به غلامان و کنیزان می دهد تا در جان و روح آنان برای همیشه ثبت شود. زیرا آزادی برای یک برده چونان مائده آسمانی و حیات و راه و روش ایثار و فداکاری و انسانیت و معنویت را در اعماق وجود آنان به ثبت می رسانده است.

به هر حال آن حضرت، در پایان هر رمضان حدود بیست بنده را آزاد می ساخت و این عمل موجب آن می شد که معمولا کنیزان و غلامان بیش از یک سال در خدمت آن بزرگوار نباشد و آزاد شوند. (۱۵۶)

امام سجاد - علیه السلام -، از دیدگاه دیگران

ابن خلکان متولد ۶۷۱ هجری علی بن الحسین (ع) را از سادات و بزرگان تابعین دانسته و از محمد بن شهاب زهری متولد ۱۲۴ هجری نقل کرده است:

ما رایت قرشیا افضل من علی بن الحسین (ع). (۱۵۷)

یعنی؛ در میان قبیله قریش - که خود قبیله ای ممتاز است - هیچ کس را برتر و با فضیلت تر از علی بن الحسین نیافتم.

مورخان از ابو حازم متولد ۱۴۰ هجری سفیان بن عیینه متولد ۱۹۸ هجری و زهری نیز آورده اند: ما رایت هاشمیا افضل من علی بن الحسین - علیه السلام -. (۱۵۸)

یعنی؛ در میان بنی هاشم - که شریفترین نسل قریش می باشد - هیچ کس را برتر از علی بن الحسین نیافتم.

ابن وهب از مالک متولد ۱۴۰ هجری نقل می کند:

لم یکن فی اهل بیت رسول الله - صلی الله

علیه و آله - مثل علی بن الحسین - علیه السلام - (۱۵۹)

یعنی؛ در میان اهل بیت رسول خدا - که شریفترین و ممتازترین بیت در میان بنی هاشم اند - کسی همتای امام سجاد (ع) نبود.

جابر بن عبدالله انصاری متولد ۷۸ هجری صحابی معروف و مورد و احترام پیامبر اسلام (ص) که موفق به درک حضور امام سجاد - علیه السلام - شده است می گوید:

والله ما رای فی اولاد الانبیا بمثل علی بن الحسین، الا یوسف بن یعقوب، والله اذریه علی بن الحسین افضل من ذریه یوسف بن یعقوب، و ان منهم لمن یملا الارض عدلا کما ملئت جورا. (۱۶۰)

یعنی؛ سوگند به خداوند! در میان فرزندان انبیا کسی چونان امام سجاد (ع) دیده نشده است، مگر یوسف، فرزند یعقوب (ع). اما سوگند به خداوند! که دودمان علی بن الحسین (ع) از دودمان یوسف برتر است، چه این که در میان فرزندان علی بن الحسین (ع) کسی خواهد آمد که زمین را از عدل پر خواهد کرد، چونان که از ظلم پر شده است!

عمر بن عبد العزیز متولد ۱۰۱ هجری که از وابستگان به بنی امیه و مروانیان است، اما به دلیل برخی خصلتهای منصفانه از ایشان متمایز می باشد، علی رغم تعارض و تضادی که میان حکومت بنی امیه با اهل بیت و شخص امام سجاد - علیه السلام - وجود داشت، گاه به خدمت آن حضرت می رسید و اظهار ادب و خضوع می کرد. و بعد از شهادت آن امام گفت: ذهب سراج الدنيا و جمال اسلام، زین العابدین. (۱۶۱)

یعنی؛ مشعل روشنگر دنیا و مایه جمال و زیبایی

اسلام، زین العابدین، چشم از جهان فرو بست.

در یکی از محافلی که امام سجاد (ع) حضور داشت. عمر بن عبدالعزیز نیز شرکت جست. امام سجاد قبل از او مجلس را ترک گفتند.

پس از بیرون رفتن امام ابن عبدالعزیز از حاضران پرسید:

امروز شریفترین مردم در جامعه ما چه کسی است؟

طبق معمول آن دوره، همه گفتند: شخص خلیفه.

ابن عبدالعزیز گفت: نه، چنین نیست که شما می گوئید! شریفترین مردم کسی است که هم اکنون از مجلس ما خارج گردید علی بن الحسین (ع) زیرا او از خاندانی است که همه مردم آرزو دارند از آن خاندان باشند ولی او هرگز تمایل ندارد که به خاندانی جز خاندان خویش پیوندد و منتسب باشد. (۱۶۲)

کمال الدین، محمد بن طلحه شافعی متولد ۶۵۲ از علمای قرن هفتم می نویسد:

علی بن الحسین زینت اهل عبادت، پیشوایان زاهدان، بزرگ پرهیزکاران و رهبر و پیشتاز مؤمنان است. شیوه زندگی او خود گواهی می دهد که از سلاله نسل رسول خدا (ص) است. اخلاق و منش او، خود می نمایاند که او از بندگی مقرب خداست. آثار برجای مانده بر سیمایش، نشانگر نمازهای بسیار و شب زنده داریهای هدایت یافته اوست. و الفت همواره او با دعا و راز و نیاز، دلیل انس او با خداست.

در طاعت و بندگی حق، چنان تاخت که زین العابدین شناخته شد. شب زنده داریهایش، راه تاریک آخرت را بر او روشن ساخته و روزه های مستمر او، توشه جهان دیگر را برایش تدارک دیده بود.

کرامتها و کارهای خارق عادت، بسیار از آنها ثبت شده و همه اذعان دارند که وی

حماسه فرزدق

یکی از گویاترین نشانه های عظمت اجتماعی امام سجاد (ع) قصیده معروف فرزدق متولد ۱۱۰ هجری می باشد.

در روزگاری که شعر از قویترین ابزارها تبلیغی به شمار می آمد و ستایشی در قالب شعر می توانست شخصیتی را به دورترین قبایل، به نیکی و ارزش بشناساند و هجوی می توانست قبیله ای را به بدنامی و بی آبرویی بکشاند و ایشان را وادار به مهاجرت سازد، فرزدق را از مرز مدیحه سرایی تا اوج حماسه ای انقلابی پیش برده، شرایطی است که فرزدق، شعر خود را در آن شرایط انشاد کرده است.

در روزگاری که شاعران به ندرت می توانستند از خشم دستگاه اموی بیمناک نباشند و کم بودند کسانی که بتوانند دل از عطاها و هدایای خلیفه بپوشند، فرزدق از خطرها نهراسید و دل از عطای خلیفه برید تا رضای خداوند را در اظهار محبت و ارادت به خاندان رسالت جستجو کند و به دست آورد.

فرزدق شعرش را در پستوی خانه اش نسرود و در گمنامی و بی نشانی آن را منتشر نساخت! بلکه در برابر چشمان خشم آلود هشام - که در آن روز برادر خلیفه و از مقربترین عناصر حکومتی و نزدیکترین خشم آلود هشام - که در آن روز برادر خلیفه و از مقربترین عناصر حکومتی - نزدیکترین شخص به ولید بن عبدالملک به شمار می آمد - و در منظر انبوه حج گزارانی که از جای جای خطه اسلام گرد آمده بودند، به ستایش از امام سجاد (ع) پرداخت.

ستایش فرزدق از امام سجاد (ع) در آن شرایط و در

آن محیط و در آن محیط که بزرگترین مجتمع اسلامی و مهمترین پایگاه دینی به شمار می آمد، ستایشی ساده و بی پیامد نبود، زیرا مدح علی (ع) و خاندان وی در ذهن مردم ارتباطی ناگسستنی با رد و طرد غاصبان خلافت داشت.

ستودن بارزترین چهره علوی - امام سجاد (ع) - به معنای رویارویی صریح با تمامی و مروانیان شناخته می شد، چرا که این دو جریان همیشه ستیزی بی امان داشته اند و ناهمسازی آنان بر کسی مخفی نبود.

فرزدق زمانی شعر خود را با طنین گرمش انشاد کرده که هشام با تکبر و غرور در حلقه یاران و هوادارانش گام در خانه خدا نهاده تا طواف کند.

حج گزاران انبوه بودند و بی توجه به حضور هشام!

هشام خواست استلام حجر کند اما ازدهام جمعیت مانع شد و او باناکلمی به کناری رفت و با همراهانش به نظاره طواف کنندگان خانه خدا نشست.

در این هنگام شخصی با جامه ها و هیئتی مردمی اما با چهره ای جذاب و هیبتی معنوی به جمع طواف گزاران پیوست و چون به حجر نزدیک شد و خواست استلام حجر کند، مردم احترامش کردند، راه گشودند و او باآسانی استلام حجر کرد.

همراهان هشام با دیدن آن منظره به شگفت آمده و از هشام پرسیدند: آن شخصی که مردم برایش راه گشودند و احترامش کردند کیست؟

هشام که احساس حقارت و کوچکی می کرد، چنین وانمود که او را نمی شناسد! فرزق که از نزدیک ناظر این گفتگوها بود، دانست هشام از سر حسادت و حق پوشی اظهار ناآشنایی می کند و با خود گفت اکنون،

لحظه ایفای رسالت و گاه حق گویی است.

فرزدق قدم پیش نهاد و جایی ایستاد که صدایش را هر چه بیشتر بشنوند و گفت: ای هشام - ای فرزند عبدالملک و ای برادر خلیفه -! اگر تو آن شخص را نمی شناسی، من او را خوب می شناسم.

گوش فرا ده تا وی را به تو معرفی کنم

دریایی عطوفت و احساسات فرزدق به جوش آمده بود. واژه های عشق و محبتش به خاندان علی چونان امواج دریا به حرکت در آمده و به شیوه شاعران پرتوان عرب، شعری بالبداهه در وصف امام سجاد انشاد کرد.

امواج صدایش در مسجد الحرام پیچید و تاثیری عمیق بر روح و جان مردمان نهاد جان مردم را پرورید و روح هشام را چون خرقة ای پوسیده درید! (۱۶۴)

اکنون قبل از پرداختن به قصیده فرزدق نگاهی اجمالی به شخصیت وی خواهیم داشت.

شخصیت فرزدق

فرزدق کنیه اش ابوفراس و پدرش غالب صمصعه مجاشعی و مادر وی لبنه، دختر قرظه بن ظبیه است. در سال ۳۸ هجری تولد یافت و به سال ۱۰۰ هجری در بصره به چشم از جهان فرو بست.

او از بزرگان بنی تمیم بود و چونان پدرش به جود و سخاوت شهرت داشت.

فرزدق در خرد سالی به همراه پدرش، خدمت امیر المؤمنین (ع) شرفیاب شد.

پدر وی را به حضور آن حضرت معرفی کرد و یاد آور شد که فرزندش - با وجود خردسالی - قادر به سرودن اشعار می باشد.

علی - علیه السلام - به پدر او توصیه کرد که بهتر از شعر گفتن، تعلیم قرآن است و همین سفارش سبب گردید تا فرزدق

به آموزش و حفظ قرآن روی آورد.

بسیاری از تاریخنگاران، فرزددق را دوستدار اهل بیت دانسته اند. برای خاندان علی (ع) به نیکی شعر می گفت و از آنان به عظمت یاد می کرد و دشمنانشان - بویژه معاویه، یزید هشام و حجاج - را بشدت مورد استهزا قرار می داد و هجو می کرد.

از جمله مهمترین اشعار وی قصیده معروفی است که در ستایش امام زین العابدین - علیه السلام - سروده و آن را در مسجد الحرام و در حضور هشام و جمع حج گزاران انشاد کرده است.

گروهی وی را ستوده اند و برخی او را مذمت کرده اند.

مذمت کسانی چون فرزددق که در عصر خلافت امویان به تمجید و تعظیم قدر امامان و اهل بیت (ع) پرداخته است، از سوی قلم به مزدان درباری و معاندان اهل بیت، چندان دور از انتظار نیست.

در منظر تعصب پیشگان، چه جرمی بالاتر از دفاع و حمایت از خاندان علی - علیه السلام - و هجو سلطه داران!

مذمتها و نسبتهای ناروایی که به فرزددق داده اند، منحصر به شخص وی نیست بلکه هر شاعری که به تعریف و تمجید از اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و آله - پرداخته و به آنان اظهار محبت کرده است، از نیزه طعن و کینه معاندان در امان نمانده است، چونان که همان نسبتها را به ابوالاسود دلائلی، کمیت اسدی و دعبل بن علی خزاعی و... نیز داده اند!

در برابر این نارواگوییها، اکثر علمای رجال، فرزددق را توثیق کرده و شهادت و رادمردی او را ستوده اند.

شیخ طوسی متولد ۴۶۰ هجری او را

از اصحاب امام سجاد - علیه السلام - دانسته اند و به خاطر قصیده اش وی را به نیکی یاد کرده است. (۱۶۵)

کشی متولد ۳۴۰ هجری بر اخلاص او در محبت اهل بیت - علیه السلام - تایید دارد و می گوید:

دلیل بر اخلاص او همین بس که ابتدا صله امام را نپذیرفت و گفت من شعر را برای رضای الهی سروده ام و نه دریافت صله...
(۱۶۶)

متن قصیده فرزددق

۱- هذا الذی تعرف وطاته

والبیت يعرفه والحل والحرم (۱۶۷)

۲- هذا ابن خیر عباد الله کلهم

هذا التقی النقی الطاهر العلم (۱۶۸)

۳- هذا ابن فاطمه ان كنت جاهلد

بجده انبیاء الله قد ختموا (۱۶۹)

۴- ولیس قولک من هذا بضائره

العرب تعرف من انکرت و العجم (۱۷۰)

۵- کلتا یدیه غیاث عم نفعهما

تستو کفان و لا یعروهما عدم (۱۷۱)

۶- سهل الخلیقه لا تخشی بو ادره

تستو کفان و لا یعروهما عدم (۱۷۲)

۷- حمال انفال اقوام اذا افتدحوا

حلو الشمال تحلو عنده نعم (۱۷۳)

۸- ما قال لا قط الا فی تشهده

لولا لاتشهد كانت لاه نعم (١٧٤)

٩- عم البريه بالا احسان و فانقشعت

عنها الغياهب و الاملاق و العدم (١٧٥)

١٠- اذا راته قريش قال قائلها

الى مكارم هذا ينتهى الكرم (١٧٦)

١١- يعضى حياء و يغضى من مهابته

فما يكلم الا حين يتسم (١٧٧)

١٢- بكفد خيزران ريحه عقب

من كف اروع فى عرينه شمم (١٧٨)

١٤- يكاد يمسكه عرفان راحته

ركن الحطيم اذا ماجاء يستلم (١٧٩)

١٥- اى الخلائق ليست فى رقابهم

جرى بذاك له فى لوحه القلم (١٨٠)

١٦ - من يشكر الله يشكر اوليه ذا

قالدين من بيت هذا بيت هذا ناله الامم (١٨١)

١٧- يتمى الى ذروه الذدين التى فصرت

عنها الا

كف و عن ادركها القدم (١٨٢)

١٨- مشتقه من رسول الله نبوته

طابت مغارسه و الخيم و الشيم (١٨٣)

١٩- مشتقه من رسول الله نبوته

طابت مغارسه و الخيم و الشيم (١٨٤)

٢٠- ينشق ثوب الدجى عن ور غرته

كفر و قربهم منجى و معتصم (١٨٥)

٢١- من معصر حبههم دين و بعضهم

كالشمس تنجاب عن اشراقها الظلم (١٨٦)

٢٢- مقدم بعد ذكر الله ذكرهم

فى كل بدء و مختوم به الكلم (١٨٧)

٢٣- ان عدم اهل التقى كانوا ائمتهم

او قيل من خير اقل الارض قيل هم (١٨٨)

٢٤- لا يستطيع جواد بعد جودهم

ولا يدانيهم قوم و ان كرموا (١٨٩)

٢٥- هم الغيوث اذا ما ازمه ازمت

و الا سد اسد الشرى و الباس محتدم (١٩٠)

٢٦- لا ينقص العسر بسطا من اكفهم

سيان ذلك ان اثروا عدموا (١٩١)

٢٧- يستدفع الشرو اللوى بحبهم

پیامهای قصیده فرزددق

با آنچه تاریخ از روش و منش خلفا ثبت کرده بدیهی است که فرزددق با بیان این سخنان کو بنده و صریح، خویش را برای رویارویی با هر شکنجه و آزار و انتقال از سوی هشام بن عبدالملک آماده کرده بود!

مامقانی به نقل از کتاب خرائج می نویسد:

فرزددق پس از انشاد این قصیده مدت‌ها زندانی شده و به فرمان هشام محکوم به مرگ گردید.

فرزددق شرایط دشوار خود را به امام علی الحسین - علیه السلام - رسانید و آنحضرت برای نجات و رهایی او دعا کرد.

فرزددق پس از آزادی به حضور امام سجاد - علیه السلام - رسید و از وضع نابسامان اقتصادی خود شکایت کرد و گفت: خلیفه تمام حقوق پیشین او را قطع کرده است.

حضرت پرسید: حقوق

دریافتی تو در سال چه اندازه ای بوده است؟

فرزدق، مقداری را اظهار داشت.

امام (ع) به اندازه ای چهل سال او، هزینه زندگیش را تاءمین کرد و فرمود: اگر می دانستم که به بیش از این نیاز داری به تو می بخشیدم.

فرزدق، هدیه امام را دریافت کرد و پس از همان مدت، بدرود حیات گفت. (۱۹۳)

انگیزه فرزدق

توضیح

بسیاری از شاعرانی که به ستایش یا مذمت شخصیت‌های اجتماعی - سیاسی عصر خود پرداخته، انگیزه آنان را یا چشمداشت‌های مادی تشکیل می داده است و یا نگرانیها و تهدیدهایی که از سوی عوامل قدرتمند، متوجه آنان است.

ولی این موضوع شامل شاعران درباری و زورپرستان و زرجویان است و نه شاعرانی که با بیان فکر و عقیده خویش به تبلیغ ارزشهای الهی و حمایت از عدالت اجتماعی و انتقاد از استبداد و جباریت حاکمان و خلفا می پرداخته اند.

فرزدق چگونه می تواند به چشمداشت امور مادی و دنیایی به توصیف امام سجاد - علیه السلام - پرداخته باشد، با این که خود را رویارویی کنیه عمیق هشام قرار می دهد! در مطالب قبل، هر چند یاد شد که امام سجاد - علیه السلام - زندگی آینده فرزدق را تاءمین کرد اما نباید از نظر دور داشت که فرزدق، اصولاً برای دریافت صله و مزد و پاداش دنیوی قصیده یاد شده را نسروده است.

کشی متولد ۳۴۰ هجری ضمن ستایش از فرزدق و بیان اخلاص وی در مسیر اهل بیت - علیه السلام - می گوید: دلیل اخلاص او همین بس که امام سجاد - علیه السلام - دوازده هزار دینار به عنوان صله برای

او فرستاد ول فرزدق نکرد و به امام پیغام داد: من آن قصیده را برای صله نگفته ام و جز رضای خداوند متعالی، چیزی نخواسته ام.

امام سجاد - علیه السلام - برای او دعا کرد و فرمود: عمل تو مورد رضای خداست ولی ما خاندان وقتی چیزی را به کسی بخشیدیم، از او باز پس نمی گیریم. فرزدق در پی این فرمایش، و به خاطر رعایت این ادب، هدیه حضرت را پذیرفت. (۱۹۴)

البته میان این نقل - که فرزدق ابتدا صله را نپذیرفت - و میان نقلی که - حاکی از شکایت فرزدق از وضع مال خویش مالی خویش می باشد - منافاتی نیست. زیرا ممکن است نقل نخست مربوط به قصیده هایی بوده که فرزدق قل از قصیده معروفش برای اهل بیت سروده است، ولی اظهار نیاز زمانی صورت گرفته، که فرزدق صورت گرفته که فرزدق از سوی هشام در تنگنای زندگی گرفتار آمده است.

احتمال دیگر این است که هر دو نقل مربوط به یک مرحله باشد به این گونه که فرزدق مشکل مالی خود را با امام در میان گذرانده است اما نه برای دریافت صله و مالی بدون عوض بلکه برای گرفتن راهنمایی و یامساعده و زمانی که امام سجاد، آن همه صله را به او می بخشد، او اظهار داشته که منظورش از گزارش وضع خود، هرگز دریافت صله نبوده است و آن نمی پذیرد. اما امام - علیه السلام - وی را برای پذیرش آن تخشش متقاعد می سازد.

حماسه فرزدق، ثبت در دیوان ادب

قصیده فرزدق، آن چنان در منابع تاریخی و ادبی تثبیت شده است که جای هر گونه ابهام

را زدوده و آن را از نهران شدن در غبار گمنامی و فراموشی، ایمن داشته است.

عبدالرحمن جامی از شاعران پارسی گوی قرن هشتم هجری ۸۱۷ - ۸۹۷ هجری که در زمره مفسران و فقیهان و عارفان و ادیبان عصر خویش جای داشته لاست، (۱۹۵) قصیده فرزدق و نیز عکس العمل دستگاه خلافت را در برابری نظم در آورده است و این خود می نمایاند که بازتاب و تاءثیر حماسه فرزدق در محافل علمی و ادبی هماره مثبت و نیرومند بوده است:

عبد الرحمن جامی، چنین سروده است:

پور عبدالملک به نام هشام

در حرم بود با اهالی شام

می زد اندر طواف کعبه قدم

لیکن از ازدحام اهل حرم

استلام حجر ندادش دست

بهر نظاره گوشه ای بنشست

ناگهان نخبه نبی و ولی

زین عبادین حسین علی

در کساءبها و حله و نور

بر حریم فکنده عبور

هر طرف می گذشت بهر طواف

در صف خلق می فتاد شکاف

زد قدم بهر اسلام حجر

گشت خالی ز خلق راه گذر

شامی ای کرد از هشام سؤال

کیست این با چنین جمال و جلال

از جهالت در آن تعلل کرد

وزشناسائیش تجاهل کرد

گفت نشانسمش، ندانم کیست

مدنی، یا یمانی، یا مکیست

بو فراس آن سخنور نادر

بود در جمع شامیان حاضر

گفت من می شناسمش نیکو

زو چه پرسى به سوى من کن رو

آن کس است این که مکه بطحاء

زمزم و بو قیس و خیف و منی

مروه، مسعی، صفا حجر، عرفات

طیبه، کوفه، کربلا و فرات

هر یک آمد به قدر او عارف

بر علو مقام او واقف

قره العین سید الشهداست

زهره شاخ دوحه زهراست

میوه باغ احمد مختار

لاله راغ حیدر کرار

چون کند جای در میان قریش

رود از بخر بر زبان قریش

که بدین سرور ستوده شیم

به نهایت رسید فضل و کرم

ذروه عزتست

منزل او

حامل دولت است محمل او

از چنین عز و دلت ظاهر

هم عرب هم عجم بود قاصر

جد او را به مسند تمکین

خاتم الانبیاست نقش نگین

لایح از روی او فروع هدی

فائج از خوی او شمیم وفا

طلعتش آفتاب روزافزون

روشنایی فزای و ظلمت سوز

جد او مصدر هدایت حق

از چنان مصدری شده مشتق

ز حیا نایدش پسندیده

که گشاید به روی کس ندیده

خلق از او نیز دیده خوابانند

کز مهابت نگاه نتوانند

نیست بی سبقت تبسم او

خلق را طاق تکلّم او

در عرب در عجم بود مشهور

گو ندانش مغفلی مغرور

همه عالم گرفت پرتو خور

گر ضریری ندید از آن چه ضرر

شد بلند آفتاب بر افلاک

بوم از آن گر نیافت بهره چه باک

بر نیکو سیرتان و بدکاران

دست او ابر موهبت باران

فیض آن ابر بر همه عالم

گر بریزد نمی ت نگردهد کم

هست از آن معشر بلند آیین

که گذشتند ز اوج علین

حب ایشان دلیل صدق و وفاق

بغض ایشان نشان کینر و نفاق

قربشان پایه علو و جلال

بعدشان مایه عتو و ظلال

گر شمارند اقل تقوی را

طالبان رضای مولا را

اندر آن قوم مقتدا باشند

وندر آن خیل پیشوا باشند

گر بیوسد ز آسمان بالفرض

سائلی، من خیار اهل الارض

بر زبان کواکب و انجم

هیچ لفضی نیاید الا هم

هم غیوث الندی اذا و هبو

لیوث الشری اذا نهبوا

ذکرشان سابق است ذر افواه

بر همه خلق بعد ذکر الله

سر هر نامه رارواج افزای

نامشان هست بعد نام خدای

ختم هر نظم و نثر را الحق

باشد از یمن نامشان رونق

چون هشام آن قصیده غراء

که فرزددق همی نمود انشاء

کرد از آغاز تا به آخر گوش

خونش اندر رگ از غضب زد جوش

بر فرزددق گرفت حالی دق

همچو بر مرغ خوشنوا عقق

ساخت در چشم شامیان خوارش

حبس بنمود بهر آن کارش

اگرش چشم راست بین بودی

راست کردار و راست بین بودی

بیداد و ظلم نگشادی

جای آن حبس، خلعتش رسید

قصه مدح بو فراس رشید

چون بدان شاه حق شناس رسید

از درم بهر آن نکو گفتار

کرد حالی روان ده و دو هزار

بو فراس آن درم نکرد قبول

گفت مقصود من خدا و رسول

بود از آن مدح، نی نوال و عطا

زان که عمر شریف را ز خطا

همه جا از برای همجی

کرده ای صرف در مدیح و هجی

تافتم سوی این مدیح عنان

بهر کفاره چنان سخنان

فلته خلصا لوجه الله

لا، لان استعیض ما اعطاه

قال زین العباد و العباد

ما نودیه عوض لا یرداد

زان که ما اهل بیت احسانیم

هر چه دادیم باز نستانیم

ابر جودیم بر نشیب و فراز

قطره از ما به مانگردد باز

آفتابیم بر سپهر علا

نفتد عکس ما دگر سوی ما

چون فرزددق به آن رفا و کرم

گشت بینا قبول کرد درم

از برای خدا بود و رسول

هر چه آمد از او چه رد چه قبول

بود از آن هر دو قصدش الحق حق

می کنم من هم از فرزددق دق

رشحه زان سحاب لطف و نوال

بندم از دولت ابد، طرفی

صادقی از مشایخ حرمین

چون شنید آن نشید دور از شین

گفت نیل مراضی حق را

بس بود این عمل فرزددق را

گر جز اینش ز رفتار حسنات

بر نیاید نجایت یافت نجات

مستعد شد رضای رحمان را

مستحق شد ریاض رضوان را

زان که نزدیک حاکم جابر

کرد حق را برای حق ظاهر (۱۹۶)

تحلیلی بر قصیده فرزدق

آنچه در صفحات گذشته از ابیات شعر فرزدق آوردیم، تنها ابیاتی نیست که از او در این قصیده ثبت کرده اند، بلکه مورخان و کتابهای ادبی، ابیات انی قصیده را از نظر تعداد، مختلف نقل کرده اند و چه بسا برخی به نقل چند بیت اکتفا نموده اند.

علت این اختلاف نقلها ممکن است

بدان جهت باشد که هر نویسنده به ذوق خویش چند بیتی را انتخاب می کرده است و نه این که بقیه ابیات را منتسب به فرزدق ندانسته و یا بدانها دست نیافته باشد.

شیخ مفید ره فقط بیت‌های یک دو، ده، یازده، سیزده، پانزده، و شانزده را با مختصر اختلافی - یاد کرده است. (۱۹۷)

سید مرتضی ره (متولد ۴۳۶ هجری) به پیروی از شیخ مفید ره همان ابیات را نقل نموده و سپس متذکر شده است تمام آنها نشده است. (۱۹۸)

ابوالفرج اصفهانی متولد ۳۵۶ هجری بیست بیت از قصیده را آورده است. (۱۹۹) در حالی که مناقب به چهل و یک بیت تصریح کرده است. (۲۰۰) محمد بن فتال نیشابوری متولد ۵۰۸ هجری بیست و نه بیت را متذکر شده است ولی با کمی اختلاف محتوایی با آنچه در دیوان فرزدق ثبت گردیده است. (۲۰۱)

در دیوان فرزدق بیست و یک بیت برای این قصیده ثبت شده است که در صفحات قبل به نقل همانها اکتفا کردیم و افزون بر آن را نیاوردیم.

علی بن عیسی اربلی متولد ۶۹۲ هجری بیست و سه بیت، (۲۰۲) ابن خلکان بیست و هفت بیت (۲۰۳)، جلال الدین سیوطی متولد ۹۲۷ هجری بیست و سه بیت (۲۰۴) و سید محسن امینی عاملی متولد ۱۳۷۱ هجری سی و دو بیت برای این قصیده یاد کرده اند. (۲۰۵)

و علامه محمد باقر مجلسی ره چهل و یک بیت برای این قصیده متذکر شده است و پس از نقل ابیات می نویسد:

هشام پس از شنیدن شعر فرزدق، خشمگین شد و حقوقش را قطع کرد و با اعتراض به وی گفت: اگر تو هم جدی

همانند جد او و پدری چونان پدر او و مادری به منزلت مادر او داشتی برای توهم می گفتم!...

نقد شبهات

درباره قصیده فرزدق شبهاتی نیز مطرح شده است:

الف: برخی احتمال داده اند که شعر فرزدق در ستایش حسین علی - علیه السلام - سید الشهداء باشد، زیرا فرزدق اشعاری در وصف آن حضرت دارد که از نظر سبک و وزن همگونی تمام با قصیده مورد بحث دارد.

شعری که فرزدق در وصف حسین علی - علیه السلام - سروده است با این ابیات آغاز می شود.

هذا حسين رسوا والده

امست بنور هداة تهتدي الامم

هذا ابن فاطمه الزهراء عترتها

في جنه الخلد مجريا به القلم (٢٠٦)

...

ولی با همه شباهتها و همگونی زن و قافیه، قرینه های موجود نشان می دهد که این اشعار در مقایسه با قصیده معروف فرزدق از یک قصیده در وصف یک شخص نیستند زیرا اولاً، قصیده معروف است و این ابیات هرگز از چنان شهرتی برخوردار نمی باشد. ثانیاً، این اشعار در دیوان فرزدق و در سایر کتب تاریخی به صورت قصیده واحد ثبت نشده است.

ب: بعضی قصیده فرزدق را به حزن بن کنانی نسبت داده اند و معتقدند که او این اشعار را در وصف عبدالملک مروان سروده است! (٢٠٧)

ولی این شبهه - به طور مسلم - درباره برخی از ادبیات این قصیده به کلی منتفی است زیرا آنجا سخن از تبار والای امام علی - علیه السلام - به میان آمده، هیچ کس نمی تواند جز امام مصداق آن باشد.

علاوه بر این حبیب بن اوص طائی متولد ٢٣٣ هجری اعتراف کرده است که قصیده مذکور در وصف

زین العابدین (ع) سروده شده است.

بلی با توجه به شباهت زیاد اشعار و سبک شعری حزن بن کنانی با فرزدق احتمال این هست که برخی از ابیات قصیده یادشده از آن فرزدق نباشد. و از اشعار حزن بن کنانی وارد قصیده او شده باشد. (۲۰۸) و این بیتها از نظر مفهومی قابل شناسایی است مانند بیت یازدهم و دوازدهم قصیده که سخن از هیبت و بیم افکنی و عصای خیزران و... دارد. چه این که عارفان به مقام امام، ائمه را معمولاً با این تعبیر موردستایش قرار نمی داده اند.

وارد شدن شعری از شاعری در اشعار دیگرانی که هم سبک او بند سابقه داشته است و فراوان به چشم می خورد. مانند قصیده ابوالاسود دثلی در ستایش امیر المؤمنین - علیه السلام - که چون با اشعار ام هیشم نخعی هم وزن و هم قافیه بوده، از نظر اهل ادب، بعضی از ابیات آن دو به دیگری نسبت داده شده است. (۲۰۹) و احتمالهای دیگری نیز مطرح شده که قرینه ای بر صحت آنها نیست و از یاد آنها چشم می پوشیم. (۲۱۰)

فصل سوم: زندگی سیاسی امام سجاد - علیه السلام -

زندگی سیاسی امام سجاد - علیه السلام -

رهبران الهی، با اهداف و انگیزهای همانند، برای جوامع بشری از سوی خداوند برگزیده شده اند.

در بینش شیعه، معصومین (ع) ادامه دهنده خط تبلیغ و هدایتگری پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - می باشند و از سوی خداوند، برای این امر تجهیز و تقویت شده اند.

همه امامان (ع) نوری یگانه اند.

آنچه شیوه عملکرد و برخورد ائمه را نسبت به مسایل اجتماعی - سیاسی از یکدیگر متمایز می سازد، مربوط به شرایط و مقتضیات زمانشان می

باشد و نه مبتنی بر تفاوت فهم و برداشت آنان از دین و مسایل سیاسی و نه متکی بر تفاوت امکانات علمی و قوای جسمی و روحی ایشان.

در عقیده شیعه، ائمه - علیه السلام - چونان پیامبر اکرم (ص) از علمی خدادادی و توانی معنوی و الهی برخوردارند. پیامبر (ص) در قدر و منزلت معنوی، برتر از همه ایشان است ولی ائمه در مرتبه امامت خویش مقام و منزلتی همسان دارند.

اگر علی بن ابی طالب - علیه السلام - در میدان مسایل اجتماعی زمان خویش، در جنگلها، تصمیم گیریها، تشکیل حکومت، تبلیغ احکام و ارائه هشدارها و رهنمودهای اخلاقی و فرهنگی و اجتماعی، تبلوری ویژه دارد؛

اگر حسن بن علی - علیه السلام - نخست شیوه پدر را در پیش گرفته ولی سپس ناگزیر به صلح با معاویه می شود و از منصبهای مهم و کلیدی جامعه اسلامی دور نگاه داشته می شود!

اگر حسین بن (ع) نخست شیوه برادرش حسن بن علی (ع) را در دوران خلافت معاویه، ادامه می دهد ولی با تغییر شرایط و جباریت دستگاه خلافت برنامه جدیدی را تحت عنوان، هجرت و نهضت علیه دستگاه اموی و تاسیس حکومت اسلامی دنبال می کند؛

و اگر پس از شهادت آن حضرت امام سجاد - علیه السلام - حضوری ویژه در جامعه اسلامی دارد و سعی می کند تا پیامش را با بیانی خاص و در پرتو نیایشها ابلاغ کند.. همه و همه با توجه به نیازهای و شرایط زمان صورت گرفته است.

بنابراین در تجزیه تحلیل مواضع سیاسی - اجتماعی هر یک از ائمه - علیه السلام - شناخت شرایط و مقتضیات

عصر آنان نمی تواند بایسته و مطابق با واقع باشد. کسانی که میان جنگ و صلح، قیام و سکوت و انتقاد و تقیه ائمه - علیه السلام - نمی توانند رابطه ای مستحکم و منطقی جستجو کنند، ناکامی ایشان معلول بی توجهی آنان به واقعیات و عینیهایی است که نقش تعیین کننده در خط مشی سیاسی اجتماعی رهبران دارد.

در صورتی که زمینه ها شناخته شود، تعارضی در برنامه های امامان معصوم - علیه السلام - دیده نخواهد شد.

رعایت عینیتها و نیازها، لازمه علم و عقل است.

موجود فاقد دانش تدبیر، در همه شرایط یک کارایی و یک بازتاب دارد، اما اندیشمندان و مدبران، با محاسبه زمینه ها و بررسی جوانب و نیازها، برنامه های ثمر بخش را در پیش می گیرند.

به هر حال علی بن الحسین - علیه السلام - که بنیان امامتش در روز میلاد خود و قیام و شگفت ترین نهضت تاریخ اسلامی و در سرزمین شهادت و ایثار، قوام یافته بود، از آن پس با مشکلات و واقعیهایی روبرو گردید که می بایست با خط مشی صحیح، از یک سو حماسه حسینی را در سینه ها زنده نگاه دارد و نگذارد که دست تحریف کند و از سوی دیگر پایه های آسیب دیده تشکیلات علوی و شیعی را بازسازی کند و استحکام بخشد و از بخشد و از اضمحلال و نابودی شیعی که همان تفکر ناب اسلامی است، جلوگیری نماید.

ایفای مسئولیت، در اوج دشواریها

امام سجاد - علیه السلام - در شرایطی عهده دار امر امامت گردید که سنگین ترین غمها و جراحتهای روحی و عاطفی بر قلبش وارد شده بود. شهادت

مظلومانه یک قبیله یار پاکبخته، یک کاروان خویشاوند و همراه و هم پیمان!

برجای ماندن دهها مادر داغدیده و فرزندان یتیم و پدر کشته و آواره.

تنها ماندن در بیابانی تفتیده، در حصار نیزه‌هایی بی عاطفه و شمشیرهایی تشنه به خون مظلومان!

امام سجاد - علیه السلام - می‌بایست در چنین شرایطی، وظیفه بزرگ امامت و رهبری را ایفا کند و با توجه به سه مشکل اساسی، برنامه‌هایش را دنبال نماید.

الف: فقدان صادق‌ترین و مخلص‌ترین نیروهای مدافع و عناصر حمایتگر.

ب: مواجهه با حکومتی که با اقدام به ریختن خون فرزندان پیامبر (ص) نشان داده است که از انجام زشت‌ترین و خشونت‌بارترین کارها باکی ندارد و با عملکرد خویش نفس‌ها را در سینه‌ها حبس کرده و جرات اعتراض و انتقاد را از توده‌ها سلب نموده است.

ج: عدم امکان کمترین اعتماد به مدعیان هواداری از حریم امامت و کسانی که خویش را طرفدار اهل بیت - علیه السلام - و دشمن دستگاه جباری اموری معرفی کرده ولی در یک بحران سیاسی و احساس خطر جدی‌ترین دشواری به حساب آورد.

زیرا تنهایی رهبر در سطح رهبری، به هر حال کار رهبری را فلج نمی‌کند و حمایت پیروان، می‌تواند جبران‌کننده آن باشد. چنان‌که بیشتر انبیا، یک‌تنه به هدایت مردم پرداخته‌اند. جباریت سلطه‌های اجتماعی نیز، مانع جدی به شمار نمی‌آید، زیرا با وجود حمایت مردمی، می‌توان در برابر استبدادها مقاومت ورزید.

اما اگر رهبری، از پیروان صادق و وفادار و آگاه برخوردار نباشد، با همه توان معاونان و

مشاوران، قادر به ایفای رسالت خویش نخواهد بود.

خوارج در جنگ صفین این واقعت تلخ را آشکار ساختند و نشان دادند که ناآگاهی و جمود آنان تا چه حدی می تواند شکننده باشد.

نیروهای فرماندهی و رزمی سپاه حسن بن علی - علیه السلام - در مقابله با معاویه، برای دومین مرتبه این صحنه غمبار را پدید آوردند و با بی وفایی به رهبری خود، او را در برابر دشمن تنها گذاشتند.

تخلف کوفیان از حمایت حسین بن علی - علیه السلام - این تراژدی دهشتبار را به اوج فصاحت رساند و برای همیشه سست عنصری آن نسل را قلم زد.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و مرحوم مجلسی در بحار النوار روایتی را نقل کرده اند که بروشنی، مطلب فوق را می نمایاند.

روای در حدیث می گوید از امام علی بن الحسین (ع) شنیدم که می فرمود: (۲۱۱)

در مکه و مدینه بیست مرد وجود ندارند که ما را براستی دوست داشته باشند. امام سجاد - علیه السلام - در حالی این سخن را فرمود که هزاران نفر داعیه پیروی از ائمه و محبت اهل بیت را داشته اند ولی امام سجاد - علیه السلام - در پس این ادعاها، واقعت را به گونه دیگری می بیند. اکنون باید دید، امام سجاد - علیه السلام - در کوران چنین دشواریهایی وظیفه امامت را چگونه برعهده گرفت و خط رهبری را چگونه تداوم بخشید.

از کربلا تا کوفه

غروب عاشورا، غمبارترین لحظاتی است که خاندان پیامبر - صلی الله علیه و آله - و تاریخ شیعه به خود دیده است. بدنهای گلگون شهیدان، با سرهای

جدا شده، افتاده بر بستر خاکها!

خیمه ها، تنها پناهگاه زنان و فرزندان داغدیده، سوخته در آتش عداوت سپاه یزید!

امکانات محدود اهل بیت، غارت شده به وسیله سنگدلان کوفی! جمعی پراکنده در بیابان و برخی دست به دامان یکدیگر و زانو زده در پناه هم!

و امام، در بستر بیماری! اما شاهد تمامی دردها و رنجها!

امام سجاد (ع) در آن روزگار بیش از بیست سال از سن مبارکش می گذشت. در سنی قرار داشت که هرگز به خود اجازه نمی داد زنده باشد و آن همه بی حرمتی به حریم خاندان رسول (ص) را نظاره کند! اما چه کند که تقدیر الهی برای حفظ حجت خدا او را به صبر و شکیبایی فرا خوانده تا پس از شهیدان را به همه نسلها برساند و آنچه را دیده برای امت اسلام باز گوید.

برخی مورخان چنین پنداشته اند که امام سجاد - علیه السلام - در واقعه عاشورا، کودک یا نوجوانی کم سن و سال بوده که هنوز محاسن در صورت نداشته است ولی دلایل و قراین بسیاری نشان می دهد که سن آن حضرت بیش از بیست سال بوده است.

ابن سعد در کتاب طبقات می گوید:

علی بن الحسین - علیه السلام - در واقعه کربلا - همراه پدر بود در حالی که از سن وی بیست و سه یا بیست و چهار سال می گذشت.

سپس می گوید: این که برخی گفته اند وی کودک بوده و یا موی بر صورت نداشته، سخنی بی اساس است، زیرا چگونه ممکن است این چنین باشد در صورتی که فرزندش محمد بن علی در رخداد عاشورا

را حضور داشته است و بعدها جابر بن عبدالله انصاری را ملاقات کرده و از او نقل حدیث نموده است با توجه به این که وفات جابر به سال ۷۸ هجری قمری می باشد. (۲۱۲)

ابن جوزی می گوید: علی بن الحسین - علیه السلام - از طبقه دوم تابعین می باشد و در عاشورا همراه پدر حضور داشته و به دلیل بیماری توان جنگ نداشته است و در آن ایام بیست و سه سال از عمر آن حضرت می گذشته است. (۲۱۳)

بسیاری از دیگر مورخان نیز همین نظریه را ابراز کرده اند. (۲۱۴)

به هر حال، پس از عاشورا، صبحگاه روز بعد خاندان پیامبر را به عنوان اسیران جنگی به سوی کوفه حرکت دادند.

آمار دقیقی از اسیران، در دست نیست. برخی مورخان تعداد زنان را ۶۴ نفر تا ۸۶ نفر و تعداد مردان و پسران را ۱۴ نفر دانسته اند. (۲۱۵)

بعضی از تاریخنگاران تعداد شترانی را که حامل اسیران بوده اند چهل شتر نوشته اند که بر روی هر یک هودجی بی سرپوش بسته بودند. (۲۱۶)

البته میان این سخن و نقل شده است که می نمایاند تعداد مردان جنس ذکور از اسیران به هنگام ورود به مجلس یزید در شام، دوازده نفر بوده اند که همه آنها در زنجیر بوده اند و یا با ریسمان بسته شده بودند. (۲۱۷)

در میان مردان قافله، علی بن الحسین بزرگترین فرد به شمار می آمد. و از این رو سختگیری دشمن نسبت به آن حضرت نیز فزونتر بود چنان که بسیاری از تاریخ نویسان یاد کرده اند که امام سجاد (ع) را بر شتری

برهنه و بیجهاز سوار کرده، دستهای آن گرامی را بر گردن بسته و بر تن آن حضرت زنجیر نهاده بودند!

کمتر مورخی است که اشاره به غل و زنجیر نکرده باشد. (۲۱۸)

ورود به شهر کوفه

بیشتر مورخان روز ورود خاندان عصمت و اهل بیت پیامبر (ص) را به شهر کوفه روز دوازدهم محرم سال ۶۱ هجری قمری دانسته اند. ولی در این که چند روز در کوفه توقف داشته اند، نظر دقیقی ابراز نشده است، هر چند از قراین مختلف و نقلهای مربوط به ورود قافله حسینی به شهر شام، می توان نتیجه گرفت که توقف آنان در کوفه بیش از یک هفته نبوده است.

البته برخی روز ورود قافله حسینی به شهر کوفه را روز شانزدهم و یا هفدهم محرم دانسته اند که قرینه ای بر صحت آن در دست نیست. (۲۱۹) زیرا میان کربلا و کوفه فاصله چندانی نبوده است.

بعضی از نویسندگان نیز بر اساس محاسبه ای مجموع سفر قافله حسینی - از کربلا تا مدینه - را صد و سی روز دانستند و معتقدند که اهل بیت - علیه السلام - حدود یک ماه در زندان کوفه نگاه داشته شده اند. (۲۲۰)

این نظریه نیز دلایل کافی به همراه ندارد.

سخنان آتشین امام سجاد با کوفیان

رسالت بیدادگرانه امام سجاد - علیه السلام - چندان دیر آغاز نشد.

با فاصله ای کوتاه، علی رغم همه دردهای درونی و رنجهای جسمی، امام بر سکوی رهبری ایستاد.

از لابلای توده های غم و درد، قد برافراشت و چنان با سخنان برنده اش فضای تیره اتهامها و تبلیغات مسموم امویان را شکافت که کورترین چشمها، درخشش حقیقت را دیدند و سنگترین دلها، لرزید و بر مظلومیت حسین و خاندانش گریستند و بر آینده خویش بیمناک شدند!

امام علی بن الحسین - علیه السلام - در مدت اقامت خویش در کوفه، دو بار به

احتجاج برخاست، یک بار روی سخنش با مردم پیمان شکن کوفه بود، و بار دیگر در دارالاماره و در برابر عیدالله بن زیاد.

نخست، احتجاج آن حضرت با مردم کوفه را می آوریم:

قافله حسینی را پی از عاشورا به سوی کوفه آوردند و برای آنان در کنار شهر، خیمه زدند.

خاندان حسین - علیه السلام - را - که اکنون اسیران حکومت اموی شناخته می شوند - در آن خیمه ها جا دادند.

جارچیان حکومت، در شهر نفرت و خیانت، کوفیان را فرا می خوانند تا از اسیران جنگی خویش دیدار کنند!

از میهمانانشان، فرزندان پیامبرشان، استقبال نمایند!

براستی مگر خانه هاشان را برای پذیرایی از حسین و خاندانش تزیین نکرده اند!

مگر نخلستانها و باغستانهایشان به ثمر ننشسته است!

و مگر برای حمایت از ولایت و امامت آماده نیستند!

آیا با مسلم، نماز پیمان نخوانده اند!

اکنون نامه ای که مسلم از زبان آنان برای حسین (ع) نوشته بود، قاصدان شهادت پاسخش را آورده اند و در کنار دروازه های کوفه، منتظر استقبالند!

کوفیان، آن قدرها هم که شهرت یافته اند بی وفا نیستند!

خون از سرنیزه و لبه شمشیرهایشان شستند.

و غبار شرم و خجالت از چهره های سیاهشان پاک کردند.

و مهر سکوت خانه نشینی و ترس از قلبها و قدمهایشان برداشتند!

عیدالله اجازه داده بود که از خانه ها بیرون بیایند!

کوفیان هم، بی شرم آمدند.

آمدند برای تماشا!

تماشای بزرگترین ستم تاریخ بر اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و آله -.

ستمی که کوفیان پایه های آن را بنیان نهاده بودند!

کوفیان ایستاده اند و منتظر دیدن اسیران!

علی

بن الحسین - علیه السلام - از خیمه ها خارج می شود.

برای نخستین بار نگاهش در چشمان بی مهر و چهره های پیمان شکن کوفیان خیره می گردد.

براستی، علی بن الحسین با غم انبوهی که در سینه دارد و با شکوه های بی پایانی که از کوفیان در قلبش نهفته است، چه بگوید و از کجا آغاز کند!

تاریخنگاران ثبت نکرده اند که در نخستین لحظه، کوفیان با مشاهده علی بن الحسین (ع) چه عکس العملی نشان دادند.

گریستند، ناله بر آوردند؟ یا هلهله کردند و کف زدند!

هر چه بود، فضای بیابان آرام نبود.

حذیم بن شریک اسدی روایتگر آن صحنه می گوید:

علی بن الحسین (ع) با اشاره از مردم خواست تا قدری آرام شوند.

همه آرام شدند.

امام برجای ایستاد، سخنش را با ستایش پروردگار آغاز کرد و بر پیامبر اسلام درود فرستاد و سپس چنین فرمود:

هان ای مردم! آن که مرا می شناسد، سخنی با او ندارم ولی آن کس که مرا نمی شناسد، بداند که من علی بن الحسین فرزند عمان حسین هستم که در کنار رود فرات، با کینه و عناد، سرمقدسش را از بدن جدا کردند بی این که جرمی داشته باشد و حقی داشته باشند!

من فرزند کسی هستم که حریم او را حرمت ننهادند، آرامش او را ربودند، اموالش را به غارت بردند و خاندانش را به اسارت گرفتند.

من فرزند اویم که دشمنان انبوه محاصره اش کردند و در تنهایی و بی یآوری - بی آن که کسی را داشته باشد تا به یاریش برخیزد و محاصره دشمن را برای او بشکافد -

به شهادتش رساندند.

و البته این گونه شهادت،

- شهادت در اوج مظلومیت و حقانیت -

افتخار ماست!

هان، ای مردم ای کوفیان!

شما را به خدا سوگند، آیا به یاد دارید نامه هایی را که برای پدرم نوشتید!

نامه های سراسر خدعه و نیرنگتان را!

در نامه هایتان با او عهد پیمان بستید و با او بیعت کردید! ولی او را کشتید، به جنگ کشانیدید و تنهایش گذاشتید!

وای بر شما! از آنچه برای آخرت خویش تدارک دیده اید!

چه زشت و ناروا، اندیشیدید و برنامه ریختید!

پیامبر اکرم (ص) را با کدام رو با کدام چشم نگاه خواهید کرد. (۲۲۱)

امام سجاد - علیه السلام - در این بخش از سخنان خویش به آیه ای از قرآن اشاره کرد که خداوند می فرماید ولکم فی رسول الله اسوه حسنه یعنی برنامه های پیامبر و شیوه عمل او الگویی شایسته برای شماست. گویا امام با مطرح ساختن این آیه، می خواست به کوفیان بنمایاند که روش آنان مخالف روش پیامبر اسلام است، چه این که پیامبر (ص) نسبت به خویش بویژه نسبت به فاطمه زهرا و علی بن ابی طالب و فرزندان ایشان - حسن بن علی و حسین بن علی - علیه السلام - محبتی خاص داشت و درباره رعایت حقوق و حرمت آنها سفارشهای صریحی به امت کرده بود. از سوی دیگر کوفیان که به ظاهر هوادار اهل بیت بوده و از دیرزمان با منطق استدلالی شیعه آشنایی داشتند بسرعت منظور امام سجاد - علیه السلام - را دریافتند و یک بار دیگر سخنان علی بن ابی طالب - علیه السلام - در گوشه ایشان

طنین افکند و گویی با همین آیه، همه چیز را دریافتند از این رو به جای این که بگذارند بیان امام سجاد و استدلال آن حضرت تمام شود، به اضهار پشیمانی و ندامت و ابراز همدردی پرداختند.

کوفیان یکصد فریاد بر آوردند:

ای فرزند رسول خدا! تمامی ما گوش به فرمان شما و پاسدار حق شمایم بی این که از این پس، روی بگردانیم و نافرمانی کنیم!

اکنون با کسی که به جنگ شما برخیزد خواهیم جنگید. و با کسی که در صلح با شما باشد صلح و سازش خواهیم داشت.

ما حق خودمان را از ظالمان باز خواهیم گرفت! (۲۲۲)

سخنان ندامت آمیز کوفیان، جدی می نمود و شعارهایشان رنگی جذاب داشت ولی نه برای امام سجاد و نه برای آنان که بارها شعارها و دعوتها و حمایتهای کوفیان را تجربه کرده بودند! از این رو امام سجاد - علیه السلام - بی این که تحت تاءثیر شعارهای مقطعی و بی اساس کوفیان قرار گیرد بدانها پاسخی مناسب داد.

امام سجاد (ع) در پاسخ کوفیان فرمود:

هرگز! هرگز تحت شعارهای شما قرار نخواهم گرفت و به شما اعتماد نخواهم کرد ای خیانت پیشگان مکار!

میان شما و آرمانهایی که اظهار می دارید فاصله ها و موانع بسیار است. (۲۲۳)

آیا می خواهید همان جفا و پیمان شکنی که با پدران و من داشتید، دوباره درباره من روا دارید!

نه به خدا سوگند! هنوز جراحتهای گذشته ای که از شما بر تن داریم، الیتام نیافته است همین دیروز بود که پدرم به شهادت رسید در حالی که خاندانش در کنار او بودند.

داغهای برجای مانده

از فقدان رسول خدا، پدرم و فرزندانش و جدم امیر مؤمنان فراموش نشده است.

طعم تلخ مصیبت‌ها هنوز در کامم هست و غمها در گسترده سینه ام موج می زند.

در خواست و سفارش من درباره یاری خواستن از شما نیست

تنها می خواهم که شما - شما کوفیان! - نه هزم یاری ما کنید و نه به دشمنی و ستیز با ما برخیزید! (۲۲۴)

امام سجاد (ع) در پایان این سخنان که آتش ندامت و حسرت را در جان کوفیان برافروخت و مهر بی اعتباری و بی وفایی را برای همیشه بر پیشانی آنان زد، اندوه عمیق خویش را با این شعرها اظهار کرد و بر التهاب قلبها افزود:

لا غروا ان الحسین و شیخه

قد کان خیرا من حسین و اء کرما

قتیل تفرحوا یا اهل نفسی فداؤه

جزاء الذی اءراده نار جهنما

یعنی: اگر حسین - علیه السلام - کشته شد، چندان شکفت نیست.

چرا که پدرش با همه آن ارزشها و کرامتهای برتر نیز قبل از او شهادت رسید.

ای کوفیان! با آنچه نسبت به حسین روا داشتند شادمان نباشید.

واقعه ای عظیم صورت گرفت و آنچه گذشت رخدادی بزرگ بود!

جانم فدای او باد که در کنار شط فرات، سر بر بستر شهادت نهاد.

آتش دزخجزا کسانی است که او را به شهادت رساندند.

در مجلس عیدالله بن زیاد

با توجه به این که امام سجاد - علیه السلام - در جمع کاروانیان شهادت، متمایز از دیگران بود، با ورود آنان به مجلس عیدالله - والی کوفه - نخستین چیزی که نظر عیدالله را جلب کرد وجود مرد جوانی در میان آن کاروان بود.

عیدالله که گمان می کرد در کاروان

حسین (ع) مردی باقی نمانده و همه آنان به قتل رسیده اند از ماءموران خود درباره امام سجاد - علیه السلام - استفسار کرد و توضیح خواست.

کینه و ناپاکی او عمیق عیدالله به او اجازه نمیداد که شاهد زنده بودن جوانی از نسل حسین - علیه السلام - باشد، چنین می نمود که تصمیم گرفته است تا علی بن الحسین (ع) را نیز به شهادت رساند.

امام سجاد (ع) که نیت و عزم عیدالله را دریافته بود، به عیدالله فرمود:

اگر براستی عزم کشتن مرا دارید، شخص امینی را ماءمور کنید تا از زنان و کودکان سرپرستی کند.

عیدالله با شنیدن این سخن، از تصمیم خویش منصرف شد و گفت نه: تو خود همراه قافله خواهی بود.

ابن جریر طبری، در نقلی دیگر، واقعه را با تفصیل بیشتری یاد کرده، می نویسد:

با ورود قافله حسینی به مجلس تشریفاتی عیدالله، عیدالله به جانب علی بن الحسین - علیه السلام - رو کرد و پرسید: نامت چیست؟

امام سجاد - علیه السلام - فرمود: نامم علی بن الحسین است.

عیدالله گفت: مگر خداوند علی بن الحسین را در کربلا نکشت؟

عیدالله با این تعبیر مانند همه جباران سعی کرد تا عمل وحشیانه خود را مستند به دین کند و دشمنان خود را دشمن خدا قلمداد نماید و علاوه بر این می خواست تا با زهر زبان قلبهای رنجیده یتیمان و زنان داغدیده آن محفل را آزرده تر کند.

علی بن الحسین، لختی سکوت کرد.

اما عیدالله خشن تر و مستبدر از آن است که سکوت را از امام سجاد - علیه السلام - بپذیرد، از

این رو گفت: چرا پاسخ نمی دهی!

علی بن الحسین - علیه السلام - فرمود:

الله يتوفى الانفس حين موتها. (۲۲۵)

یعنی: خداوند جانها را به هنگام مرگ دریافت می کند.

کنایه از این که خداوند کسی را به قتل نمی رساند، قتل مظلومان و کسانی چون تو است ای عیبداالله! بلی آن کس که جانها را به هنگام مرگ دریافت می کند خداست چه آن مرگ به صورت طبیعی صورت گرفته باشد و چه به وسیله ظلم ظالمان.

و ما كان لنفس ان تموت الا باذن الله. (۲۲۶)

یعنی: هیچ انسانی نمی میرد مگر به اذن مگر به اذن الهی.

کنایه از این که نه تنها خداوند روح پاکمردان را دریافت می کند، بلکه مرگ همه انسانها به اذن و اجازه خداست و این اذن و اجازه بدان معنا نیست که خداوند انسانها را می کشد.

عیبداالله با مشاهده آن حضور ذهن و دریافت آن جواب کوبنده، از جوانی که زنجیر اسارت بر تن و جراحتهای انبوه در قلب دارد! خشمگین شد و دستور داد تا علی بن الحسین را نیز به شهادت برسانند. ولی زینب کبرا علیها السلام فریاد بر آورد.

یا بن زیاد حسبك من دماننا اسالك بالله ان فتلتنا الا قتلتنی معه..

یعنی؛ ای ابن زیاد! آن همه از خونها ما که ریخته ای برایت کافی نیست! سوگند به خدا! اگر می خواهی او را بکشی مرا هم بکش...

به هر حال سوز و گداز سخنان زینت و شرایط محفل به گونه ای بود که ابن زیاد از کشتن امام سجاد - علیه السلام - چشم پوشید. (۲۲۷)

از کوفه تا شهر شام

قافله خزان

دیده خاندان حسین - علیه السلام - چند روزی در کوفه تحت نظر قرار داشتند (۲۲۸) و به شدت کنترل می شدند!

دستگاه خلافت یزید که همواره در جریان پیشرفت کار سپاه و شهادت حسین بن علی - علیه السلام - و اسارت خاندانش قرار می گرفت، از پیروزی سریع خویش بر نهضت حسینی، بشدت هیجان زده بود!

دستگاه خلافت، درصدد بر آمد تا از این پیروزی سیاسی، در استحکام بخشیدن به پایه های استبداد و فرو نشاندن نغمه های مخالف، حداکثر استفاده را بکند. از این رو تصمیم گرفت تا قافله اسیران کربلا را با شکلی خاص و عبرت انگیز از کوفه به شام حرکت دهند تا طی مراسمی ویژه آنان به مجلس یزید وارد شود و همه نمایندگان سیاسی سایر کشورهای و نیز مدعیان داخلی، سلطه یزید بر جامعه خویش را در یابند.

بر این اساس پس از چند روزی، کاروان اسیران کاروان اسیران کربلا، همراه با سرهای پاک شهدا به سوی شام به حرکت در آمدند. و این در حالی بود که هنوز آثار بیماری از علی بن الحسین - علیه السلام - زدوده نشده بود! (۲۲۹)

بلاذری می نویسد: همراه با قافله اسیران ۷۲ سر از یاران حسین (ع) نیز از کربلا به کوفه حمل گردید و کسانی که نظارت و دخالت داشتند، عبارتند از: شمر بن ذی الجوشن، قیس بن اشعث، عمرو بن حجاج زبیدی و غره بن قیس احمسی. (۲۳۰)

بعید نیست که همه سرهای مقدسی که از کربلا به کوفه حمل شده بود، از کوفه نیز به سوی شام فرستاده شده باشد.

البته در تعداد سرهای مقدسی که به

شام حمل شده اتفاق نظر وجود ندارد.

کسانی که ماءموریت یافتند تا قافله حسینی را از کوفه تا شام ببرند، بنا بر نقل ابن جریر طبری عبادت بودند از: مخفر بن ثعلبه و شمر بن ذی الجوشن. (۲۳۱)

مورخان دیگری نیز از این دو تن یاد کرده اند. (۲۳۲)

ولی روشن است که این دو نفر عنوان سرپرستی داشته اند، و جز آن دو تعداد زیادی از سپاهیان، همراه قافله بوده اند به طوری که برخی مورخان تعداد آنها را تا پانصد نفر دانسته اند. (۲۳۳)

بنا بر آنچه علامه مجلسی یاد کرده است، تنها چهل نفر از سپاه ابن زیاد، مسئولیت حمل سرهای شهدا را بر عهده داشته اند. (۲۳۴)

خط سیر قافله اسیران

فاصله میان کوفه تا شام حدود صد و هفتاد فرسخ بوده است ولی به طور قطعی روشن نیست که خط سیر قافله اسیران از کوفه تا شام چگونه بوده است.

برخی از مورخان و محققان براساس تحقیقات خویش بر این عقیده اند که مسیر کاروان، از شمال بین النهرین می گذشته است و این معروفترین راهی بوده که اعراب و دمشق را با یکدیگر است و این معروفترین راهی بوده که اعراب و دمشق را با یکدیگر مرتبط می ساخته است.

قسمتی از این مسیر، از کنار ساحل غربی فرات می گذشته است.

در این خط سیر، اولین پس از کوفه قادسیه بوده است و سپس ائیم - که یکی از میدان های جنگ رومیان و ایرانیان در دوره ساسانیان به شمار آمده است - البته میان قادسیه و ائیم منزلهای دیگری نیز منزلهای دیگری نیز وجود داشته است. مجموع منزلهایی که در این مسیر

یاد کرده اند، عبارت است: قادسیه، هیت، ناووسه، آلوسه، حدیثه، ائیم، رقه، حلاوه، سفاخ، علیث و دیر الزوز که پس از آن وارد دمشق می شده اند. (۲۳۵)

از جمله رخدادهایی که در این خط سیر یاد کرده اند این است که وقتی قافله اهل بیت - علیه السلام - به سفاخ رسید، باران شدید، باران شدید حرکت شتران را مواجه با مشکل ساخت، ناگزیر چند روزی توقف کردند و این توقف زمینه ای شد تا شائق پسر سهل بن ساعدی - از صحابه پیامبر - صلی الله علیه و آله - موضوع شهادت فرزند رسول خدا نسبت به حسین بن علی - علیه السلام - برای مردم باز گو کند و اهل بیت در آن سرزمین مورد حمایت و محبت مردم قرار گیرد. (۲۳۶)

درباره خط سیر قافله بیت - علیه السلام - نظر دیگری نیز وجود دارد که آن را ابی محنف مقتل خویش - که معتبرترین مقاتل به شمار می آید - یاد کرده است.

او می گوید:

کاروان اسیران از طریق بیابانهای خشک به سوی شام برده شده اند زیرا این مسیر کوتاهترین راه میان عراق و سوریه به شمار می آمده است.

منزلهایی که در این مسیر وجود داشته عبارت است از:

کوفه، شرق حصاصه، (۲۳۷) تکریب، (۲۳۸) دیر اعور، (۲۳۹) لبا، (۲۴۰) کحیل، (۲۴۱) حجینه، (۲۴۲) موصل، (۲۴۳) تصیین، (۲۴۴) عین الورد، (۲۴۵) قنسرین، (۲۴۶) معره النعمان، (۲۴۷) کفر طاب، (۲۴۸) حماه، (۲۴۹) حمص، (۲۵۰) بعلمبک، (۲۵۱) صومعه راهب، (۲۵۲) شام. (۲۵۳)

ابن جریر طبری می نویسد:

علی بن الحسین در طول مسیر کوفه تا شام، با کسی سخن نگفته است. (۲۵۴)

اما، از برخی منابع دیگر استفاده می شود که هر جا زمینه ای پدید می آمده، امام سجاد - علیه السلام - از فرصت استفاده می شود که هر جا زمینه ای پدید می آمده، امام سجاد - علیه السلام - از فرصت استفاده کرده و به هدایت و روشنگری مردم می پرداخته است.

در یکی از منزلهای میان راه امام اشعاری را برای مردم خواند که در آنها برخی حقایق گنجانیده شده بود.

آن اشعار را چنین ثبت کرده اند:

ساده العلوج فما ترضی بذال العرب

وصار یقدم راءس الامه الذنب

یا للرجال مما یاءتی الزمان به

من العجیب الذی مامله عجب

ال الرسول علی الافتاب عاریه

و ال مروان یسری تحتهم نجب (۲۵۵)

یعنی؛ مردمان پس و فرومایه، به سیادت و آقایی رسیدند و آنان که در علم و شرافت و ارزشهای انسانی - در پایین ترین مرتبه قرار دارند، جای رهبران راستین را گرفته و بر منصبهای اجتماعی تکیه زده اند، و این چیزی است که غیر تمندان عرب بدان رضا نمی دهند.

وای بر مردان نمی دهند.

وای بر مردان و مردمان از شگفتیهایی که روزگار برایشان پدید می آورد!

خاندان پیامبر بر شتران برهنه سوار باشند! ولی خاندان مروان بر اسبهای رهوار سوار گردند و راه پویند!

گذاری غمبار از شهر بعلبک

چنان که از برخی تاریخی یاد شد خط سیر کروان اهل بیت (ع) از شهر بعلبک نیز می گذشت.

شهرها هر چه به شام، منطقه حاکمیت امویان نزدیکتر می شد، مردمانش از اهل بیت دورتر بودند و الفت آنان با اسلام اموی بیش از شناخت ایشان از اسلام محمدی و علوی بود.

سلطه امویان بر این مناطق، اجازه نمی

داد تا راویان صادق، فضایل اهل بیت و علی بن ابی طالب را برای مردم بازگو کنند، بلکه به عکس راویانی اجازه حدیث گفتن داشتند که در راستای اهداف و منافع دستگاه خلافت به جعل حدیث پردازند.

از این رو دور از انتظار نمی نمود که ساکنان بعلبک با مشاهده کاروان اهل بیت - علیه السلام - و اسیران ستمدیده، به شادی و سرور پردازند. بویژه که حاکمان و مسؤلان آن منطقه، از قبل تبلیغاتی علیه آن کاروان صورت داده بودند!

با این زمینه ها مردم بعلبک تاشش مایلی از شهر بیرون آمده و به روش خاص خود به جشن و شادی پرداختند! منظره ای بود که چه بسا، کاروانیان شهادت و اسارت، تا آن روز تلختر از آن را ندیده بودند.

شلاق خنده ها، تنهای رنجور یتیمان و زنان داغدیده را بشدت شکنجه می داد.

سخنان شماتت آمیز و آکنده از طعن آنان، قلبهای مجروح را مجروحتر می ساخت.

این چنین بود که ام کلثوم - دختر امیر المؤمنین علیها السلام - بر آن مردم نفرین کرد و فرمود:

اباد الله کثر تکم و سلط علیکم من لا یرحمکم. (۲۵۶)

خداوند جمعتان را پراکنده و نابود سازد و کسی را بر شما مسلط نماید که بر شما رحم نیاورد.

و در این شرایط قطره های اشک بر چهره علی بن الحسین فرو می غلتید و شعله های قلبش را با این اشعار به مردمان غفلت زده بعلبک می نمایاند.

هو الزمان فلاتفنی عجایبه

عن الکرام و ماتهدی مصائبه

فلیت شعری الی کم ذا تحربنا

صروفه الی کم ذا نجاذبه

یسری بنا فوق افتاب بلاوطا

صروفه الی کم ذا

كاننا من اسارى الروم بينهموا

كاننا كل ما قاله الرحمن كاذبه

كفرتم برسول الله و يلکموا

فکنتم مثل من ضلت مذاهبه (۲۵۷)

یعنی؛ آری روزگار است و شگفتیهای پایان ناپذیر و مصیتهای مداوم آن!

ای کاش می دانستم کشمکشهای گردون تاکی و تاکجا ما را به همراه می برد و تا چه وقت روزگار از ما روی بر می تابد!

ما را بر پشت شتران برهنه سیر میدهد در حالی که سواران بر شترهای نجیب، خویش را از گزند دشواریهای راه در امان می دارند.

گویی که ما اسیران رومی هستیم که اکنون در حلقه محاصره ایشان قرار گرفته ایم! ما با ما چنان روبرو می شوند که گویی ما منکر تمامی آیات قرآنیم!

وای بر شما، ای مردمان غفلت زده، شما به پیامبر - صلی الله علیه و آله - کفر ورزیدید و زحمات او را ناسپاسی کردید، و چونان گمراهان راه پیمودید!

ورود به شام، دشوارترین لحظه ها

امام سجاد - علیه السلام - از پس مرارت‌های فراوان، سرانجام جام همراه با کاروان رنج‌دیده اسیران به شهر شام، شهر دشنام، شهر دسیسه‌های سیاسی و شهر عدوات با اهل بیت - علیه السلام - نزدیک می شود.

از شهری که مردان و زنان پنجاه ساله اش در طول عمرشان جز بدگویی از ابی طالب نشنیده بودند و لعن و سب او را فریضه می شمردند، چه انتظاری می رفت.

کوفیان که هوادار بودند و علی بن ابی طالب در میانش به ارزشهای بی بدیل شناخته شده بود، چه کردند! که شامیان بکنند!

شام از روزی که به وسیله مسلمانان به سرزمینهای اسلامی پیوسته بود، همواره فرمانروایی به خود دیده بود

چونان خالد بن ولید و معاویه بن ابی سفیان؛ نه پیامبر - صلی الله علیه و آله - را دیده بودند و نه با شخصیت صحابه راستین آشنایی داشتند. از این رو الگوی اسلام و مسلمانی آنان، معاویه و امویان بودند!

مسعودی مورخ نام آشنا، در کتاب مروج الذهب نکته ای را یاد کرده است که نشانگر میزان آگاهی شامیان از واقعیت‌های جهان اسلام و معارف اسلامی است. او و مردم آن سامان با برخی واقعیت‌های قدری آشنا شده بودند عبدالله بن علی، گروهی از بزرگان شام نزد سفاح - نخستین خلیفه عباسی - فرستاد و گفت اینان از خردمندان این سرزمین هستند و همه سوگند یاد می کنند که تاکنون جز بنی امیه خویشاوندی برای رسول خدا نمی شناخته اند تا میراث بر او باشند! (۲۵۸)

توجه به این نکات و زمینه های، روشن می سازد که آنچه مورخان و صاحبان مقاتل درباره ورود اهل بیت به شام نوشته اند، چندان دور از واقعیت و دور از انتظار نبوده است!

نخستین طنین حق در گوش شامیان

دیلیم بن عمر می گوید: آن روز که کاروان اسیران آل رسول وارد شام شدند، من در شام بودم و حرکت آنان را در شهر با چشمان خویش دیدم. اهل بیت را به طرف مسجد جامع شهر آوردند، لختی آنان را متوقف ساختند.

در این میان پیرمردی از شامیان در برابر علی بن الحسین که سالار آن قافله شناخته می شد ایستاد و گفت: خدای را سپس که شما را کشت و مردمان را از شر شما آسوده ساخت و پیشوای مؤمنان - یزید بن معاویه - را بر شما پیروز گردید!

علی بن الحسین -

علیه السلام - لب فرو بسته داشت تا آنچه پیرمرد در دل دارد بگوید.

وقتی سخنان پیرمرد به پایان رسید امام فرمود:

همه سخنان را گوش دادم و تحمل کردم تا حرفهایت تمام شود. اکنون شایسته است تو نیز سخنان مرا بشنوی.

پیرمرد گفت: برای شنیدن آماده ام؟

علی بن الحسین - علیه السلام - فرمود: آیا قرآن تلاوت کرده ای؟

پیرمرد: آری.

علی بن الحسین: آیا آیه ره خوانده ای که خداوند می فرماید: قل لا اسالکم علیه اجرا الا الموده فی القربی (۲۵۹)

یعنی ای پیامبر به مردمان بگو من در برابر تلاشهایی که برای هدایت شما به کار بسته ام پاداشی نمی خواهم جز این که خویشان و نزدیکان مرا دوست بدارید

پیرمرد آری این آیه را خوانده ام (ولی این آیه چه ارتباطی با شما دارد؟

امام سجاده مقصود این آیه از خویشان پیامبر مائیم.

سپس امام ع پرسید ای پیرمرد آیا این آیه را خوانده ای که خداوند می فرماید: و آت ذاللقربی حقه (۲۶۰)

یعنی حق خویشاوندان و نزدیکان را به ایشان پرداخت کن.

مرد شامی: آیا شما یید ذوی القربی و خویشاوند پیامبر؟

امام علی (ع): بلی ما هستیم. آیا سخن خدا را در قرآن خوانده ای که فرموده است:

واعلموا انما غنمتم من شیء خمسه و للرسول ولذی القربی. (۲۶۱)

یعنی؛ آنچه غنیمت به چنگ می آورید یک پنجم آن از خدا رسول و نزدیکان اوست.

مرد شامی: آری خوانده ام.

امام: مقصود از ذوی القربی در این آیه نیز ما هستیم. آیا تلاوت کرده ای این آیه:

انما یرید الله لیزهد عنکم الرحبس اهل البیت و یطیهرها (۲۶۲)

همانا خداوند اراده کرده است که پلیدی و گناه از شما اهل بیت زدوده شود و شما را به گونه ای بی بدیل پاک گرداند.

ای مرد شامی آیا در میان مسلمانان کسی جز ما اهل بیت رسول خدا شناخته می شود!

مرد شامی که تا آن لحظه با منطق قرآنی اهل بیت مواجه نشده بود و آنچه از اسلام شنیده و شناخته بود، گزافه های دستگاه تبلیغاتی و مسموم اموی بود، به خود آمد، شرمسار شد، دستهایش را به سوی آسمان بالا برد و با همان طنین که تا لحظه ای قبل ندانسته و ناخواسته برای دستگاه اموی شعار می داد، به توبه و استغفار پرداخت و گفت:

اللهم انی اتوب الیک، اللهم انی اتوب الیک، اللهم انی اتوب الیک، من عداوه آل محمد و ابراء الیک ممن قتل اهل بیت محمد (ص) و لقد قراءت القرآن منذ دهر فما شعرت بها قبل الیوم (۲۶۳)

مرد شامی سه مرتبه از درگاه خداوند طلب آمرزش کرد و گفت: خداوندا من از دشمنی خاندان پیامبری بیزاری می جویم و به سوی تو رو می آوریم. و انزجار خود را از کشندگان خاندان پیامبر (ص) اعلام می کنم. من روزگاران دراز قرآن تلاوت کرده ام ولی تا امروز مفاهیم و معارف آنرا درک نکرده بودم.

آنچه میان علی بن الحسین - علیه السلام - و این مرد شامی رد و بدل گردید شاید نخستین ضربه ای بود که بر پندار خفته شامیان وارد شد و باورهای گذشته آنان را بشدت مخدوش ساخت و هلله های و شادمانیهای آنان را به سردی و سکوتی پر معنا فرو برد.

شماتت کینه توزان

منظره حزن انگیز کودکان یتیم و زنان محجوب و گرفتار در بند اسارت و چهره های معنوی خاندان رسالت و سخنانی که میان ایشان و کاروانیان رد و بدل می شد، چه بسا در قلب گول خوردگان شامی و مردمان بی غرض ایشان تاءثیر می کرد و شادیهایشان را به غم اظهار خشمشان را نسبت به اقل بیت به ملاطفت و همدردی مبدل می کرد. اما در این کینه توزانی بودند که نور حقیقت راهی به دلهایشان نداشت و اسارت و مظلومیت اقل بیت را فرصت مناسبی برای انتقامجویی و شماتت آنان می پنداشتند.

ابراهیم فرزند طلحه از جمله این شماتت کنندگان است.

وی کسی است که پدرش طلحه از جمله برافروزدگان آتش جنگ جمل بود. (۲۶۴)

طلحه در همان جنگ که علیه علی بن ابی طالب برپاشده بود کشته شد.

ابراهیم مرگ پدرش را از ناحیه خاندان علی (ع) می دید و دی دل کینه دیرینه داشت.

او نیز مانند شامیان به تماشای کاروان اسیران اهل بیت (ع) آمده بود.

نگاهش به علی بن الحسین (ع) افتاد گویی جراحی عقده هایش دوباره شکافته مجسم گردید. از روی انتقامجویی گفت:

ای فرزند علی، چه کسی پیروز است؟

منظور ابراهیم از این سخن، یادآوری گذشته بود.

او می خواست بگوید، اگر بنی هاشم در جنگ جمل پیروز شدند، اما در نهایت همه آن پیروزیها به شکست منتهی شده است.

و شما که فرزندان علی (ع) هستید امروز در بند اسارتید من که فرزند طلحه هستم، اکنون آزادم و تماشاگر!

مجال، مجال استدلال و مباحثه نبود.

ابراهیم با مرد شامی فرق می کرد. مرد شامی گول خورده بود

و بی غرض، اما ابراهیم اهل بیت را خوب می شناسد و سخنانش از روی انتقامجویی است. امام سجاد (ع) به او پاسخی کوتاه می دهد و می فرماید:

اگر می خواهی بدانی چه کسی پیروز است، هنگام نماز اذان و اقامه بگو. (۲۶۵)

سخن کوتاه - اما قاطع - امام سجاد (ع) به ابراهیم، پیامی ژرف به همراه داشت. و به او یاد آوری می کرد که ای ابراهیم جنگ ما در گذشته و خال برای عزت و قدرت دنیایی نبود که اکنون ما شکست خورده باشیم و تو و یزید پیروزمند باشید. جنگ و قیام ما برای زنده ماندن پیام توحید و ندای وحی و رسالت بود تا زمانی که از ماءذنه ها ندای شهدای لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله بلند باشد و مسلمانان برای نماز خویش در اذان و اقامه این شعارهای توحیدی و محمدی را تکرار کنند، ما پیروزیم.

ورود به مجلس یزید

هر چه زمان می گذرد، شرایط جسمی و روحی اهل بیت (ع) دشوارتر می شود.

سختیهای راه، سختگیریهای ماءموران، شماتتهای مردم و گذشتن از میان بازارهای شلوغ شام، قرار گرفتن بانوان محجوب اهل بیت در معرض نگاه بیگانگان و اکنون ورود به مجلس جشن یزید!

این که آیا در شام دو مجلس برگزار شده است، یکی در مسجد جامع دمشق و دیگری در کاخ یزید و یا این که تمامی رخدادهای اسف انگیز شام و سخنان حضرت زینب و امام سجاد - علیه السلام - در یک مجلس اظهار شده، دلایل قطعی در دست نیست و تعیین این موضوع تاءثیر مهمی در اصل بررسی

آن حوادث ندارد.

آنچه مورخان درباره ورود اهل بیت (ع) به مجلس یزید نوشته اند، مفصل و داشته و مواضعی که آن حضرت در برابر امویان اتخاذ نموده تا توانسته است از اسارت مظلومانه خویش و خاندانش، قیامی دیگر و قیامهایی دیگر بیافریند.

یزید بی آن که به بازتاب و فرجام کردارش بیندیشد، مست قدرت و خودخواهی است و می خواهد هر چه بیشتر شکوه و شوکت و اقتدار خویش را! همگان بنمایاند.

مجلس را آراسته و تشریفات را برقرار کرده است، اما با این برای او کافی نیست. او می خواهد با تحقیر و کوچک نمایی هر چه بیشتر اهل بیت، خود را بزرگتر بنمایاند.

از این رو، سختگیریها و توهینها به اهل بیت فزونی می یابد. مأموران دربار، موظف می شوند، اسیران را به گونه ای وارد مجلس کنند که نهایت ذلت و خواری در اندام آنان ظاهر باشد!

این است که اسیران را با ریسمان به یکدیگر می بندند!

و علی بن الحسین (ع) که سالار ایشان به شمر می آید با زنجیر بسته می شود. (۲۶۶)

اهل بیت (ع) وارد آن مجلس می شوند، نخستین نگاه علی بن الحسین - علیه السلام - به جرثومه های جهل و خودکامگی می افتد.

فرزند از نسل معاویه و ابوسفیان که تمامی جهل و شقاوت نیاکانش را در خود جای داده است.

او سنگدل تر از آن است که نصیحت و اندرزگویی در قلبش راه یابد.

او درس نیرنگ و خیانت را بارها و بارها از پدرش آموخته است.

امام سجاد - علیه السلام - به او چه بگوید!

بگوید یا سکوت کند!

امام

می داند که اگر یزید خود راهی به نور و هدایت و رحمت و عطوفت ندارد اما بسیاری از آنان که در مجلس می شوند.

اگر یزید جز به حکومت خویش نمی اندیشید، اما آنان ممکن است شعله ای از نور محبت پیامبر (ص) در قلبهایشان باشد.

پس باید سخنی گفت که هر چند خطاب به یزید باشد، اما تأثیرش را باید در قلب مردم جست.

از این رو علی بن الحسین - علیه السلام - فرمود: انشدك الله يا يزيد ما ظنك برسول الله لورا ناعلی هذه الحاله (۲۶۷)

یعنی ش سوگند به خدا، ای یزید، چه گمان داری به رسول خدا اگر ما را بر این حال مشاهده کند.

امام از کوتاهترین جمله ها، پیامدارترین مفاهیم را به شنودگان منتقل می کند.

به او اجازه سخنرانی نخواهند داد.

هنوز بسیاری از شامیان او را بدرستی نمی شناسند، از کجا آغاز کند و چگونه. تنها نقطه مشترک میان او و جمع، پیامبر (ص) است. آن جمع اگر هیچ چیز از معارف دین و تاریخ گذشته اسلام ندانند، اما نام پیامبر را شنیده اند و هر چند به شکلی صوری به پیامبر علاقمند هستند.

شخص یزید ارجی برای پیامبر قایل نیست، چنان که در شعارش بعدها به آن اشاره کرد. اما مردم ناآگاه شام، به عنوان خلیفه رسول الله به یزید نگاه می کنند و برای پیامبر احترام قایلند.

وقتی امام سجاد علیه السلام نام رسول خدا را به میان نمی تواند خود را بی تفاوت نشان دهد. ناگزیر می شود: زنجیرها را از علی بن الحسین (ع) بردارد!

یزید با این کار، می خواهد

رحمت و عطوفت خود را به حاضران بنمایاند. غافل از این که پذیرش اعتراض امام سجاد - علیه السلام - آغاز افشا شدن ماهیت زشت حکومت اوست و فرو افتادن غل و زنجیرها از اندام علی بن الحسین - علیه السلام - به معنای فرو شکستن نخستین حصارهایی است که او - یزید - خود را در پشت آنها مخفی داشته است

اهل بیت در مجلس یزید جای می گیرند و ماءموران سر مقدس سید الشهداء را پیش می آورند و در مقابل یزید می گذارند.

یزید شعر می خواند:

یفلن هاما من رجال اعزه

علینا وهم کانوا اعق و اظلما

یعنی؛ شمشیرها، سرمردانی را می شکافند که نزد ما گرامی هستند ولی چه کرد که آنان در دشمنی و ستم پیشدستی کرده اند!

علی بن الحسین (ع) که در میان اسیران قرار داشت، فرمود:

ای یزید! بهتر است به جای شعری که خواندی، این آیه از قرآن را بشنوی که خداوند می فرماید:

ما اصابکم من مصیبه فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأ ان ذلک علی الله یسیر. لکیلا. لکیلا تاءسوا علی ما فاتکم و لا تقرحوا بما آتاکم والله لا یحب کل مختال فخور. (۲۶۸)

یعنی؛ هیچ مصیبتی در زمین و یا در بدن متوجه شما نمی شود مگر این که قبل از آن، از سوی ما خداوند در کتابی پیش بینی شده و رقم خورده باشد، و این بر خدا آسان است. تا بر آنچه از دست می دهید اندوهگین نباشید و به آنچه به دست می آورید شادمانی نکنید و خداوند هیچ متکبر خود ستایی را

دوست ندارد.

آنچه امام سجاد - علیه السلام - از این آیه می جوید این است که به یزید یاد آوری کند اگر ما عزیزی را از دست آورده ای، مجال خوشی و سرمستی نخواهد داشت. و تو با این فخر فروشی و بزرگ نمایی منفور درگاه خدا هستی.

یزید که منظور امام و پیام آیه را دریافته بود، بشدت خشمگین شد و گفت: آیه دیگری هم در قرآن هم در قرآن هست که آن آیه درباره شما مناسبتر است:

و ما اصابکم من مصیبه فما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر. (۲۶۹)

یعنی؛ هر بلا و مصیبتی که به شما می رسد، نتیجه دستاوردهای خود شماست. یزید با این آیه می خواهد بگوید که اگر شما در برابر خلافت من سر تسلیم و سازش فرود می آورید، با این حوادث روبرو نمی شدید. پس این شما هستید که قدم در این راه گذاشته اید. (۲۷۰)

یزید، خود و خاندانش را صاحبان اصلی حکومت بر مسلمین می داند و هرگونه اعتراض و انکار را بر نمی تابد.

این چیزی است که مورخان بصراحت از آن یاد کرده اند.

یزید انتظار دارد که اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و آله - در برابر زشتکاریها و اهانتهای او سکوت کنند و او را ارج نهند. اما امام سجاد (ع) به او می گوید:

لا تطعموا ان تهینونا و نکرکم

و ان نکف الادی عنکم و تو دونا

فالله يعلم انا لانحکم

و لائلوکم ان لم تحبونا (۲۷۱)

یعنی؛ شما انتظار دارید که ما را مورد اهانت قرار دهید ولی ما شما را اکرام کنیم!

ما را مورد آزار و

شکنجه قرار دهید ولی ما دست از شما برداریم!

خدا میداند که ما هرگز شما را دوست نمی داریم و البته شما را ملامت نخواهیم کرد بر این که دوستدار ما نیستید.

امام (ع) با این بیان که در حقیقت به یزید می گوید این ما نیستیم که گام نخست را در راه عداوت برداشته ایم. این شما هستید که با اهانت به اسلام و ارزشهای اسلامی و ستم به اهل بیت، گام در راه ستیز با دین و حامیان آن نهاده اید و انتظار دارید که آنان در مقابل شما سکوت کنند و شما را با دیده تعظیم و تکریم نگرند!

یزید می گوید:

در این جا حق با شماست ولی اصولاً پدر و جد تو - پیامبر - صلی الله علیه و آله - تلاش کردند تا قدرت را به کف آورند و امیر باشند و با ما به نزاع و درگیری پرداختند...

علی بن الحسین - علیه السلام - در پاسخ او فرمود:

ای پسر معاویه و هند! قبل از این که تو به دنیا بیایی، پیامبر و حکومت از آن جد نیاکان من بوده است. روز بدر احد و احزاب پرچم پیروزمند رسول خدا (ص) در دست پدر من - علی بن ابی طالب (ع) - بود در حالی که پدر و جد تو پرچم کفر را در دست داشتند!

سخن که به این جا انجامید، چنان یزید به بن بست رسیده بود که چاره ای جز سکوت نداشت. البته اگر این سخنان در محفلی خصوصی رد و بدل شده بود چه بسا بیش از اینها ناشکیبایی می کرد و امام علی

- علیه السلام - را خاموش می کرد و کشت.

اما یزید در آن محفل عمومی گام در میدان مناظره و اثبات حقانیت خویش گذارده و اکنون مجلس در وضعیتی قرار گرفته است که او ناچار به ادامه آن وضع است. امام سجاد - علیه السلام - که شرایط دگرگون شده مجلس دگرگون شده مجلس را شاهد بود و نفوذ سخنانش را در حاضران احساس می نمود، آهنگ سخن را از شیوه استدلالی به روش عاطفی تغییر داد.

نه برای متاثر ساختن یزید! بلکه برای بیدار ساختن وجدانها و عواطفی که اکنون با سخنان و استدلالهای او شعورشان رو به بیداری نهاده است.

امام فرمود:

ای یزید! اگر درک می کردی و می دانستی که چه کرده ای و با پدر و برادر و عموزاده ها و خاندان ما چه رفتاری داشته ای و اگر براستی قادر بودی عمق این فاجعه را بشناسی به کوهها می گریختی بر ریگها می خفتی و آرام نمی گرفتی.

امام نگاهی هم به مردم دارد، به حاضران مجلس یزید! و می فرماید:

ماذا تقولون اذ قال النبي لكم

ماذا فعلتم و انتم آخر الامم

بعترتی و باهل بعد مفتقدی

منهم اساری و منهم ضرجوا بدم

یعنی؛ چه پاسخ خواهید داشت آنگاه که پیامبر - صلی الله علیه و آله - به شما بگوید: شما یان که سرآمد امتها هستید، با عترت من و خاندان، بعد از رحلت من چه کردید!

برخی را به اسارت کشانید و گروهی را به خونشان آغشته ساختید!

خطبه علی بن الحسین - علیه السلام -

حساسترین سخنان امام سجاد - علیه السلام - که در طول اقامت در شام شده است و تحولی عظیم در محیط ساسی

شام مردم نسبت به دستگاه ایجاد کرد و معادلات یزید را برهم زد و خط مشی او را نسبت به اهل بیت کاملاً تغییر داد، خطبه ای است که آن حضرت در جمع مردم و رجال سیاسی دین شام ایراد کرد.

از کتابهای تاریخی چنین استفاده می شود که این خطبه در مسجد جامع دمشق ایراد شده و از حوادثی که در کاخ یزید رخ داده و سخنانی که در محفل خصوصی تر وی ردو بدل شده جداست. این خطبه را باید اوج موفقیت امام سجاد - علیه السلام - در رسالت تبلیغ عاشورا و تداوم خط شهیدان کربلا دانست.

اگر این خطبه ایراد نشده بود، چه بسا ماهیت نهضت حسینی برای سالیان دراز و یا برای همیشه بر اهل اسلام مخفی می ماند و اهداف خداجویانه عاشورائیان به نسلها نمی رسید.

در این میان جای این پرسش هست که یزید با آن همه استبداد و خونخواهی چگونه اجازه می دهد که زبان گویا و اندیشه آگاهی چون علی بن الحسین - علیه السلام - در برابر او بایستد و علیه او افشاگری کند و برنامه های او را در هم ریزد!

در پاسخ باید گفت که بلی یزید و همفکرانش از پیدایش چنین جریانی بشدت نگران بودند، اما اداره الهی به حمایت از مظلومان و نصرت حق، از یک سو، و شرایط ویژه ای که بر مجلس یاد شده حاکم شده بود، امویان را ناگزیر ساخت تا به امام سجاد - علیه السلام - اجازه سخن بدهند.

زمینه ها این چنین شکل گرفت.

یزید برای استفاده بیشتر از شهادت حسین علی - علیه السلام -

و اسارت خاندان وی در جهت تحکیم پایه های حکومتش تصمیم گرفت تا از سخنوران دربارش در مذمت خاندان علی و توجیه فجایعی که صورت داده بود، بهره جوید.

یزید از خطیب دربار خواست تا بر منبر رود و نقش خویش را در آن جمع حساس ایفا کند.

خطیب در بلندی جای گرفت و زبان به هتاک و بی حرمتی به اهل بیت گشود. امام سجاد از گستاخی و زشتگویی خطیب برآشفته و فرمود:

خداوند جایگاهت را آتش دوزخ قرار دهد

وقتی سخنان خطیب دربار پایان یافت، امویان خود را فاتح می دیدی و مسایل راحل شده می پنداشتند.

اما علی بن الحسین - تنها مرد جوان قافله اسیران - با اندامی که آثار رنج و اسارت از آن پیدا بود از جای برخاست و به یزید گفت: خطیب شما آنچه خواست به ما نسبت داد و با مردم گفت، آیا اجازه می دهی من هم بار مردم سخن بگویم؟

یزید رضایت نمی داد، اما اطرافیان و حاضران مجلس و یکی از فرزندان خلیفه اصرار ورزیدند تا یزید پیشنهاد علی بن الحسین - علیه السلام - را پذیرد. زیرا در وضع و حال او نمی دیدند که بتواند سخنی همپای سخنور گزیده دربار بگوید!

یزید ناگزیر اجازه داد.

امام سجاد - علیه السلام - از پلکان منبر بالا رفت. در برابر چشمان مردم قرار گرفت و از بلندایی که همواره صدای شیطان صفتان و متملقان درباری بلند شده بود، نوای گرم توحیدی اوج گرفت. آنچه تا آن روز بر مردم شام پوشیده مانده بود، افشا شد.

امام زین العابدین - علیه السلام - نخست سپاس خدای

گفت و خطبه را آغاز کرد.

سخنان آغاز خطبه آنچنان تحول آفرین بود که اشک چشمان مردم را فرو ریخت و عواطف آنان را بشدت تحت تاءثیر قرار داد.

در ادامه آن سخنان، امام فرمود:

ای مردم! شش نعمت به ما عطا گردیده و هفت فضیلت از سوی خدا به ما داده شده است.

ما از علم، حلم، بزرگواری و بخشش، فصاحت، شجاعت و محبوبیت اجتماعی در میان مؤمنان، برخورداریم.

فضیلتها و شرافتهای ما عبارتند از این که: پیامبر خاتم محمد - صلی الله علیه و آله - از ما خاندان است و علی بن ابی طالب - صادقترین یار پیامبر - جعفر طیار، حمزه - شیر شجاع خدا و رسول - و حسن و حسین - دو سبط این امت - نیز از خاندان ما هستند.

آنان که مرا می شناسند، از توضیح بی نیازند ولی آنان که مرا نمی شناسند گوش فرا دهند تا خویش را به ایشان بشناسانم.

ای مردم! من فرزند مکه و منایم،

من فرزند زمزم و صفایم.

من فرزند آنم که حامل رکن است.

من فرزند بهترین انسانی هستم که بر کره خاک جامه وجود پوشیده است.

من فرزند برترین موحدی هستم که برگرد کعبه طواف کرده و گام در مسیر صفا و مروه نهاده و حج به جا آورده و خدای را لیبیک گفته است. من فرزند آن پیامبرم که بر مرکب آسمانی - براق - سوار گشت و جبرئیل او را به بلند جایگاه هستی - سدره المنتهی - رسانید. به قرب خدا رسید؛ آنجا که فاصله قاب قوسین و یا کمتر بود!

من فرزند آنم که فرشتگان آسمان

با او نماز گزاردند و به او اقتدا کردند.

من فرزند علی مرتضایم. آن کسی که بر صورت مستکبران نواخت تا ایمان آوردند - در برابر شعار لاله الا الله و پیام توحید سر فرود آورند و دست از عناد بردارند - من فرزند آن کسی هستم که پیشاپیش رسول خدا، با دو شمشیر و دو نیزه می جنگید.

دو هجرت کرد، دو بار با پیامبر بیعت نمود، در بدر و چنین رزمنده بود و حتی یک لحظه - یک چشم برهم زدن - به خداوند کفر ورزید.

من فرزند صالحترین مؤمنان، وارث پیامبران، نابودگر ملحدان پیشوای مسلمان نور جهانگران، زینت عبادت کنندگان، سرآمد گریه کنندگان - از خوف خدا اشتیاق به لقای حق - شکیباترین، برترین قیام کنندگان خاندان پیامبر (ص).

من فرزند کسی هستم که از سوی جبرئیل و میکائیل مورد تاءیید و یاری بود. - علی - علیه السلام - - حمایت از حریم مسلمانان کشته مارقین و ناکثین و قاسطین طاغیان صفین و نهروان و جمل ستیزنده با دشمنان لجوج جمهوری اسلامی ایران

- علی - علیه السلام - پرافتخارترین مرد از میان تمامی قریش اولین کسی به خدا و پیامبر - صلی الله علیه و آله - مثبت گفت و ایمان آورد. پشتتاز پشتتازان راه دین، شکننده متجاوزان، نابود کننده مشرکان، تیری از تیرهای خدا بر منافقان، زبان گویای حکمت نیایشگران یاور دین خدا، ولی سرپرست امر الهی - حافظ و مجری قوانین پروردگار...

آری او جدم علی بن ابی طالب است. (۲۷۲)

سپس امام چنین ادامه داد:

من فرزند فاطمه زهرایم.

من فرزند سرور زنان عالمم.

امام همچنان به معرفی خویش

ادامه داد، تا آن جا که صدای مردم به گریه بلند شد، و یزید از تاءثیر سخنان امام علیه السلام در قلب مردم سخت بیمناک گردید.

هراس یزید از این بود که مردم در همان محفل علیه او بشورند! از این رو برای قطع کردن سخنان امام سجاد - علیه السلام - به مؤذن دستور داد اذان بگوید

یزید از این عمل می توانست چند هدف را دنبال کند: نخست بریدن کلام علی بن الحیسن و سپس بازداشتن مردم از اندیشه درباره سخنانی که آن حضرت ایراد کرده بود و همچنین به دست آوردن فرصتی برای تصمیم گیری مناسب و علاوه بر همه اینها، یزید که بشدت خود را در نظر مردم، ضد دین و ضد ارزشهای دینی می دید، با ندای اذان می خواست در این باور مردم تردید ایجاد کند! مؤذن از جای برخاست و با صدایی که به همه می رسید گفت:

الله اکبر، الله اکبر.

علی بن الحیسن در ادامه سخنان پیشین خود و برای همنوایی با ندای اذان فرمود:

آری هیچ چیز بزرگتر و ارجمندتر از خدا نیست.

مؤذن گفت: اشهد ان لا اله الا الله.

امام فرمود: تمامی وجودم - پوست و خون و گوشتم - به یگانگی خدا شهادت می دهند. مؤذن گفت: اشهد ان محمدا رسول الله (ص).

امام که هنوز بر بالای منبر قرار داشت در این هنگام چهره اش را از زمین مردم به سوی یزید برگرداند و فرمودن

این یزید این محمد - صلی الله علیه و آله - که هم اکنون نامش را مؤذن بر زبان آورد و به پیامبری او گواهی داد، آیا جدم

توست یا جد من است!

اگر بگویی پیامبر (ص) جد توست دروغ گفته ای و کفر ورزیده ای!

و اگر باور داری که پیامبر (ص) جد من است پس چرا و به چه جرمی خاندان او را کشتی! (۲۷۳)

امام سجاد علیه السلام تا بدین جا رسالت خویش را به شایستگی ایفا کرد و آن مجلس را با وضعی آشفته و نگران کننده برای یزید پایان یافت.

بازتاب خطبه امام سجاد - علیه السلام -

سخنان و موضع گیرهای امام سجاد (علیه السلام) و همچنین زینب کبرا علیها السلام در قبال برنامه های یزید زنگی یزید را آشفته ساخت تا آنجا که برخی منابع نوشته اند:

یزید با مشاهده تاءثیر عمیق خطبه علی بن الحسین در مردم به کسانی که از وی خواسته بودند تا به علی بن الحسین اجازه سخنرانی بدهد و بر این خواسته خود اصرار ورزیده بودند رو کرد و بالحنی بشدت اعتراض آمیز گفت: شما مقصودتان رسوایی ما و نابودی سلطنت ما بود!

ولی آنان در پاسخ گفتند: به خدا سوگند باور نمی کردیم، جوانی که مانند وی رنج و آسیب دیده عزیزترین عزیزانش را از دست داده، با حالت اسارت بر مرکبهای برهنه روزه راه پیموده.. بتواند در مجلسی که انبوه درباریان و بزرگان شهر و مردم مختلف حضور دارند، این گونه محکم و مستدل سخن بگوید.

یزید گفت: اما من می دانستم که فرزندان پیامبر (ص) از چه نیرو و قدرتی برخوردارند.

مردمی شامی که چه بسا مؤذن دربار نیز بود سخنان یزید را می شنید و از آنجا که ماهیت خاندان اموی و اهداف پلید آنان را هنوز شناخت بود و براستی گمان کرده بود معاویه

و یزید امیر المؤمنین هستند با شگفتی پرسید:

اگر برستی تو می دانستی که اینان فرزندان و خاندان پیامبر هستند و از قدرت معنوی و نفوذ کلام برخوردارند پس به چه علت آنان را مورد قتل و غارت قرار دادی!

بدیهی است که این اعتراضها با عکس العمل شدید یزید مواجه می شد و پاسخی جز مرگ و نابود گوینده نداشت. (۲۷۴)

از برخی منابع دیگر استفاده می شود که مردی از عالمان یهود نیز در محفل یزید حضور داشت، او نیز پس از شنیدن سخنان امام سجاد - علیه السلام - از یزید پرسید: برستی این جمان کیست؟ یزید گفت: فرزند حسین - علیه السلام - است. یهودی گفت: کدام حسین - علیه السلام -... آن مرد سؤال کرد تا دانست این خاندان از نسل پیامبر (ص) هستند و آن بزرگواری که مظلومانه در صحرای کربلا به شهادت رسیده فرزند دختر پیامبر (ص) است. از این رو با توییخ و سرزنش به یزید گفت: آیا او فرزند دختر پیامبر تان بود که با این فاصله کم پس از رحلت پیامبران او را کشتید، برستی رفتاری ناشایست درباره خاندان پیامبر - صلی الله علیه و آله - خویش روا داشته اید... شما دیروز از پیامبران جدا شده اید و امروز فرزندش را می کشید؟... (۲۷۵)

به هر حال آنچه در ضمن این روزهای اندک واقع شد، یزید را ناگزیر ساخت تا از موضع قدرتمندانه و پندار پیروزی خویش دست بردارد. و از آنچه نسبت به خاندان رسالت انجام داده معذرت خواهی کند و گناه آن را به دیگران مستند سازد. یزید ناگزیر شد تا در جمع

مردم شام - آن شامیانی که در نتیجه تبلیغات شوم امویان و یا پست باطنی، درصدد به اسیری گرفتن و برده ساختن اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و آله - بودند! (۲۷۶) خطبه ای بخواند و در آن بگوید:

ای اهل شام! شما گمان نکنید که حسین بن علی - علیه السلام - را من کشته ام یا دستور کشتنش را داده ام؛ نه به خدا سوگند من هرگز چنین نمی خواستم، مسؤل کشته شدن خاندان پیامبر - صلی الله علیه و آله -، پسر مرجانه - عبیدالله بن زیاد - فرماندار کوفه است. (۲۷۷)

این تحولات ژرف سبب شد تا یزید که می خواست از بازماندگان صحنه کربلا، اسیرانی به چنگ آورد و اصیلترین خاندان و شریفترین مردمان را به ذلت و خواری بنشانند، از تصمیم خود منصرف شود و ایشان را اکرام نماید و برای پذیرش درخواستهای امام سجاد (ع) اعلام آمادگی کند. آن جریمه ای که در آغاز ورود اهل بیت به شام، رو به جانب امام سجاد - علیه السلام - کرده می گوید:

یا علی، الحمد لله الذی قتل اباک

یعنی؛ ای علی، خدا را سپاس که پدرت را کشت!

اکنون در موضعی قرار گرفته است که به امام سجاد - علیه السلام - می گوید: خدا پسر مرجانه را لعنت کند اگر من خود با حسین بن علی - علیه السلام - مواجه می شدم پیشنهادهای او را می پذیرفتم و راهی را در پیش می گرفتم که به کشته شدن وی نینجامد حاضر بودم او کشته نشوم هر چند بعضی فرزندانم را از دست بدهم! لیک آنچه قضای الهی بود

صورت گرفت، اکنون اگر پیشنهاد و یا درخواستی دارید به من بنویسید تا آن را عملی کنم. (۲۷۸)

با توجه به آلام سنگینی که بر کاروانیان شهادت و اسارت وارد شده بود و فریادهایی که در سینه نگاه داشته بودند و حق اظهار آن را، بازگشت به سرزمین شهادت؛ آن جا که پاره های تنشان را مظلومانه ترک گفتند و اجازه نداشتند برایشان نوحه کنند و یا بازگشت به مدینه، شهر پیامبر، شهر خاطره های زنده شهیدان آنها!

در این که اهل بیت - علیه السلام - چه مدت در شام توقف داشته اند، نقلهای مختلفی رسیده است ولی از مجموع آنها میتوان نتیجه گرفت که توقف آنان در شام کمتر از ده روز بیشتر از یک ماه نبوده است.

خطبه امام سجاد - علیه السلام - در آستانه ورود به مدینه

کاروان اهل بیت به مدینه نزدیک می شود. در این جا نیز امام سجاد - علیه السلام - رسالتی ویژه دارد. آن حضرت می بایست حداکثر آگاهی را نسبت به آنچه واقع شده به مردم بدهد. از این روی امام سجاد - علیه السلام - نخست وارد مدینه نمی شود. در خارج مدینه خیمه هایی برپا می کند و شیرین جذلم را مأمور می سازد تا مردم مدینه را از آن آمدن قافله خزان زده خاندان رسول - صلی الله علیه و آله - مطلع سازد.

بشیر می گوید: پس از این که خیمه ها بر پا شد و زنان و کودکان مستقر شدند، علی بن الحسین - علیه السلام - به جانب من رو کرده و فرمود: ای بشیر خداوند پدرت را رحمت کند. او می توانست شعر بگوید، آیا تو نیز از شعر بهره ای

داری؟

عرض کردم: آری ای فرزند رسول خدا - صلی الله علیه وآله - من هم شاعرم.

امام فرمود: وارد مدینه شو و خبر شهادت حسین بن علی - علیه السلام - را به مردم مدینه برسان.

بشیر می گوید: پس از فرمان امام، سوار بر اسب شدم و کوچه های مدینه را پشت سر گذاردم تا به مسجد النبی (ص) رسیدم، - آنجا که جمع مؤمنان همواره جمع است و مرکز اخبار مهم دینی است - با صدایی آمیخته به گریه و اندوه و فریاد بر آوردم:

یا اهل یثرب لامقام لکم بها

قتل الحسین فادمعی مدرار

الجسم منه بکربلاء مضرج

والراءس منه علی القناء یدار

یعنی؛ ای ساکنان مدینه، جا ندارد که دیگر در مدینه بمانید.

حسین بن علی - علیه السلام - کشته شد، پس هماهر بر این مصیبت بگریید. بدن او در کربلا آغشته در خون.

وسرمطهر او بر فراز نیزه، در چرخش میان شهرها!

بشیر می گوید پس از این اشعار به مردم اعلام کردم که علی بن الحسین - علیه السلام - و خاندان او اکنون در کنار شهر مدینه توقف کرده اند و من فرستاده اویم تا این پیام را به شما برسانم و مکان توقف او را به شما بنمایانم.

مردم مدینه با شنیدن این پیام نگران و سراسیمه از شهر خارج شدند.

زنان از شدت مصیبت، با موهای پریشان و نوحه کنان از کوچه های مدینه می گذشتند تا به توقفگاه اهل بیت برسند. هیچ گاه شهر مدینه تا آن اندازه مصیبت زده دیده نشده بود. انبوه مردم مدینه، اطراف خیمه ها حلقه زدند.

امام سجاد - علیه السلام - از خیمه

بیرون آمد در حالی که با دستمالی که در دست داشت، اشکهای چشمش را مدام از گونه هایش پاک می کرد.

برای امام جایگاه قرار گرفت در حالی که نمی توانست از گریه خودداری کند.

منظره به گونه ای بود که تمامی حاضران در آن جمع متاثر شده و گریستند.

پس از لختی، امام از مردم خواست تا ساکت شوند.

صدای گریه و سوگواری مردم قدری کاهش یافت. آنگاه امام خطبه ای را چنین آغاز کرد: حمد مخصوص پروردگار جهانیان، آن مالک و فرمانروای روز جزاست و پدید آورنده تمامی خلق...

خدای را می ستایم بر رخدادهای عظیم و فجایع روزگار و مصیبتها بزرگ و شکننده زمان.

امام با این بیان هم شدت رنجها و مصیبتهای وارد بر اهل بیت را به مردم یاد آور شده و هم مقام صبر و رضا و استقامت دینی خود در برابر رخدادهای زمان و مشکلاتی که در مسیر ایمان خداجویی به آنان رسیده ابراز کرده است.

امام چنین ادامه داد:

ای مردم! خداوند - که ستایش مخصوص اوست - به وسیله مصیبتهای بزرگ و شکستی که بر پیکر اسلام وارد گردید، ما را آزمود.

ابا عبدالله و عترت او به شهادت رسیدند، زنان و کودکان خاندان او به اسارت گرفته شدند و سر مقدس او را بر فراز نیزه ها شهر به شهر عبور دادند!

این مصیبتی است که همتای آن درد و مصیبتی نخواهد بود!

ای مردم! از این پس کدامتان، شادی به قلبهاتان راه خواهد یافت!

کدام قلب است که در این ماتم محزون نباشد.

کدام چشم است که از گریه دریغ کند و اشک نریزد!

درندگان

سخت ذل بر این فاجعه و بر این کشتار گریستند.

امواج دریاها، ارکان آسمانها، کرانه های، زمین و... فرشتگان مقرب خدا و تمامی اهل آسمانها بر این رخداد اشک ماتم ریختند.

هان ای مردم، کدام قلب است که برای شهادت حسین - علیه السلام - نشکند!

کدام گوش است که وارد شدن این شکست و خلا عظیم را بر پیکر اسلام بشنود و از شدت غم ناتوان از شنود، نشود..

ای مردم ما - از سوی مدعیان مسلمانی، کوفیان و شامیان - مورد بی مهری و ستم قرار گرفتیم، آواره و سرگردان شدیم!

بی پناه و دور مانده از شهرها!

با ما چنان رفتار شد که گویی مردمان کافر و محارب با دین پیامبریم. در حالی که نه جرمی داشتیم و نه ناروایی را مرتکب شده بودیم..

به خدا سوگند، - با ما چنان رفتار شد که - اگر پیامبر (ص) خود سفارش کرده بود که با ما بجنگند و ما را بکشند - آن گونه که سفارش کرده است به ما نیکی کنند - این مردم گمان نمی رفت که بیش از این بر ما ستم کنند.

اناالله و انا الیه راجعون.

چه بزرگ و دردناک و فریاد برانگیز است این رخداد غمبار!

ما آنچه دیده ایم برای خدا و در راه دین خدا می دانیم و خداوند قادر شکست ناپذیر است و انتقام ما را از دشمنان خواهد گرفت. (۲۷۹)

امام سجاد - علیه السلام -، پس از واقعه کربلا

هر چند، پس از مسایلی که در شام رخ داد، یزید متوجه شد که آنچه به اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و آله - روا داشته به مصلحت حکومت وی نبوده است.

و هر چند به ظاهر یزید از آنچه کرده اظهار ندامت کرد، اما جای تردید ندارد که نرمش یزید با اسیران اهل بیت، ناشی از عاطفه انسانی و یا انگیزه دینی نبود، بلکه او صلاح حکومت خود را در ادامه خشونت نسبت به خاندان حسین (ع) ندید.

وقایعی که از این پس به دست یزید رخ داد خود گوه بر این ادعا است که تنها مهم او، حفظ قدرت و پایگاه حکومت بود و برای این کار از انجام هر عملی بیم نداشت.

توجه به این نکات، خود می نمایاند که امام سجاد - علیه السلام - حتی پس از ورود به مدینه در چه شرایطی از نظر سیاسی - اجتماعی قرار داشته است و چه شیوه ای را می توانسته است در پیش گیرد.

علاوه بر این، قبلاً نیز یاد آور شدیم که رفتار کوفیان با اهل بیت، چهره ای غیر قابل اعتماد، پیمان شکن و سست عنصر از مردم آن عصر ترسیم کرده بود که امام هرگز پس از آن تاریخ، شرایط را برای حرکت‌های علنی و نهضت‌های مسلحانه مساعد نمی دید. نه امام سجاد بلکه هیچ یک از ائمه پس از آن تاریخ، به طور علنی و آشکار گام در میدان رهبری عناصر انقلابیو نهادند. بلکه هر امام به اقتضای شرایط و نیازهای زمان شیوه ای دیگر در ایفای وظیفه امامت و رهبری امت در پیش گرفتند.

سخنان نقل شده از امام سجاد - علیه السلام - در آستانه ورود به مدینه، خود گواه بر این است که امام (ع) با این که غمهای وصف ناپذیر خود را با مردم در میان می

گزارد و شهادت مظلومانه حسین - علیه السلام - و اسارت پر مشقت خویش و همراهانش را مطرح می کند، اما بصراحت نامی از دستگاه حکومت و جنایات یزید به میان نمی آورد. بلکه سخن از بی وفایی و ستمکاری مردمان زمان و مدعیان مسلمانی به میان می آورد.

هر چند مردم بروشنی دریافتند که حکومت یزید عامل اصلی رخداد فاجعه کربلاست و بر امویان لعن و نفرین می فرستند، اما در سخنان امام بصراحت یادی از این مطلب نشده است.

شیوه ای که امام سجاد - علیه السلام - پس از این در پیش گرفت، در ادامه همین سیاست بود.

تحلیل زندگی سیاسی - اجتماعی امام زین العابدین - علیه السلام - می بایست بر پایه دو اصل یاد شده یعنی استبداد حاکمان و نبودن اعتماد لازم به انقلابی نمایان و انگیزه ها و وفاداری آنان صورت گیرد.

امام در آستانه ورود به مدینه، با احساس و عاطفه سخن گفت.

مقام، مقام احتجاج و انگیزش انقلابی و دعوت به نهضت مسلحانه نبود. چرا که هم اکنون از شهر کوفیان - طرفدار نهضت و مدعیان وفاداری به ائمه (ع) - می آمد!

و مدینه در مقایسه با کوفه، برگ برنده و ممتازی نداشت تا امام بخواهد از نیروی آنها علیه حاکمیت امویان بهره گیری کند!

پس از آن نیز امام، یاد شهیدان کربلا را با احساس، زنده نگاه داشت.

احساسی که ریشه در اعماق جان و روحش داشت.

امام صادق (ع) می فرماید: زین العابدین - علیه السلام - چهل سال بر شهادت مظلومانه پدر گریست در حالی که روزها را روزه بود و شبها

را به عبادت زنده می داشت. هنگامی که خدمتکاران برای افطار، غذا می آوردند و در برابر آن حضرت می نهادند، می فرمود: فرزند رسول خدا در حال گرسنگی به شهادت رسید، فرزند رسول خدا با لبهای تشنه به شهادت رسید.

امام آن قدر این جملات را تکرار می کرد تا آب و غذایش با اشک چشمانش می آمیخت. (۲۸۰)

امام علی بن الحسین (ع) بدان اندازه می گریست که اطرافیان بر سلامت چشمان وی بیمناک شدند. از این رو به حضرتش گفتند که گریه زیاد به بینایی چشم شما زیان می رساند.

امام در پاسخ می فرمود: چطور ممکن است از گریه خودداری کنم؟ با این که پدرم را از نوشیدن آب مانع شدند؛ آبی که تمام موجودات حتی درندگان و حیوانات وحشی حق داشتند از آن استفاده کنند... (۲۸۱)

در روایتی دیگر چنین آمده است:

به امام سجاد (ع) عرض شد: آیا وقت آن نرسیده است که پس از گذشت سالیان متوالی از واقعه کربلاست دست از غم و اندوه بردارید!

امام در پاسخ فرمود: به خدا سوگند! شکایتها و گریه های یعقوب به درگاه خدا برای موضعی بود که در مقایسه با آنچه من برای آن می گریم کوچک است

یعقوب تأسفش بر از دست دادن یوسف بود، او یک فرزند را از دست داده بود. در حالی که من خود شاهد بودم که پدرم و گروهی از خاندانم در نزدیکی من چوپان پرندگان سرهاشان بریده شد... (۲۸۲)

موضع امام سجاد در برابر حکومتها

امام سجاد - علیه السلام - در طول زندگی خویش بیش از هر کس، ستم و ظلم حکومتهای استبدادی را چشیده بود.

شخصیتی چون او،

حتی بر اساس ملاکها و معیارهای بشری، نمی توانست خوشبین به حکومت‌های فاسد اموی و مروانی باشد و بغض و عدالت عمیق آنان را در دل نداشته باشد.

کسی چون علی بن الحسین - علیه السلام - که اگر نبود حکمت الهی و اگر نبود معذوریت او از جهاد در روز عاشورا، بی شک او هم مانند برادرش علی اکبر و عمویش ابوالفضل العباس - علیه السلام - و اصحاب پدر بزرگوارش گام در میدان جهاد می گذاشت و از شهادت استقبال می کرد.

بی شک چنین کسی نمی توانست از قیام علیه ظلم و فساد دستگاه حکومتی امویان هراس داشته باشد و یا از شهادت و شکنجه شدن بیم به دل راه دهد و سکوت اختیار نماید.

کسی که در برابر جرثومه جنایت - عبیدالله - به یاوه گوییهای او پاسخ می دهد و از خشم او نمی هراسد.

کسی که در محفل یزید، آن گونه از ارزشهای دینی حمایت می کند که محیط شام را دگرگون می سازد.

کسی که زنجیرها را بر تنش تحمل کرده، لب به زاری در برابر دشمن نمی گشاید.

و کسی که در برابر تهدیدهای جدی عبیدالله میگوید:

ابالقتل تهدنی یابن مرجانه ماعلمت ان القتل لنا عاده و کرامتنا الشهاده. (۲۸۳)

یعنی؛ ای فرزند مرجانه! مرا به کشته شدن تهدید می کنی! آیا نمی دانی که کشته شدن در راه دین عادت ما و شهادت در راه خدا ما خاندان است.

چنین کسی را نمی توان متهم به سکوت و عدول از شیوه جهاد کرد. بلکه می بایست دلیل خط مشی آن حضرت را در جای دیگری جست.

و آن عبارت است از رعایت شرایط و مقتضیات زمان و توجه به امکانات و آمادگی مردم و نیازهای آنان.

از این رو قبل از پرداختن به خط مشی امام سجاد - علیه السلام - در برابر خلفا، اشاره ای کوتاه به بینش دینی - سیاسی آن امام در مواجهه با ستمها و کجرویها خواهیم داشت.

اهتمام به امر به معروف و نهی از منکر

امام سجاد - علیه السلام - می فرماید:

کسی که امر به معروف به نهی از منکر را ترک کند و کنار نهد، چونان کسی است که کتاب خدا - قرآن - را پشت سر افکنده و بدان اعتقادی ندارد. البته یک صورت استثناست و آن در جایی است که انسان که انسان در تقیه ای ویژه به سر برد و از پنهان داشتن عقاید و برنامه های خود ناگزیر باشد.

به آن حضرت گفته شد: منظور از تقیه ویژه، کدام تقیه است؟

امام فرمود: این است انسان از سوی جباری ستیزه جو و سرکش تهدید شود. (۲۸۴)

نهی از تبعیت ظالمان

از امام - علیه السلام - نقل شده است که فرمود:

وای بر ملتی که فرمان الهی را گردن نهند و امر به معروف و نهی از منکر نکنند. کسی که شعار توحید را بر زبان آورد و لا اله الا الله بگوید، ادعا و اقرار او به ملکوت آسمان راه نمی یابد مگر زمانی که سخن و اقرار خود را با عمل شایسته کامل کند. و کسی که در خدمت و اطاعت ظالم در آید، در حقیقت دین ندارد... (۲۸۵)

افشاگری علیه دستگاه امویان

از منابع تاریخی استفاده می شود که پس از واقعه کربلا و چه بسا پس از حضور در شام و مجلس یزید، شخصی به نام در میان راه با امام سجاد - علیه السلام - روبرو شد و از امام احوال پرسید. امام که زمینه را مناسب می دید، از وضع دستگاه حکومت و نظام فرعونى امویان بصراحت شکوه کرد و فرمود: به خدا سوگند، ما خاندان پیامبر (ص) در شرایط کنونی، همانند

بنی اسرائیل که در نظام فرعونیان به رنج و مصیبت مبتلا بودند، مبتلا هستیم. مردانمان را می کشند و زنانمان را باقی می گذارند.

ای منهل در عصر حاضر که اسلام قدرت جهانی یافته است، عربها بر سایر ملتها فخر می فروشند و می گویند پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله - مردی است از عرب. طایفه قریش بر سایر طوایف عرب فخر می فروشد و می گویند محمد (ص) از قبیله ماست.

و اما ما که فرزندان پیامبر - صلی الله علیه و آله - هستیم در شرایطی قرار گرفته ایم که مورد غضب و ستم و قهر همین اعراب قرار گرفته ایم، ما را کشتند و آواره کردند، انالله و انا الیه راجعون. (۲۸۶)

ترغیب به جهاد و شهادت

امام علی بن الحسین، زین العابدین (ع) از رسول اکرم (ص) در زمینه بزرگداشت امر جهاد و لرزش شهادت و خون شهیدان، روایت کرده و می فرماید:

هیچ گامی نزد خداوند محبوبتر از دو گام نیست: قدمی نیست: قدمی که پیش نهاده شود و صفی از صفهای جهاد در راه خدا را پر کند و قدمی که در راه صله رحم برداشته شود و به دیدار خویشاوندی پیش رود که قطع دیدار کرده است...

و هیچ قطره ای نزد خداوند محبوبتر از دو قطره نیست: قطره خونی که در راه خدا ریخته شود و قطره اشکی که در ظلمت شب از بیم خدا فرو افتد. (۲۸۷)

امام سجاد - علیه السلام - در عصری که حمایت از اهل بیت و حریم ولایت و امامت معنایی جز مخالفت با حاکمیت جباران و نظام فرعونی امویان شیروانیان نداشت به شیعیان خود

توصیه می کرد که دست از تلاش و جهاد بر ندارند. البته در موارد دیگر شیوه جهاد تلاش بایسته ای را که در آن شرایط مسیر بود به ایشان یاد آوری می کرد.

امام در تشویق پیروان خویش به تلاش و جهاد در راه حق و دفاع از ارزشها می فرمود:

شیعه راستین ما کسی است که در راه اهداف و برنامه های ما جهاد و تلاش کند و با کسانی که بر ما ستم می کنند درگیر شود و جلو ظلم آنان را بگیرد تا این که خداوند حق ما را از ستم پیشگان باز گیرد. (۲۸۸)

رهنمود به مبارزه پنهانی با جباران

چنان که از مطالب و روایات گذشته، دانسته شد، امام سجاد - علیه السلام - در استمرار خط امامت، اصول عقیدتی و سیاسیش همان اصول علوی و حسینی بود که از قرآن و سنت پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - آن را دریافت کرده بودند.

امام سجاد (ع) چون نیاکان طاهر و معصوم خود بیکمترین لرزش در میر حق، همواره مدافع امر و به معروف و نهی از منکر مبارزه با ظلم و انحراف بود و پیروان خود را به تلاش و جهاد در راه ارزشهای الهی فرا می خواند، اما به حکم امامت و پیشوایی راه مبارزه را نیز به آنان می نمایاند و ویژگیهای زمان را به ایشان یاد آور شده، می فرمود:

حتی امام بر مردم در نهادن و آشکار از او پیروی کنند و فرمان و رهنمود او را ارج نهند و بزرگ شمارند، ولی حق سلطان این است که در ظاهر حکمش را مخالف نکنند... (۲۸۹)

این رهنمود امام - علیه

السلام - در حقیقت ترسیم یک استراتژی است و نه یک سیاست اصولی زیرا مخاطب امام، شیعیانی هستند که تضاد دستگاه حکومت اموی با برنامه ها امامان معصوم - علیه السلام - را می دانند و هرگز به خود اجازه سکوت در برابر خلفا را نمی دهند چه برسد، به همراهی و همگامی با آنان! ولی از آنجا که امام زین العابدین، شرایط واقعی را برای ایجاد تحول در دستگاه خلافت کافی نمی بیند به آنان - در چنین مقطعی - فرمان تقیه می دهد.

علاوه بر این در روایت یاد شده، امر امام و خواست و رهنمود و مقدم بر هر امر حکومتی شناخته شده است و معنای آن این است که اگر امام فرمان جهاد علیه مستکبران و غاصبان خلافت صادر کرد باید در نهان و آشکار فرمانش را به اجرا گذاشت. ولی اکنون حکم امام، حرکت پنهانی است و نه مبارزه علنی.

به هر حال امام سجاد - علیه السلام - با بیان اطاعت ظاهری از سلطان در مقام نفی کلی جهاد نیست، چه این که جدش علی بن ابی طالب با معاویه جنگید و پدرش حسین بن علی - علیه السلام - از دستگاه اموی پیروی نکرد و در مقابل آنان ایستاد و خود حضرت اگر تقدیر الهی نبود شرایط جهاد را در روز عاشورا دارا بود بی شک به مبارزه با حکومتیان و امویان می پرداخت. بنابر این همه این دلایل خود گواهی است بر این که، امام سجاد - علیه السلام - پس از رخداد عاشورا و آزمون مدعیان می دانست و تاریخ بعدها به اثبات رسانید که دستگاه

خلافت همواره از این حرکت غیر علنی بیم داشت و جز با خلفا، همواره از سوی دستگاه خلافت تحت آزار و شکنجه و محدودیتهای شدیدی بودند. و فرصتی که برای امام باقر (ع) و امام صادق (ع) برای ترویج اندیشه ها فقهی و عقاید اصولی امامیه پدید آمد، در گرو خط مشی آگاهانه ای است که امام سجاد در پیش روی شیعه نهاد و زمینه را برای حرکت گسترده فرهنگی و عقیدتی هموار ساخت.

تشویق به شکیبایی و رازداری

امام سجاد - علیه السلام - در راستای خط مشی ویژه ای که پیروانش را بدان فرا می خواند، رعایت دو اصلی که زیر بنایی ترین اصول مبارزه پنهانی با جباران، به شمار می آید و هر جهاد و نهضتی بدان نیازمند است.

آن اصول عبارتند از شکیبایی و صبر در برابر مشکلات میسر و همچنین رازداری و پرهیز از افشای اسرار.

سوگمندان بسیاری از دارندگان تمایلات شیعی، در رعایت این دو اصل ضعف و سستی داشتند و همین امر مایه گلایه و شکوه امام از شیعیان خود بود و می فرمود:

به خدا سوگند! دوست داشتم گوشت بازوهایم را فدا کنم تا دو خصلت در میان شیعه از میان برود: خصلت ناشکیبایی و کم حوصلگی و همچنین کمی حفظ میان شیعه از میان برود: خصلت ناشکیبایی و کم حوصلگی و همچنین کمی حفظ اسرار. (۲۹۰)

این بیان، آمیخته با لحنی شدید و نگران کننده است و حکایت از ناشکیبایی برخی شیعیان و افشای برخی اسرار از سوی آنان دارد.

آنچه در این روایت بیان نشده و قابل تامل می باشد این است که موضوع ناشکیبایی و رازنداری شیعه چه

چیزی بوده است؟ آیا ناشکیبایی شیعه از مصیبت‌های معمولی که همه مردم به نوعی با آن دست به گریبان می‌باشند، بوده و یا مشکلات ویژه‌ای داشته‌اند که مربوط به تفکر و عقیده خاص آنان و محدود به تشکیلات شیعی می‌شده است؟

پاسخ این سؤال از متن روایت پیداست. زیرا امام می‌فرماید: *خصلتین فی الشیعه لنا یعنی نسبت به خصوص شیعه این مشکل را مطرح ساخته است و این قرینه‌ای است که در خصوص شیعه مشکلات اجتماعی - سیاسی ویژه‌ای از سوی خلفا به وجود می‌آمده است تا شیعیان را از ائمه و خط امامت جدا کنند. مانند آنچه امروز در جهان به عنوان محاصره اقتصادی و یا سیاسی مطرح است و قدرتمدان علیه ملت‌ها ضعیفتر به کار می‌گیرند.*

تاریخ نیز گواه این مطلب است که خلفا - چه امویین و چه عباسیان - در ضعیف نگاه داشتن شیعه از نظر سیاسی و اقتصادی تلاشی مستمر داشته‌اند. و موارد اندکی وجود دارد که از سوی حکومت به تشکیلات شیعی که امام در رأس آن قرار دارد، کمک اقتصادی شده باشد بلکه آنچه معمول مردم از آن برخوردار بوده‌اند، از شیعه دریغ می‌شده است.

از این رو، شیعه بودن مستلزم چشیدن محرومیت‌های زیادی بوده و شیعه ماندن، نیاز به صبر و مقاومت داشته است.

از سوی دیگر، در کوران این مشکلات، بدیهی است که عناصری از میان شیعه بشدت خواهان نهضت علیه دستگاه خلافت باشند تا محدودیت‌ها و ستم‌ها را بشکنند. این گروه از مبارزه پنهانی احساس خستگی می‌کنند و تمایل به مبارزه

ای علنی دارند و برای عملی ساختن اندیشه و باور خود ناشکیبایند و امام از این ناشکیباییها نیز گله دارد. زیرا حرکتها و سخنان این گروه می تواند اسرار نهانی تشکیلات شیعی را برملا سازد و اساس و بنیان را در معرض آسیب قرار دهد.

اکنون برای این که شاهدی بر ادعای فوق آورده باشیم به نمونه ای از تندروی های برخی مدعیان تشیع، در قبال امام سجاد (ع) اشاره می کنیم.

جهاد یا حج؟

شخصی به نام عباد بصری - که ظاهرا از هواداران شیعه بود و با مبارزهای گذشته امامن با غاصبان خلافت آشنایی داشت - در راه مکه علی بن الحسین - علیه السلام - راملاقات کرد و به آن حضرت با لحنی اعتراض آمیز و انتقادی گفت:

شما جهاد و دشواریهای آن را کنار اعتراض آمیز و انتقادی گفت:

شما جهاد و دشواریهای آن را کنار گذاشته اید و به حج که عملی است آمیخته با استراحت و آسایش، رو آورده اید! درحالی که خداوند می گوید.

ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم بانهم الجنه يقاتون في سبيل الله فيقتلون و يقتلون.. و بشر المؤمنين

یعنی: همانا خداوند از مؤمنان جن و مالشان را خریدار است و در قبال آن بهشت را برای ایشان قرار داده است. مبارزه می کنند در راه خدا، می کشند و کشته می شوند... بشارت ده به مؤمنان.

امام سجاد (ع) در پاسخ این راهگذار عجول، سخنی کوتاه اما قاطع بیان داشت و فرمود: بلی! اگر ما چنین مؤمنان را - که در راه خدا بکشند و کشته شوند و دارای اخلاص و صداقت و پایمردی باشند - ببینیم

- شك نیست که جهاد برتر از حج است. (۲۹۱)

امام با این پاسخ کوتاه به او فهماندند که این ادعاها کافی نیست و طریق جهاد تنها نیازمند ستیزه جو و سرهای ناسازگار با حکومت نیست. جهاد نیازمند رزمنده ای است که هم اهل نبرد باشد و هم به هنگام احساس خطر میدان را ترک نکند و تا پای جان مقاوم و پایدار بماند. ولی چنین نیروهای اکنون دیده نمی شوند!

وجود چنین عناصری در میان جامعه شیعه و تشکیلات شیعی و هواداران اهل بیت - علیه السلام - گاه باعث افشای اسرار و پیدایش مشکلات سیاسی - اجتماعی برای امامان و یا سایر شیعیان می شد. و برنامه های ائمه را با مشکل مواجه می کرد.

علت بسیاری از این تندروها عدم شناخت برخی هواداران اهل بیت - علیه السلام - از جایگاه وظایف امام بود. گروهی از آنان تصور می کردند که اصلی ترین ویژگی امام این است که با شمشیر قیام کند - قائم بالسیف باشد - و حتی گروهی از آنان، حقانیت و امامت امام را به همین ویژگی می سنجیدند و مورد شناسایی قرار می دادند. در حالی که ملاکهای امامت فراتر از این می باشد و قبل از قیام مسلحانه، آگاهی ژرف امام به شریعت و برخورداری او از معنویت، عصمت، عبادت و اخلاق و فضایل مطرح است. و مبارزه با دشمنان دین و جباران یکی از وظایف امام به شمار می آید که ایفای آن منوط به زمینه های مناسب است. و آن جا که شرایط مساعد نباشد هیچ امامی اقدام به مبارزه مسلحانه نکرده است. چونان که

علی بن ابی طالب (ع) بیست و پنج سال حکومت اختیار کرد و حسین بن علی (ع) پس از اقدام به جهاد و ناپایداری و خیانات فرماندهان و نیروهای سپاهش ناگزیر به صلح شد و حسین بن علی - علیه السلام - حدود ده سال در حکومت معاویه، دست به شمشیر نبرد.

زندگی امام سجاد؛ در ادامه خلافت یزید

امام سجاد - علیه السلام - از آغاز دوره امامت خویش تا زمان رحلت با این خلفا هم عصر بود: یزید بن معاویه، معاویه بن یزید، مروان بن حکم، عبدالملک مروان، ولید بن عبدالملک.

دوران خلافت و جباریت یزید، پس از رخداد عاشورا نپایید. او علی رغم همه تلاشی که در حفظ میراث خلافت داشت و جنایات هولناکی را بدان منظور انجام داده بود، در ربیع الاول سال ۶۴ هجری قمری در سن سی و هشت یا سی و نه سالگی مرگش فرا رسیده و در مکانی به نام حوارین (۲۹۲) که در شرق دمشق واقع شده بود به زندگی نکبت بار خویش خاتمه داد.

یزید بیش از سه سال و اندی بر مسند حکومت نشست و در این مدت کوتاه هولناکترین فجایع را انجام داد که رخداد کربلا و عاشورا اولین و اسفبارترین آنها بود و فاجعه حره دومین و گسترده ترین آنها و ویرانی خانه کعبه و شکستن حرمت حریم امن الهی لکه سیاهی بود که کارنامه تیره یزید و امویان را بیش از پیش سیاه کرد. یزید به عنوان دومین خلیفه اموی، درستی پیش بینی علی بن ابی طالب درباره ظلم و فساد و امویان را آشکارتر ساخت. چه این که علی (ع) سالها قبل فرموده بود:

الا او اخوف الفتن

عندی فتنه بنی امیه فتنه عمیاء مظلومه (۲۹۳) یعنی: هان! دهشتبارترین فتنه و آشوب در نظر من، فتنه بنی امیه است؛ فتنه ای کور و بس تاریک...

واقعه اسفبار حره

پس از رخداد عاشورا و بازگشت کاروان اهل بیت به مدینه و اطلاع یافتن مسلمانان از آنچه در کربلا و کوفه و شام و شام اتفاق افتاده بود، چنان انتظار می رفت، دستگاه خلافت علی رغم پندار واهی، در نگاه مسلمانان بشدت سست و بی اعتبار جلوه کرد.

مدینه چون شام نبود.

مدینه شهر انصار شهر استقبال از پیامبر - صلی الله علیه و آله - در روزگار سختی و پایگاه نخستین حکومت اسلامی به رهبری رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بود.

پس از مکه که سرزمین وحی و رسالت و زادگاه توحید به شمار می آید مدینه از قداست و ارجی ویژه در نگاه مسلمان برخوردار بود.

هر چند پس از رحلت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - مردم مدینه نتوانستند موقعیت پیشین آن را حفظ کنند و در نتیجه برخی کشمکشهای سیاسی و قبیله ای وحدت و شکوه آنان خدشه دار شده بود اما هنوز با گذشت بیش از شصت سال از هجرت پیامبر - صلی الله علیه و آله - مدینه مرکز علم و فقاقت و عاصمه اسلام و پایگاه اصلی اصحاب پیامبر و قارین قرآن و حفظان حدیث به شمار می آمد.

بازتاب واقعه کربلا و عملکرد دستگاه یزید در چنین محیطی نمی توانست مثبت باشد و یا مواجه با سکوت شود!

مردم مدینه و بازماندگان انصار و مهاجر، شاهد انحرافی بزرگ در خلافت اسلامی بودند و سکوت در برابر

آن و نهان مردم به به خود اجازه نمی داد.

حرکتها و موضعگیریهای آشکار و نهان مردم مدینه در سالهای پس از ۶۱ هجری چیزی نبود که از چشم حاکمان شام مخفی بماند.

عزل و نصب سه حاکم در طول دو سال، خود بهترین گواه این ناآرامیها در مدینه و اطلاع دستگاه موی از جو متشنج سیاسی آن است.

در سال ۶۱ هجری ولید بن عتبه متولد ۶۴ هجری حاکم مدینه بود.

پس از او عمرو بن سعید متولد ۷۰ به فرمانداری مدینه منصوب گردید.

چندی نگذشت که یزید پسر عموی خویش، عثمان بن محمد بن ابی سفیان را به عنوان والی مدینه انتصاب کرد.

عثمان بن محمد ابی سفیان جوانی نورس، ناآشنا به کار اداره شهر و کار نیازموده بود (۲۹۴)

عثمان برای فرو نشانیدن جو ناآرام مدینه تدبیری اندیشید و به گمان فریفتن عناصر پر شور شهر گروهی از آنان را برای دیدار یزید راهی دمشق کرد، تا خلیفه حشمت و جاه او را از نزدیک ببیند و از عطاها و بخششهای او برخوردار شوند و دست از ناآرامی بردارند.

بدین ترتیب گروهی از فرزندان مهاجر و انصار به دمشق وارد شدند و به دیدار خلیفه - یزید - بار یافتند و در مدت اقامت خویش از بخششهای او نیز برخوردار شدند؛ از آن جمله به منذر بن زبیر صد هزار درهم تعلق گرفت.

اما علی رغم این بذل و بخششها، هیئت اعزامی از مدینه که علاوه بر دست و دلبریهای یزید سبکسریها و کارهای زشت او را نیز دیده بودند، پس از بازگشت به مدینه در مسجد رسول خدا - صلی الله علیه و آله

- فریاد کشیدند: ای مردم! ما از دربار خلیفه ای می آییم که شراب می نوشد، طنبور می نوازد، سگ بازی می کند و شب را به کنیزان پست و آوازه خوان به صبح می رساند. ما از شما می خواهیم تا او را از خلافت برکنار کنید. (۲۹۵)

در پی این گزارها، مردم مدینه با عیدالله بن حنظله غسل الملائکه بیعت کردند و بنی امیه که شمارشان در مدینه به هزار تن میرسید در خانه مروان بن حکم به محاصره در آمدند و سرانجام از شهر رانده شدند.

خبر شورش اهل مدینه به شام رسید. یزید که پس از آن عطایا و بخششها انتظار چنین عکس العملی را نداشت، بشدت خشمگین شد.

نخست تصمیم گرفت عیدالله که هنوز دستانش را به خون شهیدان کربلا آغشته می دید، پیشنهاد یزید را نپذیرفت. ناگزیر یزید از عمر بن سعید، حاکم پیشین مدینه خواست تا او این مأموریت را انجام دهد ولی او هم از پذیرش درخواست یزید امتناع کرد.

یزید در میان فرماندهان سپاهش به جستجوی فردی پرداخت که از سنگدلی و قساوت کافی برای قتل عام مسلمانان پیشتاز مدینه برخوردار باشد. و برای این کار مسلم بن عقبه بن رباح مری را برگزید.

مسلم بن عقبه کسی بود که در گذشته، از فرماندهان سپه معاویه به شمار می آمد (۲۹۶) و در جنگ صفین با علی - علیه السلام - جنگیده و در همین جنگ یک چشمش را از دست داده بود. (۲۹۷)

این پلنگ پیر زخمیده، از نظر یزید، عنصری مناسب برای خاموش ساختن شورش مدینه بود.

مسلم بن عقبه در حالی که بیش از

نود سال از عمرش می گذشت و از بیماری نیز رنج می برد با لشکری انبوه و مجهز به سوی مدینه اعزام شد. سپاه مسلم بن عقبه که برخی تعدادشان به سوی مدینه اعزام شد.

سپاه مسلم بن عقبه، که برخی تعدادشان را دوازده نفر دانسته اند، (۲۹۸) نخست شهر مدینه را محاصره کردند و سپس مسلم برای مردم مدینه پیام فرستاد که سه روز مهلت خواهند دشت تا تسلیم فرمان یزید شوند و در امان بمانند. اما مردم مدینه تسلیم نشدند و به جنگ و ستیز با سپاه یزید برخاستند.

در نخستین رویاروییها، مردم مدینه غلبه یافتن و سپاه یزید رو به شکست نهاد ولی سرانجام معادله هی نخستین برهم خورد و لشکریان یزید برتری یافتند و شهر را به تصرف در آوردند.

فرمانده سپاه - مسلم بن عقبه - پس از تصرف شهر به سربازان تحت امر خود اجازه داد به میل خود هر کاری که بخواهند در مدت سه روز با مردم مدینه و اموال و امکانات ایشان انجام دهند!

کشتار زیادی صورت گرفت و فجایع بی شماری به دست سربازان یزید عملی گردید. جان و مال و ناموس مردم مدینه در چنگال های لشکریان شام قرار گرفت. (۲۹۹)

این کشتار وسیع سبب گردید که از آن پس مسلم بن عقبه را مسرف بن عقبه لقب دادند!

واقعه حره در روز چهارشنبه بیست و هشتم ذی الحجه سال ۶۳ هجری در قسمت شرقی شهر مدینه، در سنگستانی به نام حره واقم (۳۰۰) رخ داد و از آن رو که نفوذ شامیان از این منطقه به داخل مدینه صورت گرفت، آن واقعه حره

نامیدند.

کشته شدگان واقعه حره را برخی از منابع تاریخی سه هزار و سیصد نفر دانسته اند که هفتصد نفر آنان از قریش بوده و دو هزار و ششصد نفر از مهاجر و انصار بوده اند. (۳۰۱)

و برخی دیگر گفته اند: در این جنگ سه هزار و پانصد نفر از موالی و هزار و چهارصد - یا ششصد - نفر از انصار و هزار و سیصد نفر از قریش کشته شده اند. (۳۰۲) مفید ره تعداد کشته شدگان این واقعه را ده هزار نفر ثبت کرده است. (۳۰۳)

جز قتل و کشتار، آمار دهشتباری از سایر جنایات سپاه شام در منابع تاریخی ثبت شده است. چنان که نوشته اند سیصد پستان زن بریده شد و هشتصد دختر مورد تجاوز قرار گرفتند که بعدها فرزندان آنان را حره می نامیدند.

(۳۰۴)

پس از همه جنایت، آنها که از مردم مدینه باقی مانده بودند میان دو امر مخیر شدند: یا باید اقرار می کردند که بنده و زرخرد یزید هستند و یا باید کشته می شدند. گروهی به بندگی یزید اقرار کردند و جان به در بردند و عده ای هم از این اقرار امتناع ورزیدند و کشته شدند.

امام سجاد در واقعه حره

در جریان واقعه حره، تنها کسانی که بدون قید و شرط از گزند سپاه مسرف در امان ماندند و اقرار به بردگی نکردند، علی بن الحسین (ع) و علی بن عبدالله بن عباس بودند. (۳۰۵)

آنچه سبب شد تا امام سجاد - علیه السلام - از این فتنه ایمن بماند نخست، برخوردهای منطقی و سخنان روشنگری است که آن حضرت در برابر مردم شام

و نیز با شخص یزید در گذشته داشته است. عکس العمل آن حضرت هم در ذهن شامیان هنوز باقی بود و هم یزید را متقاعد ساخته بود که بیش از آنچه به اهل بیت ستم روا داشته، مجال ظلم به ایشان نیست و با شدت بخشیدن به آن ستمها، حکومت طرفی نخواهد بست.

دومین نکته ای که در این رابطه قابل تامل و بررسی است، خط مشی آن حضرت پس از رخداد عاشورا است.

جاسوسان و گزارشگران اموی که در مدینه، بی شک تمام روابط و مسایل زندگی آن حضرت را به دقت زیر نظر داشتند تا اگر تحریکی از سوی وی علیه خلافت یزید صورت پذیرد مانع شوند. ولی امام با آگاهی از شرایط و عدم امکان پیشبرد حرکت‌های نظامی و شورشهای محدود شهری، خود را از چنین جریان‌هایی به دور نگه می داشت و پیروان خویش را نیز به تبعیت از خود فر می خواند. (۳۰۶)

این گونه بود که آن حضرت از پیامدهای شورش اهل مدینه آسیب ندید و توانست اهل بیت را که در جریان کربلاست بشدت مورد آزار قرار گرفته بودند از لهیب واقعه حره مصون دارد.

مورخان نوشته اند: مسرف بن عقبه در آغاز ورود به مدینه، دستور داد کسی متعرض علی بن الحسین و خاندان او نشود. (۳۰۷)

طبرسی می نویسد: هنگامی که یزید، مسرف بن عقبه را به سوی مدینه فرستاد، به او گفت: علی بن الحسین (ع) در کار شورشیان دخالتی نداشته و با او بدرفتاری نکنید. (۳۰۸)

گذشته از تحلیلها و محاسبه هایی که در علت مصونیت امام سجاد - علیه السلام - از واقعه

حربه یاد کردیم، عوامل برتری نیز دارد که از زاویه ای دیگر قبل درک است.

در محاسبات بشری، معمولاً عوامل و روابط مادی و ظاهری مورد توجه قرار می گیرد ولی در مورد امام سجاده علاوه بر این عوامل و روابط ظاهری باید توجه به مشیت الهی نیز داشت.

بر اساس عقیده شیعه، امام حجت خدا بر روی زمین است خداوند وجود حجتش را از حفظ می کند، چنان ابراهیم - علیه السلام - را از آتش نمرودیان به سلامت خارج ساخت و موسی را در دامان فرعون پرورید و رشد داد. البته مشیت الهی و تحقق اراده او در حفظ وجود امام سجاده - علیه السلام - منافاتی با مهیا بودن شرایط و مقتضیات مادی و ظاهری ندارد. چنان که در جریان کربلا، با عارض شدن بیماری بر امام تکلیف جهاد از آن حضرت ساقط شد و دشمن از کشتن وی صرف نظر کرد.

در کنار محفوظ داشتن وی از شریزیدیان نیز بی تاءثیر نبوده است. چنان که در برخی منابع تاریخی آمده است:

هنگام یورش سپاه شام به مدینه، امام سجاده - علیه السلام - به قبر پیامبر - صلی الله علیه و آله - نزدیک شده و به درگاه خداوند، برای ملتجی شد و دعایی بدین مضمون قرائت کرد:

رب کم من نعمه انعمت بها علی لک عندها شکری فلم یحرمنی، و یا بلیه ابتلیتني بها قل لک عندها صبری فیا من قل عند نعمته شکری فلم یحرمنی، و یا من عند بلائه صبری فلم یخذلنی، یا ذاالمعروف الذی لا ینقطع ابداء، و یا ذالنعماء التی لا تحصی عددا صل علی محمد و آل

محمد و اذفع عنی شره، فانی اردء بک فی نخره و استعید بک من شره. (۳۰۹)

یعنی؛ کسی که خوف لهی داشته باشد و از مخالف با خداوند بیمناک باشد، خداوند هم به او مهابت و سطوتی می دهد که همگان از او بیمناک باشند. و کسی که از مخالف با خدا بیمناک نداشته باشد خداوند و را از همه چیز ترسان و نگران خواهد ساخت. نظیر این مضمون از امام صادق - علیه السلام - (۳۱۰) و سایر ائمه - علیه السلام - نیز وارد شده است.

تحلیلهای نادرست!

در برخی منابع تاریخی ماجرای رویارویی امام سجاد - علیه السلام - با مسرف بن عقبه و علت مصون ماندن آن حضرت از پیامدهای واقعه حره بگونه ای دیگر ثبت شده است که به تحلیلهای نادرست می انجامد و نشانه های کذب و ساختگی بودن از آن پیداست.

طبری در این زمینه دو روایت نخست همان است که قبلا از او یاد کردیم ولی روایت دیگرش چنین می نمایند که امام سجاد - علیه السلام - هنگام ورود به مجلس مسرف بن عقبه مروان و پسرش می نمایند عبدالملک را همراه داشت و میان آن دو قدم بر می داشت، شاید مسرف به خاطر آن دو به وی آسیبی نرساند! طبری می نویسد:

وقتی علی بن الحسین همراه با مروان و عبدالملک در برابر مسرف بر زمین نشستند، مروان آب طلیید تا با نوشیدن آن خود را میهمان مسرف معرفی کند و همراهان او ایمن دارد.

مروان آب نوشید و سپس ظرف آب را به علی بن الحسین داد تا او هم بنوشد، اما هنوز آب را

به لبها نزدیک نکرده که مسرف زیاد زد: از آب ما بنوش!

علی بن الحسین ع نگاه داشت.

مسرف گفت: شما مروان و پسرش را همراه آورده ای تا در امان بمانی ولی بدان که اگر شفیع شما این دو بودند کشته می شدی، با این همه شما در امان هستی چون از من خواسته است با بدرفتاری و خشونت نکنم، اکنون اگر می خواهی آب بنوش!

آنچه نشانه کذب این نقل می باشد این است که اولاً مقام عزت و بزرگواری امام مانع از شفیع گرفتن کسانی چون مروان و عبدالملک است و آنچه ما از خاندان رسول ص سراغ داریم با این بیان سازگار نیست. ثانیاً اگر براستی یزید سفارش علی بن الحسین ع را به مسرف کرده بود، دلیلی نداشت که در آغاز، آن حضرت را از نوشیدن آب منع کند و به درستی با وی سخن گوید و آن بزرگوار را برنجاند. بلی امکان دارد که مروان به خاطر جبران لطفی که حضرت در حق خانواده او روا داشته و در بحران مدینه به خانواده او پناه داده بود، به گمان خود خواسته باشد نزد مسرف از آن امام حمایت کرده و امان بگیرد، ولی مسرف به مروان فهمانده باشد که امام نیازی به حمایت او ندارد بلکه اصولاً یزید تصمیم به آزار آن حضرت نگرفته است و او موظف است آسیبی به علی بن الحسین ع نرساند.

بنابراین حضرت سجاد ع از مروان و پسرش نخواسته تا به شفاعت برخیزند و آن حضرت دل به حمایت آن دو معطوف نداشته است، چه این که کسی چون علی بن الحسین با

آن همه شهامت‌هایی که در گذشته از خود نشان داده است و با آن مقام معنوی و توکل به مقام ربوبی حق، تصور نمی‌رود که از عناصر بی‌شخصیتی چون مروان پناه جوید.

مگر این امام سجاد نبود که در حمله شامیان به مدینه، صدها خانواده را در خانه امن خود پناه داده بود تا از آسیب شامیان در امان بمانند. در آن لحظه مروان و پسرش کجا بودند! هنوز مسرف وارد مدینه نشده و هنوز ملاقاتی میان امام و مسرف صورت نگرفته است، تا آنان بخواهند از امام حمایت کنند. و در همین حال خانه امام سجاد پناهگاه صدها نفر از مردم مدینه فرار گرفته بود.

دومین تحلیل نادرست!

یعقوبی نیز در تاریخ خود به نکته‌ای اشاره کرده است که دلایل کذب آن آشکار می‌باشد. او می‌نویسد:

وقتی علی بن الحسین ع در مجلس مسرف وارد شد گفت: یزید از ما چگونه بیعت می‌خواهد و با چه تعبیری؟

مسرف: او می‌خواهد شخص شما به عنوان برادر و پسر عمو با او بیعت کنید. علی بن الحسین: اگر می‌خواهی بیعت خواهم کدر!

مسرف: او می‌خواهد شخص شما به عنوان برادر و پسر عمو با او بیعت کنید علی بن الحسین (ع) چنین گفت، با خود گفتند که اگر فرزند رسول خدا حاضر است و آثار ساختگی بودن از آن پیداست.

زیرا شخصیت حر و آزاده‌ای چون علی بن الحسین - علیه السلام - که از نسل آزادگان است پدر و اجدادش در هیچ شرایطی لب به ذلت نگشودند هرگز تصور نمی‌رود که حاکمیت یزید را مشروع بدانند

تا چه رسد هر ذلتی را برای بیعت با او بپذیرد!

او که در مقابل عبیدالله - ابن مرجانه - ونیز یزید در کوفه و شام پایداری کرده از مرگ نهراسیده، چه دلیلی دارد که اکنون از مرگ هراس داشته باشد و علیه باورهای اصیل خود گام بردارد.

مگر او فرزند آن کسی نیست که تا آخرین لحظه عمر خویش فرمود هیئات منا الذله.

مگر او خود همان کسی نیست که در برابر جرثومه استبداد فریاد برآورد بالقتل تهددنی اما علمت ان القتل لنا عاده و کرمتنا لشهاده. (۳۱۱)

چنین شخصیتی چگونه حاضر است لب به ذلت بگشاید. آن هم ذلتی که مردمان معمولی مدینه از پذیرش آن عار داشتند و پرهیز می کردند.

چگونه ممکن است که مسرف بیعت برادری را پیشنهاد نکرده باشد ولی امام خود اظهار کند که من حاضرم به بندگی و بردگی اقرار نمایم!

این از شائن عنصر معمولی و بی هویت عرب به دور است تا چه رسد به زاده خاندان شهادت!

اگر به جمله پایانی این نقل توجه قرار گیرد که تمام مردم مدینه جز علی بن الحسین - علیه السلام - و علی بن عبدالله بن عباس ناگزیر شدند به بردگی خود اقرار ننگ آور و شرمنده بودند و مورد تحقیر و تمسخر امویان و دیگران قرار می گرفتند، دلیل ساختن و پرداختن چنین روایاتی آشکار خواهد شد، (۳۱۲) زیرا اقرار کنندگان به این بردگی، همیشه سعی داشتند از بار ذلت خود بکاهند. از این رو به امام سجاد - علیه السلام - اتهام می زدند که آن حضرت برای اقرار به بردگی آماده بوده است. پس

اگر چنین اقراری از ایشان خواسته نشد، و حضرتش اقرار نکرده است. پس اگر دیگران اقرار به بردگی کرده اند عیبی بر آنان نیست! این راز ساختگی بودن نقل یعقوبی است!

امام سجاد، پناهگاه اهل مدینه

در جریان واقعه حره و هجوم شامیان به مدینه، بسیاری از خانواده ها همسر و فرزندان خود را به خانه امام سجاد - علیه السلام - فرستاد و از آن حضرت پناه خواستند و در پناه آن حضرت تا پایان اشتغال مدینه به دست سپاه یزید قصد مدینه کرد تا جان و مال و ناموس اهل مدینه را مورد تعرض قرار دهد، علی بن الحسین - علیه السلام - چهار صد تن را در میان خانه و خاندانش پناه داد و زمان بازگشت سپاه و خروج آنان از مدینه این چهار صد نفر را مورد پذیرایی قرار داد. (۳۱۳)

ایمنی و آسایش این گروه در پناه امام سجاد - علیه السلام - بدان حد که برخی از ایشان گفتند: ما چنین آسایش و زندگی آرامی را که در خانه علی بن الحسین دیدیم حتی در خانه پدرمان شاهد نبوده ایم. (۳۱۴)

از برخی منابع دیگر استفاده می شود که امام سجاد - علیه السلام - قبل از هجوم شامیان، شرایط دشوار آینده را پیش بینی کرده و خاندان خود را از مدینه خارج ساخته و به منطقه ای به نام ینبع (۳۱۵) فرستاد تا از فجایع شامیان ایمن باشند. (۳۱۶)

اما این که چهار صد نفر از اهل مدینه که در پناه آن حضرت بوده اند، در مدینه و در منزل امام پناه گرفته بودند یا همراه با خانواده امام به ینبع منتقل

شده بودند، نشانه های کافی در دست نیست، هر چند احتمال نخست نزدیکتر به واقع می نماید.

از جمله خانوادهایی که به پناه امام سجاد - علیه السلام - آمده بودند، خانواده مروان می باشند و این نکته نشان می دهد که تنها علویان و یا بستگان نزدیک آنان از لطف و بزرگواری امام بهره مند نبودند بلکه همه کسانی که به آنحضرت التجامی جستند، از کرامت او بهره مند می شدند، حتی عناصر بدخواهی مروان خود از بنی میه می باشد و مورد حمایت سپاه شام. بنابراین پناهندگی خانواده وی مربوط به خانواده اش بر آمده است. او نخست به عبیدالله بن عمر رو آورد و از او خواست تا در آن بحران و آشوب که علیه بنی امیه صورت گرفته بود به همسرش - عاشره دختر عثمان بن عفان - پناه دهد و او را مخفی دارد تا اهل مدینه متعرض او نشوند ولی عبیدالله بن عمر نپذیرفت.

ناگزیر، مروان روی نیاز به خانه لطف و کرم و رحمت آورد و از علی بن الحسین - علیه السلام - پناه خواست و تقاضا کرد که همسرش در میان خانواده امام جای گیرد.

امام سجاد - علیه السلام - درخواست او را پذیرفت. (۳۱۷)

علت این که امام سجاد ع به همسر مروان پناه داد و درخواست مروان را رد نکرد برای آنان که چشم بینای حقیقت دارند و با مقام معنویت و کرامت ائمه آشنایند، بسی روشن و بی نیاز از توضیح است.

اگر علی بن ابی طالب ع در بستر شهادت و در آخرین لحظات عمرش به فرزندان سفارش می کند که

درباره قاتل او کوتاهی نکند و در نوشیدن آب و خوردن غذا بر او تنگ می کند که درباره قاتل او کوتاهی نکنند و در نوشیدن آب و خوردن غذا بر او تنگ نگیرند، هر چند دشمنی کینه توز باشد. او پناه خواسته است و امام دریای رحمت است و تقاضا و استمدادی را بی پاسخ نمی گذارد.

با این همه، برخی ناآشنایان با مکتب اهل بیت ع و یا غرض ورزانی که همواره در صدد خاموش ساختن نور اهل بیت ع بوده اند تلاش کرده اند که این لطف و بزرگواری امام را به حساب دوستی قدیمی امام با مروان بگذارند! (۳۱۸) غافل از این که عناد و دشمنی مروان با علویان و اهل بیت (ع) به اندازه روشن است که نیاز به اثبات ندارد. مروان همان کسی که در جنگ جمل به نبرد با علی بن ابی طالب - علیه السلام - پرداخته است!

در جنگ صفین همراه معاویه و به نفع او علیه امیر المؤمنین جنگیده است!

مروان همان کسی است که به ولید پیشنهاد کرده است که حسین - علیه السلام - با یزید بیعت نمی کند در همین مجلس او را بکش!

آیا مروان با داشتن دیرینه و پرونده ای اصولاً می تواند در شمار دوستان امام سجاد - علیه السلام - به شمار آید! هرگز.

بنابر این، مکارم اخلاقی و سرشت رحمت آفرین امام است که بدیهای او را با نیکی و لطف پاسخ داده و از پس آن همه جفاها که مروان به خاندان علی - علیه السلام - داشته باز هم از عفو و بزرگواری ایشان محروم نمی

مانند. این امام سجاد است که می فرماید: اگر کشنده پدرم شمشیری را که با آن پدر حسین - علیه السلام - را به شهادت رسانده نزد من به امانت کوتاهی نکرده و به او باز می گردانم. (۳۱۹)

یزید و هجوم به مکه

همزمان با شورش مدینه، در مکه نیز آشوبهایی صورت گرفته و نغمه های مخالفت با حکومت امویان، آغاز شده بود.

سپاه شام از آغاز حرکت، دو هدف را در پیش روی خود می دیدند، نخست فرو نشانیدن شورش مدینه و سپس خاموش ساختن نغمه های مخالف آشوبهای مکه. عبدالله بن زبیر که از بیعت با یزید امتناع ورزیده و برای ایمن ماندن از توطئه های دستگاه خلافت، به حرم امن پناه برده و در مکه ساکن شده بود، در طول اقامتش در مکه هوادارانی گرد آورده، سر یاسازگاری با یزید را برداشته بود.

از این رو، سپاه شام پس از قتل عام مدینه و خاموش ساختن صدای مخالف آنان، عازم مکه شدند.

مسرف بن عقبه، بر اثر بیماری و کهولت سن در میان راه جان سپرد. از آخرین سخنانی که مسرف بر زبان آورده و نشانه پلیدی روح اوست این عبارت است که گفته: پس از شهادت توحید و رسالت محمد (ص) هیچ یک از عملی را به اندازه کشتار مردم مدینه در نظرم ارجمند نیست و در قیامت مزد هیچ عملی را به اندازه آن مهم و ارزنده نمی شناسم! (۳۲۰)

این نشانگر فرهنگ منحط و اندیشه خام و نارسای کسانی است که در لوای حکومت معاویه رشد یافته و نام مسلمان بر خود نهاده بودند!

به هر حال پس از مسرف، رهبری سپاه

یزید را حصین بن نمیر به عهده گرفت، چه این که او از شام برای چنین روزی و چنین منظوری از سوی یزید انتخاب شده بود.

سپاهیان شام مکه را محاصره کردند و با منجیق بر مکیان و برخانه ها مکه سنگ فرو ریختند و در این نبرد خانه کعبه آتش گرفت و از وس دیگر خبر مرگ یزید میان سپاه شام و همچنین اهل مکه انتشار یافت.

با مرگ خلیفه، بدیهی است که جنگ نمی توانست تداوم یابد.

حصین بن نمیر فرمانده سپاه شام، پایان جنگ را اعلام داشت و به عبد الله بن زبیر پیشنهاد کرد که اگر شام به عزیمت کند حاضر است به عنوان خلیفه با او بیعت نماید. ولی عبد الله بن زبیر که در این پیشنهاد، برنامه های توطئه آمیز حصین را نهان می دید، پیشنهاد او را پذیرفت و حصین همراه با سپاه به شام بازگشت..

فتنه عبد الله بن زبیر

مرگ یزید در ربیع الاول سال ۶۴ هجری هر چند به روایاری سپاه شام و مردم مکه پایان داد ولی ادعای ابن زبیر برای خلافت همچنان استمرار یافت.

عبد الله بن زبیر که پس از مرگ معاویه از پذیرش حکومت یزید و بیعت با او سرباز زده بود برای ایمن ماندن از انتقام یزید، مکه را پایگاه خویش قرار داده بود و در این منطقه برای بیعت گرفتن از مردم و دستیابی خود به خلافت تلاش می کرد. روی آوری ابن زبیر به مکه دو دلیل می توانست داشته باشد. نخست این که مکه سرزمین امن به شمار می آمد و دیگر این که عبد الله ریشه در نسل مکیان داشت.

چه این که

زبیر - پدر عبدالله - فرزند صفیه، عمه رسول خدا بود.

عبدالله بن زبیر به دلیل این که پدرش - زبیر - از صحابه معروف رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و مادرش اسماء دختر ابوبکر - نخستین خلیفه - بود، مکه را که سرزمین پدری او به شمار می آمد برای عرض اندام و جلب هوادار مناسب می دید.

تا قبل از مرگ یزید تلاشهای عبدالله برای بیعت گرفتن از مردم چندان ثمر نبخشید زیرا وحشتی که یزید در کربلا و مدینه به وجود آورده بود، مردم را از پیامدهای مخالفت با یزید و حکومت امویان باز می داشت. اما پس از مرگ یزید دامنه نفوذ عبدالله گسترش یافت و او می توانست در برخی مناطق نمایندگانی بگمارد و از مردم بیعت بگیرد.

در مصر عبدالرحمان حجدم فهری، عامل ابن زبیر بود و توانست مردم را به فرمان او در آورد.

در فلسطین، نائل بن قیس جزامی.

در دمشق، ضحاک بن قیس فهری.

حمص، نعمان بن بشیر انصاری.

در بصره، حارث بن عبدالله بن ابی ربیع.

در خراسان، عبدالله بن خازم سلمی.

در کوفه عبدالله بن مطیع عامل او بودند و تنها در این میان اردن تحت فرمان حسان بن طلبی به عبدالله بن زبیر تمایل نیافت.

عبدالله بن زبیر علی رغم تلاشهایش برای دستیابی به حکومت هرگز در طول دوران مبارزه اش از مکه بیرون نیامد و گویا بیرون از مکه هرگز احساس امنیت نداشت.

عبدالله در طول دوران مبارزه قدرتش دوبار مورد هجوم شدید قرار گرفت نخست به وسیله سپاه یزید به فرماندهی حصین بن نمیر که با مرگ یزید سپاه

شام دست از مبارزه کشیدند و عبدالله و هوادارانش جان سالم به در بردند. و سپس به وسیله سپاه عظیمی که حجاج بن یوسف ثقفی به مکه اعزام داشت تا به مقابله عبدالله و یارانش برخیزند و ادعاها و تلاشهای آنان را برای همیشه خاموش کنند.

دومین جنگ با عبدالله آخرین جنگ او نیز بود زیرا در این یورش سپاه حجاج بن یوسف شکست سختی بر هواداران ابن زبیر وارد کردند و عبدالله بن زبیر را دستگیر کرده، در مکه به دار آویختند. و این گونه فتنه عبدالله بن زبیر که از سال ۶۴ اوج گرفته بود پس از ۹ سال (۳۲۱) در ۷۳ هجری به پایان خط رسید. (۳۲۲)

موضع امام سجاد در برابر ابن زبیر

برای شناخت موضع امام سجاد در برابر ابن زبیر و تلاشها و داعیه های وی نخست باید مروری اجمالی به شخصیت سیاسی وی عواملی که می تواند در فکر و اهداف او تاثیر بگذارند داشت.

شخصیت فکری و سیاسی عبدالله بی ارتباط با شخصیت پدرش زبیر نبود.

زبیر از یک سو پسر عمه رسول خدا و از سوی دیگر صحابی نام آشنای پیامبر اسلام به شمار می آمد و پس از قتل عثمان با علی بن ابی طالب بیعت کرد ولی دیگری نگذشت که بیعت خود را شکست و با ناکثین روانه بصره شد و در جنگ جمل علیه علی ع جنگید و خارج از میدان جنگ اما در رابطه با همان درگیرها کشته شد.

درگیری و ستیز نهایی زبیر با علی بن ابیطالب ع و مرگ او در این گیر و دارها می توانست شعله های کینه و عداوت را در قلب

فرزند زبیر علیه خاندان علی ع روشن کند و یا اگر کینه ای از پیش وجود داشته آن را شعله ورتر سازد.

مطالعه تاریخ جنگ جمل می نمایاند که اصلی ترین محرک اصحاب جملا قدرت طلبی و انگیزه های قومی بوده است بویژه در مورد شرکت زبیر در این جنگ مورخان یاد آور شده اند که او نخست از شرکت در این جنگ نادم شده بازگشت ولی فرزندش عبدالله او را به جنگیدن تحریک کرد. (۳۲۳)

این پیش زمینه ها می تواند جدایی راه و اندیشه عبدالله بن زبیر از راه ائمه ع و علی بن الحسین ع را بنمایاند ولی نشانه های دیگری نیز در دست است که آن را تقویت می کند.

در سالهای بعد هنگامی که یزید به خلافت چنگ زد عبدالله بن زبیر نقطه اشتراکی با حسین بن علی ع پیدا کرد زیرا آن دو هیچ کدام حاضر به بیعت با یزید نبودند.

زمانی که حسین بن علی ع از مدینه به سوی مکه رهسپار گردید ابن زبیر نیز در مکه حضور داشت.

بدیهی است که پس از استقرار حسین بن علی در مکه به دلیل نقطه اشتراکی که یاد شد ابن زبیر به دیدار آن حضرت می آمد تا از تصمیمهای حسین بن علی ع آگاه شود.

حساسیت ابن زبیر نسبت به برنامه های حسین ع بی دلیل نبود، زیرا ابن زبیر در سر اندیشه رهبری و خلافت و جلب هواداری و حمایت مکیان را داشت و حضور حسین ع شخصیت او را بشدت تحت الشعاع قرار می داد و با وجود آن حضرت کسی به بیعت با ابن زبیر

تمایل نمی یافت این است که او در ملاقاتهایش هم سعی داشت امام را به خروج از مکه تشویق کند و هم تلاش می کرد انگیزه اصلی خود را نهان دارد. از این رو گاه پیشنهاد می کرد که امام در مکه بماند زیرا مکه امن تر است. (۳۲۴) و زمانی هم می گفت اگر من یارانی مثل یاران و هواداران شما در کوفه داشتم حتما به سوی کوفه حرکت می کردم و از تصمیم خود برنمی گشتم. (۳۲۵)

حسین بن علی ع در همین سفر مخالفت خود را با روش ابن زبیر به طور ضمن بیان داشت زیرا ابن زبیر به گمان خود کعبه را سنگر مبارزه قرار داده تا هر گاه خطری متوجه او شد به کعبه پناه برد ولی امام به او یاد آور شد که این امر موجب هتک حرمت کعبه می شود زیرا یزید و بنی امیه کسانی نیستند که به کعبه حرمت نهند حسین بن علی ع به ابن زبیر فرمود.

ای پسر زبیر من راضی نیستم یک قطره از خون من در خانه خدا ریخته شود و اگر یک یا دو وجب هم از حرم الهی دورتر باشم و خونم ریخته شود بهتر است از این که حرمت کعبه پایمال گردد. (۳۲۶)

در بیانی دیگر چنین آمده است.

پسر زبیر به حسین بن علی ع گفت: اگر می خواهی در مکه بمانی بمان و کار قیام علیه خلافت یزید را رهبری کن زیرا ما تو را پشتیبان هستیم و با تو بیعت می کنیم.

امام حسین ع فرمود: پدرم به من خبر داده است که سالاری در مکه

جای خواهد گرفت و مسجد الحرام را خواهد شکست من نمی خواهم در مکه بمانم و آن سالار باشم. (۳۲۷)

سرگذشت زمان نشان داد که پیش بینی امام ع تحقّق یافت و عبدالله سبب شد تا دو مرتبه حرمت مکه در هم ریخته شود یک بار به وسیله حصین بن نمیر و مرتبه دیگر به وسیله حجاج بن یوسف.

گذشته از این نشانه ها و شواهد گویا ناسازگاری و عداوت ابن زبیر با اهل بیت و بنی هاشم صریحتر از اینها بوده است چنان که نوشته اند.

در روزگار قدرت ابن زبیر چهل روز در خطبه هایش درود بر پیامبر نفرستاد و می گفت: من از آن جهت بر پیامبر درود نمی فرستم که برخی بنی هاشم گرفتار غرور نشوند و احساس فخر و بزرگی نمایند. (۳۲۸)

برخورد ابن زبیر با بنی هاشم در ایامی که قدری اقتدار یافته بود بسیار خشن و غیر دوستانه یاد شده است. چنان که در مقطعی از کشمکشها هاشمیان مکه را در دره ای مجتمع ساخت و آنان را با فراهم آوردن هیزم مورد تهدید قرار داد به گونه ای که اگر شعله ای در آن هیزمها می افتاد هیچ هاشمی سالم نمی ماند. (۳۲۹)

با توجه به این نکات موضع امام سجاده در قبال حرکت‌های ابن زبیر روشن می نماید.

آن حضرت برنامه های ابن زبیر را حرکتی ثمر بخش و قیامی رهایی آفرین نمی دانست بلکه فتنه ای بحران خیز به شمار می آورد چنان که از روایات ابو حمزه ثمالی استفاده می شود.

ابو حمزه ثمالی می گوید امام سجاده دیواری را به من نشان

داد و فرمود من روزی به این دیوار تکیه زده بودم و در نگرانی به سر می بردم ناگهان مردی سفید پوش را در برابرم دیدم که مرا می نگرَد.

آن مرد به من گفت ای علی بن الحسین چرا تو را اندوهگین می یابم. اگر برای دنیا غمگین هستی خدا روزی نیک و بدکار را می رساند و اگر برای آخرت نگرانی آخرت و عده ای است صادق که فرمانروای آن خداوندی است قاهر.

به او گفتم ترس و نگرانی من از فتنه ابن زبیر است.

مرد خندید و گفت ای علی بن الحسین آیا تا کنون دیده ای کسی بر خدا توکل کند. خدا کارش را سامان ندهد آیا تاکنون دیده ای کسی از خدای چیزی را طلب کند و خدا پاسخش ندهد ناگهان آن مرد از برابر دیدگانم پنهان شد و دیگر او را نمی دیدم او خضرع بود. (۳۳۰)

دوران معاویه بن یزید

یزید پس از سه سال حکومت با کارنامه ای بس تاریک جان سپرد بنی امیه که منافع خود را در خطر می دیدند تلاش کردند تا معاویه فرزند یزید بر تخت خلافت تکیه زند و حافظ و نگاهبان منافع ایشان باشد.

معاویه فرزند یزید مادرش ام خالد دختر هاشم بن عتبہ بن ربیعہ در آن روز که به خلافت گماشته شد ۲۲ سال از سنش می گذشت اما او بر خلاف پدر و جدش چندان میل حکومت و فرمانروایی نداشت در کارهای سیاسی دخالت و نظارت نمی کرد و در جمع مردم و مراسم ایشان حضور نمی یافت. (۳۳۱)

او از آغاز خلافت گرفتار بیماری بود ولی نمی توان پذیرفت

که این بیماری مانع دخالت او در امر حکومت بوده است چه این که شواهد تاریخی نشان می دهد که وی در بیزاری از خلافت فلسفه ای معقول و منطقی روشن داشته است

پس از این که شامیان در پی تلاش امویان به خلافت معاویه بن یزید رای دادند معاویه از پذیرش حکومت امتناع و درصدد بود خود را از خلافت خلع کند. از این رو در جمع مردم حضور یافت و بر منبر رفت مدتی طولانی ساکت نشست توجه همگان جلب شد سپس سخنش را با ستایش خداوند و درود و سلام بر پیامبر ص آغاز کرد و گفت:

ای مردم من تمایلی به فرمانروایی بر شما ندارم و می دانم که شما نیز در اعماق قلبتان از ما روی گردان هستید هم شما ما را آزموده اید و هم ما شما را می شناسیم.

بدانید که جدم معاویه بنا حق با علی ع جنگید و شما مردم شام جاهلانه از او پیروی کردید و یاریش دارید تا زمام حکومت را در دست گرفت و به هدف رسید اما اکنون معاویه در خانه قبر تنها به سر می برد و نتایج کردارش را می بیند علی - علیه السلام - از همگان شایسته تر است. هم از جهت خویشاوندی با پیامبر - صلی الله علیه و آله - و هم از نظر سبقت در اسلام و شجاعت و علم.

جدم معاویه بنا حق با علی - علیه السلام - جنید و شما مردم شام جاهلانه از او پیروی کردید و یارانش دادید تا زمام حکومت را در دست گرفت و به هدف رسید. اما اکنون معاویه

در خانه قبر تنها به سر می برد و نتایج کردارش را می بیند.

خلافت به پدرم یزید رسید، او نیز با استبداد و خودخواهی بر شما حکم راند در حالی که شایستگی خلافت بر امت پیامبر (ص) رانداشت. او بر خدا و خاندان پیامبر - صلی الله علیه و آله - گستاخی کرد و حرمت فرزندان پیامبر - صلی الله علیه و آله - را شکست. و او نیز اکنون از دنیا رفته است. و به کیفر کردارش می رسد...

معاویه، لختی سکوت کرد، عقده گلویش را گرفته بود و بر بدفرجامی نیاکانش می گریست.

سپس گفت: من سومین نفر از بنی امیه ام که اکنون بر مرکب خلافت سوار شده ام و خوب می دانم که ناراضیان و دشمنان ما بیش از هواداران مایند.

حقیقت این است که من نمی توانم بارگناه فرمانروایی بر شما را بر دوش کنم، شما خود به سرنوشت خویش بیندیشید و هرکس را صلاح خویش می دانید انتخاب کنید، اینک من خود را از خلافت خلع کردم و بیعت را از شما برداشتید. (۳۳۲)

بدیهی است که بنی امیه از این رخداد بسیار ناراحت و نگران شدند. تا آن جا که مادر معاویه - که تا آن لحظه خود را مادر خلیفه به شمار می آورد و شکوه و جلال خویش را از دست رفته می دید - با پرخاش به او گفت: ای کاش فرزندی چون تو نزیاده بودم!

معاویه در پاسخ مادر گفت: به خدا سوگند من هم دوست داشتم که چنین می بود. (۳۳۳) ای کاش من... عهده دار این کار نشده بوم. مگر باید بنی امیه

حلاوت آن را ببرند و من وبال آن را تحمل کنم که حق را از اهل آن بازداشته ام، هرگز! من از خلافت بیزارم. (۳۳۴)

معاویه از آن پس چندان عمر نکرد و از روی که به خلافت رسید تا روزی که جان سپرد بیش از چهل روز یا دو ماه نگذشت، هر چند برخی مرگ او را پس از سه ماه دانسته اند. (۳۳۵)

مورخان علت مرگ او را مختلف نوشته اند. برخی عامل مرگ او را بیماری طاعون (۳۳۶) و بعضی نوشیدن شربت مسموم و برخی هم خفگی دانسته اند. (۳۳۷)

اما این که چه عاملی باعث تحول روحی معاویه بن یزید شده تا او علیه روش پدر و جدش حرکت کند و برنامه های خائانه بنی امیه را برملا سازد، نکته ای است که برخی منابع به آن اشاره کرده اند و نوشته اند:

بنی امیه علت تحول روحی معاویه را سخنان و تعالیم استاد وی عمر القوص دانستند و استاد را مورد مواخذه قرار دادند و گفتند تو هستی که دوستی خاندان علی را در قلب او پدید آورده ای و این سخنان را به او آموخته ای تا دست از حکومت و روش پیشینیانش بردارد.

عمر القصوص گفت: معاویه بن یزید خود براساس گرایشی فطری و طبیعی به دوستی علی - علیه السلام - و خاندان علی - علیه السلام - گرایش یافته است و من این سخنان را به او نیاموخته ام. اما بنی امیه عذرش را نپذیرفتند و او را دستگیر و زنده به گور ساختند. (۳۳۸)

دوران مروان بن حکم

با کناره گیری معاویه بن یزید از خلافت و مرگ

زودرس وی، می رفت تا مرکب خلافت از دام فرزندان امیه آزاد شود، ولی امویان که در دوره معاویه بن ابی سفیان و فرزندش یزید، پستهای کلیدی حکومت را در اختیار داشتند و در پرتو حاکمیت آن دو به سروری و ثروت دست یافته بودند، هرگز حاضر نمی شدند که خلافت به این آسانی از چنگ آنان بیرون رود. از این رو، مروان بن حکم ابی العاص، که در گذشته نیز دستی در سیاستگزار عثمان و معاویه داشت و از سوی دیگر عنصری اموی به شمار می آمد و در نیاکان با فرزندان ابوسفیان اشتراک نسبی داشت، گام پیش نهاد تا مرکب خلافت را در اختیار گیرد.

مروان از منطقه جابیه (۳۳۹) که در شمال حوارین (۳۴۰) واقع شده، تلاش خود را آغاز کرد و مردم آن سامان را به تبعیت خود فرا خواند. در سال ۶۴ هجری در سن ۶۳ سالگی بر اثر بیماری طاعون جان سپرد.

چنان که مورخان ثبت کرده اند، مجموع دوران حکومت وی حدود دو ماه بود، است (۳۴۱) اما علی رغم اندک بودن دوران حکومت مروان، تلاشهای او در این مقطع در تداوم سلطه امویان بر جامعه اسلامی بسیار موثر بود.

مروان باهمین تلاشها، بنیان حکومت مروانیان حکومت مروانیان را پی نهاد و فرزندش عبدالملک کار او را تکمیل و بنای حاکمیت مروانیان را برای مدتها تثبیت نمود.

ممکن است به نظر آید که مروان در این مدت کوتاه عملاً فرصت نداشته است که در برابر مخالفان بویژه امام سجاد - علیه السلام - و هاشمیان موضعی حاد و عکس العملی قابل توجه اتخاذ کند، ولی آنچه از منابع تاریخی

به دست می آید جز این است.

مسعودی در این باره نوشته است:

در دوازدهمین سال امامت علی بن الحسین - علیه السلام - مردم با لعین پسر لعین و با عنصری که در گذشته از سوی پیامبر (ص) طرد و تبعید شده بود - یعنی؛ مروان بن حکم - بیعت کردند... در عصر او مؤمنان در خفا به سر می بردند و زندگی بر مردم بسختی می گذشت، شیعیان در هر نقطه بشدت تهدید می شدند. خونشان ریخته و وابسته ریخته و اموالشان غارت می شد و در این روزگار علی بن ابی طالب به گونه آشکار در منبرهای وابسته به دربار مورد توهین و ناسزا قرار می گرفت... (۳۴۲)

انحطاط دینی و سیاسی مردم

آنچه در این عصر بیش از همه قابل تامل می باشد. انحطاط دینی و سیاسی بیش از پیش مردم است. چه این که پذیرش حکومت فردی چون مروان به خلافت، نشان می دهد، که تا حد مردم نسبت به گذشته و کینه توازن دین را به عنوان امیر المؤمنان بر جامعه مسلط می کرده اند. مروان - چنان که هم اکنون از قول مسعودی یاد آور شدیم کسی است که در روزگار حیات پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - به خاطر بی حرمتی به شخص پیامبر - صلی الله علیه و آله - و تقلید تمسخرآمیز از حرکات آن حضرت، به طائف تبعید شد. و پدرش هم در ارتکاب جرم و هم در تبعید، الگو و همگام او بود!

مروان از نظر پیشینه دینی و سیاسی، میوه ای تلخ از درختی پلید و شیطانی بود. مروان و پدرش همچنان در تبعید بودند تا زمان

خلافت عثمان.

کاری که خلفای پیشین از انجامش باز داشتند، عثمان براحتی انجام داد و حکم پیامبر - صلی الله علیه وآله - را نقض کرد و فرمان تبعید را لغو نمود. ای کاش به همین مقدار بسنده می کرد و مروان را در دستگاه خلافت اسلامی، مورد اعتماد و اطمینان و طرف مشورت خود قرار نمی داد. ولی عثمان چنین کرد!

مروان از آن پس در جنگ جمل و واقعه صفین با علی - علیه السلام - جنگید.

او پس از استیلای امویان بر بلاد اسلامی، از سوی امویان به عنوان حاکم مدینه انتخاب شد و مدتها بر شهر پیامبر - صلی الله علیه وآله - و عاصمه اسلامی رمان راند.

مروان کسی است که در جریان احضار حسین علی به دربار حاکم مدینه - ولید بن عتبه - حضور داشت و به ولید پیشنهاد کرد که حسین بن علی - علیه السلام - را مهلت نده؛ یا بیعت بگیر و یا او را بکش!

این پیشینه تاریک، خود می نمایاند که حاکمیت عنصری چون مروان تا چه حد می توانست اسلام و خاندان پیامبر - صلی الله علیه وآله - را تحت فشار و مورد ظلم و بی مهری قرار دهد.

دوران عبدالملک مروان

عبدالملک مروان در سال ۲۶ هجری متولد شد و در سال ۶۵ هجری به جای پدر منصوب گردید اما آن روز که او حکومت را به دست گرفت، عبدالله بن زبیر نفوذ زیادی در شهرهای مختلف پیدا کرده بود و او در برابر نفوذ ابن زبیر، چندان پیشرفتی نداشت. تا این که حجاج بن یوسف ثقفی در سال ۷۳ هجری هواداران

ابن زبیر را سرکوب کرد و از آن سال اقتدار عبدالملک قزونی یافت و دایره فرمانرواییش گسترش پیدا کرد و همچنان تا سال ۸۶ هجری بر کرسی خلافت مستبدانه تکیه زد.

در طول خلافت عبدالملک تشبهای نیرومندی چون فتنه ابن زبیر، قیام توابین و قیام مختار صورت گرفت اما به هر حال او بر آشوبهای مسلط شد و آنها را خاموش ساخت.

درباره عبدالملک نوشته اند، او تا قبل از دستیابی به خلافت خود را اهل قرآن و زهد و عبادت می نمایاند ولی پس از رسیدن به خلافت ماهیت ناصالح خود را آشکار ساخت. (۳۴۳)

سیوطی می نویسد: روزی ابوالدرداء - صحابی - که با عبدالملک معاشرت داشت به او گفت: شنیده ام تو پس از آن همه زهد و عبادت، اینک شراب می نوشی!

عبدالملک گفت: بلی به خدا سوگند شراب می نوشم! (۳۴۴)

درباره عبدالملک نیز نوشته اند:

آن روز که به خلافت رسید، قرآنی در دست داشت و آن را کناری نهاد و گفت: هذا آخر العهد بک یعنی؛ لحظه جدایی فرا رسید و این آخرین دیدار من و تو است! (۳۴۵)

عبدالملک در نخستین خطبه ای که در سال ۶۵ هجری برای مردم ایراد کرد چنین گفت:

من همچون عثمان، خلیفه ای زبون و تحقیر شده نیستم! و چونان معاویه آسانگیر و همانند یزید سست خرد نخواهم بود.

خلفای گذشته با مال و ثروت قلبهای مردم را به خود جذب می کردند و هوادارانی برای خود می جستند ولی من تنها با شمشیر دردهای این اما را مداوا خواهم کرد تا همگی در برابر من سر تعظیم فرود آورند...

سوگند

به خدا هر کسی از این پس مرا به تقوا دعوت کند، گردن او را خواهم زد! (۳۴۶)

عبدالملک در طول خلافتش ظلمها و جنایتهای زیادی مرتکب شد و به نقل سیوطی اگر عبدالملک گناهی جز مسلط ساختن حجاج بی یوسف! جان و مال و ناموس مسلمانان نداشت همین یک گناه برای رسوایی او کفایت می کرد. (۳۴۷)

دوران خلافت عبدالملک از دورانهای بسیار دشوار برای خاندان علی ع به شمار می آید. و از آن جا که علی بن الحسین ع بزرگ و امام آن خاندان و رهبر جریان تفکر شیعی و ضد اموی و ضد مروانی به شمار می آمد بیش از دیگران مورد عداوت خلیفه و درباریان بود. اما آنان از گذشته عبرت گرفته بودند که مقابله با خاندان علی و رفتار خشونت بار با ایشان نه تنها مشکلی را برای آنان حل نمی کند، بلکه و فنا و نابودی آنان سرعت می بخشد.

حجاج بن یوسف که از سوی عبدالملک حاکم مدینه بود به عبدالملک نوشت: اگر براستی می خواهی حکومتت باقی بماند و خلافت را از دست ندهی، علی بن الحسین را بکش و از میان برادر!

عبدالملک در پاسخ او نوشت: مرا از مبتلا شدن به خون بنی هاشم دور نگاهدار و خون آنان را مریز! زیرا من پند گرفته ام که چگونه خاندان ابوسفیان در نتیجه آغستن دستان خود به خون بنی هاشم، مضمحل شدند و حکومتشان بردبار رفت... (۳۴۸)

خودداری عبدالملک از کشتن امام سجاد - علیه السلام -، هرگز به معنای آن نیست که او از ناحیه آن حضرت، بیمناک نبوده و وجود امام در جامعه

تأثیری سیاسی ندانسته است. بلکه از پیشنهاد حجاج و پاسخ عبدالملک بروشنی استفاده می شود که امام سجاد - علیه السلام - با این که ظاهراً همه قریش گفته است: ای جمعیت قریش مامی دانیم که شما هرگز ما را دوست نخواهید داشت زیرا روز حره را همیشه به یاد دارید و ما هم هرگز شما را دوست نخواهیم داشت، زیرا مرگ عثمان را از یاد نمی بریم. (۳۴۹)

برخوردهای امام سجاد - علیه السلام - با عبدالملک ۱- امام باقر - علیه السلام - یکی از برخوردهای امام سجاد - علیه السلام - با عبدالملک مروان را بازگو کرده می فرماید:

در مسجد الحرام، عبدالملک مروان در حال طواف بود و علی بن الحسین نیز پیشاپیش او طواف می کرد و اعتنایی به عبدالملک که پشت سر آن حضرت قرار گرفته بود نداشت.

عبدالملک هر چند نام علی بن الحسین و وصف و موقعیت آن حضرت را شنیده بود ولی امام را به چهره نمی شناخت. از این رو گفت: این کیست که جلوتر از ما حرکت می کند و اعتنایی به ما می کند!

حاضران گفتند: این شخص علی بن الحسین - علیه السلام - است.

عبدالملک پس از پایان طواف در مکانش نشست و فرمان داد تا امام سجاد را نزد او آورند.

وقتی امام سجاد در مجلس عبدالملک حضور یافت، عبدالملک گفت:

من که قاتل پدر شما نیستم! چرا ما نمی آیی و با دستگاه ما ارتباط برقرار نمی کنی

امام سجاد - علیه السلام - در پاسخ او فرمود: کسی که پدر مرا کشت، با کار خود زندگی دنیوی پدرم را خراب کرد ولی آخرت قاتل خویش را نابود و سیاه ساخت. اگر تو هم دوست داری به همان سرنوشت مبتلا شوی، می توانی.

عبدالملک گفت: هرگز منظورم این نبود! ولی دعوت می کنم

که نزد ما بیایید و از امکانات و رفاه دنیوی ما بهره‌مند شوید.

در ادامه این روایات چنین آمده است:

امام سجاد - علیه السلام - پس از شنیدن نخوت آمیز عبدالملک، عباى خویش را بر زمین پهن کرد و بر زمین به حالت دعا نشست و به خدا عرضه داشت: بار الها، حرمت و ارجمندی دوستانت را به این شخص - عبدالملک - بنمایان!

ناگهان عبا انباشته از جواهرات شد، جواهراتی که می درخشید و چشم را خیره می کرد. آن گاه رو به عبدالملک کرده، فرمود: کسی که چنین جایگاهی نزد خداوند داشته باشد، آیا به دنیای تو نیازی دارد!

سپس امام به خداوند عرضه داشت: بار الها! این جواهرات را از من بازگیر زیرا بدان نیاز ندارم. (۳۵۰)

۲- گذشته از این نوع برخوردها و گذشته از نقلهایی که می نماید عبدالملک از ریختن خون بنی هاشم خاطره خوشی نداشته و خود را از آن دور می داشته است، اما تجربه تاریخ نشان داده است که چشم قدرت، کورتر از مشاهده عبرتها و پندهای روزگار است و مستکبران خواه ناخواه به ستیز و درگیری با صالحان کشیده می شوند.

همان تاریخگاران که اجتناب عبدالملک از ریختن خون بنی هاشم را یاد کرده اند این بخش از تاریخ را نیز اشاره قرار داده اند که سرانجام عبدالملک در برابر وسوسه قدرت و استکبار خویش تاب نیاورد و بر امام سجاد سختگیری را اعمال کرد.

ابن شهاب زهري می گوید: روزی که عبدالملک مروان دستور داده بود تا علی بن الحسین را با غل و زنجیر از مدینه به سوی شام بفرستند من شاهد

و ناظر بودم.

عده ای از ماءموران، اطراف حضرت را گرفته و او را در محاصره خود داشتند. از ماءموران اجازه خواستم تا نزد آن گرامی رفته و با او خداحافظی کنم. آنها به من اجازه دادند و نزدیک آن حضرت شدم، او در محملی نشسته و زنجیرها به دست و پایش بسته بود، از مشاهده آن منظره گریستم و گفتم: دوست داشتم که من جای شما این رنج را متحمل می شدم و شما سالم بودید و... (۳۵۱)

از این گونه نقلها، شدت عمل عبدالملک در قبال امام سجاد - علیه السلام - استفاده می شود و چه بسا نرمشهای عبدالملک در قبال بنی هاشم، مربوط به آغاز دوران خلافت او بوده و با گذشت زمان، روحیه استبداد و استکبار در وی شدت یافته و از ناحیه امام سجاد - علیه السلام - بر حکومت خویش احساس خطر می کرده و نسبت به آن حضرت سختگیریهای را اعمال داشته است.

البته در ادامه حدیث فوق، ابن شهاب زهری، حرکت اعجاز آمیزی را از امام نقل کرده می گوید:

امام سجاد - علیه السلام - به من فرمود: ای زهری! آیا گمان می کنی این بند و زنجیرها مرا ناچار و مغلوب کرده اند. بدان که اگر بخواهم آزاد شوم می توانم از این زنجیرها شوم آن گاه دست و پای خود را حرکتی داد و از زنجیرها بیرون آورد پرسیدم مگر چه شده است؟

آنان پاسخ دادند: ما در مکانی میان راه قدری استراحت کردیم، علی بن الحسین بسته در زنجیرها بر زمین بود و علی بن الحسین نبود...

لازم به یادآوری است که ابن

شهاب زهری خود از عالمان درباری بوده است و حتی در همین نقل خود گفته است که من پس از این واقعه به حضور عبدالملک رفتم و جریان در حضور او دنبال شد. (۳۵۲) بعید نیست که که ابن شهاب در نقل این داستان صادق باشد زیرا چه بسا امام درصدد این بوده است که با نشان دادن ولایت تکوینی خود به وی بفهماند که مردان خدا هرگز مقهور توطئه ظالمان نیستند و اگر رنج را می پذیرند نه از سرناچاری بلکه برای انجام وظیفه و تکامل معنوی است. و اما عالمانی که چون او وابسته به قدرتهای استکباری شده اند و لازم نیست برای جهادگران و عاملان به تکلیف الهی، به ظاهر دل بسوزانند!

۳- یکی دیگر از برخوردهای امام سجاد - علیه السلام - با عبدالملک در موردی بوده که عبدالملک تلاش داشت تا با استناد قدرت و پایگاه خویش، شمشیر پیامبر - صلی الله علیه و آله - را که به ودیعت نزد امامان قرار گرفته و در آن زمان نزد امام سجاد - علیه السلام - بود، تصاحب کند.

وجود شمشیر پیامبر - صلی الله علیه و آله - نزد ائمه (ع) خود شرافتی معنوی بود و از دلایل ظاهری وصایت و ولایت آنان به شمار می آمد. بدیهی است که برخی از حسد ورزان به امام سجاد - علیه السلام -، که چه بسا خود از خویشاوندان آن حضرت به شمار می آمدند، از آنجا که چشم دیدن سروری آن حضرت را در میان بنی هاشم و علویان نداشتند، به عبدالملک گزارشهایی در مورد شمشیر پیامبر - صلی الله علیه و آله - دادند.

بدیهی است که سلاطین از جهات مختلفی برای در اختیار داشتن چنین اشیایی اشتیاق داشته اند، از جمله این که می توانسته اند با تصاحب شمشیر رسول خدا، خود را وارث بحق حکومت و امارت قلمداد کنند!

از این رو عبدالملک نامه ای به امام سجاد - علیه السلام - نوشت و شمشیر پیامبر - صلی الله علیه و آله - را از آن حضرت درخواست کرد ولی امام سجاد - علیه السلام - به او پاسخ منفی داد. عبدالملک برای بار دوم نامه درخواست کرد ولی امام سجاد (ع) به او پاسخ مثبت داده نشود، نام حضرت را از دفتر دریافت کنندگان حقوق بیت المال حذف خواهد کرد.

امام سجاد - علیه السلام - در پاسخ دومین نامه عبدالملک نوشت:

ای عبدالملک! بدان که خداوند برای بندگانش تضمین کرده است که ایشان را از تنگناها برهاند و از مسیری که گمان ندارند، روزی آنان را برساند ولی بدان که خداوند در قرآن فرمود است: ان الله لایحب کل خوان کفور یعنی؛ خداوند خائنان سرکش را دوست ندارد. اینک بیندیش کدامیک از ما مشمول این آیه هستیم. (۳۵۳)

۴- چنان که قبلا- نیز یاد آور شدیم، خط مشی سیاستمداران و قدرتمندان در برابر ائمه - علیه السلام - به اقتضای شرایطی سیاسی - اجتماعی متغیر بوده است و عبدالملک نیز در طول زندگیش برخوردهای متفاوتی با امام سجاد (ع) داشته است. گاه به عظمت و جایگاه زندگیش برخوردهای متفاوتی با امام سجاد - علیه السلام - داشته است. گاه به عظمت و جایگاه رفیع معنوی آن حضرت اقرار کرده و زمانی در صدد عیبجویی و یا آزار

و شکنجه امام بر می آمده است. و با توجه به این که دوران اقتدار کاملش را سال ۷۳ هجری بدانیم که شورشها را درهم کوبیده تا سال ۸۶ هجری که مرگ او فرا رسیده است خود مدتی طولانی به شمار می آید.

طولانی بودن دوره حکومت عبدالملک، خود دلیلی است که می تواند موضعگیریهای متفاوت او را در برابر امام سجاد - علیه السلام - توجیه کند زیرا هر چه بر عمر مستکبران می گذرد حرص آن برای حفظ قدرت و شدت عمل آنان نسبت به مخالفان فزونی می یابد.

در خوی مستکبران و غاصبان خلافت، همیشه کینه و عناد با خاندان نبوت و وارثان بحق پیامبر - صلی الله علیه و آله - جای داشته است و اگر جایی لب به ستایش ایشان گشوده اند تقدیری الهی است تا ثابت شود الفضل ماشهدت به الاعداء یعنی؛ فضل و کرامت و بزرگواری ائمه تا بدان پایه بوده است که حتی دشمنان ایشان نیز به آن اقرار کرده اند. منظور از تدارک این مقدمه، نقل رخدادی است که مورخان در ستایش عبدالملک از امام سجاد - علیه السلام - ثبت کرده اند و نوشته اند:

تا قبل از حکومت عبدالملک، صدقات و حقوقی که مخصوص رسول خدا و علی بن ابی طالب - علیه السلام - بود، به عمر بن علی - فرزند امیر المؤمنین - پرداخت می شد ولی زمانی که عبدالملک خلافت را در دست گرفت، آن حقوق را به علی بن الحسین - علیه السلام - پرداخت کرد.

عمر بن علی، از این تغییر ناراحت شد و از محرومیت خود به عبدالملک شکایت

کرد و انتظار داشت که چون گذشته اموال به او داده شود و نه به علی بن الحسین - علیه السلام -! ولی عبدالملک اشعاری را خواند که مضمونش حقانیت امام سجاد - علیه السلام - و استحقاق شخص وی برای دریافت آن حقوق بود. (۳۵۴)

۵- عبدالملک به هر حال اگر زمینه ای برای عیبجویی مشاهده می کرد، از آن نمی گذشت و با طرح انتقاد سعی در کوچک کردن امام ساختن امام سجاد - علیه السلام - و بزرگنمایی خود داشت. عبدالملک شنید که امام سجاد - علیه السلام - کنیز آزاد شده ای را به همسری خود برگزیده است. او که همواره در صدد یافتن نقیصه ای در زندگی امام بود تا به وسیله آن امام را چون سرزنش کند، نامه ای ملامت آمیز به امام سجاد (ع) نوشت و در آن یاد کرد که کسی چون شما هرگز شایسته نیست با کنیزی ازدواج کند.

عبدالملک در این نامه با این که به بزرگواری امام و جایگاه رفیع اجتماعی او اقرار کرده است ولی هدف اصلیش این بوده است که فهم برتر و شناخت عمیق تر خود را نسبت به مسایل اجتماعی ثابت کند و بر امام خرده بگیرد که به لوازم کرامت و شرافت اجتماعی پایبند نیست!

امام سجاد (ع) در پاسخ انتقاد ناشیانه عبدالملک می نویسد:

نامه انتقاد آمیز تو به من رسید که در آن سعی داشتی مرا به خاطر ازدواج با کنیزی ملامت کنی و یادآور شده بودی که در میان قریش زنان شایسته ای وجود دارند که سزاوار بود با آنان ازدواج کنم ولی باید بدانی که هیچ انسانی

با شخصیت تر از رسول خدا نبوده و نیست و آن حضرت برخی از همسرانش قبلاً کنیز بوده اند. من کنیزی داشتم که برای رضای الهی او را آزاد کردم و سپس بر اساس سنت پیامبر (ص) آن را به ازدواج خود درآوردم و کسی که دامانش از آلودگیها پاک باشند ازدواج با او هیچ عیبی به شمار نمی آید خداوند به وسیله ایمان و اسلام هر پستی را برطرف کرده است و هر عیب و نقص را از میان بده است و جایی برای ملامت باقی نگذاشته است و اندیشه ای که تو بر اساس آن مرا ملامت کرده ای، مربوط به دوران جاهلیت است.

عبدالملک با خواندن پاسخ امام به کوتاه اندیشی خود اقرار کرد و گفت: شخصیت والایی چون علی بن الحسین آن چنان ممتاز است که آنچه مردم معمولی برای خود عار می پندارند، در مورد او مایه شرافت و عظمت است (۳۵۵).

(یعنی دیگران از ازدواج با کنیز آزاد شده اجتناب می کنند تا مبادا از شخصیتشان کاسته شود! ولی امام سجاد (ع) که به ارزشهای الهی می اندیشد و باورهای نژادی و طبقاتی و جاهلی را ارج نمی نهد، و به وسیله ازدواج با کنیزی آزاد شده، ارزشهای دینی و اسلامی را تحکیم می بخشد و به باورهای خرافی و جاهلی با بی اعتنایی می نگرد).

دوران ولید بن عبدالملک

پس از مرگ عبدالملک در نیمه شوال سال ۸۶ هجری فرزندش ولید بر کرسی خلافت تکیه زد و (۳۵۶) و از مردم خواست تا با او بیعت کنند و سر مخالفت برندارند.

سیوطی می نویسد: ولید عنصری جبار و ظالم بود.

عمر بن عبد العزیز با این که خود از امویان بود و از سوی ولید والی مدینه شد درباره دوران خلافت ولید گفته است:

آن روزی که ولید فرمانروای شام، حجاج والی عراق، عثمان بن حباره حاکم حجاز و قره بن شریک امیر مصر بود به خدا سوگند زمین از جور و ستم لبریز گشته بود! (۳۵۸)

ولید، در نخستین خطبه ای که ایراد کرد گفت:

ای مردم! بر شما باد که من اطاعت کنید و همراه همگان باشید زیرا هر کس در برابر من عرض اندام کند گردنش را خواهم زد و کسی که ساکت بماند به مرگ خویش بمیرد! (۳۵۹)

از منابع تاریخی استفاده می شود که در دوران ولید بن عبدالملک والی مدینه - هشام بن اسماعیل - نسبت به بنی هاشم بویژه امام سجاد - علیه السلام - بسیار ظالمانه و خشن رفتار کرده است.

هشام از روزگار خلافت عبدالملک والی مدینه بود و پس از خلافت ولید تا ربیع الاول سال ۸۷ هجری حاکمیتش ادامه داشت. (۳۶۰)

رفتار ناروای هشام بن اسماعیل - والی مدینه - از این نکته استفاده می شود که وقتی ولید او را عزل کرد و عمر بن عبدالعزیز را والی مدینه قرار داد، از مردم خواست تا برای دادخواهی بیایند و هر شکایتی که از هشام بن اسماعیل دارند ابراز کنند.

در میان هشام بیش از همه نگران علی بن الحسین بود و می گفت: از کسی بیم ندارم مگر از علی بن الحسین زیرا ستمی که بر آن حضرت روا داشته بود حتی در نظر خودش گران می نمود!

اما علی بن الحسین

(ع) در آن شرایط که هشام را برای مؤاخذه بر در خانه مروان نگاه داشته بودند از آن جا عبور کرد و قبلاً به همراهان خود سفارش کرده بود معترض هشام نشوند. اما بی این که شکایتی از هشام ابراز کند او گذشت.

در این لحظه هشام از بزرگواری و گذشت امام سجاد - علیه السلام - به شگفت آمد و گفت: الله اعلم حیث يجعل رساله یعنی؛ خدا بهتر دانسته است که رسالت خویش را در کدام خاندان قرار دهد. (۳۶۱)

عمر بن عبدالعزیز و آینده او از نظر امام سجاد علیه السلام

اکنون که به این بخش از تاریخ زندگی امام سجاد علیه السلام رسیده ایم، بررسی نظر امام سجاد علیه السلام درباره عمر بن عبدالعزیز می تواند زوایایی دیگر از شخصیت معنوی و نیز بینش سیاسی امام علیه السلام را آشکار سازد.

چنان که گفته شد در سال ۸۷ هجری یعنی؛ پس از گذشت حدود پنج ماه از خلافت ولید، عمر بن عبدالعزیز والی مدینه شد. مورخان شخصیت عمر بن عبدالعزیز را متمایز ولی مدینه شد.

مورخان شخصیت عمر بن عبدالعزیز را متمایز از سایر خلفای اموی دانسته اند و برآستی شیوه و عملکرد او نسبت به مردم و خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بهتر از دیگران بود ولی ین حال امام سجاد و همچنین یاران و شیعیان ایشان بر اساس ملاکهای اصولی مکتب ولایت و امامت، نظر مساعدی نسبت به عمر بن عبدالعزیز نداشته اند.

مورخان شخصیت عمر بن عبدالعزیز را متمایز از سایر خلفای اموی دانسته اند و برآستی شیوه و عملکرد او نسبت به مردم و خاندان رسول صلی الله علیه و آله بهتر از دیگران بود ولی با

این حال امام سجاد علیه السلام و همچنین یاران و شیعیان ایشان بر اساس ملاکهای اصولی مکتب ولایت و امامان، نظر مساعدی نسبت به عمر بن عبدالعزیز نداشته اند.

او هر چند تلاش می کرد تا خود را حاکمی عدل پیشه معرفی کند و بعدها روزگاری که به خلافت رسید، فدک را به آل علی علیه السلام برگرداند ولی به گواهی تاریخ، عنصری مترف و اشرافی بود و می توانست در زمره حاکمان اموی با ایشان کنار آید و گوشه ای از حکومت ایشان را به نفع آنان بچرخاند.

در همین روزگار که او گوشه ای از کرسی خلافت ولید را بر دوش می کشید، حجاج بن یوسف - عنصر خونخوار عصر مروانیان - گوشه ای دیگر از این کرسی را در چنین حکومتی عهده دار فرمانروایی باشد به هر حال مصون از ظلم و ستم به مردم نمی ماند.

یعقوبی می نویسد: در سال ۸۸ هجری ولید به عمر بن عبدالعزیز دستور داد تا برای توسعه فضای مسجد النبی اقدام کند، خانه های اطراف و همچنین حجره های

همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را خراب کند و به فضای مسجد بیفزاید.

عمر بن عبدالعزیز بر اساس فرمان او دستور داد تا زبیر نزد عمر آمد و به عنوان اعتراض به تخریب خانه های همسران پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ای عمر تو را سوگند می دهم از این پس آیه ای از قرآن را بردار، آنجا که خداوند می فرماید: ان الذین ینادونک من وراء الحجرات.

ظاهراً منظور حبیب این بود که اگر خراب شود، مصادیق این آیه از میان می

رود زیرا آیه درباره حجره هایی است که در حال تخریب بود. حیب می خواست با این سخن به عمر بفهماند که حرکت او خلاف قرآن است.

عمر از این اعتراض ناراحت شد و دستور داد صد شلاق بر بدن حیب بزنند و سپس آب سرد بر بدنش بریزند.

آن روز، روز سردی بود و حیب در نتیجه کار عمر از دنیا رفت.

بعدها، زمانی که عمر به خلافت رسید و جامه زهد به تن کرد و همواره از آنچه نسبت به حیب روا داشته بود اظهار پشیمانی می کرد! (۳۶۲)

شاید در همین روزگار بود که عمر بن عبدالعزیز وارد مسجد شد. امام سجاد علیه السلام با جمعی از یاران در مسجد حضور داشتند. نگاهشان به عمر افتاد که جامه هایی نفیس و اشرافی بر تن داشت.

امام به اطرافیان فرمود: آیا این جوان خوشگذران و اشرافی را می بینید! او نخواهد مرد تا این که به خلافت دست یابد... اما خلافتش دیری نمی پاید. پس از مرگ و آسمانیان نفرینش می کنند و زمینیان برایش طلب رحمت می نمایند! (۳۶۳)

آنچه امام سجاد پیش بینی کرده بود، محقق شد و عمر بن عبدالعزیز در سال ۹۹ هجری بر کرسی خلافت نشیند و در سال ۱۰۱ بدرود حیات گفت. (۳۶۴)

این پیشگویی از یک سو دیگر بینش امام نسبت به غاصبان خلافت را می رساند. آنان که با منطق اهل بیت آشنا نیستند می دانند که نفرین آسمانیان و دعای خیر زمینیان، نظر به این دارد که عمر بن عبدالعزیز هر چند با مردم نیکی کند اما چون از ریشه و اساس، حق حکومت بر

مردم ندارد و حکومت را از ظالمان به ارث برده، مورد خشم الهی است.

شیوه امام در افشاگری علیه حاکمان ناصالح

از آنچه تاکنون درباره زندگی سیاسی امام سجاد علیه السلام آوردیم، چه بسا شیوه آن حضرت در افشای چهره زشت امویان تبیین شده باشد، اما در پایان به عنوان نتیجه گیری و ارائه اجمالی از آن تفصیل به روایتی اشاره می کنیم. در این روایت چنین آمده است:

امام علی بن الحسین علیه السلام همیشه در نماز جمعه شرکت می کرد. با این که نماز جمعه به امامت ائمه جور برگزار می شد، اما آن حضرت اعتنایی به نماز ایشان نمی کرد آن را کافی و مسقط تکلیف نمی شمرد بلکه به تنهایی نماز ظهر را به جا می آورد. (۳۶۵)

گذشته از بررسی سند این حدیث، محتوای آن با خط مشی سیاسی - اجتماعی امام سازگار می نماید. زیرا امام سجاد علیه السلام به طور کلی از شرکت در مراسم نماز جمعه خودداری می کرد، دشمنان ایشان براحتی عمل آن حضرت را به عنوان ترک واجب و سنت پیامبر تبلیغ می کردند و از سوی دیگر عدم حضور در نماز جمعه به معنای دامن کشیدن از جامعه اسلامی و مشکلات و مسایل آن به وسیله والیان جور برگزار می شد شرکت می کرد تا جلو تبلیغات سوء را سد کند. در عین حال حضوری وی مهر تائیدی بر حکومت جائز ارزشی ندارد مسقط تکلیف نیست، بیزاری خود را از سیاستهای حاکم را عملاً بیان می داشت و ژرفای بینش سیاسی آن حضرت را به یاران و شیعیانش منتقل می ساخت. و این چیزی نبود که از دید ناظران

و

مرتبطان با آن گرامی، مخفی باشد.

فصل چهارم: شخصیت علمی امام سجاد علیه السلام

علم و دانش امام سجاد (ع)

تمام صفات و ویژگیهای ارزشی انسان بر محور عقل و علم او سنجیده می شود. و امام دو بینش شیعه کسی است که در عقل و علم و نیز اعمال ارزشی، سرآمد همه خلق است. و خداوند بر اساس این شایستگی های واقعی، ایشان را به امامت و پیشوایی دینی و دنیایی برگزیده است.

خداوند در قرآن می فرماید:

قل هل یتوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون

یعنی؛ ای پیامبر! بگو آیا براستی اهل دانش و آگاهی با آنان که دانش و علم ندارند، برابرند! هرگز!

و نیز می فرماید:

یرفع الله الذین امنوا منکم و الذین اتوا العلم درجات. (۳۶۶)

یعنی؛ خداوند از میان شما انسانها، کسانی را که دارای ایمان هستند و نیز آنان را که علم و دانش عطا شده ای، برتری می بخشد.

در این آیات ایمان و علم دو ملاک فضیلت و شرافت انسان بر دیگران معرفی شده است. و بی تردید ائمه که در پیشگاه خداوند برگزیده و ممتازند، ملاک این امتیاز را از ناحیه علم برتر و ایمان مستحکم خویش دارند. با این ویژگی که علم ایشان برگرفته شده از علوم بشری نیست، بلکه چونان دانش انبیاء مستند به تعلیم الهی است.

خداوند درباره یحیی می فرماید:

یا یحیی خذالکتاب بقوه و اتیناه الحکم صبیا. (۳۶۷)

یعنی؛ خداوند وحی فرستاد ای یحیی کتاب و مطالب وحی را با قدرت و جدیت دریافت کن. ما به او یحیی حکم نبوت را به هنگامی که خردسال بود عطا کردیم.

علمی که از سوی خداوند به کسی عطا شده باشد، خردسالی یا بزرگسالی آن شخص

فرقی نمی‌کند بلکه در طفولیت می‌تواند به همان اندازه و کاردان باشد که در بزرگی!

قرآن درباره گفتن عیسی علیه السلام در کودکی، می‌فرماید:

قال انی عبدالله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا. (۳۶۸)

یعنی؛ من بنده خدایم و خداوند به من کتاب آسمانی انجیل عطا کرده و مرا پیامبر قرار داده است.

امام سجاد درباره الهی بودن علم ائمه و گستردگی دامنه آن می‌فرماید:

محمد صلی الله علیه و آله براستی امین خداوند در زمین بود و چون به ملاقات حق شتافت، اهل بیت او، وارثان وی و امینان خدا در زمین شدند. علم منابا و بلایا، (۳۶۹) نسب عرب، طهارت مولد آنان، نام شیعیان و نام پدران ایشان نزد ماست. ما برگزیدگان خدا و اوصیای پیامبریم و از هر فرد دیگر، به قرآن و دین سزاوارتریم. در مراتب عالی علم قرار داریم و علوم همه انبیاء نزد ما به ودیعت نهاده شده است. (۳۷۰)

به هنگام رحلت امام سجاد علیه السلام، زمانی که آن حضرت در بستر بیماری قرار داشت گروهی از شیعیان برای عیادت آن حضرت به حضور وی می‌رسیدند. در حضور آن جمع، امام سجاد علیه السلام رو به جانب فرزندش باقرالعلوم علیه السلام کرد و فرمود: این صندوق را نزد خود حفظ کن، در این صندوق طلا- و نقره ذخیره نشده، بلکه در آن مجموعه ای از دانشهاست. (۳۷۱)

آنچه در ادوار بعد از زبان امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام درباره معارف دین و فقه و تفسیر عقاید و اخلاق و... صادر شدت تمامی آن و مطالبی است که در نزد امام

سجاد علیه السلام وجود داشت و از آن حضرت به سایر امامان بعدی منتقل گردید. ولی آن امام و پیشوای صالحان، کمتر فرصت یافت تا علوم خویش را در محافل علمی و! برکسی استادی به شاگردانش ابلاغ کند. با این حال هیچ کتابی را در زمینه زهد و نیایش و موعظه نمی توان یافت، جز این که سخنان و نیایشهای امام سجاد علیه السلام زینت بخش آن است (۳۷۲)

دانش و فضایل امام سجاد علیه السلام چیزی نبود که فقط دوستان و شیعیان بدان معتقد باشند بلکه حتی منکران مقام ولایت و نیز معاندان خاندان رسالت در مواردی به ناگزیر سر تعظیم در برابر کمالات ایشان فرود می آورند. چنان که عبدالملک مروان در پاسخ نامه امپراطور روم در ماند و چاره را در آن دید که نظر امام سجاد علیه السلام را درباره آن جویا شود و پاسخ آن حضرت را به امپراطور روم بنویسد. (۳۷۳)

احکام و مسایل فقهی

زهری می گوید: به حضور علی بن الحسین علیه السلام رسیدم، آن حضرت از من پرسید:

گفتگوی شما با اصحاب چه بود؟

گفتم: بحث ما درباره روزه های واجب بود. نظر من و اصحابم بر این بود که ما جز روزه ماه مبارک رمضان، روزه واجب دیگری نداریم.

امام فرمود: چنین نیست که پنداشته اید. روزه چهل قسم دارد. ده قسم آن واجب ده قسم آن حرام و ده صورت آن محل تخیر و سه قسم دیگر آن روزه اذن و هفت صورت باقیمانده روزه تاءدیب و... است.

سپس امام سجاد علیه السلام به شرح و تفصیل این موارد پرداخت و در هر مورد به آیه ای از

آیات قرآن استشهاد می نمود. و در پایان به نظریات مختلف هر یک از فقهای عامه در آن مسایل اشاره می فرمود. (۳۷۴)

امام سجاد علیه السلام تنها مرجع فقهی شیعیان نبود بلکه فقهای عامه نیز در بسیاری از مسایل خود به ایشان مراجعه می کرده اند. چنان که زهری برای دانستن حکم قتل غیر ممد در صورتی که مقتول برده باشد، به امام سجاد علیه السلام مراجعه کرده و حکم را از وی دریافت داشته است. (۳۷۵)

امام سجاد علیه السلام سرور فقیهان

در عصر امام سجاد علیه السلام فقهای زیادی - بویژه در شهر مدینه - می زیسته اند، از آن جمله اند: ابوحازم، محمد بن شهاب زهری، سفیان عینه، نافع بن جبیر، سعید بن مسیب، عروه بن زبیر، ابوبکر بن عبدالرحمان بن حارث بن هشام، قاسم بن محمد بن ابی بکر، سالم بن عبدالله و...

شگفت این است که وفات این فقها در فاصله ای بسیار کم نسبت به یکدیگر واقع شد به طوری که مورخان سال ۹۵ را که بیشترین فقها در آن سال بدرود حیات گفتند سنه الفقهاء نامیدند. (۳۷۶)

در عصری که که فقهای متعدد در آن حضور داشتند، مقام فقهی و علمی امام سجاد علیه السلام به حدی بارز و آشکار بود که ابن جوزی عنوان سید الفقهاء را به آن حضرت می دهد. و از بسیاری نقل می کند: ما رأینا افقه من علی بن الحسین علیه السلام (۳۷۷)

یعنی؛ ما در میان فقیهان، داناتر و فقیه تر از امام سجاد علیه السلام نیافتیم. (۳۷۸)

در میان شاگردان امام سجاد علیه السلام چهره برخی از صحابه و یاران رسول خدا نیز مشهود است. مانند: جابر بن

عبدالله انصاری متولد ۷۸ هجری، واثله کنانی متولد ۸۳ هجری، سعید بن مسیب بن حزن و سعید بن جهان کنونی، مولی ام هانی.

بسیاری از تابعین (۳۷۹) نیز افتخار شاگردی در مکتب آن حضرت را یافته اند، مانند سعید بن جبیر، محمد بن جبیر، ابو خالد کابلی، قاسم بن عوف، اسماعیل بن عبدالله بن جعفر ابراهیم حسن فرزندان محمد حنفیه، حبیب بن ابی ثابت، ابویحیی اسدی، ابو حازم اعرج و سلمه بن دینار مدنی.

آن دسته از شاگردان امام سجاد - علیه السلام - که توفیق درک محضر برخی از امامان بعدی را نیز داشته اند، عبارتند از:

ابوحمره ثمالی، فرات بن احنف، جابر بن محمد ابن ابی بکر، ایوب بن حسن، علی بن کیسان حمید بن موسی کوفی، ضحاک بن مزاحم خراسانی، طاوس بن کیسان، حمید بن موسی کوفی، ابان بن تغلب بن رباح، سدیرین حکیم بن صهیب صیرفی، قیس بن رمانه، عبدالله البرقی و فرزدق بن غالب. (۳۸۰)

شیخ طوسی در فهرست رجال خود، نام صد هفتاد نفر از اصحاب و شاگردان امام زین العابدین - علیه السلام - را به ترتیب حروف الفبا یاد کرده است (۳۸۱) و ما در مطالب آینده بدانها اشاره خواهیم داشت.

اسرار و دانشهای مکتوم

ائمه معصومین - علیه السلام - علاوه بر علوم بشری و معارف دینی، از اسرار و علومی برخوردار بودند که از دیگران مخفی می داشتند و جز به برخی از اصحاب مخلص و بسیار نزدیک خویش آنها اظهار نمی کردند و علت این مخفی داشتن، عدم ظرفیت و لیاقت مردم معمولی برای حمل و درک آن معارف بود. چنان که امام صادق - علیه السلام - می فرماید:

ای ابا! محمد به خدا سوگند، نزد ما سری از سر الهی و علمی از علوم الهی است و ماء موریت داریم که از آن را تبلیغ کنیم و به خلق برسانیم، ما وظیفه خویش را انجام دادیم ولی موضعی مناسب و تحمل کننده ای لایق برای آن اسرار و معارف نیافتیم... (۳۸۲)

اشعاری به امام سجاد - علیه السلام - - علیه السلام - نسبت داده شده است که همین معنا را می رساند:

انی لا کتم من علمی جواهره

کی لا یری الحق ذوجهل فیقتنا

و قد تقدم فی هذا ابو حسن

الی الحسین و وصی قبله حسنا

فرب جوهر علم لو الوح به

لقلیل لی انت ممن یبعد الوثنا

و لا ستمل رجال مسلمون دمی

یرون اقبح ما یاء تونه حسنا (۳۸۳)

یعنی؛ من گوهرهای دانش خویش را پنهان می دارم.

تا جاهلان، آن حقایق را دستمایه آزار و اتهام ما قرار ندهند.

در پیشینیان علی بن ابی طالب - علیه السلام - سر سلسله این گونه دانشهاست.

و سپس آن حضرت، دانشهای خویش را به حسن بن علی و حسین بن علی منتقل گردانید.

چه بسیار دانشهایی که اگر آنها را فاش سازم.

مرا متهم به بت پرستی خواهند کرد.

و کسانی، ریختن خونم را جایز خواهند شمرد. و این زشت ترین کارشان را نیک خواهند پنداشت.

اصحاب و شاگردان امام سجاد - علیه السلام -

فلسفه وجودی امام سجاد در بینش شیعه در دو بعد اصولی نهفته است: ۱- تعلیم، ۲- تربیت؛ زیرا امامت معصومان تداوم بخش

رسالت پیامبر - صلی الله علیه وآله - است.

امام همان خطی را دنبال می کند و همان وظایفی را بر عهده دارد

که پیامبر خداوند به وسیله جبرئیل وحی مشده ولی بر ائمه - علیه السلام - وحی نمی شده است بلکه آنان علوم خویش را سینه! سینه به امامان بعدی منتقل می ساخته اند. آن گونه که پیامبر - صلی الله علیه وآله - علوم خویش را سینه علی - علیه السلام - منتقل کرد و فرمود: انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد المدینه فلیاتها من بابها. یعنی؛ من شهر علمم و علی در آن شهر است. پس هر کس می خواهد به این شهر وارد و آگاهی دست یابد بر اوست که از طریق علی - علیه السلام - کسب آگاهی کند و سیرت و سنت مرا جو یا شود.

بدیهی است که انتقال علم پیامبر - صلی الله علیه وآله - به علی بن ابی طالب - علیه السلام - به گونه ای عادی و تدریجی نبوده است بلکه طبق مشیت خداوند برنامه ای فوق طبیعی را طی کرده، چنان که از امام سجاد - علیه السلام - نقل شده است:

رسول خدا - صلی الله علیه وآله - کلمه ای به علی - علیه السلام - آموخت که از آن کلمه هزار کلمه گشوده شد و از هر کلمه آن هزار کلمه گشوده شد. (۳۸۴)

بنابراین، همان گونه که تعلیم و تزکیه دو وظیفه اصلی پیامبر - صلی الله علیه وآله - بوده و خداوند فرموده است:

یتلوا علیهم آیاته و یرزقهم و یعلمهم الكتاب و الحکته. (۳۸۵)

یعنی؛ خداوند پیامبر اکرم را برانگیخت تا آیات الهی را بر مردم تلاوت کند، ایشان را تزکیه نماید و رشد و دهد و کتاب و

حکمت را به آنان بیاموزد.

ائمه معصومین - علیه السلام - نیز همواره در تلاش بودند تا این دو وظیفه را در میان امت اسلامی ایفا کنند ولی موانع سیاسی - اجتماعی که پس از رحلت رسول خدا پدید آمد و مشاجرات و رقابتهای قبیله ای که بر جامعه آن عصر چون ابری تیره سایه افکند و تا جایگاه خلافت نیز پیش رفت، سبب تا برای همیشه آزادی بیان و عمل از اهل بیت سلب شود و آنان به گونه ای که می خواستند نتواند در تعلیم و تربیت امت حضوری رسمی و گسترده داشته باشند.

آنچه مانع حضور آنان در صحنه های گسترده تعلیم و تربیت امت بود، ناهمسازی تعالیم و رهنمودهای عقیدتی - سیاسی - عبادی آنان با ایده ها و عملکردها و پندارهای حاکمان زمانشان بود.

حاکمان هرگز نمی توانستند تعالیم و رهنمودها هشدارهای معصومین - علیه السلام - را تحمل کنند، از این رو با ارباب و تهدید، با قتل و غارت، با زندان و شکنجه ایشان و پیروانشان قلمرو فعالیت آنان را محدود و محدودتر می ساختند و چه بسا گاه تلاشهای علمی و معرفتی آنان به صورت تعالیم سری در می آمد و شیعیان در ابراز و انتقال آنها موظف به تقیه می شدند.

امام سجاد - علیه السلام - در یکی از این دورانها دشوار، امامت امت را بر عهده داشت اما انبوه مشکلات و دشواریها و نابسامانیهای سیاسی - اجتماعی که در فتنه عبدالله بن زبیر و سختگیریهای وی بر بنی هاشم و نیز هجوم مسلم بن عتبه به مدینه و... رخ داد، هیچ یک سبب نشد تا امام

به طور کلی از تربیت و تعلیم شاگردان بازمانده و روح تشنه امت را از معارف ناب الهی خویش محروم سازد!
امام در همان شرایط بحرانی شاگردانی را پرورید که با توجه به شرایط آن حضرت، شمارشان اندک نیست.

اصحاب امام سجاد - علیه السلام -

شیخ طوسی متولد ۴۶۰ هجری اصحاب امام سجاد - علیه السلام - را این گونه یاد کرده است:

۱- ابراهیم بن عبدالله

۲- ابراهیم بن محمد بن حنیفه

۳- ابراهیم بن ابی حفصه

۴- ابراهیم بن بشیر الانصاری

۵- اسماعیل بن عبدالرحمن

۶- اسماعیل بن امیه

۷- اسحاق بن عبدالله بن الحرث

۸- اسحاق بن یسار المدنی

۹- ابان بن ابی عیاش فیروز

۱۰- ابان بن تغلب

۱۱- ایوب بن عاید الطائی

۱۲- اسحاق بن عبدالله

۱۳- افلح بن حمید

۱۴- اسماعیل بن رافع

۱۵- ایوب بن الحسن

۱۶- ابراهیم بن یزید النخعی

- ١٧- اسماعيل بن عبدالله بن جعفر
- ١٨- اسماعيل بن عبد الخالق
- ١٩- احمد بن حمويه
- ٢٠- بشر بن غالب اسدي
- ٢١- بكر بن اوس ابو المنهال
- ٢٢- بكر بن عبدالله
- ٢٣- برد الاسكاف
- ٢٤- ثابت بن عبدالله بن زبير
- ٢٥- ثابت بن هرمز الفارسي
- ٢٦- ثابت بن ابي صفيه ابو حمزه الشمالي
- ٢٧- ثابت بن اسلم البناني
- ٢٨- ثوير بن ابي فاخته
- ٢٩- ثوير بن يزيد
- ٣٠- جابر بن عبدالله انصاري
- ٣١- جعفر بن علي بن الحسين الصادق - عليه السلام - (٣٨٦)
- ٣٢- جعفر بن ابراهيم الجعفري
- ٣٣- جعفر بن اياس
- ٣٤- جهم الهلالي الكوفي
- ٣٥- جعيد همداني
- ٣٦- جابر بن محمد بن ابي بكر

۳۷- حسن بن علی بن ابی رافع

۳۸- حسن بن الرواح البصرى

۳۹- حسن بن محمد بن حنفيه

۴۰- حسين بن عبدالله بن ضميره

۴۱- حسين بن علی بن الحسين فرزند امام سجاد - عليه السلام -

۴۲- حکم بن عتيه

۴۳- حبيب بن ابى ثابت

۴۴- حميد بن مسلم كوفى

۴۵- حرين كعب ازدي كوفى

۴۶- حطان بن خفاف

۴۷- حصين بن عمر و الهمداني

۴۸- حکيم بن جبير بن

۴۹- حفص بن عمر انصاری

۵۰- حمید بن نافع همدانی

۵۱- حبيب بن حسان

۵۲- حارث بن فضیل مدنی

۵۳- حکیم بن حکیم بن عباد

۵۴- حذیم بن سفیان اسدی

۵۵- حسن بن عماره

۵۶- حکیم بن صهیب الصیرفی

۵۷- حارث بن جارود تیمی

۵۸- حسان عامری

۵۹- حذیم بن شریک اسدی

۶۰- حبيب سحبتانی

۶۱- خشرم بن یسار بن مدنی

۶۲- داوود صرمی

۶۳- رزین

۶۴- ربیعہ (استاد ابو حنیفہ)

۶۵- رزین بن عبید

۶۶- رشید هجری

۶۷- ربیعہ بن ابی عبد الرحمان

٦٨- رباح بن عبيده همداني

٦٩- ربيعه بن عثمان تيمي

٧٠- زيد بن علي بن الحسين - عليه السلام - (فرزند امام سجاد - عليه السلام -)

٧١- زيد بن الحسن بن علي بن ابي طالب - عليه السلام -

٧٢- زياد بن سوقه الجريري

٧٣- زيد العمى البصري

٧٤- زيد بن اسلم عدوي

٧٥- سعيد بن مسيب

٧٦- سعيد بن جبير

٧٧- سعيد بن عثمان

٧٨- سدير بن حكيم بن صهيب

٧٩- سري بن عبدالله

٨٠- سليم بن قيس الهلالي الكوفي

٨١- سالم بن ابي الجعد

٨٢- سالم (مولى عمرو بن عبدالله)

٨٣- سلمه بن كهيل

٨٤- سعد بن سعيد بن قيس

٨٥- سلمه بن دينار

٨٦- سلمه بن ثيبط

٨٧- سماك بن حرب

٨٨- سليمان بن ابي مغيره

٨٩- سالم بن ابي حفصه

٩٠- سعيد بن مرزبان

٩١- سعيد بن طريف حنظلي

٩٢- سعد بن ابي سعيد مقبرى

٩٣- سعيد بن حرث مدني

٩٤- سعيد بن مرجانه مدني

٩٥- سليمان (ابو عبدالله بن سليمان العبيسي)

٩٦- سلام بن المستنير الجعفي

٩٧- سعيد (ابو خالد الصيقل)

٩٨- سعيد بن حكيم

٩٩- شيبه بن نعامه الضبي

١٠٠- شر حليل بن سعد

١٠١- صالح بن كيسان

١٠٢- صالح بن ابي حسان

١٠٣- صالح بن خوات

١٠٤- صالح بن خوات

١٠٥- صفوان بن سليم زهري

١٠٦- صهيب ابو حكيم الصيرفي

١٠٧- ضحاك بن مزاحم

١٠٨- ضحاک بن مزاحم عبدالله المشرقی

١٠٩- طلحه بن نضر مدنی

١١٠- طارق بن عبدالله الرحمان

١١١- طاووس بن کيسان

١١٢- طلحه بن عمرو المدنی

١١٣- ظالم بن عمرو (ابوالاسود دثلی)

١١٤- عبدالله بن علی الحسین (فرزند)

امام سجاد - عليه السلام -)

١١٥- عبدالله بن عقيل بن ابي طالب

١١٦- عبدالله بن سليمان العبسي

١١٧- عبدالله بن دينار

١١٨- عبدالله المستورد المدني

١١٩- عبدالله بن ابي ملكيه المخزومي

١٢٠- عبدالله بن عطا الهاشمي ٣١١١٣

١٢١- عبدالله بن ذكوان (ابوالزناد)

١٢٢- عبدالله بن ابي بكر بن عمرو

١٢٣- عبدالله بن عبيده الزهري

١٢٤- عبدالله بن زبيد هاشمي

١٢٥- عبدالله بن عبد الرحمن مدني

١٢٦- عبدالله بن عبدالرحمان مدني

١٢٧- عبدالله بن شرمه

١٢٨- عبدالله بن جعفر

١٢٩- عبدالله بن سعيد بن ابي شرمه

١٣٠- عبدالله بن علي بن ابي رافع

١٣١- عبدالله بن محمد بن عمر بن علي - عليه السلام -

١٣٢- عبيد الله بن ابي الوشيم

١٣٣- عبيد الله بن مسلم العمري

١٣٤- عبيد الله بن عبدالرحمان

١٣٥- عبدالله بن ابي الجعد

١٣٦- عامر بن وائله الكنانى (ابالطفيل)

١٣٧- عامر بن المسمط (ابايحيى)

١٣٨- عبيد الله بن المغيره

١٣٩- على بن ثابت

١٤٠- عيسى بن على

١٤١- عايد الاحمسي

١٤٢- عمران بن ميثم التمار

١٤٣- عبدالله بن محمد الجعفى

١٤٤- عبدالملك بن عطا بن ابي الرياح

١٤٥- عقبه بن بشير

١٤٦- عبد الرحمان القصير

١٤٧- عبدالمؤمن (بن قاسم بن قيس...)

١٤٨- عماره الانصارى

١٤٩- عبدالله بن البرقى

١٥٠- عبدالغفار بن القاسم

١٥١- فرات بن احنف العبدى

١٥٢- فليح بن بكير الشيبانى

١٥٣- فرزدق شاعر ابافراس

۱۵۴- القاسم بن عوف الشيباني

۱۵۵- القاسم بن عبدالرحمان

۱۵۶- القاسم بن محمد بن ابي بكر

۱۵۷- كيسان بن كليب

۱۵۸- كنكر ابو خالد كابلي

۱۵۹- محمد بن جبير بن معطم

۱۶۰- محمد بن علي بن الحسين - عليه السلام - امام باقر

۱۶۱- منهل بن عمرو اسدي

۱۶۲- مسلم بن علي البطين

۱۶۳- محمد بن شهاب الزهري

۱۶۴- محمد بن عمر بن علي - عليه السلام -

۱۶۵- مالك بن عطيه

۱۶۶- محمد بن قيس الانصاري

۱۶۷- منذر الثوري

۱۶۸- ميمون القداح

۱۶۹- ميمون البان

۱۷۰- معروف بن خربوذ

۱۷۱- يحيى بن ام الطويل المطعمي

۱۷۲- ام الرا گفته شده است و همان جبابه

والبیه می باشد (۳۸۷)

شیخ مفید ره (۳۸۸) در کتاب اختصاص تنها نام پنج تن از تن از اصحاب امام سجاد - علیه السلام - را به این شرح یاد کرده است: ابو خالد الکابلی، یحیی بن ام الطویل، معطم (محمد بن جبیر بن مطعم) سعید بن المسیب المخزومی، حکیم بن جبیر. (۳۸۹)

علت این که شیخ مفید تنها به ذکر پنج تن از شاگردان امام سجاد - علیه السلام - اکتفا کرده است، چه بسا روایتی باشد که فضل بن شاذان نقل کرده است. او می گوید:

در نخستین مراحل امامت امام علی بن الحسین - علیه السلام - اولین اصحاب آن حضرت تنها پنج نفر بودند: سعید بن جبیر، سعید بن المسیب، محمد بن جبیر بن مطعم، یحیی بن ام طویل، ابو خالد الکابلی که نام او وردان و لقبش کنکر بوده است. (۳۹۰)

فرقی که عبارت مفید با عبارت روایت فضل بن شاذان مشهود می باشد این است که در عبارت مفید به جای سعید بن جبیر نام حکیم بن جبیر آمده است و البته هر دو از اصحاب امام سجاد - علیه السلام - بوده اند.

ابن آشوب در کتاب مناقب ضمن این که نام گروهی از اصحاب امام سجاد - علیه السلام - را بر شمرده است می گوید: آن دسته از کسانی که از شاگردان امام سجاد - علیه السلام - بوده و قبلاً محضر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - را درک کرده و از اصحاب پیامبر - صلی الله علیه و آله - به شمار می آیند عبارتند از: جابر بن عبدالله، عامر بن واثله کنانی، سعید بن مسیب (ابن)

حزن و سعید بن جهان الکنانی. (۳۹۱)

ممتازترین اصحاب امام سجاد - علیه السلام -

از روایتی استفاده می شود که امام صادق - علیه السلام - سه نفر از اصحاب امام سجاد - علیه السلام - را مبرزترین و آشناترین چهره در میان اصحاب آن حضرت دانسته است.

۱۷۳- ابو خالد الکابلی

۱۷۴- یحیی بن ام الطویل

۱۷۵- جبیر بن مطعم (۳۹۲)

از این روایت چنین استشمام می شود که پس از شهادت حسین - علیه السلام - امر امامت علی بن الحسین بر بسیاری از شیعیان مخفی بوده، و بحران فکری بر ایشان مستولی گشته است به گونه ای که در مرحله نخست سه نفر پیشگام طریق معرفت امام بوده اند و بتدریج، دیگران به آنان پیوسته اند.

در روایتی دیگر از امام موسی بن جعفر - علیه السلام - چنین نقل شده است:

هنگامی که قیامت بر پا شود، منادی یکایک اصحاب ائمه را فرا می خواند... تا آنجا که ندا می دهد: کجایند یاران و اصحاب علی بن الحسین - علیه السلام -! پس در پاسخ او جبیر بن مطعم، یحیی بن ام الطویل، ابو خالد کابلی و سعید بن مسیب می ایستند. (۳۹۳)

روایت فضل بن شاذان که در چند سطر قبل آن را یاد آور شدیم نیز پیشگام ترین چهره ها را در میان اصحاب امام، پنج نفر دانسته است.

ویژگیهایی از زندگی اصحاب امام سجاد - علیه السلام -

یحیی بن ام الطویل

یحیی ام الطویل از جمله شخصیتهایی است که در تمام روایاتی که نام اصحاب ممتاز امام سجاد را در بردارد از او یاد شده است و روایاتی که درباره شخصیت عملی و سیاسی او نقل گردیده به چهره معنوی و شیعی وی تبلوری ویژه بخشیده است.

از برخی منابع چنین استفاده می شود که وی فرزند دایه

امام سجاد - علیه السلام - بوده است. (۳۹۴) این ارتباط نزدیک می تواند از عواملی به شمار آید که اندیشه و روح یحیی را با محبت و ولایت و معرفت امام پروریده است.

یمان بن عبدالله می گوید:

یحیی ام طویل را در میدان بزرگ کوفه کردم که سستبر ایستاده بود و فریاد می زد: ای دوستان خدا! ما بیزاریم از آنچه شما بدان گوش می دهید و در کنار گوش شما نجوا می کنند! هر کس به علی - علیه السلام - دشنام دهد، لعنت خدا بر او باد.

ما از خاندان مروان بیزار و متنفریم...

یحیی با صدایی آهسته تر ادامه داد: - هر کس دوستان خدا را دشنام می دهد با او نشیند و هر کس در راه روش ما تردید دارد به او رو نیندازید و از وی مدد نجویید و بدانید که اگر یکی از برادران شما مورد بی توجهی شما قرار گیرد تا ناگزیر شود اظهار نیاز و فقر کند، به او خیانت کرده اید... (۳۹۵)

از متن روایت دانسته می شود که یحیی در شرایطی فریاد به حمایت از علی - علیه السلام - بلند کرده است که مروانیان بر پیکر اسلام و جامعه اسلامی می تاخته و دشنام به خاندان رسالت را رواج می داده اند.

این چنین بوده است که امام باقر - علیه السلام - درباره شخصیت شجاع و ممتاز وی فرموده است:

یحیی بن ام طویل شخصیتی همواره جوانمرد و بی باک بود. (۳۹۶)

ارتباط نزدیک او با علی بن الحسین - علیه السلام - و حمایت علنی وی از علی بن ابی

طالب - علیه السلام - و توهین آشکارش به سیاستمداران اموی و همگامان آنان، سبب شد تا در شهر واسط به دست حجاج بن یوسف به شهادت رسد. (۳۹۷)

حجاج پس از دستگیری یحیی و تسلط بر وی، نخست از او خواست تا علی - علیه السلام - را لعن کند ولی او که هرگز تن به چنین کاری نمی داد مورد خشن حجاج قرار گرفت و به دستور وی دستها و پاهایش، قطع و به شهادت رسید.

در تاریخ شهادت وی، زمان دقیقی یاد نشده است ولی از قرینه هایی می توان گفت که شهادت یحیی بن ام طویل در میان سالهای ۸۴ تا ۸۵ بوده است، زیرا با توجه به این شهادت وی در شهر واسط بوده و شهر واسط در سال ۸۴ هجری ساخته شده (۳۹۸) و از سوی دیگر مرگ حجاج در سال ۹۵ رخ داده است، (۳۹۹) به دست می آید که به هر حال یحیی بن ام طویل در سالهای میان ۸۴-۹۵ هجری به دست حجاج شهید گشته است.

سعید بن جبیر

یعبد بن جبیر از جمله عاملان شیعی است به جرم پیروی از مکتب معرفتی اهل بیت و بیزاری از خلفای جور به دست حجاج به شهادت رسید. (۴۰۰)

در روایتی از امام صادق - علیه السلام - شخصیت و سرگذشت سعی بن جبیر چنین یاد شده است:

سعید بن جبیر از پیروان دیر پای علی بن الحسین - علیه السلام - و مورد تمجید آن حضرت بود. شهادت او به دست حجاج، سببی جز پایبندی او به ولایت و امامت علی بن الحسین - علیه السلام -

نداشت. او در طریق حق ره می پیمودند. چنین نقل شده است که وقتی حجاج با سعید بن جبیر روبرو شد، برای اهانت به شخصیت سعید نام او را با تعبیری زشت یاد کرد و گفت: آیا تو همان شقی بن کسیر بدبخت فرزند انسان در هم شکسته هستی؟

سعید که نا واقعتش در بردارنده معنای سعادت و نیکبختی و کامروای بود به حجاج گفت: مادرم که مرا زاده بهتر مرا می شناخته که نام نیکبخت سعید را بر من نهاده است. حجاج گفت: نظرت ابوبکر و عمر چیست؟ آیا بهشتیند یا جهنمی؟

سعید که می توانست حجاج با این پرسش می خواهد بهانه ای برای کشتن او پیدا کند، سعی کرد تا چنین بهانه ای به دست او ندهد، از این رو پاسخ داد: اگر وارد بهشت شده و مردانش را یکایک و ارسی کرده بودم و اگر وارد جهنم گشته و ساکنانش را شناسایی کرده بودم، می توانستم پاسخ تو را بدهم!

حجاج: پس بگو سخت درباره خلفا چیست؟

سعید: من و کیل ایشان و ماءمور بررسی کارهای آنان نبوده ام!

حجاج می خواهم بدانم کدام یک از آنان در نظر تو محبوبترند

سعید: آگاهی به این مطلب در اختیار خداست، زیرا او به نهان و آشکار خلق آگاهی دارد!

حجاج: ظاهرا بنا نداری مرا تصدیق کنی و پاسخم را به درستی بدهی؟!

حجاج: ظاهرا بناننداری مرا تصدیق کنی و پاسخم را به درستی بدهی!

سعید: نه آنچه من درصدد آنم، این است که فعلا در مقام ضدیت با تو پاسخ ندهم؟! (۴۰۱) ابن حریر طبری، علت کشته شدن سعید بن جبیر را چیز دیگری می داند

و می نویسد:

وی همراه یاران عبدالرحمان بن اشعث برضد حجاج قیام کرده بود و به این جرم کشته شد (۴۰۲)

این نکته تاریخی منافاتی با بیان امام صادق (ع) ندارم زیرا به هر حال کسانی چون سعید بن جبیر، با عداوت عمیقی که نسبت به دستگاه اموی و فردی چون سعید بن جبیر، با عداوت عمیقی که نسبت به دستگاه اموی و فردی چون برای اضمحلال حجاج و خلافت امویان استفاده کنند.

مسعودی در ماجرای شهادت سعید بن جبیر مطالبی را ثبت کرده است که به روایت امام صادق - علیه السلام - نزدیکتر است. او می نویسد:

... حجاج به سعید بن جبیر گفت: درباره خلفا چه می گویی؟

سعید گفت: مرا به کار آنها نگماشته اند.

حجاج: می خواهی تو را چگونه بکشم؟

سعید: هر طور خودت می خواهی بکش، زیرا هر شکلی را انتخاب کنی، من در آخرت همان گونه از تو انتقام خواهم گرفت. حجاج دستور داد تا سعید را بیرون برند و بکشند وقتی که سعید را بیرون میبردند خنده ای کرد! حجاج از سعید درباره خنده اش توضیح خواست.

سعید گفت: به جرات احمقانه تو و حلم و بردباری خدا می خندم.

سعید را با چهره بر زمین افکندند تا سرش را جدا کنند. در این فاصله سعید به یگانگی خدا و حقانیت پیامبر و کفر حجاج شهادت داد و گفت: خدایا پس از من حجاج را بر هیچ کس مسلط مکن و به او فرصت مده تا پس از من کسی را بکشد. حجاج پس از شهادت سعید بن جبیر بیش از پانزده روز زنده نبود و

به بیماری آکله خوره مبتلا گردید و مرد.

پس از کشته شدن سعید، حجاج تحت فشارهای روانی قرار داشت و همواره می گفت: سعید بن جبیر با من چکار دارد که هر وقت می خواهم بخابم گلوی مرا می گیرد! (۴۰۳)

شهادت سعید به دست حجاج در سال ۹۴ هجری رخ داد ۳۹

رشید هجری

رشید هجری از جمله شخصیت‌های کم نظیر شیعه است که محضر چهار امام را درک کرد.

او نخست از شیعیان مخلص علی بن ابی طالب - علیه السلام - بود و پس از شهادت آن حضرت در زمره اصحاب حسن بن علی - علیه السلام - و سپس در شمار یاران و شیعیان امام سجاد - علیه السلام - قرار گرفت و در این دوره بود که به دست عبیدالله بن زیاد، به جرم شیعه بودن و تبری از خلفای جور، مظلومانه شهید شد.

رشید از جمله کسانی بود که علی بن ابی طالب - علیه السلام - خبر شهادت و چگونگی کشته شدنش را به وی خبر داده و از او آگاهانه در مسیر تشیع و عشق به خاندان ولایت امامت، دار خویش را بر دوش می کشید و در انتظار تحقق وعده امامش بود.

ابی حیان بجلي می گوید به من قنواء دختر رشید هجری گفتم: آنچه از پدرت می دانی و از او شنیده ای برایم بازگو!

دختر رشید گفت: از پدرم شنیدم که می گفت: امیر المؤمنین، علی - علیه السلام - به من فرمود: ای رشید! چگونگی صبر و شکیبایی خواهی ورزید آن زمانی که عنصری پس از بنی امیه تو را نزد خود احضار کند و دستها و

پاها و زبانت را قطع کند!

علی - علیه السلام - فرمود: آری ای رشید، تو در دنیا و آخرت با من خواهی بود.

آن گاه قنواء - دختر رشید - چنین ادامه داد:

به خدا سوگند! روزگاری سپری نشد مگر این که عیدالله بن زیاد آن عنصر پست و پلید دستگاه اموی، ماءمورانی را برای دستگیری پدرم فرستاد. وقتی پدرم را به بیزاری کند! اما پدرم از این کار امتناع ورزید.

ابن زیاد گفت: پیشگویی سرورت علی بن ابی طالب درباره کشته شدن تو چه بوده است؟

رشید: مولا- و دوستم به من خبر داده است که تو مرا به براءت از علی - علیه السلام - اجبار میکنی و من از مولا علی - علیه السلام - تبری نمی جویم آن گاه تو دستها، پاها و زبان مرا جدا می کنی!

ابن زیاد: به خدا سوگند کاری خواهم کرد که سخن مولایت علی - علیه السلام - تحقق نیابد و دروغ و باطل شود!

ابن زیاد دستور داد تا دستها و پایهای پدرم جدا شده بود از او پرسیدم: آیا دردی احساس می کنی؟ پدرم گفت: دخترم خیر، مثل این است که در ازدحام مردم قرار گرفته باشم.

پدرم را از قصر ابن زیاد بیرون آوردند، مردم برای مشاهده وضع او دورش حلقه زدند.

پدرم رو به مردم کرد و گفت: کاغذ و قلمی بیاورید تا مسایل آینده را برایتان باز گویم!

سخنان رشید افشاگری علیه ابن زیاد و دستگاه اموی به شمار می آمد، از این رو ابن زیاد دستور داد تا زبان پدرم را نیز قطع کردند و پدرم در همان شب

ابو خالد کابلی

ابو خالد کابلی که او را کنکر یا وردان نیز یاد کرده اند از کسانی که نخست در خدمت محمد بن حنفیه بود و روزگار درازی به عنوان امام به وی اعتقاد داشت تا این روزی نزد محمد بن حنفیه آمد و او را به حرمت و منزلت پیامبر - صلی الله علیه و آله - و امیر المؤمنین - علیه السلام - سوگند داد تا حقیقت را در امر امامت بر او روشن سازد.

محمد بن حنفیه به ابو خالد گفت: سوگند بزرگی را در برابرم نهادی. بدان که امام و پیشوای من و تو و همه مسلمانان علی بن الحسین - علیه السلام - است.

از این زمان به بعد ابو خالد به جانب علی بن الحسین آمد، در نخستین ملاقات امام سجاد - علیه السلام - به او فرمود: مرحبا ای کنکر تو تاکنون نزد ما نمی آمدی، چه اتفاقی افتاده که اینجا آمدی؟

ابو خالد با شنیدن این سخن تواضع کرد و سجده شکر برای خداوند به جا آورد و گفت: خدای را سپاس که نمردم و امام را شناختی؟

ابو خالد گفت: از این که شما مرا به اسمی خواندید که مادرم بر من نهاده و کسی از آن خبر نداشته است! من در گذشته فاقد بصیرت و معرفت بودم و به این پندار که محمد بن حنفیه امام است! من می کردم ولی اکنون دانستم که شما امام بحق هستید و اطاعت شما بر من و هر مسلمانی ضروری است. (۴۰۵)

ابو خالد پس از این تاریخ، روزگار درازی را در خدمت علی بن الحسین - علیه السلام - باقی

ماند و در زمره یاران ویژه آن حضرت در آمد تا آنجا که در روایتی او از پیشگامان اصحاب شناخته شده است. (۴۰۶)

گذشته از ابعاد معرفتی ابو خالد و مراتب پیوند او با امام سجاد - علیه السلام -، در زندگی این شخصیت شیعی، نشانه هایی نیز از جو خفقانی که خلفا برای دوستان اهل بیت و معتقدان به مکتب امامت پدید آورده بودند، مشهود است. زیرا در همان دوره ای که یحیی بن ام الطویل به دست حجاج شهید گشت، کسانی چون ابو خالد نیز در معرض تعقیب و تعدید حجاج قرار داشتند ولی ابو خالد به سوی مکه گریخت و خویش را مخفی داشت و از چنگال حجاج رهایی یافت. (۴۰۷)

سعید بن مسیب

چنان که قبلا نیز یاد گردید، سعید بن مسیب از شمار پنج حواری امام سجاد - علیه السلام - می باشد. از امتیازها و افتخارات او این است که به وسیله امیر المؤمنین - علیه السلام - رشد یافته و تربیت شده بود. زیرا جدش - حزن - وصی خویش را علی - علیه السلام - قرار داده بود. (۴۰۸)

سعید بن مسیب در میان اصحاب امام سجاد - علیه السلام - از فقها به شمار می آمد چنان که در روایتی امام باقر - علیه السلام - می فرماید: از پدرم علی بن الحسین - علیه السلام - شنیدم که می فرمود: سعید بن مسیب از همه مردم به مسایل گذشته آگاهتر است و شرایط زمانش را بهتر درک می کند. (۴۰۹)

علت این که امام

سجاد - علیه السلام - او را آگاه به زمان دانسته اند، شاید این باشد که وی علاوه بر فقه امامیه، بر فقه اهل سنت نیز آگاهی داشت و برای اهل سنت براساس باورهای خودشان فتوای داد و این نبود مگر به خاطر این تقيه و همین تقيه و همین بود که در نهایت شر حجاج را از دور داشت و مانع کشته شدن او گردید. (۴۱۰)

وی در سال ۱۵ هجری تولد و در سال ۹۵ وفات یافت. ابن حجر عسقلانی در کتاب تقریب التهذیب درباره شخصیت او می نویسد:

سعید بن مسیب یکی از علما و فقهای گرانقدر است و همگان اتفاق نظر دارند که روایات مرسل او - یعنی؛ روایاتی که بدون ذکر سلسله سند یاد کرده است - صحیح ترین روایات مرسل به حساب می آید. ابن مدینی درباره او گفته است: در میان تابعین شخصی را از نظر گستردگی دانش چون او نمی شناسم. (۴۱۱)

جابر بن عبدالله انصاری

جابر بن عبدالله از صحابی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و از پیشتازان راه ولایت و امامت علی بن ابی طالب - علیه السلام - است. (۴۱۲)

جابر افتخار دارد که پس از علی (ع) دوران امامت حسن بن علی - علیه السلام - و حسین بن علی - علیه السلام - و امام سجاد - علیه السلام - را درک کرده و پیام رسول خدا - صلی الله علیه و آله - را به امام باقر رسانده است.

توفیق او در ملاقات پیامبر - صلی الله علیه و آله - و پنج امام، حکایت از کثرت سن او دارد و اعتقاد بر این

است که او آخرین صحابی است که چشم از جهان فرو بسته است. (۴۱۳) او در مسجد مدینه می نشست و گاه مانند کسی که در انتظار فرزند گمشده اش و در اشتیاق ملاقات او نامم فرزندش را بر زبان آورد، می گفت: باقر العلم.

مردم که سر سخن او را نمی دانستند و منظور او را درک نمی کردند و از سخنی که پیامبر - صلی الله علیه و آله - به او فرمود بود اطلاعی نداشتند، گمان می کردند که جابر در نتیجه کهولت سن، هذیان می گوید. در حالی که او در انتظار ملاقات فرزندی از نسل علی بن الحسین بود که وی را باقر لقب دهند.

این وعده ای بود که رسول خدا (ص) به شخص جابر داده و به او فرموده بود: تو آن قدر عمر خواهی کرد تا محمد بن علی را ملاقات کنی، چون او را ملاقات کردی سلام مرا به او برسان!

جابر سرانجام به دیدار محمد بن علی - علیه السلام - باقر العلم نایل شد و سلام رسول خدا برای امام باقر - علیه السلام - به همراه داشت، علاوه بر این که آگاهی پیامبر (ص) از مسایل آینده زمان و امت و خاندان خود را می رساند، می توانست در آن دوره پر آشوب که هرج و مرج فکری بر اندیشه مسلمانان سایه افکنده بود و از هر گوشه مدعیان و قدرت جویان سر بر آورده بودند، خود ملاک و معیاری باشد تا حق جویان، خط ولایت و امامت را گم نکنند و در دام مدعیان دروغین گرفتار نشوند.

جابر با کهولت سن، از شهامت ویژه

ای برخوردار بود، چه این که در آن شرایط که امویان سعی در زدودن نام علی - علیه السلام - از سینه مسلمانان داشتند و تبلیغاتشان بر محور دشنام به آن تمرکز یافته بود، جابر از کسانی بود که در شهر مدینه - شهری که بیش از هزار اموی و جاسوس دستگاه خلافت در آن زندگی می کرد - راه می رفت و گاه بر عصایش تکیه می زد و در برابر دید همگان و نیز در مجالس عمومی می گفت: علی خیر البشر فمن ابی فقد کفر یعنی؛ علی برترین انسان است و سپس می گفت: ای جماعتی را انکار کند به حقیقت کفر ورزیده و کفران نعمت کرده است و سپس می گفت: ای جمعیت انصار فرزندانان را با دوستی علی - علیه السلام - تربیت کنید و فرزندی که این دوستی را نپذیرد باید در پاکدامنی مادرش تردید کرد. (۴۱۴)

در جریان تسلط حجاج باید کشته بر مدینه، جابر بن عبدالله نیز از کسانی بود که حکم حجاج باید کشته می شد زیرا به شکلی آشکار از خاندان رسالت و علی - علیه السلام - تبلیغ می کرد و آنان را می ستود. اما کهولت سن جابر و صحابی بودن او در میان مردم مدینه جایگاهی به وی بخشیده بود که حجاج بر اساس محاسبات سیاسی کشتن او را به نفع سلطه خود ندید و از او چشم پوشید. (۴۱۵) و چه بسا پیش بینی می کرد که او بزودی خواهد مرد و نیازی به کشتنش نیست!

توجه به شخصیت و سابقه جابر بن عبدالله و کسانی چون او، از آن جهت اهمیت دارد

که حضور ایشان در جمع اصحاب امامان - علیه السلام - خود حجتی بر منزلت ائمه (ع) بوده است و جویندگان حقیقت را به کوثر ولایت و امامان رهنمود شده آنچه از پیامبر - صلی الله علیه و آله - درباره ائمه شنیده بودند برای مردم باز می گفتند.

باید یاد آور شد که جابر بن عبدالله تنها صحابی پیامبر - صلی الله علیه و آله - نبوده که در میان اصحاب امام سجاد حضور داشته است، بلکه عامرین و ائله کنانی نیز کسی است که هم از صحابه امام سجاد - علیه السلام - حضور داشته است، بلکه عامرین و ائله کنانی نیز کسی است که هم از صحابه به شمار آمده و هم از اصحاب امام سجاد - علیه السلام - شمرده شده است.

عامر بن وائله کنانی

عامر به سال رخداد جنگ احد تولد یافت و هشت سال از زندگی رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - را مشاهده بود. (۴۱۶)

ابن اثیر جزیری (۵۵۵-۶۳۰ هجری) درباره وی می نویسد:

او از اصحاب و دوستان علی بن ابی طالب - علیه السلام - بود و در تمامی صحنه های همراه با آن حضرت داشت، او شخصیتی ثقه و امین می بشد. (۴۱۷)

ابن اثیر می افزاید که عامرین و ائله به فضل ابوبکر و عمر و دیگران اعتراف داشته ولی علی بن ابی طالب - علیه السلام - را بر تمامی آنان مقدم می داشته است.

این سخن ابن اثیر در صورتی که واقعیت داشته باشد می تواند ناشی از تقیه باشد زیرا بنا بر نقل خود وی، عامر در پایان عمر ساکن مکه بوده است و مطالعه تاریخ در سالهای حاکمیت امویان

و مروانین می رساند که جو تهدید و ارباب علیه شیعه، بر شهرهای مدینه و کوفه حاکم بوده است تا چه رسد به محیط مکه!

البته برخی عامرین وائله را به کیسانی بودن متهم کرده اند و گفته اند او به امامت محمد بن حنفیه اعتقاد یافته و در قیام مختار شرکت فعال داشته و پرجم را بر دوش گرفته است (۴۱۸) و پس از آن نیز در قیام ابن اشعث که در سالهای (۸۱-۸۵ هجری) رخ داده حضوری آشکار داشته و از آن قیام جان سالم به در برده است. (۴۱۹)

ولی علامه مامقنی کیسانی بودن عامر را رد کرده و او را موثق شمرده است، چه این که در کتاب کافی عمر بن وائله روایاتی از امام سجاد - علیه السلام - و امام باقر - علیه السلام - دارد و کسی که از کیسانیه باشد اعتقاد به امامت ایشان ندارد تا از آنان نقل حدیث کند.

علامه مامقانی احادیثی را که حکایت از تمایل عامر به امامت و اعتقاد وی به رجعت محمد بن حنفیه دارد، ساختگی می داند و می گوید کسی چون عامر که از شیعیان علی - علیه السلام - بلکه از خواص و از اصحاب سر آن حضرت بوده قطعاً از ابتلا به انحراف در میسر ولایت مصونیت لازم را دارا بوده است. (۴۲۰)

عامرین وائله نیز آخرین صحابی پیامبر - صلی الله علیه و آله - شمرده شده، به گونه‌ای که پس از مرگ وی کسی از اصحاب پیامبر - صلی الله علیه و آله - باقی نبوده است.

در باره جابر نیز این سخن گفته شده است و

ما آن را یاد آور شدیم ولی تحقیق نشان می دهد که وفات جابر در سال ۷۴ هجری و یا در نهایت، سال ۷۸ هجری بوده است (۴۲۱) در حالی که وفات عامر بن وائله را در سال ۱۰۰ یا ۱۱۰ هجری دانسته اند. (۴۲۲)

بنابراین ممکن است کسانی که جابر را آخرین فرد از صحابه یاد کرده اند، نظر به خصوص صحابه ای داشته اند که در مدینه باقی بوده اند. و اما عامر چنان که از برخی منابع استفاده شد بخشی از روزگارش را در کوفه و بخش نهایی عمر را در مکه ساکن بوده است.

ابو حمزه ثمالی

ابو حمزه ثمالی که نامش را ثابت دینار یاد کرده اند از روایان و شیعیانی است که افتخار دارد زمان چهار امام یعنی علی بن الحسین، محمد علی، جعفر بن محمد و نیز بخشی از عصر امامت موسی بن جعفر - علیه السلام - را درک کند و از محضر علم و معنویت آنان سود جوید.

حضرت رضا - علیه السلام - به وی لقب لقمان زمان را داده است (۴۲۳) و در برخی روایات ابو حمزه به عنوان سلمان یاد شده است. (۴۲۴) امام صادق - علیه السلام - با ابو حمزه، علت احساس آرامش آن حضرت با مشاهده کسانی چون ابو حمزه، چنین استفاده می شود که چون گروهی از شیعیان بر کیسانیه و زیدیه شده بودند، از این رو شیعیانی چون ابو حمزه که خدمت امام سجاد - علیه السلام - و امام باقر - علیه السلام - را درک کرده معارف ایشان را دریافت داشته بود می توانست هدایتگر دیگران به امامت حقه و ولایت ائمه معصومین

- علیه السلام - باشد. ابوبصیر می گوید: حضور امام صادق - علیه السلام - بار یافتم. امام احوال ابوحمزه را از من جویا شد. گفتم وقتی از او جدا شدم بیمار بود.

امام صادق فرمود: وقتی به دیارت بازگشتی، سلام مرا به او ابلاغ کن و به او بگو که در ماه... و روز چشم از جهان خواهد بست.

از این که امام - علیه السلام - سخن از مرگ ابو حمزه به میان آورد، ظاهراً ابوبصیر به فکر افتاد تا از رابطه شیعیان با ائمه خویش در جهان آخرت سؤال کند از این رو ابوبصیر می گوید از امام پرسیدم: آیا شیعیان شما با شما خواهند بود؟

امام صادق - علیه السلام - پاسخ داد: آری به شرط این که از خدا بیم داشته باشند و رهنمودهای پیامبر - صلی الله علیه و آله - را رعایت کنند و در نظر گیرند و از گناهان پرهیز نمایند.

کسی که چنین باشد با ما و در رتبه ما خواهد بود. (۴۲۵)

فرزند ابوبصیر که روایت با روایاتی که می گوید ابوحمزه اندکی از زمان امامت موسی بن جعفر - علیه السلام - را نیز درک کرده است استفاده می شود که وی بیش از یک سال از امامت امام کاظم را درک نکرده است و وفات او حدود سال ۱۴۹ هجری بوده چه این که رحلت امام صادق (ع) در سال ۱۴۸ هجری رخ داده است.

به هر حال همه علمای رجال شیعه، ابوحمزه را در نهایت وثاقت دانسته اند و برخی گفته اند که وی در زمینه تفسیر قرآنی کتابی ویژه داشته اند

و رساله حقوق امام سجاد - علیه السلام - نیز از طریق ابو حمزه به دیگر راویان منتقل شده است. (۴۲۶)

این تعبیرها می‌رساند که مقام علمی و لیاقت ابان برای انتقال دادن معارف دین و علوم اهل بیت - علیه السلام - به مردم از سوی امام - علیه السلام - مورد پذیرش قرار گرفته و امضا شده است.

ابان بن تغلب در زمان حیات امام صادق - علیه السلام - چشم از جهان فرو بست و خبر وفات او امام صادق را در غم و اندوه فرورد به گونه ای که پس از شنیدن خبر وفاتش فرمود: مرگش ابن قلبم را به درد آورد. (۴۲۷)

او شخصیتی بود که قاریان، فقیهان و لغت‌شناسان به شمار می‌آمد و کتابی در مشکلات مفاهیم و معارف قرآن تصنیف کرده بود.

نجاشی ره در کتاب رجال خویش می‌نویسد: ابان بن تغلب در همه فنون دانش - در قرآن، فقه حدیث، ادب و لغت - بر دیگران برتری داشت. (۴۲۸)

ابراهیم نخعی که خود از علمای اهل سنت است می‌گوید: ابان در هر گونه دانش - در قرآن، فقه حدیث ادب، لغت و قاموس، و در علم فقه از بوحنیفه و شافعی و مالک بن انس و احمد بن حنبل پیشتازتر بوده و بر آنها سبقت داشته است.

دقت در این واقعیت می‌نمایاند که عالمان شیعی و اندیشمندان امامیه و شاگردان ائمه اطهار - علیه السلام - علاوه بر فقاہت در سایر رشته‌های علمی نیز بر دیگران سبقت داشته و آرا و انظار ایشان بنیان رشد علوم را در مراحل بعد پی ریخته است. (۴۲۹)

امام سجاد - علیه السلام - و تحکیم و تجدید بنای معارف دین

آنچه از اصحاب امام سجاد - علیه السلام - که در این کتاب یاد کرده ایم و اجمالی از زندگی علمی و موقعیت اجتماعی آنان را آوردیم، نمی تواند بدان معنا باشد که امام - علیه السلام - جز آنان شاگردان سرشناس و مبرزی نداشته اند، بلکه باید بصراحت اعلام کنیم که آنچه یاد شده در برابر آنچه یاد نکرده ایم بسیار اندک است.

هدف از آوردن نمونه های یاد شده، صرفاً ارائه ترسیمی اجمالی از موقعیت و بسیاری دیگر از اصحاب آن حضرت هم در میدان علم و ادب و هم در صحنه های حیات سیاسی جامعه نقشی حساس و سازنده داشته اند که تحقیق و ترسیم همه آنها به مجال دیگری دارد.

نگاه اجمال به تاریخچه زندگی اصحاب امام سجاد - علیه السلام - در کنار همه درسها و نکته های آموزنده ای که به همراه دارد، این حقیقت را نیز می نمایاند که امام سجاد (ع) در حیات علمی خویش دو نقش اساسی را ایفا کرده است:

الف استمرار بخشیدن به حیات علمی نیروهایی که محضر پیامبر - صلی الله علیه و آله - و امیر المؤمنین - علیه السلام - و حسن بن علی - علیه السلام - و حسین علی - علیه السلام - را درک کرده بودند و برای تحکیم مبانی فکری و عقیدتی و عبادی خویش نیازمند مرجعی چون علی بن الحسین - علیه السلام - بودند. همانند چهره هایی چون:

سلیم بن قیس هلالی، (۴۳۰) ابوالاسود دثلی، (۴۳۱) حبیب بن ابی ثابت، جابر بن عبدالله انصاری، (۴۳۲) جابر بن عبدالله انصاری، (۴۳۳) رشید هجری، (۴۳۴) سالم بن ابی الجعد

الشجعی، (۴۳۵) صهیب ابو حکیم الصیرفی الکوفی، (۴۳۶) عامر بن واثله کنانی (۴۳۷)

اینان کسانی بودند که از مکتب علمی و تربیتی امیر المؤمنین - علیه السلام - بهره مند شده و از تعالیم اهل بیت بهره برده بودند و پیشینه آشنایی با معارف ائمه را داشتند.

ب: تجدید بنای پایه های معرفت در میان نسلهایی که در دره استبداد امویان و مروانیان گام در محیط دینی و فرهنگی جامعه می گذاشتند.

امام سجاد (ع) می بایست این نیروهای را به سوی دانش حقیقی و استوار خویش که متکی به دانش پیامبر بود، جذب کند و نگهبان اندیشه های نورسته ای باشد که در آینده باید از نیروهای مطمئن و کار آمد مکتب علمی باقر العلوم - علیه السلام - و امام صادق - علیه السلام - به شمار آیند.

این گونه است که ما در میان اصحاب امام سجاد - علیه السلام - با چهره های جوانی آشنا می شویم که نام آنان در میان اصحاب امامان پیشین نیست ولی زمانی که پی می گیریم چهره ایشان در میان اصحاب امام باقر و امام صادق - علیه السلام - همچنان پیداست و چه بسا از میان همین گروه برخی از روشن ترین چهره های اصحاب امام صادق - علیه السلام - را باید جستجو کرد، همانند:

ابان بن تغلب، اسماعیل بن عبدالرحمن، ابان بن ابی عیاش، اسماعیل بن عبدالخالق، برد الاسکاف، ابو حمزه ثمالی، حسین بن علی بن الحسین، حبیب سحبتانی، ربیع بن ابی عبدالرحمان، سالم بن ابی حفص، سعد بن طریف خنظلی، عبدالله بن شرمه، عبدالؤمن، ابو محمد فرات، قاسم بن محمد، منهل بن

عمرو، میمون القداح و...

امام سجاد - علیه السلام - در حقیقت پس از شکست ظاهری نهضت سیاسی شیعه علیه خلفای جور، نهضتی فرهنگی و علمی را آغاز کرد که بعدها توسط امام باقر - علیه السلام - تداوم یافت و به وسیله امام صادق - علیه السلام - به اوج شکوفایی خود رسید.

فقیهان اصحاب امام سجاد - علیه السلام -

از جمله نشانه های عظیمیت حوزه علمی و درسی امام سجاد - علیه السلام - موقعیت علمی و فقهی اصحاب آن حضرت می باشد.

در شمار اصحاب و شاگردان امام سجاد با چهره هایی مواجه می شویم که مخققان و رجال نویسان، از ایشان به عنوان فقیه یاد کرده اند. عنوان فقیه می رساند که آنان در مسایل معرفتی دین و احکام شریعت صاحب نظر بوده و از چهره های برجسته علمی خویش به شمار می آمده اند و با این حال خود را به کسب دانش از محضر امام سجاد - علیه السلام - نیازمند می دیده اند و نزد او رفت و آمد داشته و استماع حدیث کرده و یا سؤلهای خود را برای دریافت پاسخ مطرح می کرده اند.

در این کتاب ما درصدد معرفی تمامی اصحاب امام سجاد که از مرتبه فقاقت برخوردار بوده اند نیستیم و تنها به ذکر نمونه هایی بسنده خواهیم کرد، مانند:

ابان بن تغلیب، حبیب بن ابی ثابت متولد ۱۱۹ هجری ربیعہ بن ابی عبدالرحمان متولد ۱۳۶ هجری، سعید بن مسیب متولد ۹۴ هجری طاووس بن کیسان متولد ۱۰۶ هجری، عبدالله بن ابی بکر بن عمر بن عمرو بن حزم انصاری متولد ۱۲۰ هجری (۴۳۸)، عبدالله بن شبرمه متولد ۱۴۰ هجری

قاسم بن محمد بن ابی بکر (۴۳۹) متولد ۱۰۱ هجری و...

ابن حجر عسقلانی در کتاب تقریب التهذیب بیشتر اینان را که یاد کردیم از جمله فقیهان دانسته است.

علاوه بر فقیهان، شخصیت‌های آشنا و مبرز دیگری در میان اصحاب امام سجاد - علیه السلام - حضور داشته اند که از دانشیان و فاضلان و نیز مفسران به شمار می آمده اند و مانند ابوالاسود دثلی، حسین بن علی بن الحسین - علیه السلام - فرزند امام سجاد - علیه السلام -، عبدالله بن ذکوان و... که از عالمان و اهل فضل دانست شده اند و اسماعیل بن عبدالرحمان متوفای ۱۲۷ هجری ابوحمزه ثمالی متولد ۱۵۰ هجری ضحاک بن مزاحم (۴۴۰) متولد ۱۰۲ هجری که از جمله مفسران و صاحبان تفسیر معرفی شده اند. (۴۴۱)

هشدار امام سجاد - علیه السلام - به عالمان

در پایان این بخش طرح این موضوع ضروری است که وقتی سخن از شاگردان امام سجاد (ع) و یا سایر ائمه - علیه السلام - به میان می آید باید دانست که اولاً افراد مختلفی نزد ایشان برای کسب دانش و معارف دین می آمده اند و این گونه نبوده است که تمامی شاگردان و اصحاب روایی آنان از خواص و افراد مورد اطمینان ائمه و شیعه باشند و ثانیاً چه بسا کسانی در آغاز، از عناصر صالح و مورد اطمینان امام به حساب می آمده اند و با اندیشه امامیه همراه بوده اند ولی بازگشت زمان و تحولات مختلف سیاسی و شبهات دینی به انحراف از خط ائمه - علیه السلام - کشیده می شده اند و گاهی به عکس، کسانی در آغاز گرفتار سردرگمی و ناآگاهی بوده و

سپس با شرکت در مجلس علمی امام، مستبصر شده و راه به هدایت برده اند.

بنابراین نباید تصور کرد تمامی کسانی که نامشان در زمره روایان حدیث و یا اصحاب امام (ع) یاد شده، از یک منش و روش و اندیشه برخوردار بوده، و از نظر عقیده و عمل مورد پذیرش امام باشند.

در میان روایان حدیث امام - علیه السلام - بودند کسانی که دین را در خدمت دنیای خویش در آورده و قرآن و سنت را دستمایه تقرب به حکام جور و وسیله تفاخر قرار داده بودند.

محمد بن مسلم بن شهاب زهری، از کسانی است که سر بر آستان خلفای مروانی ساییده و از خط ولایت انحراف یافته بود. (۴۴۲)

از این رو امام سجاد - علیه السلام - به عنوان یگانه فقیه بحق زمان، محمد بن شهاب را که از فقهای آن روزگار به شمار می آمد در نامه ای بشدت مورد سرزنش و هشدار قرار داد که در حقیقت سخنان امام در آن نامه، هشدار و رهنمودی است به همه دانشمندان و فقیهان در طول تاریخ دانش را قربانی هوسهای قدرت طلبان و زورگویان نکنند و با تقرب به دستگاه ظالمان، ظلم ایشان را توجیه نمایند!

این نامه از یک سو موضوع سیاسی امام سجاد (ع) را علیه حاکمان اموی بیان می دارد و از سوی دیگر جدی و سازنده آن حضرت در مسایل جاری جامعه را می رساند و نشان می دهد که امام علی رغم همه فشارها و تهدیدهای سیاسی حکام از نظارت بر مسایل مهم جامعه و نظام دینی غفلت نداشته و بر اصلاح کجیها همتی وافر

داشته است.

نامه امام سجاد - علیه السلام - به محمد بن مسلم زهري

خداوند ما و تو را از فتنه ها و لغزشگاهها و دور بدارد و تو را فرو افتادن در آتش دوزخ باز دارد و مورد ترحم قرار دهد!

تو اکنون در موقعیتی گرفتار آمده ای که هر کس وضع تو را بداند بر تو دل می سوزاند!

نعمتهای خداوند بر دوش تو سنگینی می کند: سلامتی بدن، پایداری عمر، برخورداری از دانش قرآنی و فقاہت دینی، شناخت سنت پیامبر - صلی الله علیه وآله - ...

خداوند در هر نعمتی که به تو عطا کرده و هر حاجتی که بر تو تمام کرده، تکلیفی بر عهده تو نهاده و فرموده است:

لئن شکرتم لا زیدنکم ان عذابى لشدید. (۴۴۳)

یعنی؛ اگر در برابر نعمتهایی که به شما ارزانی داشته ام، شکر گزار باشید نعمتها را بر شما افزون خواهم ساخت و اگر کفران و ناسپاسی همانا عذاب من شدید است. (۴۴۴) یعنی اگر در برابر نعمتهایی که به شما ارزانی داشته ام، شکر گزار باشید نعمتها را بر شما افزون خواهم ساخت و اگر کفران و ناسپاسی کنید، همانا عذاب من شدید است.

مسئولیت عالمان

امام سجاد - علیه السلام - ای زهري! بنگر، فردا که در پیشگاه خداوند قرار می گیری و از نعمتهایی که بر تو ارزانی داشت است، پرسش می کند و از حاجتهایی که بر تو تمام کرده جويا می شود، تو چه پاسخ خواهی داد؟!

گمان نکن که خداوند از مثل تویی عذر و بهانه بپذیرد و به تقصیر و کوتاهی تو رضا دهد. هرگز! هرگز چنین نیست! خداوند از عالمان؛ در قرآن پیمان گرفته است که حقایق دین را به مردم باز گویند

و آنها را پنهان ندارند. (۴۴۵)

آگاه باش! که کمترین مرحله کتمان حق سبکتر باری که بر دوش خواهی کشید این است که ظالمان را در تنهایی و وحشت ظلمشان، انیس و همدم شوی و با نزدیک شدن به ایشان و پاسخگویی به دعوتشان راه تجاوز و ستم به مردم را بر آنان آسان و هموار گردانی! (۴۴۶)

همدمی باظالمان، جرمی بزرگ

امام سجاد - علیه السلام - در ادامه هشدارهای خود به محمد بن مسلم او را به خاطر نزدیکی به دیار حکام جور ملاقات کرده، می فرماید:

ای محمد بن مسلم زهری من بر فردای تو سخت بیمناکم که مبادا با ستمکاران خیانت پیشه گام در صحنه قیامت گذاری و به خاطر دستمزدهایی که از ظالمان دریافت داشته ای بازخواست شوی.

تو مالهایی را از حاکمان دریافت کرده ای که استحقاق نداشته ای! و به کسی تقرب جسته ای و نزدیک شده ای که حق هیچ کس را پرداخت نمی کند و تو نمی توانی با نزدیکی به او جلو باطلی را سد کنی!

تو با دشمن خدا دوست شده ای!

آیا جز این است که آنان حاکمان ستمگر می خواهند تو را چون قطب آسیاب، محور بیدادگریهای خود قرار دهند با نام و امضای تو به حاکمیتشان مشروعیت ببخشند و در لوای حمایتهای تو، استخوان خلق را در آسیاب استبدادشان درهم شکنند!

آنها می خواهند از جود چون تویی، پلی برای اهداف شومشان و نردبانی برای گمراهیها و کجرویهایشان بسازند. و به همان برند، که خویش می روند. (۴۴۷)

عالمان درباری اصلیتترین تکیه گاه ظالمان

امام سجاد - علیه السلام - سپس با سخنان بس از بیدادگر به محمد بن مسلم و همه عالمان لغزشگاهی را نمایانده و فرموده است:

ای زهری! حاکمان ستمگر می خوانند با نزدیک ساختن عالمی چون توبه دربار خویش و پرتو حمایتهای تو از دستگاه حکومت، عالمان وارسته را در نظر مردم زیر سؤال ببرند و قلب مردم عوام را به سوی خویش جلب کنند!

خدمتی که تو به آنها می کنی حتی

از عهده مخصوص ترین وزیران و قویترین یاورانشان بیرون است و از دست ایشان بر نمی آید.

تو بر خرابکاریهای آنان، سرپوش می نهی و پای همگان را به بارگاه ایشان می گشایی!

با این حساب، چه ناچیز و اندک است مزدی که به تو درباره خویش و در پرتو حمایتهای تو از دستگاه حکومت، عالمان و ارسته را در نظر مردم زیر سؤال ببرند و قلب مردم عوام را به سوی خویش جلب کنند!

خدمتی که تو به آنها می کنی حتی از عهده مخصوص ترین وزیران و قویترین یاورانشان بیرون است و از دست ایشان بر نمی آید.

تو بر خرابکاریهای آنان، سرپوش می نهی و پای همگان را به بارگاه ایشان می گشایی!

با این حساب، چه ناچیز و اندک است مزدی که می پردازند در برابر چیزی که از تو می گیرند! چه بی ارزشی است برایت آباد می کنند، در قبال آنچه ویران کرده اند.

خود به حال خویش بیندیش که دیگران حال تو نخواند اندیشید.

به حساب خود رسیدگی کن، چونان انسانی مسؤول و مورد مؤاخذه. (۴۴۸)

هشدار به عالمان دنیاگرا!

امام سجاد - علیه السلام - در ادامه نامه به محمد بن مسلم نوشت:

هان ای دانشمند پیوسته به دربار ظلم! بنگر که در برابر نعمتهای خداوند چگونه شکر می گزاری! خدایی که در کودکی و بزرگسالی، به تو روزی داد.

من نگران آن هستم که مصداق این آیه از قرآن باشی:

فخلف من بعدهم خلف ورثوا الكتاب ياءخذون عرض هذا الادنى و يقولون سيغفرلنا (۴۴۹)

یعنی؛ نسلی جایگزین ایشان شدند که کتاب آسمانی را به ارث بردند و متاع

ناپایدار دنیا را برگزیدند عمل به کتاب آسمانی را ترک کردند و در گناه و دنیازدگی فرو شدند و با خود می گفتند: ما را خواهند بخشید!

هان!، در سرای جاودان نیستی، در منزلی هستی که ندای رحیلش بلند است. مگر بقا و دوام آدمی از پی مرگ و گناهانش از پس او بماند. هان بهوش باش که هشدارهای بایسته به تو داده شد و حجت بر تو تمام گردید. فرصت زیادی نداری، سر و کارت با خدایی است که همه کارهایت را می داند و هیچ نکته ای بر او مخفی نیست... (۴۵۰)

لزوم توجه به انگیزه هوادارن

از آنجا که حمایت حامیان و تجمع و شعارهای اطرافیان، سبب می شود که عالمان دلبسته به دنیا فریفته شوند و خویش را شایسته و سزاوار ستایش بپندارد و همین پندار برگمراهی و کجروی ایشان بیفزاید، امام سجاد - علیه السلام - به محمد بن مسلم زهری - عالم درباری - که نفوذ اجتماعی پیدا کرده و جمعی به خیال دستیابی به قدرتی او به شاگردی وی در آمده اند هشدار می دهد:

اگر می بینی مردم گردت را گرفته اند، گمان نکن که براستی بر سایر عالمان شرافت و فضیلتی داری و روی آوری مردم به تو ناشی از علم و دانش برترت است آنان که گرد تو جمع شده اند بدان جهت است که:

۱- چشم به دنیای تو دوخته اند و می خوانند از امکانات تو بهره گیرند یا در پرتو موقعیت تو آنها به به موقعیتی در دستگاه حکومت دست یابند.

۲- در محیط زندگی آنان، عالمانشان از دست رفته اند و چون کسی را ندارند روی

به تو آورده اند.

۳- ریاست طلبی و دنیا خواهی بر ایشان و تو سایه افکنده است.

به خویشتن خویش باز گردد و نقطه های کور و بی دانشیهای خود را مرور کن تا بیابی مردم چگونه گول خورده اند و در پی تو روان گشته و دست از کار و زندگی کشیده و در پای کرسی درس تو زانو زده اند!

آنان در اندیشه کسب مرتبه علمی و رسیدن به موقعیت اجتماعی تو می باشند!

و از این رو به دریایی ژرف و بلایی بی پایان فرو افتاده اند! (۴۵۱)

راه نجات و بازگشت

اینک اگر جویای نجات از وابستگی به دنیا و دربار هستی از موقعیت و امکانات مادی ناروای خویش روی بگردان تا به شایستگاه بیوندی؛ شایستگانی که با کهنه جامه زاهدانه خویش بدرود حیات گفتند در حالی که پشتشان به شکشان چسبیده بود میان آنان و خدا حجابی نبود، فریفته دنیا نشدند!

اگر چون تو عالمی با این سن و سال گرفتار دنیا شوی، پس از جوانان بی دانش و کم تجربه چه انتظاری می توان داشت!

اناالله و انا الیه راجعون!

به چه کسی باید تکیه کرد و به کجا باید پناه بد! ما غم و نگرانی خود را از کارهای تو به درگاه خدا شکوه می بریم و مشکلات و مصیبتهایی که از ناحیه تو می بینیم به حساب خداوند می گذاریم.. (۴۵۲) چه نگران کننده است اگر این آیه از قرآن شامل حال تو باشد که خداوند می فرماید:

اضاعول الصلاه و اتبعوا الشهوات فسوف یلعون غیا (۴۵۳)

یعنی؛ نماز را ضایع ساختند و شهوتها و تمایلات نفسانی را پیروی کردند،

پس بزودی نتیجه و کیفر گمراهیهای خود را خواهند دید.

... شکر خداوند را که ما را از فرو افتادن در مشکلات و موقعیت تو، ایمن داشت.

ولاسلام. (۴۵۴)

فصل پنجم: جلوه‌هایی از درسهای امام سجاد - علیه السلام -

جلوه‌هایی از درسهای امام سجاد - علیه السلام

روشنترین دلیل سیمای تابناک خورشید، پرتو فروزانی است که از آن جدا شده و روح و تن جویندگان را گرامی و توان بخشد. از این رو درسهای و معارفی که از امام سجاد - علیه السلام - در متون اسلامی و منابعی دینی بر جای مانده و به ثبت رسیده، خود بهترین گواه بر منزلت علمی و نیز جایگاه اخلاقی و فضایل معنوی آن حضرت است.

چه شایسته است که پس از ملاحظه توصیفها و تمجیدهای دیگران و مطالعه زندگی اصحاب و شاگردان آن حضرت، خود به کوثر حیاتبخش معارف آن اسوه فضیلت و دانش، دست فرو بریم و جان و اندیشه را از آن سیراب سازیم.

در این رهگذر، نخست به رساله حقوق و سپس سجادیه‌نگاهی گذاریم خواهیم داشت.

رساله حقوق

در اوج حاکمیت استبداد در روزگاری که حکام اموی با تمام توان درصدد زدودن نور شرافت و آزادی از سرزمین وحی بودند و در خاموش ساختن منادیان حق و از میان بردن سیره حیاتبخش پیامبر کرم - صلی الله علیه و آله - از هیچ تلاشی فروگذار دوباره قامتی در جای ایستاد، هرچند آثار زنجیرهای استبداد اموی هنوز بر اندامش حکم بود، اما زبانش هرگز و هیچ گاه از حق و دفاع انسانها باز نایستاد!

رساله حقوق امام حقوق امام سجاد - علیه السلام - در عصر حاکمیت جهل و جور پیامی است فراتر از زمان خویش، بلکه فراتر از همه اعصار تمدن بشری!

امروز که بشر، مدعی دستیابی به عالی‌ترین شکل تمدن و فرهنگ ارزشی است و دم از حقوق بشر و حتی حمایت از حیوانات و یا حفظ محیط زیست می

زند، علاوه بر پوشالی بودن بسیاری از شعارهایی که مطرح می کند در بعد قانون شناسی و قانونگذاری نیز ضعفهایی دارد که اگر با رساله حقوق امام سجاد - علیه السلام - مقایسه شود و عنصر زمان و ظرفیت و نیازها نیز ملاحظه گردد، اوجهای آن رساله و کاستیهای دست نوشته های بشر متمدن این عصر آشکار خواهد شد!

هر چند پذیرش این نکته - در نگاه نخست - برای دلباختگان مادی و دور ماندگان از مکتب وحی و رسالت مشکل خواند نمود، اما تامل واقع بینی، آنان را به تواضع در برابر حق و اخو خواهد داشت.

قبل از پرداختن به متن این رساله، تحقیقی درباره اسناد و رجال آن شایسته می نماید.

رساله حقوق در منابع روایی

پیشین ترین منابع حدیثی که رساله حقوق امام سجاد - علیه السلام - را به طور کامل ثبت کرده اند عبارتند از:

۱- تحف العقول، تالیف حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی، متوفای ۳۸۱ قمری. در کتاب پنجاه حق از حقوق ثبت شده اما سند رساله یاد نشده است.

۲- خصال تالیف ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بابویه قمی، متوفای ۳۸۲ هجری.

۳- من لا یحضره الفقیه، تالیف شیخ صدوق ابو جعفر محمد بن علی.... که از کتب چهارگانه معتبر شیعه می باشد.

شیخ صدوق ره دردو اثر اخیر خصل و من لا- یحضر الفقیه علاوه بر پنجگانه، حقی را تحت عنوان حق حج یاد کرده و در مجموع پنجاه و یک حق را متذکر شده است. هر چند در مقدمه خصال، آنجا که فهرست حقوق ذکر گردیده از حج یادی به میان نیامده است.

در حدیث

من لا يحضر سلسله سند نقل نشده و حدیث مرسل است.

میان حدیث من لا يحضر با روایت تحف العقول و نیز روایت خصال تفاوت‌هایی دیده می‌شد، در حالی که سایر نقلها از آغاز به تفصیل یکایک حقوق پرداخته‌اند.

ثانیا در سند خصال، نامی از اسماعیل بن فضل به میان نیامده است.

ثالثا در من لا يحضر تصریح نشده است که حقوق مذکور، رساله ای است از امام سجاد (ع) ولی در خصال به این نکته تصریح شده است و عبارت چنین است: الحقوق الخمسون التي كتب بها علي بن الحسين سيد العابدين عليه السلام الى بعض اصحابه...

متن رساله حقوق

حقوق الهی، پایه همه حقوق فردی و اجتماعی

امام سجاد - علیه السلام - در نامه یکی از اصحاب خویش درباره حقوق چنین نوشت:

خدایت مورد رحم و محبت قراردهد!

آگاه باش! که خداوند بر تو حقوقی دارد. درباره حرکت و سکون و هر جایگاهی که در آن قدم نهی و برای هر عضوی از اعضای تحت فرمان تو و هر ابراز و امکاناتی که آنها را به استخدام در می‌آوری.

برخی از این حقوق مهمتر و گرانتر از سایر حقوق به شمار می‌آیند.

بزرگترین حقوق، حقوق مربوط به خداوند است حق معرفت و عبادت خدا و اطاعت از او... این حقوق که ترسیم‌کننده رابطه ای خلق باخالق و وظیفه انسان در برابر خداست زیربنا و پایه سایر حقوق فردی و اجتماعی به حساب حساب می‌آید. (۴۵۵) اگر حقوق الهی نادیده گرفته شود و انسان موجودی غیر مسوول و بی‌هدف و فاقد تکلیف به شمار آید در آن صورت پایبندی وی به سایر حقوق فردی و اجتماعی لغو و

بیهوده می نماید و هیچ قانون و تکلیفی ضمانت اجرا ندارد.

فراگیری و گستردگی دامنه حقوق

خداوند در پی حقوق ویژه خود بر خلق حقوقی را برای تمامی اعضای بدن از فرق تا قدم قرار داده است. چشم گوش، زبان، دست، پا شکم و شرمگاه، اینها اعضای هفتگانه ای هستند که افعال آدمی به وسیله آنها صورت می گیرد.

علاوه بر اعضا که وسیله صدور افعال می باشند، خود افعال نیز بر انسان حقوقی دارند.

خداوند برای نماز، روزه، انفاق و پرداخت حقوق مالی، هدیه و سایر افعال بر عهده تو حقوق و قوانینی نهاده است.

در مرحله سوم نوبت به حقوق اجتماعی می رسد حقوقی که در رابطه انسان با جمع بر او واجب می گردد. نخست حقوق پیشوایان تو و سپس حقوق رعایا و کسانی که تحت سرپرستی تو قرار داند و پس از آن حقوق خویشاوندان قرار دارد.

فهرست حقوق اجتماعی

هر کی از حقوق اجتماعی که بر شمردیم خود خاستگاه حقوق متعددی است. حق پیشوایان در سه بخش باید ملاحظه شود. ۱ - حق سیاستگذاران و سیاستمداران و اداره کنندگان نظام اجتماعی. ۲ - حق معلمان و سرپرستان علمی و فرهنگی. ۳ - حق مولا بر بنده. البته هر مربی و اداره کننده ای خود امام و پیشوایی به شمار می آید و حقوقی دارد.

حقوق رعایا و نیروهای تحت سرپرستی انسان نیز سه است. ۱ - حق رعایا و افراد جامعه که به قانون فرمانروا و حاکم گردن می نهند. ۲ - حق نیروهای تحت تعلیم و شاگردان، زیرا کسی که چیزی را نمی داند و در مقام دانشجویی بر آمده رعیت فرد عالم به حساب می آید. ۳ - حق کسانی که تو اختیار دار آنانی مانند

زنان و یا کسانی که مملوک تواند.

و امام حق خویشاوندان بسیار است و هر چه خویشاوندی نزدیکتر باشد حقوق نیز بیشتر و جدیتر خواهد بود. ضرورتی از همه حق مادر سپس حق پدر و پس از آن حق فرزند و در مرحله بعد حق برادر و در مراتب بعد هر کدام که نزدیکتر و نزدیکترند.

از حقوق خویشاوندان که بگذریم حقوق اجتماعی در گستره ای دیگر مطرح است از آن جمله حقوق مربوط به مولا- و سرپرستی که تو را از قید بردگی آزاد ساخته است مولا- و سرپرستی که اکنون از الطاف او بهره وری کسی که به تو احسان کرده آن که با ندای اذانش تو را به سوی نماز فرا خوانده امام جماعت تو همنشین همسایه رفیق شریک، اموال بدهکار، طلبکار، معاشر، کسی که علیه تو ادعا دارد، کسی که تو علیه او ادعا داری مشورت کننده با تو کسی که با او مشورت می کنی نصیحت خواه نصیحت گو. آنان که از تو بزرگترند، کسانی که از تو کوچکترند، کسی که دست نیاز به سوی تو دراز کرده، آن کس که به او اظهار نیاز می کنی، کسی که با سخن یا رفتار به تو بدی روا داشته و کسی که دانسته یا ندانسته درباره تو به خشونت رفتار کرده است.

سپس حقوق همه همکیشان و نیز آنان که کافرند ولی در ذمه اسلام در آمده اند و حاکمیت سیاسی را پذیرفته اند.

و سرانجام حقوقی که بر اساس حالات مختلف و مناسبتهای گوناگون به روابط اجتماعی تعلق می گیرد.

خوشا به حال کسی که خدایش یاری دهد و در

پایبندی به این حقوق استوار و موفق باشد.

امام سجاد (ع) هر چند در این فهرست به حقوق بسیار متنوع و گوناگونی اشاره کرده اما در پایان این حقیقت را آشکار ساخته است که حقوق اجتماعی و فردی به آنچه گفته شد، منحصر نمی باشد، بلکه اصولاً برخی از حقوق دارای جنبه متغیری هستند که در شرایط و زمان و مکان مختلف و مناسبات گوناگون تغییر می کنند و یا مطرح می شوند.

بی شک گشودن این زاویه بر اتقان، اعتبار و واقع بینی این رساله افزوده است و وسعت بینش و واقعگرایی نویسنده آن را آشکار می سازد.

امام سجاد (ع) پس از بر شمردن فهرست حقوق الهی، فردی و اجتماعی انسان به توضیح و تشریح هر یک از آنها پرداخته است.

۱ - حقوق الهی بر انسان

حق برتر خداوند بر انسان این است که او را عبادت کند کمترین شرکی به او نوزد. اگر انسان، خدای خویش را خالصانه پرستش کند، خداوند نیز امور دنیا و آخرت او را کفایت خواهد کرد و آنچه محبوب و مطلوب آدمی اس برایش حفظ و تدارک می کند. (۴۵۶)

۲- حق انسان بر خویش

حق نفسه آدمی بر او این است که آن را در اطاعت خداوند به کار گیرد. سرمایه وجود را هدر ندهد و صرف بیهوده گیها و گمراهیها نکند. و حق زبان، گوش، چشم و دست و... را ادا کند آنها را در مسیر باطل و پوچ به کار نیندازند و در راستای استفاده صحیح از این امکانات خداوند یاری بجوید. (۴۵۷)

۳- حق زبان و قوانین گفتار

حق زبان این است که از گرفتار شدن

به گفتار زشت مصون ماند و عادت بر خوبیها و سخنان نیک پیدا کند.

زبان باید کنترل و مجبوس شود، جز آنها که نیازی ارزشی باشد و در راستای منافع دین و دنیا قرار گیرد. آن را از سخنان بیهوده و کم نتیجه و زایان آوری باید دور داشت. آنچه مشخص می کند که کجا باید سخن گفت و زبان را به کار گرفت عقل است. جمال انسان عاقل در شیوه گفتار او متجلی است - نیرویی نیست مگر متکی به خداوند بزرگ -

جمله اخیر امام سجاد - علیه السلام - یعنی؛ لا قوه الا بالله العلی العظیم ظاهرا حکایت از دشواری امر و ناتوانی انسان در مسیر حفظ کامل زبان و تنظیم گفتار دارد. و هشدار می است به این که برای موفقیت در این راه باید از حمیت الهی، بهره گرفت و با استمداد از درگاه او به پیروزی رسید. (۴۵۸)

۴- قوای شنوایی

حق قوای شنوایی است که آن را از شنیدن سخنان آلوده و شنیدنیهای مضر دور نگاه داری. گوش کانالی است به سوی قلب - مرکز ادراک، تصمیم گیری و تاءثیر پذیری - انسان، این کانال را جز بر روی سخنان ارزشی و خیر آفرین مگشای؛ سخنانی که یا نتیجه مثبتی برای قلبت به ارمغان آورند و یا اخلاق کریمانه ای را به تو تعلیم دهند.

ابزار شنوایی، کانال و در ورودی قلب آدمی است و از این طریق انواع معانی و مفاهیم به قلب می رسد، خیر باشد یا شر! و لا قوه الا بالله. (۴۵۹)

۵- حق قوای بینایی

حق چشم این است آن را به حرام ندوزی و جز در

مسیر عبرت آموزی و بینش یابی و دانش اندوزی به کارش نگیری. همانا چشم گذرگاه عبرتها و درس آموزیهاست. (۴۶۰)

۶- حق پا، به کارگیری آن در مسیر عزت و دین

حق پا این است که آن را به حرام دراز نکنی تا به کیفر الهی مبتلا نگیری و به راهی نکشانی که صاحبش را به ذلت افکند. پا چونان استری است راهوار که می بایست تو را در راه دین و پیروزی در میدان ارزشها پیش برد و لا قوه الا بالله

۷- دست، باز داشتن آن از تجاوز و ناحق

حق دست این است که آن را به حرام دراز نکنی تا به کیفر الهی مبتلا نگردی و در دنیا از سوی مردم ملامت نشوی.

دست از واجبات بر مدار و با دور داشتن آن از حرام حرمتش را نگه دار. کارآیی آن را محدود به واجبات مساز بلکه در میدان ارزشهای غیر واجب مستحبات - نیز به کارش گیر!

استفاده خردمندانه و شرافتمندانه از این عضو مهم بدن - دست - پاداشهای اخروی را به دنبال خواهد داشت. (۴۶۱)

۸- ممنوعیت زیاده روی در خوراک

حق شکم این است که آن را ظرف کمترین غذای حرام قرار ندهی و نیازش را از راه حلال و به اندازه بر آورده سازی کار تقویت را به سستی و تن پروری و ناجوانمردی و بیعاری نکشانی.

شکم باید به هنگام تشنگی و گرسنگی تحت کنترل باشد. سیری زیاد، مایه کسالت، کندکاری و بازماندن از ارزشها و کرامتهاست.

زیاده روی در نوشیدن آب، مایه کند فهمی و کودنی می شود. (۴۶۲)

۹- کنترل قوای شهوی با یاد مرگ

حق اندام جنسی

این است که آن را از مبتلا شدن به حرام نگاه داری. و این مهم را از طریق کنترل نگاه عملی سازی، زیرا چشم بستن از مناظر شهوت انگیز، از مهمترین عوامل مصونیت انسان به شمار می آید.

یاد مرگ و تهدید نفس به کیفر الهی و بیم دادن خویش از مخالفت خدا نیز از دیگر عوامل امنیت فکری و عملی انسان از آفات شهوت است.

پاکدامن ماندن نیاز به کمک از سوی خدا دارد لا حول و لا قوه الا بالله (۴۶۳)

حقوق در قلمرو کردار

۱۰- حق نماز و قوانین مربوط به آن

حق نماز این است که بدانی نماز حرکت به درگاه الهی است. با نماز در پیشگاه خدا می ایستی.

اگر این حقیقت را به هنگام نماز متوجه باشی، شایسته است که چونان بنده ای ذلیل، چشم دوخته به لطف و رحمت حق، بیمناک از کجی اعمال خویش و کیفر پروردگار، امیدوار به غفران او و با تضرع به زاری در برابر خدا بایستی و نمازگزاری.

چونان کسی که با آرامش و سرافکنندگی و تواضع و کرنش به آستان بلندش سر می ساید و در اعماق وجود با او مناجات دارد و آزادی خویش را باز بند گناهانش می طلبد. ولا قوه الا بالله

۱۱- روزه، با دارنده از آتش و عصیان

حق روزه این است که بدانی حجابی است ایمنی بخش، پوشش است که آدمی را از آفات زبان و گوش و چشم و اندامی جنسی و شکم مصونیت می دهد و از آتش ایمن می دارد.

در حدیث چنین آمده است: روزه سپری در برابر آتش است.

اگر اعضای خویش را در پس این سپر و

حجاب، از مبتلا شدن به عصیان نگاه داری، امید است که وجودت از عذاب الهی در امان ماند و اگر با وجود این حجاب، اعضای خویش را از گناه بازداری و با داشتن روزه، چشمت نگاه شهوت انگیز کند و قوایت به راه نادرست صرف شود، چه بسا این حریم بشکافتد و از آن شکاف بیرون افتاده، آتش مبتلا شوی. (۴۶۴)

۱۲- انفاق، ذخیره سازی امکانات نزد خداوند

حق انفاق و صدقه این است که بدانی نزد پروردگارت ذخیره می شود. انفاق امانتی است که نیاز به گواه است که نیاز به گواه ندارد. اگر به این حقیقت رسیده باشی، این نکته را نیز درک خواهی کرد که انفاق در نهان، مطمئنتر از انفاق در عیان است، سزااست که انفاقها همواره سری میان تو و خدایت باشد. چه این که تظاهر به انفاق و نمایاندن آن به خلق، مثل این است که ایشان را مطمئنتر از خدا به حساب آورده ای و میل داری آنان نیز گواه شاهد باشند!

پس از این نکته که ید شد، باید مراقب این جهت باشی که در انفاقها و بذل و نهادن و آزرده ساختن روح افراد، به همان میزان انفاق و پس انداز تو معیوب می شود.

منت نهادن بر دیگران به خاطر انفاقی که کرده ای معنایش این است که آن انفاق را برای خود نیندوخته ای و گرنه چه دلیلی دارد که کسی برای ذخایر و اندوخته های خود بر دیگران منت نهاد! (۴۶۵)

۱۳- قربانی، ایثار خالصانه و بی تکلف

حق قربانی این است که با نیت خالص و بدون خودنمایی صورت گیرد. صرفاً رضا و رحمت حق مورد

نظر باشد و جلب توجه دیگران هدف نباشد.

قربانی خالصانه، دور از ریا و خودنمایی است. و کاری که برای خودنمایی نباشد خالی از تکلف و همراه با سهولت و آسانی، زیرا خداوند برای بندگانش سهولت و آسانی قرار داده است.

زندگی ساده و متواضعانه بسیار راحت تر از زندگی پر تکلف و خان منشانه است.

زیرا تواضع و ساده زیستی با روح و فطرت آدمی سازگارتر است. و لا قوه الا بالله (۴۶۶)

حقوق پیشوایان و مدیران

۱۴- حق رهبران سیاسی و مدیران جامعه

حق رهبر سیاسی این است که بدانی خداوند تو را وسیله آزمایش او قرار داده است.

تسلطی که حاکم و رهبر سیاسی بر تو دارد، مایه ابتلا و آزمایش اوست. باید خیرخواهانه نصیحتش کنی و از در لجاجت و ستیز با او وارد نشوی و او و خود را به هلاکت نیفکنی.

آن گونه رفتار نکن که تو خود شریک کارهایی باشی که حکومت علیه تو اعمال می کند. (۴۶۷)

در تبیین این بخش از رساله حقوق باید توجه به شرایط سیاسی امام سجاد - علیه السلام - و نیز موقعیت شیعه داشت، زیرا امام سجاد - علیه السلام - این رهنمودها را به شیعیان خود داده است. و چون عصر آن حضرت از دورانهای تاریک دینی و سیاسی به شمار می آید، امام - علیه السلام - پیروان خویش را به نوعی تقیه فرا خوانده است، هر چند رهنمود آن حضرت دارای جنبه های عمی نیز هست زیرا اصولاً - اگر همیشه بنا به جنگ و معارضه با حکومتها و حاکمان و نظامهای سیاسی باشد، هرگز در جامعه ثبات سیاسی شکل نخواهد گرفت و

عدم ثبات سیاسی بسیاری از امور اجتماعی را نیز متزلزل و ناپایدار کرده و جامعه را مواجه با رکود اقتصادی و فرهنگی می کند.

بنابر این، اصل برمدار و نصیحت ارشاد است، مگر آن جا که حتی نصیحت و ارشاد نیز نه دنیای مردم امنیت و رفاه یابد و نه دین مردم باقی بماند. در چنین صورتی است که تکلیف فرق کرده و برای حفظ اسلام و صیانت جامعه اسلامی، جهاد علیه حاکم جائز ضرورت می یابد.

۱۵- حق استادان و پیشوایان علمی

حق معلمان و سرپرستان علمی این است که آنان را بزرگ بداری، مجلس و حضورش را محترم شماری و با دقت سخنانش را بشنوی.

استاد را به بیان مطالبی یاری دهی که به کار تو می آید و به آن نیازمندی.

فکر را فارغ و ذهن را مهیاسازی.

با چشمپوشی از لذتها کاستن از تمایلات درونی، قلب خویش را پاک و چشم خود را جلا دهی!

خویش را پیک استاد در رساندن آن معارف به دیگران بدین و در ایفای رسالت علمی خود مرتکب خیانت نشوی و لا حول ولا قوه الا بالله. (۴۶۸)

۱۶- حق پرستان مالک

حق مولا و مالک، چون حق حاکم است با این تفاوت که این مالک است و آن مالک نیست. از این رو اطاعت مولا در هر امر کوچک و بزرگ واجب است مگر آن جا که تو را از حق خدا بازدارد و میان تو و خدا حقوق خلق حایل شود که در این صورت ادای حق خدا و خلق بر تو لازم است. ولاقوه الا بالله. (۴۶۹)

حقوق رعیت و عناصر تحت سرپرستی

۱۷- حقوق مردم در نظام سیاسی

حقوق مردم که

تحت مدیریت و حکومت تو به سر می برند این است که بدانی تو در پرتو برخی ویژگیها و توانمندیها بر آنان سروری و فرمانروایی یافته ای، پس سزاوار است که از موقعیت فرمانپذیری آنان سوء استفاده نکرده، بر ایشان رحم آوری و آنان را مورد حمایت و شکیبایی قرار دهی.

قدرت خویش را با لطف و رحمت به بندگان خدا بیامیزی و از این طریق خداوند را سپاسگزاری. زیرا نعمتها در پرتو شکر است. پایداری حکومت و فرمانروایی در سایه رافت و رحمت و دلسوزی برای خلق.. ولاقوه الا بالله. (۴۷۰)

۱۸- حقوق دانشجویان و متعلمان

حق آنان که از تو می آموزند، ای است که بدانی خداوند آنچه از دانش و حکمت در اختیار تو قرار داده برای خدمتگزاران آنهاست. یعنی؛ علم باید در خدمت خلق خدا باشد.

پس اگر در ایفای این نقش وفادار بودی و گنجینه دار امین و مهربانی به شمار آمدی و حق خدا را درباره بندگان به نیکی به جای آوردی، راه رشد و تکامل در پیش خواهی داشت و گرنه خائن به خدا و ظالم به خلق خواهی بود و در این صورت سزاست که خداوند دانش تو را برگیرد. (۴۷۱)

۱۹- حقوق متقابل زن و مرد در نظام همسری

حق زنی که به وسیله ازدواج در دایره سرپرستی مرد قرار می گیرد، این است که مرد به فلسفه همسری و ارزش وجودی وی توجه داشته باشد و بداند که خداوند، زن را مایه آرامش، آسایش انس و پاسداری از زندگی و نظام خانواده قرار داده است. و نباید از او انتظاری مغایر با این امور داشت.

اصولاً زن و مرد

آن گاه که به همسر خویش را موهبتی الهی بدانند که خداوند به او عطا کرده است. آن گاه با چنین بینش و نگرشی، ضروری است که هر کدام از آنان نعمت خدا به به شایستگی ارج نهاده، برای هم انیس و همراهی مهربان و رحیم باشند.

در این میان هر چند وظایف مرد در میدان مدیریت نظام خانواده و تنظیم آن فزونتر است و جنبه مدیریت وی - در امور مباح - تقویت شده است ولی این تقدم و اولویت هرگز نباید مورد سوء استفاده قرار گیرد و وسیله بی مهری به حقوق زن باشد، زیرا زن به هر حال حق رحمت، انس آرامش و کامجویی دارد و مرد مو

است که این حقوق را برای او تاءمین کند و نباید نحوه مدیریت و برنامه ریزی او مایه از میان رفتن حقوق یاد شده زن گردد. (۴۷۲)

۲۰- حقوق مملوکان بر مالکان

حق مملوکان بر مالکان این است که مالک بدانند انسان زیر دست او، همانند او مخلوق و بنده خداست.

مملوک با وارد شدن در ملک مولای خویش به منزله گوشت و خون مولا- می شود یعنی همان گونه که انسان از اعضای وجود خود، هم کار می کشد و هم نسبت به آنها راءفت و دلسوزی دارد، نسبت به مملوکان و خدمتکاران خویش نیز این چنین است.

مالک باید بداند که آفریدگار خدمتگزار و مملوک خویش نیست؛ تنها مالک اوست. بنابراین مالک بر مملوک خدایی ندارد و در قلمرو قوانین الهی می تواند از تو کار بکشد و انتظار داشته باشد.

مالک و ارباب، نه گوش و چشم خدمتکارش را آفریده و نه واقعا روزی رسان اوست.

آفریننده و روزی رسان، تنها خداست و اوست که مملوک را تحت فرمان مالک به امانت سپرده است.

از این مالک باید رفتاری خدا پسندانه داشته باشد هر چه می خورد به مملوک خویش هم بدهد و هر چه می پوشد به مملوک خویش بپوشاند، کار بیش از طاقت بر عهده اش ننهد و اگر نسبت به او نفرت و بیزاری پیدا کرد، او را بفروشد و مورد آزار و شکنجه قرار ندهد. ولا قوه الا بالله. (۴۷۳)

حقوق خویشاوندان

۲۱- حقوق مادران

حق مادر این است که بدانی او تو را به گونه ای نگهداری کرده رشد داده و پروریده است که نظیر و مانند ندارد. از شیر و وجودش به تو خورانده است، و این کاری است که جز مادر، کیس در حق دیگری انجام نداده و نمی دهد.

مادر با تمام وجودش از تو حمایت و مراقبت کرده و تمامی سختیهای دوران بارداری را بر خویش هموار ساخته است تا تو گام بر زمین نهاده ای.

مادر دلخوش بود که تو را سیر کند، هر چند خود گرسنه بماند؛ تو را بپوشاند، سرت سایه افکند، هر چند خود طعم آفتاب را بچشد؛ خود سختی کشد و تو را به ناز پرورد؛ بیدار ماند و تو را به خواب نوش کند.

آری مادر! تنش ظرف وجود تو، دامنش، آرامشگاه تو و جانش، سپر بلای تو است.

سرد و گرم جهان را به خاطر تو به جان خرید و تو باید در خور چنین فداکاری و محبتی، شکر گزار و حق شناس وی باشی! و البته این حق شناسی را - با چنین وسعت و ژرفایی! - جز توفیق و

۲۲- حقوق پدر

حق پدر این است که بدانی اصل توست و تو شاخه وجود اویی. اگر او وجود نداشت تو نیز گام به عالم وجود نمی گذاشتی. پس هرگاه ارزشی در زندگی و وجود خود یافتی، بدان که آن نعمت را از پدر داری. پس بدین پایه و در خور شائن او، قدردان و سپاسگزارش باش و لا قوه الا بالله

۲۳- حق فرزندان و مسؤ ولیت سرپرستی آنان

حق فرزند این است که توجه کنی او جزئی از وجود توست. فرزند با هر خیر و شری که داشته باشد، منتسب به پدر است.

تو نسبت به ادب، خدانشناسی، رفتار عبادی و دینی او مسوول هستی و در قبال آن پاداش و یا کیفر خواهی داشت.

پس فرزندت را چنان پرورشی ده که در دنیا مایه افتخار و زینت تو باشد و در آخرت نزد خداوند معذور باشی. و لا حول و لا قوه الا بالله (۴۷۵)

۲۴- حقوق برادران

حق برادر این است که او را دست کار آمد و کارگشای خویش بدانی. و وی را پشتوانه ای امن و مایه عزت و اعتماد به شمار آوری. و بدانی که او نیروی تو در برابر مشکلات و ناهنجاریهاست. پس او را در گناه و معصیت حق و وسیله ظلم به حقوق الهی قرار نده.

او را در اصلاح امور خویش رها مکن و در برابر دشمنان تنها مگذار، میان و شیاطین مانع شو، از نصیحت کردن او دریغ ننما و در مسیر خدا همواره به او توجه داشته باش اگر فرمانبر خدا و بنده مطیع فرمانش باش - ولی اگر اهل گناه معصیت بود، فرمان

و خواست خدا را بر خواست او مقدم دار. (۴۷۶)

۲۵- حق مولی و آزاد کننده عبد

بنده ای که بوسیله مولایش آزاد شده باید سپاسگزار لطف مولایش باشد؛ چه این که مولا را از ذلت بندگی رهانیده و او عزت آزادی بخشیده است،...

بهره وری از امور حلال دنیا را بر او ممکن ساخته و تمامی وقت و امکاناتش را در اختیار او نهاده تا به هر اندازه خواست به عبادت خداوند پردازد...

مولایی که بنده را آزاد می سازد، نزدیکترین کس به آن آزاد شده - پس از خویشاوندان رحمی رحمی او - است. اگر مولا نیازی به کمک و همیاری پیدا کرد، سزاوارترین کس به یاری دادن او، همان آزاد شده اوست. (۴۷۷)

۲۶- حق بنده آزاد شده، بر مولا خویش

مولایی که بنده اش را آزاد می کند، باید بداند که خداوند او را حامی و پناه آن بنده بی پناه قرار داده است، در حقیقت او - بنده آزاد شده - وسیله ای است میان خدا و مولا یعنی با لطف و رحمت نسبت به بنده اش می تواند جلب رضای خدا کند و رحمت الهی را نصیب خویش سازد تا آنجا که می سزد همان برده ناتوان که در جامعه بظاهر قدر و هویتی ندارد، مولای خویش را از آتش دوزخ برهاند و دنیوی این است که اگر بنده شده وارثی نداشته باشد، مولایی که به او نعمت آزادی بخشیده، میراث بر او خواهد بود تا در برابر مالی باشد که برای او صرف کرده است.

اگر مولا پس از آزاد سازی بنده خویش، حقوق بعدی او را ادا نکند چه بسا

میراث آن عبد، بر مولا گوارا حلال نباشد. و لا قوه الا بالله. (۴۷۸)

در روزگار ما، هر چند مسأله بردگی بردگی به صورت گذشته مطرح نیست و اصولاً- تدابیر رهایی بخش اسلامی سبب گردیده است تا در ممالک اسلامی قبل از سایر جوامع مسأله بردگی و برده داری از میان برود، اما ثبت این حقوق که امام سجاد - علیه السلام - برای حقوق متقابل مولا و بنده آزاد شده او مطرح کرده از آن جهت ثمر بخش است که این رهنمودها خود گواه تدابیر عمیق رهبران دینی در گشودن زنجیرهای بردگی و پس از آن حمایت اجتماعی از ایشان است.

برده ای که آزاد می شود، عنصری است بی پیوند با جامعه، غریب و بی پناه و نیازمند حمایت و مساعدت. از این رو امام سجاد - علیه السلام - بر اساس مبانی دینی، مولا را موظف می داند که پس از آزاد ساختن بنده خویش، او را رها و بی پناه نگذارند بلکه برای آزاد زیستن او را یاری دهد.

اکنون دانسته می شود که چقدر فاصله است میان ذهنیت برده داری در جوامع غیر اسلامی با آنچه در جوامع اسلامی بوده است! چقدر فرق است میان جوامع غربی و اروپایی و جوامع صدر اسلام و رفتار آنان با بردگان. چه این که در جوامع غربی انسانهای آزاد به جرم پوست سیاهشان به اسارت کشیده و به ممالک خود آورده و به عنوان برده مورد بدترین سوء استفاده ها قرار می دادند و اکنون که بظاهر آن گونه برداری را کنار گذاشته اند به غارت منابع اقتصادی و ملی و فرهنگی ملتهای جهان

سوم پرداخته اند و در پوشش حمایت از حقوق بشر، آزادیخواهان جهان را به تروریست بودن محکوم می کنند و در برابر چشم جهانیان، خود به هر سرزمین و ملتی که بخواهند زور می گویند، فرمان می رانند، لشکرکشی می کنند و حکومت‌های مردمی را عزل و حکام وابسته به خویش را بر سر ملت‌های مسلمان مسلط می دارند!

چه قدر تفاوت است میان تزورگرانی که امروز در صحنه جهانی دم از دموکراسی و حقوق بشر می زنند و هدفی جز حمایت از منافع سلطه گرانه خویش ندارند، با رهبران مسؤل و صادقی چون امام سجاد - علیه السلام - که اگر در رساله حقوقش سخن از حمایت محرومان و بردگان به میان آورده، خود در طول زندگیش صدها اسیر را آزاد ساخته و نه تنها به بردگان - که انسانند و بنده خدایند - بلکه به حیوانات نیز کمترین ظلم و آزاری وارد نساخته است.

۲۷- حق احسان کنندگان به انسان

حق آن کس که به تو نیکی و احسان کرده، این است که از او تشکر کنی و مراتب امتنان و قدرشناسی خود را به او بنمایی، لطفش را به زبان آری، او را در محافل به نیکی یاد کنی و در اعماق وجودت برایش خالصانه دعا کنی تا از این طریق در نهان و عیان یاد کنی و در اعماق وجودت برایش خالصانه دعا کنی تا از این طریق در نهان و عیان قدرشناسی کرده باشی. اگر توانستی باید لطفش را جبران کنی و گرنه مترصد فرصتی مناسب باشی (۴۷۹)

۲۸- حق مؤذنان و منادیان نماز

مؤذن، خدای به را یاد تو می آوری و به

عبادت حق فرا می خواند و بهترین باری دهنده تو در راستای عبادتی است که خداوند بر تو واجب ساخته است.

سپاس از مؤذنان در حقیقت سپاس از احسانگران است.

آنگاه که تو در خانه آرمیده ای چه بسا او را متهم کنی چرا که در سحرگاه تو را از بستر گرم به محراب فرا می خواند و این ناسازگار با طبع آسایش طلب آدمی است و نفس را خوش نمی آید اما او در کار خویش از سوی خدا هرگز متهم نیست شیوه اش مورد رضای خداست.

منادی اذان نعمتی است از خدا بر تو، پس با نعمت خدا بر خوردی نیک داشته باش و شاکر باش. (۴۸۰)

۲۹- حق معنوی امام جماعت

آن کسی که در نماز جماعت به امامت می ایستد، سفیری میان تو و خداست. نماینده، به درگاه پروردگار است، از جانب، سخن می گوید، برایت دعا می کند و از جانب، واجبات و مستحبات نماز را به جا می آورد، اگر نقصی در کار او باشد، مقصر اوست نه تو در حالی در کاستیهای عمل او شریک نیستی.

تو امام جماعت احسان خاصی نکرده ای اما او خود و نمازش را سپهر تو ساخته و این لطف، شایان قدردانی است. و لا قوه الا بالله (۴۸۱)

۳۰- حقوق همنشینان

حق همنشین این است که با او نرمش و ملایمت اخلاقی داشته باشی، در گفتگوی با او از مرز انصاف نگذری، با بی مهری نگاه از او برنگیری و در خور فهم او با وی سخن بگویی.

اگر تو بر او وارد شده ای، حق حرکت و اقدام به ترک مجلس با توست

ولی اگر تو ابتدا خواستن از وی حرکت کنی و مجلس را ترک گویی. ولا قوه بالله (۴۸۲)

چنان که در این رهنمود تامل شود، امام - علیه السلام - به ریزترین نکات اخلاقی و لطیفترین مسایل روابط اجتماعی اشاره کرده است. نکاتی که اگر مورد توجه قرار گیرد، جامعه اسلامی در اوج اخلاق و آداب صحیح اجتماعی قرار می گیرد و بی نیاز از رهاوردهای ناهنجار روانشناسان و دانشمندان علوم تربیتی غرب و شرق خواهد بود.

۳۱- حق همسایگان

حق همسایه این است که در غیاب وی آبرو امکانات او را نگهبان باشی در حضورش، احترام وی را نگاه داری. هماره یاریش دهی، در صدد عیبجویی او و کنجکاو لغزشهایش نباشی. اگر اتفاقاً عیبی از او مشاهده کردی، آن عیب را در سینه ات نهان داری، آن گونه که سرنیزه نتوانند دژ سینه ات را فتح کنند و به آن سر دست یابند!

اگر همسایه ات با کسی راز می گوید، سعی نکن تا ارزش مطلع شوی.

در سختیها، تنهایش مگذار، در نعمت بر او رشک مبر، از خطایش درگذر! به بدگویانش مجال و زمینه بدگویی مده، اگر دغلكار را بر او آشکار ساز! با همسایه ات خوش رفتار باش. و لا حول قوه الا بالله (۴۸۳)

۳۲- حق همراهان و همسفران

حق همراه و همسفر این است که تو در نیکی و محبت از او برتر و فزونتر باشی و اگر فزونتر نیستی دست کم با او برابر باشی آن گونه که تو را اکرام و احترام می کند تو نیز او را حرمت نهی و اکرام کنی.

اجازه نده در جوانمردی بر تو پیشی گیرد

و اگر پیشی گرفت در صدد جبران باش.

در مسیر دوستی کوتاهی نکن. خیر خواه و پاسدار عزت و آبرویش باش

در راه اطاعت خدا یاریش کن و در ترک گناه معاونش باش

برای او لطف و رحمت باش و نه مایه عذاب و رنج و لا قوه الا بالله.

حق شریک

حق شریک این است که در نبودن او کارهایش را سامان دهی و در حضورش با وی به مساوات و برابری رفتار کنی تنها بر اساس رای خویش و بدون مشورت با وی تصمیم نگیری مستبدانه عمل نمایی از داراییش نگهداری کنی و در هر موضوع کوچک و بزرگی به او خیانت نورزی این حدیث به ما رسیده است که: دست حمایت خداوند بر سر دو شریک است تا آن زمان که به هم خیانت نوززند. و لا قوه الا بالله.

حق داراییها و امکانات مادی

حق مال این است که آن را از حرام به کف نیازی در حرام به کار نگیری از صرف آن در امور بایسته و ارزشی دریغ نمایی و در مسایل غیر ضروری آن را به هدر ندهی.

داراییها و امکاناتی که از آن خداست و موهبت او به توست در مسیر خدا و وسیله ای برای تقرب به او قرار ده آنها را برای کسانی به ارث نگذار که چه بسا تو را ستایش هم نکنند و برای تو جانشین شایسته ای نباشند.

با ارث دادن اموال فراوان به وارثان ناشایست در حقیقت تو آنها را در حیف و میل امکاناتت یاری داده ای.

بر فرض که وارثان تو شایسته باشند و مالت را در راه خدا صرف کنند باز این آنهاست که منافع معنوی را می برند و این تو هستی که باید حسرت و پشیمانی و کیفر و مواخذه به دست آوردن آن اموال را داشته باشی و تحمل کنی. و لا قوه الا بالله.

حقوق طلبکاران

حق طلبکار این است که اگر مال و طلب او را در اختیار داری و می توانی طلبش را ادا کنی او را سرگردان و معطل نگذاری زیرا رسول خدا ص فرمود: -مسامحه کاری بدهکار نسبت به پرداخت حق طلبکار ظلم است

و اما اگر حق طلبکار را اکنون در اختیار نداری سعی کن که با زبان خوش رضایت او را به دست آوری و مهلت گیری و با لطف بارش گردانی نه این که هم مالش را به او ندهی و هم با او به درستی و خشونت رفتار کنی زیرا این کار فرومایگی است. و لا

حق معاشران

حق معاشر این است که از در نیرنگ و ثقلب و دروغ با او وارد نشوی اغفالش نکنی و چون دشمن بیرحم او را نکوبی اگر به تو اعتماد کرد توانت را در مسیر رعایت حال او به کارگیری زیرا فریب دادن شخصی که به تو اعتماد کرده چونان ربا و ربا خواری است. و لا قوه الا بالله

حق مدعیان و شاکیان

حق مدعی این است که اگر ادعایش بحق است و دلایلش صحیح و منطقی است او را رد نکنی بلکه خویش را در کنار او و همصدای او علیه خویش به شمار آوری بی آن که نیازی به شاهد باشد تو خود هم گواه باشی و هم داور. این حق خدا بر توست.

و چنانچه ادعای او باطل و نارواست نرمش و تهدید را درهم آمیزی و او را به دینش سوگند دهی و با یاد خدا سرسختی او را درهم فرو ریزی سخنان بیهوده و جنجال را به میدان نیاوری، زیرا این گونه سخنان نه خشم طرف مقابل را می کاهد و نه تو را به مقصود می رساند بلکه ناظران تو را متهم واقعی می پندارند سخن ناهنجار شراره بدیها را می افروزد و سخن نیک آتش شر را خاموش می کند. - و لا قوه الا بالله

۳۸- حق کسانی که مورد ادعا و شکایتند

حق کسانی که علیه آنان شکایت و ادعا داری این است که حق خویش و ادعای خود را علیه او بنرمی طرح کنی زیرا ادعا همواره برای شخص مقابل ناراحت کننده است (و نرمش در گفتار قدری از این ناراحتی خواهد کاست)

با ملایمت و آرامی و بیان روشن و

لطیف استدلال کن به جای دلیل و برهان به جار و جنجال روی نیاور زیرا قیل و قال حرف حسابت را هم پایمال می کند و مشکلاتی جبران ناپذیر به وجود می آورد و لا قوه الا بالله

۳۹- حق مشورت کنندگان و رای خواهان

حق کسی که با تو مشورت می کند و نظر تو را درباره مسأله ای جويا می شود این است که اگر نظر درست و بایسته ای داری در نصیحت و راهنمایی او بکوشی و راهی را به او بنمایی که اگر خودت جای او بودی همان راه را برمی گزیدی.

در کار نصیحت، باید شیوه ای رفتار کنی که وحشت را از او بزدایی و او را در اقدام به عمل یاری دهی!

و چنانچه در مسأله مورد پرستش، نظر قاطع و دید روشنی نداری و کسی را می شناسی که صاحب نظر و مورد اعتماد است، مشورت خواه را به آن شخص راهنمایی کنی تا از او نظر خواهی کنند. تو با روش می توانی به او خدمتی شایان داشته باشی. ولا قوه الا بالله. (۴۸۴)

۴۰- حق مشاوران و رایزنان

حق کسی که مورد مشورت تو قرار می گیرد این است که وقتی نظر خویش را ابراز کرد و موافق میل تو نظر نداد، او را متهم نکنی! نظرها مختلف است و تو در انتخاب و پذیرش نظر او مجبور نیستی. بنابراین اگر او شایسته مشورت دانسته ای، متهمش نکن! بلکه در برابر اظهار نظر وی، از او تشکر و قدردانی کن.

و در صورتی که نظر او با نظر موافق تلافی لطف او باشی. ولا قوه الا

۴۱- حق نصیحت طلبان

کسی که از تو نصیحت می خواهد حقش این است که بینش و نظر درست خود را به او عرضه داری و سخن در حد فهم و درک او گویی، زیرا هر اندیشه ای، گنجایش و تحملی خاص دارد. روش به تو در نصیحت و راهنمایی دیگران باید آمیخته با رحمت و ملاحظت باشد! و لا قوه الا (۴۸۶)

بالله

۴۲- حق خیر خواهان نصیحت گویان

کسی که از سیر خیرخواهی به نصیحت تو می پردازد، حقش این است که در برابر او نرم باشی و سرسختی نشان ندهی، دلت را برای درک نصیحتش آماده کنی و خوب گوش فرا دهی. اگر سخنانش درست بود، خدای را سپاس گویی و راهنمایش را پذیری و قدردانی کنی، و اگر مطالبش را درست نیافتی، متهمش نکنی زیرا نهایت این است که او در تشخیص به خطا رفته است و با تو غرض ندارد!

بلی! اگر نصیحت گو از آغاز برای تو شناخته شده و مورد اتهام باشد، در این صورت مجالی برای پذیرش رأی او نیست. و لا قوه الا بالله. (۴۸۷)

۴۳- حقوق بزرگسالان

حق کسانی که از تو بزرگسالترند این است که آنان را حرمت نهی. و اگر کسی از ایشان در میدان دین و معنویت دارای سبقت و فضیلت است، بدین خاطر نیز او را ارجمند بداری!

از در مخالفت و خصومت با او رویارو نشوی. در راه رفتن بر او سبقت نگیری، کم خردش نپنداری، اگر رفتار ناهنجاری از او دیده شد، شکیباً باشی و به دلیل پیشنهادی دینداری و کهنسالی وی احترام وی او را نگاه داری زیرا حق سن و

سال چون حق اسلام و دینداری است. ولا قوه الا بالله. (۴۸۸)

۴۴- حق خردسالان و کوچکتران

خردسالان را باید مورد رحمت قرار دهی و در تربیت و تعلیمشان بکوشی، از لغزشها آنها چشم پوشی و بر خطاهای آنان پرده تغافل افکنی، با ایشان سازگار باشی و یاریشان دهی.

پوشش خطاهای کودکانه خردسالان، زمینه اصلاح رفتار آنان است و انگشت نهادن بر نقاط ضعف ایشان وجب تجری و بی باکی و تحقیر می شود.

باید با کودک مدارا کرد و با او روش برای رشد و هدایت وی مناسبتر است. (۴۸۹)

۴۵- حق نیازمندان و وامخوهان

حق آنان که نزد تو اظهار نیاز می کنند و از تو طلب یاری دارند این است که در رفع گرفتاری و حاجتش تلاش کنی و برای گشایش دشواریهایش دعا نمایی.

اگر در صداقت و راستگویی تردید داری و به او بدبین هستی، نخست در این نکته بیندیش که بی اعتمادی تو به معلول چیست؟ آیا وسوسه شیطانی سبب این تردید شده است تا تو را از خدمت به او و ثواب الهی محروم کند و نگذارد به پروردگار تقرب جویی! یا تردید تو علتی معقول منطقی دارد؟

به هر حال اگر تصمیم نداری نیازش را برآورده سازی، آبرویش را نریز و! زبان خویش او را در کن. هر چند اگر بتوانی بر تردیدها و سوسه های درونی غلبه پیدا کنی و حاجتش را بر آوری، نشان عزم راسخ توست. (۴۹۰)

۴۶- حق نیاز بر آوردان مسؤلان

حق کسی که نیاز خویش را نزد او اظهار می داری تا او نیازت را بر آورد، این است که اگر خواسته ات را بر

آورد و چیزی به تو عطا کرد، با تشکر و سپاس از او بپذیری و مراتب فضل او را قدردانی کنی و اگر عذری آورد و گفت نمی تواند در خواست تو را برآورده سازد، عذر او را بپذیری و به او بدگمان نشوی و عذر او را بهانه جویی نپنداری. و بر فرض که او بی جهت مالش را دریغ کرده باشد مال خود اوست و کسی را بر مالش توییخ نمی کنند هر چند در این صورت او ظالم به شمار آید همانا انسان بسیار ستمگر و سياهکار و ناسپاس است. (۴۹۱)

۴۷- حق شاد کنندگان و مسرت آفرینان

کسی که وسیله خشنودی تو را فراهم آورده و خداوند از طریق او تو را مسرور گردانیده است، حقش این است که اگر انگیزه اصلی او، شادمان ساختن تو بوده است، نخست خدای را شکر گویی و سپس از خود آن شخص قدردانی نمایی و در فکر جبران لطف او باشی.

و اگر منظور او مسرور ساختن تو نبوده است کار را به انگیزه و هدف دیگری انجام داده ولی در نهایت به نفع تو هم تمام شده است باز هم خدای را سپاس گو و بدان که اراده الهی در رسیدن این شادی به تو نقش داشته است. و به هر حال آن شخص را نیز دوست بدار و خیر خواهش باش زیرا وسیله لطف الهی در حق تو قرار گرفته، هر چند نیت آن نداشته است. ولا قوه الا بالله. (۴۹۲)

۴۸- حق بدی کنندگان و جفا کاران

کسی که واسطه شر شده و به وسیله او امری ناگوار به تو رسیده است، حقش

این است که اگر به عمد بوده، از او بگذری تا با عفو تو، ریشه بدی و بدخواهی کنده شود و هم نشان ادب و اخلاق والای تو باشد. خداوند می فرماید: آنان که پس از ستم دیدن درصدد انتقام برآیند مورد تعرض قرار نمی گیرند و... البته آن کس که از انتقام چشم ببوشد و صبر کند نشان اراده محکم اوست. و نیز خداوند می فرماید: اگر انتقام می گیری به قدر ستمی که دیده اید انتقام بگیری و اگر صبر کنید البته بهتر است.

اما اگر عمدی در کار نبوده است و آن شخص ندانسته و ناخواسته به تو جفا کرده است، نباید در فکر انتقام باشی و نباید خطا را با عمد مکافات دهی بلکه با شیوه ای شایسته او را از کردارش بازگردان. و لا قوه الا بالله. (۴۹۳)

۴۹- حقوق همکیشان

حق آنان همکیش تواند این است که مایه رحمت آنان باشی، با بد رفتارانشان مدارا کنی و به صلاح دعوتشان نمایی و از نیک رفتارشان تشکر کنی... پس به همه همکیشان خویش دعا کن، همه را یاری ده، موقعیت ارزشی هر یک را رعایت کن، کهنسالان را به جای پدر، کودکان را به جای فرزند و میانسالان را به جای برادر خود به شمار آور، هر کس نزد تو آمد با وی لطف و مهربان کن و حقوق برادری را در حقش مراعات کن. و لا قوه الا بالله (۴۹۴)

۵۰- حق اهل ذمه کافرانی که در پناه حکومت اسلامی اند

حق ذمیان و یهود و نصاری و مجوس که در جامعه اسلامی و یا در پناه حکومت اسلامی زندگی می کنند و حاکمیت

سیاسی اسلام را پذیرفته اند، توهم بپذیری عهد و پیمان خدا را در حقشان رعایت کنی، تنها چیزی را از آنان طلب کنی که در قرار داد و پیمان طلب کنی که در قرارداد و پیمان با ایشان قید شده و خود پذیرفته اند، خدا پسندانه با آنها رفتار کنی و به احترام خدا و رسول آنها را نیازاری.

زیرا از پیامبر - صلی الله علیه و آله - روایت شده است: هر کس به کفری که در پناه اسلام قرار گرفته، ستم روا دارد، با من دشمنی ورزیده است و من دشمن اویم. پس تقوای الهی را درباره کافران ذمی رعایت کن و لا حول قوه الا بالله. (۴۹۵)

استمداد از خداوند در ایفای حقوق

در پایان رساله حقوق پس از ترسیم حقوق الهی و اجتماعی و فردی مؤمنان چنین آمده است:

این حقوق پنجاه گانه بر سراسر زندگی انسان سایه افکنده است و آدمی به هر حال از مجموعه این قوانین و حقوق نمی تواند به دور بماند. عمل بر طبق این حقوق ضروری است و باید در ایفای این وظایف خطیر از خداوند استعانت و یاری جست.

هیچ نیرو و توانی نیست مگر متکی به خدای یگانه.

سپاس همه جانبه، مخصوص خداوندت پرودگار جهانیان است. (۴۹۶)

صحیفه سجادیه

مقدمه

در کنار روایات متعددی که از امام سجاد - علیه السلام - در کتابهای حدیثی یاد شده است، آثار مستقلی نیز در زمینه معارف اسلامی به آن حضرت نسبت داده اند، مانند تدوین یافته در جهان اسلام دانسته اند. (۴۹۷)

اهل دانش اذعان دارند که صحیفه سجادیه از نظر جایگاه ارزشی، پس از قرآن و نهج البلاغه قرار دارد و در شمار ارزنده ترین منابع معرفتی جای گرفته است. (۴۹۸)

محتوای معرفتی، توحیدی، اخلاقی و حتی حکمتهای سازنده و نصایح و رهنمودهای اجتماعی نهفته در لابلای مضامین این کتاب، خود گویاترین گواه بر ارزش آن است. آنچه از صحیفه اکنون در اختیار ماست، مشتمل بر پنجاه و چهارباب است که هر باب در بردارنده نیایشی ویژه می باشد.

در برخی از احادیث، تعدادی دعاها صحیفه هفتاد و پنج دعا دانسته شده است. (۴۹۹) این مجموعه به صورت کامل، اکنون در دسترس نیست و آنچه بیشتر آشناست، نسخه بهاء الشرف می باشد که تنها پنجاه و چهار نیایش را در بردارد.

مستدرکات صحیفه

از آنجا که تمامی ادعیه و نیایشهای امام سجاد - علیه السلام - در صحیفه کامله نیامده است. برخی از عالمان درصدد برآمدند

تا آن ادعیه را به عنوان مستدرکات صحیفه ثبت کنند از آن جمله:

محدث بزرگ، محمد بن حسن حر عاملی ره متولد ۱۱۰۴ هجری نویسنده کتاب ارجمند وسایل الشیعه صحیفه ای در تکمیل صحیفه سجادیه تالیف کرده و نام آن را اخت الصحیفه نهاده است.

برخی نقل کرده اند که شیخ محمد بن علی حرفوشی نیز که چهل سال قبل از صاحب وسائل بدرود حیات گفته است، مستدرکاتی بر صحیفه سجادیه داشته

است. (۵۰۰)

مرحوم شیخ آقا بزرگ در کتاب الذریعه (۵۰۱) و نیز مرحوم سید محمد مشکوه در مقدمه صحیفه سجاده، کسان دیگری را با مستدرکاتی دیگر یاد کرده اند که برای اطلاع فزونتر می توان به این دو منبع مراجعه کرد.

شرحهای نگاشته شده بر صحیفه

از جمله دلایل اهمیت جایگاه صحیفه در میان اندیشمندان اسلامی این است که بر آن شروح و حواشی متعددی نگاشته اند. کثرت این شروح گواه اهتمام آنان به مضامین و محتوای صحیفه و ارزش گذاری آنان به سند آن می باشد.

صاحب الذریعه متجاوز از شصت کتاب را یاد کرده که در این باره تالیف شده است. (۵۰۲)

برخی آن شرحها چنین است:

۱- شرح: از ابو جعفر محمد بن منصور بن احمد بن ادريس حلی متوفای ۵۸۹ هجری؛

۲- شرح: از ابو العباس احمد بن حسن بن رافع بن حسین سوان شیبانی موصلی متوفای ۶۸۰ هجری؛

۳- شرح: از ابن فتاح مفتاح زیدی متوفای ۸۷۷ هجری؛

۴- شرح از تقی الدین ابراهیم بن علی بن حسن بن محمد بن صالح بن اسماعیل کفعمی، صاحب مصباح متوفای ۹۰۵ هجری؛

۵- شرح: از عزالدین حسین عبدالصمد حارثی عاملی والد شیخ بهائی متوفای ۹۸۴ هجری؛

۶- شرح: از عزالدین حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی والد شیخ بهائی متوفای ۹۸۴ هجری؛

۷- شرح از سید حسین بن حسن بن ابی جعفر محمد موسی کرکی متوفای ۱۰۰۱ هجری؛

۸- شرح: از حاشیه شیخ بهایی معروف به حدیقه الهلالیه متوفای ۱۰۳۰ هجری؛

۹- شرح: از ابو جعفر بن محمد موسی کرکی متوفای ۱۰۰۱ هجری؛

۱۰- شرح از میر محمد باقر حسینی استرآبادی معروف به محقق داماد متوفای ۱۰۴۰ هجری؛

۱۱- شرح: از حاشیه فخر الدین محمد علی طریحی، صاحب البحرین متوفای

۱۲- شرح: از محمد بن شاه مرتضی معروف به مولی محسن فیض کاشانی متوفای ۱۰۹۱ هجری؛

۱۳- شرح: از فرائد الطریفه از علامه محمد باقر مجلسی متوفای ۱۱۱۱ هجری؛

۱۴- شرح: از نعمه الله بن عبدالله موسوی تستری معروف به سید نعمت الله جزایری متوفای ۱۱۱۲ هجری؛

۱۵- شرح از ریاض السالکین از علامه سید علی خان حسینی مدنی متوفای ۱۱۱۸ هجری؛

۱۶- شرح: از آقا حسین بن حق سلیمانی جیلانی متوفای ۱۱۲۹ هجری؛

۱۷- شرح: از علامه میرزا عبدالله افندی، صاحب کتاب ریاض العلماء متوفای ۱۱۳۰ هجری؛

۱۸- شرح: از سید محسن شامی متوفای ۱۲۵۱ هجری؛

۱۹- شرح: از سید محمد عباس تستری هندی متوفای ۱۳۰۶ هجری؛

۲۰- شرح: از علامه میرزا محمد علی چاردهی جیلانی مشهدی، متوفای ۱۳۳۴ هجری؛ (۵۰۳)

سند و رجال صحیفه کامله سجادیه

شهرت و حضور صحیفه کامله سجادیه در محافل علمی شیعه به پایه ای است که برخی دعاها ثبت شده در صحیفه را متواتر دانسته و آن را بی نیاز از بررسی سندی شمرده اند.

به طور مسلم نسخه های مختلف صحیفه، در تعداد دعاها و نیز تقدیم و تاءخیر آنها با یکدیگر تفاوتی دارند، اما در مجموع، این کتاب و انتساب آن به امام سجاد - علیه السلام - مجال تشکیک ندارد.

در مقدمه صحیفه آمده است:

اهمیت دادن اهل بیت و شیعیان به صحیفه موجب شد تا آن را با اساتید بسیاری نقل کننده و اجازات فراوانی در نقل آن بدهند. (۵۰۴)

علامه فقید شیخ آقا بزرگ تهرانی می نویسد:

سند صحیفه در هر طبقه و عصری سرانجام به امام باقر - علیه السلام - و زید شهید منتهی می شود که آن دو بزرگوار آن را از علی بن

الحسین - علیه السلام - نقل کرده اند.

سپس می نویسد: این صحیفه از متواترات نزد اصحاب است. (۵۰۵)

محقق بزرگ سید محمد باقر، مشهور به داماد، در شرح خویش بر صحیفه سجادیه می نویسد:

اساتید شیوخ حدیث در نقل صحیفه کامله سجادیه متواتر است و از طرق مختلف آن را نقل کرده اند. (۵۰۶)

محدث بزرگوار میرزا حسین نوری ره می گوید:

اسانید تمام نسخه های صحیفه - با تفاوتهایی که در اصل نسخه ها وجود دارد - همگی به متکل بن عمیر یا متوکل بن هارون باز می گردد و صحیفه را بزرگان طایفه روایت کرده و تلقی کرده اند و کسی در مقام انکار بر نیامده است. (۵۰۷)

البته صحیفه ای که اکنون موجود است از نظر سند به نجم الدین بهاء الشرف، ابوالحسن محمد بن حسن بن احمد بن علی بن عمر بن یحیی علوی حسینی می رسد که از علمای قرن ششم بوده است.

نجم الدین بهاء الشرف اسناد صحیفه را تا علی بن الحسین - علیه السلام - یکایک یاد کرده است.

حدیث صحیفه

در مقدمه صحیفه سجادیه حدیثی ثبت شده است که از چگونگی دست یابی متوکل بن هارون می گوید پس از شهادت زید بن علی بن الحسین فرزندش یحیی را ملاقات کردم.

یحیی بن زید عازم خراسان بود.

او از خانواده و خویشاوندان خود و پسر عموهایش احوال پرسید. بویژه از حال امام صاره - علیه السلام - سوال کرد.

به او گفتم آن حضرت در سلامتند و برای شهادت مظلومانه پدرت سوگوارند. یحیی گفت: آری عمویم محمد بن علی - علیه السلام - - باقر العلوم -

قبل از خروج پدرم علیه بنی امیه، به او یاد آور شد که خروج و قیام او منتهی به شهادت خواهد شد. ولی پدرم - زید بن علی - به هر حال از مدینه خارج شد و سرانجام آنچه امام باقر - علیه السلام - برای او پیش بینی کرده بود، رخ داد.

در این هنگام یحیی رو به جانب من کرد: و پرسید:

آیا از پسر عمویم - جعفر بن محمد - علیه السلام - درباره سرنوشت من چیزی شنیده ای؟

من در پاسخ گفتم: بلی مطالبی شنیده ام ولی دوست ندارم با بازگو کردن آنها خاطر تو را پریشان سازم؟

یحیی گفت: آیا مرا از مرگ می ترسانی!

ناگزیر، حقیقت را به او گفتم و یاد آوری شدم که امام صادق - علیه السلام - سرنوشتی زید بن علی - علیه السلام - برایش پیش بینی کرده است و او نیز به دار آویخته خواهد شد!

رنگ یحیی با شنیدن این مطلب تغییر یافت و گفت: یمحوالله مایشاء و یثبت و عنده ام الكتاب. (۵۰۸)

یعنی؛ خداوند آنچه را اراده کند محو می کند سرنوشت را می تواند تغییر دهد و آنچه را بخواند تثبیت می نماید و نزد خداست ام الكتاب.

سپس یحیی ادامه داد و گفت:

ای توکل! این تقدیر الهی است که برای ما علم و شمشیر قرار داده ولی پسر عموهای ما - امام باقر و امام صادق - علیه السلام - را تنها به وسیله علم تاءبید کرده است!

متوکل می گوید:

من به یحیی گفتم: براستی چرا گرایش مردم به امام صادق - علیه السلام - بیش از

گرایش به تو و پدرت زید است؟

یحیی گفت: زیرا آنها - امام باقر و امام صادق - علیه السلام - مردم را به زندگی می خوانند و ما مردم را به مرگ و شهادت دعوت می کنیم!

گفتم: آیا آنها داناترند یا شما؟

یحیی مدت سر به زیر افکند گویی به اهمیت سؤال متوکل می اندیشید، چون علم برتر می توانست درستی روش اما صادق - علیه السلام - را اثبات کند، زیرا حرکت و قیامی ارزشمندتر است که متکی به علم و آگاهی بیشتر باشد. یحیی که تا این لحظه سعی داشت بر حقانیت روش خود و پدرش اصرار ورزید با این حال چشم از سخن حق نپوشید و واقعیت را گفت.

یحیی پس از لختی اظهار داشت: ماخاندان، هر کدامان بهره ای از علم داریم با این فرق که آنچه ما می دانیم امام باقر و امام صادق - علیه السلام - میدانند ولی آنچه آنها می دانند ما نمی دانیم. یعنی دایره علم و دانش ائمه - علیه السلام - از سایر افراد گسترده است.

یحیی در ادامه این گفتگو پرسید:

آیا از امام صادق - علیه السلام - مطالبی یادداشت کرده ای و فا گرفته ای؟

بخشی از آموخته هایم را برای او بازگو کردم، از آن جمله دعایی بود که امام صادق - علیه السلام - آن بر من املا کرده بود. و گویا آن حضرت از پدر بزرگوارش امام باقر - علیه السلام - دریافت داشته بود و آن را از دعاهای صحیفه کامله می دانست.

یحیی نگاهی به دعا انداخت و آن را مطالعه کرد و

گفت:

آیا اجازه می دهی نسخه ای از این دعا را بنویسم؟

گفتم: ای پسر رسول خدا - صلی الله علیه وآله - آیا از من اجازه می گیری در حالی که از خود شما خانان و متعلق به شماست!

یحیی گفت: اینک به تو صحیفه ای را خواهم داد که پدرم زید از پدرم علی بن الحسین - علیه السلام - دریافت کرده است...

من با این خبر پیشانی یحیی را بوسیدم و گفتم، محبت شما بر ما واجب است...

یحیی بستهای را باز کرد، صحیفه ای را بیرون آورد، بر مهر آن بوسه زد و گریست!

صفحه را گشود و به چشمان خویش کشید آن گاه گفت:

اگر نبود که پسر نبود که پسر عمویم - امام صادق - علیه السلام - از شهادت من خبر داده است، این صحیفه را به تو نمی دادم، ولی اکنون به تو می دهم تا در حفظ و نگهداری آن بگوشی، بیم دارم که این صحیفه به دست بنی امیه بیفتد و آن را از اهلش دریغ دارند...

متوکل بن هارون می گوید: صحیفه همراه من بود تا خدمت تا خدمت امام صادق - علیه السلام - رسیدم، صحیفه را به آن حضرت نشان دادم و ایشان بسیار مسرور شد و فرمود: سوگند به خداوند! این خط عمویم زید و دعای جد من علی بن الحسین - علیه السلام - است.

آن گاه امام صادق - علیه السلام - به پسرش اسماعیل رو کرد و فرمود: آن صحیفه ای را که به تو سپرده ام بیاور!

اسماعیل صحیفه ای را آورد، امام آن را بوسید و

به چشمانش کشید و فرمود: این صحیفه به خط پدرم - امام باقر - علیه السلام - و املائی جدم علی بن الحسین زین العابدین (ع) است.

متوکل می گوید: از امام صادق - علیه السلام - در خواست کردم که دو صحیفه را با هم مقابله کنم.

امام اجازه فرمود و من دو صحیفه را مقابله کردم و هیچ تفاوتی میان آن دو ندیدم..

گسترده معارف در صحیفه سجادیه

چنان که در گذشته یاد کردیم، صحیفه سجادیه هر چند سراسر دعا و نیایش است و تمام مطالب آن به عنوان راز و نیاز انسان با پروردگار خویش ارائه شده است، ولی تامل و تحقیق در گستره مفاهیم و معارفی که امام سجاد علیه السلام در نیایشها خود جای داده است یک انسان خلوت تنهایی خود و بحران مشکلات زندگی، با خدای خویش دارد.

مناجاتهای صحیفه، در حقیقت نجوای علم و اخلاق و عقیده و سیاست است با روح موحدان و مناجاتیانی که در محراب عبادت و میدان جهاد و صحنه مبارزه با شیطانهای درونی و بیرونی حضور دارند.

امام سجاد - علیه السلام - از محراب نیایش، مکتبی سرشار از آموزش و پرورش پدید آورده و بایسته ترین خصلتها و ارزشها را در اندیشه ها را با لطافت و عطر مناجات درهم آمیخته و شیفتگان جمال حق را تا جایگاه شناخت حقایق اوج داده است.

دعاهای صحیفه با ذخایر معرفتیش، نمودی کامل و ارزشمند هنر تبلیغ و هدایتگری است.

هنر تبلیغ و هدایتگری

تبلیغ و رساندن پیام وحی به ژرفای جان انسانها و هدایت آنان به سوی ارزشهای الهی و جاودان، از آشکارترین وظایف هر امام و پیشوای امام الهی است.

امام سجاد - علیه السلام - همان مسئولیتی را دارا بود که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب - علیه السلام - بر عهده داشت و حسن بن علی - علیه السلام - و حسین بن علی - علیه السلام - آن را بر عهده داشتند و ایفا کردند.

رسالتها و وظایف امامان - علیه السلام - در اصل و بنیان با هم برابر است ولی شرایط و

مقتضیات زمان و نیازهای مردم هر عصر متفاوت است.

تفاوت شرایط و مقتضیات نمی تواند اصول را جابجا کند و آنها را از ارزش و اعتبار ساقط نماید، ولی می یابد شیوه ها و روشها را تغییر دهد. به عنوان مثال علی بن ابی طالب - علیه السلام - وظیفه داشت تا با ظلم و انحراف مبارزه کند و خلافت بحق خویش را به مردم بشناساند و رهبری امت اسلامی را به سوی نظام عقیدتی، سیاسی و اخلاقی اسلام ناب بر عهده گیرد و همین رسالتها را حسن بن علی و حسین بن علی - علیه السلام - نیز بر عهده داشتند. در حالی که واقعیت اسناد و مدارک تاریخ می نمایاند که هر یک از این امامان روش ویژه ای را در ایفای رسالت و مسوولیت یگانه خود اتخاذ کردند. این در حالی است که عقیده و پیام و هدف آنها کمترین تمایزی با یکدیگر نداشته است.

تفاوت و تمایزی که در زندگی ائمه مشهود می باشد، مربوط به روشها و برنامه هایی است که می بایست با توجه به شرایط و امکانات و مقتضیات عصر اتخاذ شود و نه مربوط به تفاوت مبانی و باورها.

این نکته مهم در مدارک روایی و منابع دینی مورد تاءیید تصریح قرار گرفته است و هم با مطالع تاریخ و سیره و سخنان ائمه - علیه السلام - بروشنی استفاده می شود. ما در این فصل از کتاب، درصدد هستیم تا حقیقت یاد شده را در زندگی و شخصیت امام سجاد - علیه السلام - تحقیق کرده و بنمایانیم که بر خلاف برخی پندارهای سست و سطحی، امام

سجاد تنها پیشوای اهل عبادت و محراب نبوده است بلکه در میدان سیاست دارای همان اصول علوی و حسینی بوده و در صحنه علم و اخلاق حضوری انکارناپذیر داشته است ولی این همه ره را به متقاضیان شرایط و امکانات عصر خویش در لابلای دعاها و مناجات‌ها به پیروان و شیعیان خود رسانده است.

نسلها زمانها نه همیشه از خطابه‌های آتشین و خطبه‌های ادیبانه و حکیمانه استقبال می‌کند و نه در هر شرایطی آمادگی روحی برای ستیز و نبرد را دارند بلکه از پس از بحران و ابتلائی بزرگ و طولانی، ملت‌ها درونگرا می‌شوند و به التیام دردها می‌اندیشند. در چنین شرایطی فراخوانی مردم به صحنهای جدی نبرد، چه بسا با شکست مواجه شود ولی از سوی دیگر نمی‌توان آنها را به خود و انهدا تا برای تسکین آلام خویش به انزوا و افیون و راههای ویرانگر کشیده شوند.

پیشوای هشیار و حکیم سعی می‌کند حتی از چنین شرایطی به نفع هدایت و ارشاد مردم و زنده نگاهداشتن ارزشها در جان نسلها استفاده کند.

تاریخ نشان می‌دهد که شیعیان در عصر امامت امام سجاد - علیه السلام - با جراحتهای سنگینی که از روزگار غصب خلافت و جنگ صفین و نهروان و جمل و روزگار احساس می‌کردند، مجالی برای نبردی دوباره با دستگاه اموی نداشتند. فشارهای روز افزون دستگاه خلافت و نافرجامی قیامهای توأبین، بذر یأس و ناامیدی را در روحها پراکنده ساخته بود.

در چنین شرایطی، امام سجاد - علیه السلام - نه اجازه داشت که به طور رسمی و علنی مانند امام باقر و امام

صادق - علیه السلام - به تعلیم و آموزش پیروان خود پردازد و نه امکان آن را داشت تا مانند علی بن ابی طالب - علیه السلام - قوایی را علیه دستگاه اموی گرد آورد.

این دو مشکل در میدان فرهنگ و سیاست و جامعه می توانست برای مدتی طولانی اندیشه و معارف شیعی را مورد غفلت قرار دهد تا آن را به بن بست رسیده، معرفی کند!

هنر رهبری در هدایت و تبلیغ جامعه، اقتضا می کرد تا رهبری علی رغم همه دشواریها، ارتباطش را با امت حفظ کند پیامش را به آنان برساند و اصول را در ذهن ایشان زنده نگاه دارد.

صحیفه سجادیه و نیایشهای سراسر رمز و راز آن با محتوای عقیدتی، اخلاقی و سیاسی خود، نمودی روشن از این گونه رهبری و هنر هدایتگری است. اکنون به بیان گوشه ای از معارف نهفته در صحیفه سجادیه می پردازیم تا ابعاد علمی، اخلاقی و سیاسی و اجتماعی آن را به گونه ای ملموس ترسیم کنیم.

باورهای اصولی، در صحیفه سجادیه

مقدمه

صحیفه سجادیه در لابلای مطالب فراوان خود، اصول عقاید و باورهای بنیادین شیعه را که برگرفته شده از اسلام ناب محمدی - صلی الله علیه و آله - منبع زلال قرآنی است، مطرح ساخته است.

ما بدون این که درصدد کاوشی همه جانبه باشیم به بخشی از آن حقایق اشاره خواهیم داشت:

توحید و شناخت خداوند

با توجه به ارتباط جدایی ناپذیر دعا نیایش با شناخت معبود، فرازهای صحیفه سجادیه از غنی ترین منابع معرفت خداوند و صفات جمال و جلال او به شمار می آید.

فراوانی مطالب در این زمینه به قدری است که حتی یاد آوری فهرست گونه آنها در مجال این نوشته نمی گنجد. از این رو بدون اینکه ادعای استقصا داشته باشیم به بخشی از آن معارف گسترده اشاره می کنیم.

خداوند، خود معرف خویش

و الحمد لله علی ما عرفنا من نفسه و الهمنا من شکره، و فتح لنا من ابواب العلم بربوبیتة و و دلنا علیه من الاخلاص له فی توحیده. (۵۰۹)

سپاس ویژه خداوند، بدان خاطر که به وسیله وحی و برانگیختن رسولان خویش را به ما معرفی کرد و شکر گزاری در برابر نعمتهایش رسولان خویش را به ما معرفی کرد و شکر گزاری در برابر نعمتهایش را به ما الهام نمود و درهایی از علم به مقام

پرودگاریش را بر روی ما گشود و ما را به اخلاص در توحید راهمایی کرد.

خداوند، یگانه و بی همتا

اللهم انی اشهد وکفی بک شهیدا سماءک وارضک و من اسکنتهما من ملائکتک وسائر خلقک فی یومی هذا و ساعتی هذه و لیلیتی هذه، انی اشهد انک انت الله الذی لا اله انت. (۵۱۰)

خداوند! تو را گواه می گیرم و گواهی تو خود کافی است. و آسمان و زمین و ساکنان آن دو - فرشتگان و سایر مخلوقات - را نیز در این روز و ساعت و در این شامگاه به گواهی می طلبم که من به یگانگی تو شهادت می دهم و تو آن خدایی هستی که جز تو معبودی نیست.

خداوند بی ضد و بی شریک

اللهم... انی لا اجعل لک ضدا و لا ادعو معک ندا (۵۱۱)

خداوند!.. من برای تو ضد وجود و نیرویی که بتواند مستقل از تو و در قبال تو عرض اندام نماید قرار نمی دهم و هیچ چیز و هیچ کسی را در پرستش شریک تو نمی خوانم.

ویژگی این دعاها و نیایشها این است که باید آنها را به صورت اخبار درآورده و با زیان خیر و شیوه اقرار، انسان را به تفکر وادامی دارد و نهاد او را به پایبندی و تعهد در قبال آنچه اقرار می کند فرا می خواند و این همان رسالاتی است که از شیوه کار آمد نیایش بر می آید.

انت الذی لم یعنک علی خلقک شریک ولم یوازرک فی امرک ولم یکن لک مشاهد و لا نظیر. (۵۱۲)

خداوند! تو آنی که کار آفرینش و رسیدگی به خلق، شریکی نداری که تورا یاری دهد و در انجام و تدبیر امور، وزیری نداری که تو را کمک نماید و برای تو ناظر و نظیری

نیست.

انت الذی لا ضد معک فیعاندک، و لا عدل لک فیکاثرک، و لا ند لک فیارضک. (۵۱۳)

خداوند! تو آنی که نیروی معارضی در کنارت نیست تا به عناد و ستیز با تو برخیزد و کسی همگون و همانندت نیست تا بر تو فزونی جوید و شریک نداری تا به مقابله و معارضه تو اقدام کند.

اهمیتی اعتقاد به توحید

اللهم... و انی و ان لم اقدم ما قدوه من الصالحات فقد توحیدک و نفی لاضداد و الاشباه عنک (۵۱۴)

خداوند!... هر چند من مانند تلاشگران در میدان طاعت و عبادت، اعمال نیک و صالحی را برای جهان آخرت پیش فرستاده ام هر چند تهیدست و فرومایه ام اما یک اندوخته گرانبها دارم و آن این است که اعتقاد به توحید دارم و این بار مقدس را توشه خویش ساخته ام و هر گونه ضد و شریک و شبیه را از تو نفی کرده ام.

امام سجاد - علیه السلام - با این بیان به انسان تعلم می دهد که اعتقاد به توحید از چنان اهمیتی برخوردار است که انسان می تواند همه کاستیها و نارساییها خود را در پرتو اهمیت و کمال آن جبران کند و انتظار داشته باشد که خداوند به خاطر این اندوخته او را بپذیرد.

صفات خداوند

از آنجا که ذات خداوند فراتر از آن است که در محدوده ذهن آدمیان بگنجد و برتر از آن است که در قلمرو حس در آید، شناخت صفات آن حقیقت نامحسوس، و بر شمردن آن صفات، راهی است هموار، برای نزدیک شدن به حریم معرفت او و مناجات و راز و نیاز با حضرت یگانه اش. صحیفه سجادیه به دلیل این که بنیانش بر نیایش و گفتگوی با خدانهاده شده است، به گونه طبیعی یاد و نام و صفات خدا، بیش از هر یاد و سخن دیگری در آن نمایان است. ولی امتیاز آشکاری که صحیفه سجادیه و سایر ادعیه ائمه (علیهم السلام) با دعاها و نیایشهای دیگران دارد این است که - علاوه بر محتوای پیامدها

- در بعد اسما و صفات الهی از غنا و فراگیری ویژه ای برخوردار است.

مناجاتیان، معمولاً با بینش و گرایش ویژه فکری، علمی، سیاسی و اجتماعی خود تنها خدا را با صفاتی می خوانند که خویش را بدانها محتاجتر می بیند.

آنان که اشتیاق به بهشت و نعمتهای اخروی در وجودشان شعله ورتر است به رحمت و فضل و وسعت و امتنان الهی بیشتر تمسک می جویند و آنان که از لهیب سوزان جحیم و رنجهای قبر و قیامت بیشتر بیمناکند، خدا را با اوصاف غفور و تواب و وهاب و... می خوانند. ولی دعاهای صحیفه و سایر ادعیه رسیده از معصومین (ع) همانگونه که در محتوای علمی و معرفتی غنی و فراگیر است در توجه به ابعاد صفات و جلوههای حق ممتاز می باشد.

بدیهی است که امام (ع) با یاد کردن هر صفت از صفات الهی، هدف خاصی را دنبال کرده و پیام ویژه ای را به شاگردان و پیروانش ابلاغ نموده است ولی این نوشته، گنجایش آن بررسی تفصیلی را ندارد. از این رو به بیان اجمالی و فهرست گونه بخشی از آن صفات می پردازیم.

بخشی از صفات الهی که امام سجاد (ع) خداوند را بدانها یاد کرده، از این قرار است:

الاول الاخر، الحمید، الجواد، الکریم، العزیز، القدیر، العظیم، القدیم، القریب، المجیب، السمع، العلیم، الغفور، الرؤوف، المنان، المعید، التواب، الواحد، الاحد، الصمد، الوهاب، الشاکر، المحسن، المجل، المالک، العفو، المحب، الضامن، الخالق، المصور، المقدر، الواسع، الحافظ، الحلیم، الشدید، المحمود، الناصر، الولی، الرزاق، الوارث، الفرد، الکبیر، العلی، الرحمن، الرحیم، البصیر، الخبیر، الدائم، الناظر الحنان، المجید، الکافی.

در کنار این صفات، صفتهای

ترکیبی بسیار گسترده ای در مضامین صحیفه، ذوالعرش العظیم، مالک الملک، المنان، بالجسیم، الغافر للعظیم المتفضل بالاحسان، المتطول بالامتنان، الوهاب الکریم، ذوالجلال و الا-کرام، ارحم من کل رحیم، ذو رحمه، ذو رحمه واسعه، خیر المنعیم، ذوالبها و المجد، خیر الغافرین، فارح الهم، کاشف الغم، عدل العادلین اکرم المسئولین، خیر الرازقین، خیر المجیرین و....

عدل الهی

یکی از ویژگیها و امتیازات شیعه بر بعضی از گروهها و دیگر مذاهب اسلامی، اعتقاد عمیق به عدل الهی است. امام بعضی سجاه - علیه السلام - این عقیده را از زوایای مختلف و در کاربردهای گوناگونانش مورد توجه قرار داده است. از آن جمله:

انی اشهد انک انت الله الذی لا اله الا انت، قائم بالقسط، عدل فی الحکم، روف بالعباد. (۵۱۵)

خداوند! من گواهی می دهم که جز تو خداوند گار و معبودی نیست، تویی به پا دارنده قسط و حکم کننده به عدل و دارای رافت و رحمت بر بندگان،

از آن جا که بیان برخی مجازاتها برای گناهان، ممکن است این سؤال را در ذهن شنونده پدید آورد که آیا براستی میان گناه و مجازات آن، رعایت عدل و انصاف شده است، امام سجاد - علیه السلام - بارها و در دعاها به این پرسش، پاسخ داده و فرمود است:

.... ان سنتک الافضال، و عادتک الاحسان، و سیلک العفو فکل البریه معترفه بانک غیر ظالم لمن عاقبت و شاهده بانک متفضل علی من عافیت و کل مفر علی نفسه بالتقتصیر عما استوجبته. (۵۱۶)

خداوند! سنت و روش همیشگی تو، بذل و بخشش است و برنامه مداوم تو احسان و شیوه ات عفو و گذشت می

باشد، بر این اساس همه آفریدگان، به راه نداشتن ظلم در عقوبتها و نظام کیفیت اعتراف دارند گواهی می دهند که هر کس از بند درد و رنج و عقوبت رهد از لطف و عنایت تو بهره جسته است، و همگان به کوتاهی و تفصیر خویش در پیشگاهت اقرار دارند.

لطف و رحمت الهی

روح دعا و نیایش، التجا به لطف و رحمت خداست. از این رو در صحیفه سجادیه، یاد رحمت گسترده خدا، بیشترین درس و زمزمه ای است که روح را می نوازد و جان را امید می بخشد.

امام سجاد - علیه السلام - در فرازی از نیایش خود به خداوند عرضه می دارد:

یا من لا تفتنی خزائن رحمته صل علی محمد و آله و اجعل لنا نصیباً من رحمتک.

ای خداوندی که گنجینه ها و خزانه رحمت خویش فنا نمی پذیرد، بر محمد و خاندان او درود فرست و از بیکران رحمت خویش مرا بهره مند ساز!

در دعایی دیگر امام چنین بیان داشته است:

انت الذی تسعی رحمته امام غضبه (۵۱۷)

خداوند! تو آنی که لطف و رحمت در پیشاپیش غضبت حرکت می کند.

انت الذی اتسع الخلائق کلهم فی وسعه (۵۱۸)

تو آنی که تمامی آفریده ها، در گسترده لطف و قدرتش جای دارند و قرار گرفته اند.

علم و قدرت الهی

یا الله الذی لا یخفی علیه شیء فی الارض و لا فی السماء و کیف یخفی علیک یا الهی ما انت تدبره... (۵۱۹)

خداوند! ای آن که چیزی در زمین و آسمان بر او مخفی نیست خداوند! چگونه ممکن است چیزی بر تو مخفی باشد با این که تو خود آن را آفریده ای!

چگونه ممکن است تحت نظارت و کنترل و شمارش نداشته باشی موجودی را که خود آن را ساخته ای! چگونه ممکن است از تو نهان باشد آنچه خود برایش برنامه ریزی کرده ای و تحت تدبیر قرار داده ای.

در این فرازها، امام سجاد - علیه السلام - علاوه بر

مطرح ساختن گسترده علم خدا، دلایل عقلی سیطره علم خدا بر زوایای مسایل خلق را به گونه ای غیر مستقیم بیان داشته است.

امام سجاده - علیه السلام - در بیان قدرت الهی می فرماید:

.... قدرته التی لا تعجز عن شیء و ان عظم، و لا یفوتها شیء و ان لطف. (۵۲۰)

قدرتی که با وجود آن از هیچ کاری، - هر چند بزرگ و گران باشد - عاجز نیست و هیچ چیزی - هر چند ریز باشد - از او مخفی نمانده و از دایره قدرت و احاطه فوت نخواهد شد.

امام سجاده - علیه السلام - در عبارتی دیگر یاد آور شده است که اگر طبیعت و مظاهر آن، تحت فرمان بشر قرار دارد و ما می توانیم به گونه ای دلخواه از عناصر زمین و طبیعت در جهت منافع خود بهره گیری کنیم، این خود به اراده و قدرت خداست و این اوست که نظام جهان را به گونه ای پی ریزی کرده که در خدمت انسان و مقهور او باشد.

... کل خلیقته منقادہ لنا بقدرته... (۵۲۱)

تمامی آفریده های خدا، به قدرت او، رام و فرمانبرار مایند

عزت و بی نیازی خداوند

اللهم یا ذاالملك المتبذ باخلود و السلطان الممتنع بغير جنود و لا عون، العز الباقي عل مر الدهور و خواکی الاعوان و مواضی الازمان و الایام (۵۲۲)

بار الها! ای فرمانروای جاودان که فرمانروایت ابدی است، ای دارنده سلطه بر هستی که بدون لشکر و پشتیبان، نیرومند و توانایی، ای عزتمندی در طول روزگاران و گذشت ایام، همچنان باقی است.

امام سجاده - علیه السلام - درباره بی نیازی و غنای خداوند

از خلق، بیانی این چنین دارد:

تمدحت بالغناء عن خلقك و انت اهل الغنى عنهم و نسبتهم الى الفقروهمم اهل الفقرا اليك. (۵۲۳)

خداوند! تو خویش را بی نیازی از آفریده هایت ستوده ای و براستی تو شایسته بی نیازی هستی، و از سوی دیگر آفریده هایت را به فقر و نیاز نسبت داده ای و براستی آنها به تو نیازمند و وابسته اند.

ناتوانی انسان از وصف کامل خداوند

هر چند نایشهای صحیفه، آمیخته با یاد وصف خداست ولی امام سجاد - علیه السلام - در موارد متعددی به این حقیقت تصریح کرده است که نیروی تخیل و فهم آدمیان هرگز قادر نیست که صفات الهی را آن گونه که شایسته ذات اوست، توصیف تصویر نماید.

امام سجاد - علیه السلام - در این باره فرموده است:

انت الذی قصرت الاوهام عن ذاتیک و عجزت الافهام عن کیفیتک و لم تدرك الابصار موضع اینتک، انت الذی لا تحد فتکون محدودا و لم تمثل تفتکون موجودا... (۵۲۴)

واژه ها در توصیف تو ناتوانند و به هنگام ترسیم ارزشهایت، از ناتوانی به گمراهی می روند و تار و پود الفاظ در زیر بار ستایش تو از هم می گسلد. اندیشه های نیرومند که از پیچیده ترین و باریکترین گذرگاههای معرفت می گذرند در وادی کبریایی تو سرگردان می مانند.

تداوم خط رسالت در طول تاریخ

فی کل دهر و زمان ارسلت فیه رسولا، و اقامت لاهله دلیلا من لدن آدم الی محمد - صلی الله علیه و آله - من ائمه الهدی و قاده اهل التقی علی جمیع السلا. (۵۲۵)

خداوند! در هر عصر وزمانی رسولی را فرستادی و برای هر نسل دلیلی را بر پا داشتی، از روزگار آدم تا عصر پیامبر خاتم محمد - صلی الله علیه و آله - که درود تو بر او و خاندانش؛ خاندانی که پیشوایان هدایت و پیشروان اهل تقوایند، بر تمامی آنها درود.

پیامبر اسلام، خاتم پیامبران

اللهم صل علی محمد خاتم النبیین و سید المرسلین. (۵۲۶)

خداوند! بر محمد که پایان بخش سلسله پیامبران و سرآمد نسل رسولان است، درود فرست!

اصحاب راستین پیامبر - صلی الله علیه و آله -

اللهم و اصحاب محمد خاصه احسنوا الصحابه، و الذين آبلو البلاء الحسن في نصره و كانفوه... (۵۲۷)

خداوند! پاداش نیک عطا کن به اصحاب محمد - صلی الله علیه و آله - بویژه آنان که همراهی با پیامبر را همواره نیکو داشتند و آنان که در یاری آن حضرت آزمونی شایسته دادند، کمک رساندند، به جمع یارانش شتافتند و با سرعت، دعوتش را لبیک گفته، دلایل رسالتش را پذیرا شدند. در اظهار دین اعتلای اسلام، از زن و فرزند گسستند و در راه تثبیت رسالت پیامبر با پدران و فرزندان آنها رود ررو شدند و جنگیدند و در پرتو وجود آن حضرت به پیروزی رسیدند.

قرآن دلیل حقانیت پیامبر - صلی الله علیه و آله -

اللهم و كما نصبت به محمد علما للدلاله عليك... فصل علی محمد و آله، و اجعل القرآن وسیله لنا الی اشرف منازل الکرامه. (۵۲۸)

خداوند! همان گونه که به وسیله قرآن و جلوه های اعجازی آن، محمد - صلی الله علیه و آله - را برای رهنمایی و هدایت خلق به سوی خودت، منصوب داشتی... بر او و خاندانش درود فرست و قرآن را وسیله راهیابی ما به شرافتمندترین مراتب کرامت قرار ده!

قرآن فراتر از همه کتابهای آسمانی

اللهم انک... جعلته مهمنا علی کل کتاب انزلته، و فضلته علی کل حدیث قصصه (۵۲۹)

خداوندی! این توای که قرآن را در بردارنده همه حقایق اصولی کتابهای آسمانی پیشین و گواه و امانتدار آنها دادی و بر سایر سخنانی که برای آدمیان گفته اید، برتری بخشیدی.

قرآن روشنگر، ظلمتها

و جعلته نورا نهتدی من ظلم الظلاله و الجهاله باتباعه.

خداوند! قرآن را نوری قرار دادی که ما در پرتو پیروی از آن ظلم گمراهی و جهالت برهیم و ره به هدایت بریم.

قرآن شابخش حقجویان

و جعله... شفاء لمن انصت التصدیق الی استماعه.

خداوند! قرآن را مایه شفا قرار دادی برای کسی که برای پذیرش حق بدان گوش فرا دهد.

قرآن ملاک تشخیص حق

و جعلته.. میزان قسط لا یحیف عن الحق لسانه. (۵۳۰)

خداوند! قرآن را ترازوی قسط و ملاک سنجش عدل و درستی قرار دادی، ترازویی که شاهینش از حق درستی در نمی گذرد.

حقایق قرآن، نیازمند مفسری الهی

اللهم انك انزلته على نبيك محمد - صلى الله عليه وآله - مجملا و الهمة علم عجائبه مكملا. (۵۳۱)

خداوند! قرآن را بر پیامبرت محمد - صلى الله عليه وآله - بهگونه ای مجمل فرو فرستادی و آگاهی به شگفتیهای نهفته در قرآن را به صورت کامل، به پیامبرت الهام کردی.

امامان (علیه السلام) وارثان علم پیامبر (صلى الله عليه وآله)

امامان - علیه السلام -، و فضلنا على من جهل علمه.. (۵۳۲)

خداوند! ما خاندان پیامبر - صلى الله عليه وآله - را وارثان علم قرآن همراه با تفسیر آن قرار دادی و در پرتو این دانش ما را بر کسانی که از چنین دانشی محرومند، برتری بخشیدی.

امامان، گنجینه داران معارف قرآن

اللهم فکما جعلت قلوبنا له حملة و عرفتنا برحمتك شرفه و فضله، فصل على محمد الخطيب به و على آله الخزان له. (۵۳۳)

بارالها! آن گونه که قبله‌های ما را حامل علوم قرآن قرار دادی و فضل و شرافت قرآن را به لطف خویش به ما لطف خویش به ما شناساندی، بر محمد - صلى الله عليه وآله - که همواره زبانش به قرآن را به لطف خویش به ما شناساندی، بر محمد - صلى الله عليه وآله - که همواره زبانش به قرآن گویا بود، درود فرست، و همچنین بر خاندان محمد - صلى الله عليه وآله - که گنجینه داران قرآن علوم قرآنی اند.

خاندان پیامبران - صلى الله عليه وآله - رهبران خلق به سوی خدا

اللهم... و انهجت باله سبل الرضا اليك. (۵۳۴)

خداوند! به وسیله خاندان پیامبر - صلى الله عليه وآله - راهها رضا و خشنودی را که به سوی

تو منتهی می شود، آشکار ساختی و بندگان با پیروی از خط خاندان می توانند رضا و خشنودی تو را به دست آورند.

خاندان پیامبر - صلی الله علیه و آله -، بر گزیدگان خدا

رب - صل علی اطائب اهل بیته الذین اخترتهم لا - مرک و جعلتهم خزنه علمک، و حفظه دینک، و خلفاءک فی ارضک.
(۵۳۵)

(پروردگارا! بر پاکیزه گان از خاندان پیامبر - صلی الله علیه و آله - ائمه معصومین - علیه السلام - درود فرست؛ آنان که برای امر دین انتخابشان کرده ای و ایشان را خزانه داران علمت و حافظان دینت و جانشینان خویش در زمین قرار داده ای.

خاندان پیامبر - صلی الله علیه و آله -، پاکیزگان از گناه

و طهرتھم من الرجس و الدنس تطهرا بارادتک. (۵۳۶)

پروردگارا! تو خاندان پیامبرت را به اراده خویش از هر پلیدی و ناپاکی، منزه ساختی.

فلسفه تداوم امامت

اللهم انک ایدک دینک فی کال اوان بامام اقمته علما لعبادک، و منارا فی بلادک.

خداوندا! تو ای که برستی در هر فصلی از روزگاران، دین خویش را به وسیله امام و پیشوایی که خود را برای مردمان نصب کرده ای، یاری کرده و ان امام را در جغرافیای زمین مایه روشنی و روشننگری قرار داده ای.

از این فراز دعای امام سجاد - علیه السلام - فلسفه ضرورت تداوم امامت و رهبری دینی استفاده می شود، زیرا به فرموده آن امام هر روزگاری نیازمند پیشوا و امامتی الهی است. و آن رهبران باید منتسب به خداوند و تائید شده از سوی او باشد تا بتوانند با نور هدایت خویش خلق را به سوی ارزشهای دینی دعوت

کنند و به آنان تجمع بخشند.

فلسفه لزوم اطاعت از امام - علیه السلام -

بعد ان وصلت حبله بحبلک و الذریعه الی رضوانک و افترضت طاعته، و حذرت معصيته...

خداوندا! (امامان معصومین - علیه السلام - را برای هدایت مردم گماری) پس از این که ریسمان آنان را به ریسمان خویش پیوند زدی (و رابطه الهی میان ایشان و خودت برقرار کردی تا آنان از حد انسانهای معمولی فراتر آیند و شایستگی رهبری و هدایتگری را پیدا کنند) و این چنین، امامان - علیه السلام - را وسیله راهیابی به خوشنودی خود و بهشتی قرار دادی و اطاعت از ایشان را واجب ساختی و خلق را از مخالفت با ایشان بر حذر داشتی.

عارفان به مقام ائمه معصومین - علیه السلام -

اللهم صل علی اءولیائهم المعترفین بمقامهم، المتبعین منهجهم، المقتفین آثارهم، المستمسکین بعروتهم، المتمسکین بولایتهم...

خداوندا! بر دوستان خاندان پیامبر - صلی الله علیه و آله - درود فرست؛ آنان که به جایگاه و منزلت امامان - علیه السلام - اعتراف دارند، راه ایشان را پیروی می کنند، آثار و نشانه های معصومین را پی می گیرند، به ریسمان (محبت و معارف) آنان چنگ می زنند، به ولایتشان تمسک می جویند، به پیشوایی و امامتشان اقتدا می کنند، در برابر فرمان ایشان تسلیمند، در راه طاعتشان تلاشگرند، و در انتظار روز پیروزی و حاکمیت آنان ظهور صاحب الزمان - علیه السلام - به سر می برند، چشم به سوی ایشان دوخته اند.

بر اینان درود فرست؛ درودهایی پایدار، پاکیزه و بالنده در هر بامداد و شبانگاه. در این عبادت‌های نیایشی، امام سجاد - علیه السلام - مغز ولایت و مفهوم شیعه بودن و آرمان مقدس حاکمیت معصومان را به نسلها با زبان نیایش تعلیم دادن و تلقین

کرده است و میان محبت و عمل آرمان پیوندی ژرف پدید آورده است.

ارجمندی شیعه، در نگاه امام - علیه السلام -

و سلم عليهم و لی ارواحهم و اجمع على التقوی امرهم، و اصلح لهم شئونهم و تب عليهم، انک التواب الرحیم، و خیر الغافرین، و اجعلنا معهم فی دارالسلام برحمتک یا ارحم الراحمین. (۵۳۷)

خداوند! بر دوستان اهل بیت - علیه السلام - و بر روح آنان سلام فرست، کارهایشان را بر محور تقوا و پرهیزکاری سامان بخش و شؤون مختلف زندگی آنان را اصلاح کن و بر آنان لغزشهایشان ره ببخشی، زیرا تو بسیار توبه پذیر زیرا تو بسیار توبه پذیر و رحمت آفرینی و بهترین بخشاینده ای.

خداوند! ما را در دارالسلام همراه با دوستان اهل بیت قرار ده! ای مهربانترین مهربانان!

آرمانهای متعالی، در مکتب انتظار

اللهم فاوزع لوالیک شکر ما انعمت به علیه... و آته من لدنک سلطنا نصیرا و افتح له فتحا یسیرا و اعنه برکنک الاعز، و اشدد ازره...

خداوند! به ولی خویش آن امامی که در هر زمان حضور دارد و زمان خالی از وجود او نیست روح شکر در برابر نعمتهایت را الهام کن... و از جانب خویش به او نیرو توانی چشمگیر عنایت کن. درهای مشکلات را به آسانی برایش بگشا و با ارکان شکست ناپذیر خویش او را یاری ده و توانش را فزونی بخش..

و اقم به کتابک و حدودک و شرائعک و سنن روسلک.

خداوند! به وسیله ولی خویش امام عصر (ع) احکام و قوانین و معاوفا قرانت رابر پا دار و شریعتها و سنتها رسولت را پایداری بخش.

و احی به مااماته الظالمون من معالم دینک

خداوند! آن ارزشهای دینی و نشانه های بارزی را که ظالمان میرانده اند، به وسیله ولی خویش امام عصر (ع) زنده گردان!

احی به

مااماته الظالمون من معالم دینک.

خداوند! زنگار ستم را، آن زنگار نشسته بر سیمای تابناک شریعت الهی را به وسیله امام عصر - علیه السلام - از چهره شریعت بزایی!

و اجل به صداء الجوار عن طریقتک

(خداوند! زنگار ستم را، آن زنگار نشسته بر سیمای تابناک شریعت الهی را به وسیله امام عصر - علیه السلام - از چهره شریعت بزداي!

و ابن به الظراء من سیلک.

سختیها و دشواریهای راه خویش را به وسیله او بر طرف گردان!

و ازل به الناکیین عن صراطک

عدول کنندگان از طریق ایمان و دین و شریعت را به وسیله امام عصر - علیه السلام - از میان بردار!

و امحق به بغاه قصدک عوجا (۵۳۸)

آنان را که بدخواه دینند و برای راه راست، کجی و ناهمواری آرزو می کنند، به وسیله امام عصر - علیه السلام - نابود گردان!

اگر توجه شود که امام سجاد - علیه السلام - در چه شرایطی این دعاها و درسهای زمزمه گونه ای را به گوش پیروان خود می رسانده است، بروشنی این نتیجه آشکار خواهد شد که امام سجاد - علیه السلام - با وجود این که به طور علنی به تحقیر قوای رزمی علیه حاکمیت‌های جائز زمانش پرداخته است ولی در تعالیم خود بنیان اندیشه ظلم ستیزی و اعتقاد به حاکمیت دین و ضرورت رهبری پیشوای الهی و اهداف و برنامه های حکومت اسلامی را پی ریخته و از سوی دیگر ماهیت دین ستیز و فسادگر و ستم پیشه حاکمان زمان خویش را اعلام داشته است. و اینها چیزهایی نبود که شیعیان و هواداران او از نیایشهای آن

حضرت استشمام نکنند و درس نگیرند.

هواداران امام - علیه السلام - شرایط آن حضرت را درک می کردند و راز و رمز سخنان او را باسانی در می یافتند.

امام سجاد - علیه السلام - با این جملات، آرمان انتظار را در جهت دین خواهی و دینداری و ظلم ستیزی و عدل گستری، هدایت می کرد به باورهای شیعه جهتی بایسته می بخشید. چنان که امروز ما نیازمند آنیم که روح ولایت و انتظار را از فرو افتادن در وادی رخوت و تکلیف گریزی و بی تفاوتی دور ساخته و به وادی واقعیت‌های زنده زندگی دینی و اجتماعی سوق دهیم.

مناسبات امام و امت

در سخنان پیشوایان دین بویژه امیر المؤمنین مناسبات امام و امت تحت عنوان حقوق متقابل امت، یا وظایف امام در برابر امت و مسئولیت رعیت در قبال امام مطرح شده است.

دعاهای صحیفه نیز از این حقیقت با بیان مخصوص خود - که همان شیوه ابراز حقایق در قالب نیایش است - یاد کرده و امام سجاد - علیه السلام - در این باره چنین فرموده است:

... و الن جانبه لا ولیائک، و ابسط یدہ علی اعدائک، و هب لنا راءفته و رحمته و تعطفه و اجعلنا له سامعین مطیعین، و فی رضاه ساعین و الی نصرته و المافعه هته مکنفین و الیک رسولک صلواتک اللهم علیہ و آله بذلک متقرین (۵۳۹)

خداوند! به امام عصر و پیشوایی که برای امت در هر روزگار قرار داده ای، صبر و بردباری و نرمخویی در برابر دوستانت عنایت کن، دستانش را علیه دشمنانت بگشای رافت و رحمت رضای او تلاش کنیم و در یاری وی

و دفاع از او همت گماریم و از این رهگذر به رسول تو - پیامبر اکرم (ص) تقرب جوئیم.

در این بخش از دعای صحیفه به گونه ضمنی ارزشهای رهبری در مدیریت نیروی انسانی و جامعه اسلامی یاد آوری شده و نرمخویی و دشمنی ستیزی و راءفت به رعیت مورد تصریح قرار گرفته است.

از سوی دیگر وظایف رعیت در برابر امام عدل و مصلح خیر خواه نیز بر شمرده شده است: ۱- لزوم حرف شنوی و اطاعت از او - در برنامه های اجتماعی و حکومتی همانند برنامه های دینی، ۲- لزوم جلب رضایت و خشنودی امام، ۳- لزوم یاری امام و دفاع از حریم وی، ۴- اطاعت و حمایت از امام، خود دارای پاداش و ارزش دینی و مایه تقرب به خداست.

نباید از نظر دور داشت که منظور امام سجاده از امام، پیشوای عدل الهی است و نه هر کسی که به جبر و ستم و بدون داشتن صلاحیت علمی و ایمانی بر مردم سروری کند و حکم راند! زیرا قبل و به این دعا مشخصات امام عدل و رهبری الهی را بیان داشته و مجال هر گونه شبهه را از بین برده است. چنان که در برخی از دعاهای دیگر با صراحت هر چه تمامتر از هر گونه ظلم و سیهکاری ستم پیشگان بیزاری جسته و فرموده است: و لا- تجعلنی للظالمین ظهیرا، و لا لهم علی محو کتابک یداً و نصیرا (۵۴۰)

خداوند! مرا یار و پیشگان ستمکاران قرار مده و وسیله قدرت و پیروزی ظالمان در مسیر از میان بردن قرآن، مگردان!

امام سجاده - علیه السلام -

در این عبارت یاری ظالمان را زمینه از میان رفتن قرآن معرفی کرده و روح دینداری و قرآن پذیری را مابین با مدد رسانی به ظالمانی شناسانده است.

پیامبران و امامان - علیه السلام -، حجت خدا بر خلق

رب صل علی اطائب اهل بینه الذین اخترتهم لامرک و جعلتهم.. حفظه دینک و خلفاءک فی ارضک و حججک علی عبادک.
(۵۴۱)

پروردگارا! بر پاکیزگان از خاندان پیامبر - صلی الله علیه و آله - - معصومین - علیه السلام - درود فرست؛ آن شخصیت‌های منزهی که ایشان را برای امر رهبری دینی و هدایت امت و تعلیم شریعت برگزیدی و آنان را پاسداران دین و جانشینان خود در زمین و حجت بر بندگانت قرار دادی.

اتمام حجت خدا بر انسانها، زمینه مسئولیت آنان

بعثت رسولان و رهبری امامان، اتمام حجت بر بندگان است تا پس از این اتمام حجت، انسانها کمترین بهانه ای در مسیر انجام وظایف خود نداشته باشند و مسئولیت‌های انسانی و الهی خود را بروشنی بشناسند و بدانها وفادار باشند.

امام سجاد - علیه السلام - پس از یاد کرد نعمتهای الهی و اعطای معرفت‌ها و شناختها به مقام انسانی راه یافته و شایستگی امر و نهی و مسئولیت پذیری را یافته اند، می فرماید:

لم یدع لاحد منا حجه و لا عذرا (۵۴۲)

خداوند برای هیچ یک از ما انسانها حجت و دلیلی را فروگذار نکرده و عذری را باقی نگذاشته است.

فقد ظاهرت الحجج و ابلیت الاعذرا، و قد تقدمت بالوعید، تلطفت فی الترغیب و ضربت و ضربت الامثال، و اطلت الامهال.
(۵۴۳)

خداوند! حجت‌ها و دلایل خود را پیاپی آشکار ساخته ای و با بیان دلایل آشکار و

جدا ساختن در ستیها از نادرستیها، هر گونه ای عذرا را به سستی کشانده ای، چه این که داده ای و با شیوه ای آمیخته با لطف و لطافت، آدمیان را در مسیر ارزشها تشویق نموده ای و برای تفهیم به بندگان مثالهای و نمونه ها آورده ای و از پس آن همه روشنگری به آنان مهلت داده ای.

قیامت روز پاسخگویی به مسوولیتها

و اذا انفضت ایام حیاتنا و تصرمت مدد اعمارن، و استحضرتنا دعوتک التی لا بد منا و من اجابتها فصل علی محمد و آله، و اجعل ختام ماتحصی علینا کتبه اعمالنا توبه مقبوله... و لاتکشف عنا ستره علی رووس الاشهاد، یوم تبلو اخبار عباد. (۵۴۴)

آن گاه که روزگار زندگیمان به پایان رسید و عمرمان سپری شد و دعوت تو خداند! ما را فرا خواند، آن دعوتی که به ناگزیر باید بدان پاسخ گفت، - پس عملمان ثبت می کنند، توبه ای راستین قرار ده! و آن روز که گزارش کار بندگان را در میزان محاسبه مورد بررسی قرار میدهی، پرده از اعمال ناشایست ما برنندار و رسوایمان مساز.

بر پایی قیامت، لازمه عدل الهی

(ثم ضرت به فی الحیوه اجلا- موقوتا... حتی اذا بلغ اقصی و استوعب حساب عمره، قبضه الی ماندبه الیه من موفرو ثوابه، او محذور عقابه، لیجزی الذین اساؤ الما عملوا و یجزی الذین احسنو بالحسنی، عدلامنه... (۵۴۵)

خداوند در زندگی دنیا، برای فرزند آدم مدت معینی را قرار داد... تا آن هنگام که به پایان زندگیش رسید و روزهای عمرش سپری شد، جانش را دریافت کند او را به پادشاهای سرشار و یا کیفرهای هول انگیز که قبلا یاد آوری کرده است، فرا خواند.

این کیفر و پاداش برای این است که بدکاران جزای عمل خوش را بچشند و نیکان پاداش نیکیهای خود را دریافت دارند. و اینها ناشی از عدل الهی است.

نظام کیفر و پاداش الهی، بدون ظلم

فکل البریه معترفه بانک غیر ظالم لمن عاقبت و شاهده بانک متفضل علی من عافیت و کل مفر علی نفسه بالتقصیر عما استوحبت. (۵۴۶)

خداوند! تمامی آفریده هایت اعتراف دارند که تو در کیفر خطا کاران، کمترین ستم روا نمی داری، و همگان شاهدند که لطف و عنایت تو به بندگان از روی تفضل و بخشش است، و هنگی در پیشگاهت اقرار می کنند که نتوانسته اند حقت را ادا کنند و آن گونه ای سزاواری انجام نمایند.

امام سجاد - علیه السلام - این را بی مقدمه و بدون برهان نیاورده است، بلکه قبل از این فرازها، مطالبی دارد که الطاف بی حساب الهی را در حق بندگان و سنت خدا و بر عفو خطا کاران را یادآور شده، به گونه انسان مؤمن اندیشمند خود به اعتراف در پیشگاه حق می نشیند و ساحت خداوند را از ظلم و ستم منزه

فلسفه عدل الهی در نظام جزابخشی

امام سجاد - علیه السلام - در بیاتی از نیایشهای صحیفه، نخست حاکمیت بی چون و چرای خدا بر پهنه حیات و اراده بی معارض او را در مورد خلق یاد آور شده، سپس به خداوند عرضه می دارد:

و قد علمت انه ليس في حكمك ظلم ولا في نعمتك عجله و انما يعجل من يخاف الفوت، و انما يحتاج الى الظلم الى الظلم الضعيف و قد تعاليت - يا الهی - عن ذلك علوا كبيرا. (۵۴۷)

(خداوند! هر چند اراده تو، یگانه اراده نافذ در هستی است و هیچ قدرتی، یارای معارضه و رویارویی با قدرت تو را ندارند، اما این ارده و قدرت بدون معارض تو، هرگز به استبداد و جباریت نزدیک نمی شود) من به یقین می دانم که در حکم و زیرا کسی باید شتاب کند که بیم از دست رفتن فرصت و قدرت خود را داشته باشد و کسی به ظلم کشیده می شود و به ستم رو می آورد که ضعیف و ناتوان باشد نتواند عدل را به کار گیرد و یا منافع خود را در رعایت عدل نبیند در حالی که تو - ای خداوند - از ضعف و ناتوانی و نگرانی و ستم مبرا هستی و جایگاهت فراتر از این نسبتهاست.

امام سجاد - علیه السلام - علاوه بر این که با زبان ویژه نیایش، فلسفه مبرا بودن خدا از ظلم و ستم را بیان داشته، به نکته ای فراتر نیز اشاره کرده است و آن این که مهلت خداوند به خط کاران و تعجیل نورزیدن خدا در انتقام از بدکاران را

بسرعت مجازات می کرد، مناقاتی با عدل او نداشت ولی لطف او سبب شده است تا به گناهکاران مهلتی دهد تا شاید دهد تا شاید به توبه رو آورند و از عنایت برهند.

مهلت الهی به مسؤ ولت گریزان

رزقك مبسوط لمن عساک و حلمك معترض لمن ناواك عادتك الاحسان الى المسلمین و سنتك الابقاء علی المعتدین حتی لقد غرتهم اناتك عن الرجوع، و صدهم امهالك عن النزو (ع) (۵۴۸)

خداوند! روزیها و نعمتهای دنیوی تو حتی در اختیار معصیت کاران گسترده است و حلم و بردباری تو حتی دشمنانت را نیز در بر گرفته است. روش تو احسان به همگان حتی خطاکاران است و سنت تو باقی گذاشتن نعمتها در دسترس کسانی است که از احکام و قوانین تو تجاوز کرده اند! اما افسوس که آنان به جای قدردانی از لطف تو و اظهار ندامت از خطاهای خویش به ناسپاسی روی آورده تا آنجا که گرفتار غرور شده و تمایلی به توبه نشان نمی دهند! و مهلتی که به ایشان داده ای مایه عبرت و بازنگری آنان در وضع خویش نمی شود!

فلسفه مهلت خداوند به اهل عصیان

و انما تانیت بهم لیفیوا الی امرک، و امهلتهم ثقه بدوام ملکک... (۵۴۹)

خداوند، اگر به اهل عصیان مهلت داده ای و آنان را بسرعت مجازات نکرده ای به سبب این است که آنان به فرمان تو بازگرداند و سر در خط اطاعت تو نهند. و البته مهلتی که به ایشان می دهی از آن جهت است که می دانی اقتدار و فرمانروایی تو همیشگی است و فرصت مجازات گناهکاران را از دست نخواهی داد.

کارآبی شفاعت، در قیامت

از جمله مسائل عقیدتی که در ضمن معارف گسترده صحیفه مورد توجه قرار گرفته، مساله شفاعت به دو گونه قابل تصویر است:

۱- شفاعت به معنای برخوردار شدن انسان از حمایت غیر خدا برای پیشگیری از تحقق اراده و دور ساختن عقاب الهی از خود! شفاعت به این معنا، هم در قرآن مورد انکار قرار گرفته است و هم در روایات و بیان امام سجاد - علیه السلام -.

یومئذ لا تنفع الشفاعه الا من اذن له الرحمن (۵۵۰)

یعنی: در آن روز روز قیامت هیچ شفاعت و وساطتی سود نمی بخشد مگر شفاعت کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده باشد تا میان خلق و خدا واسطه شود.

امام سجاد - علیه السلام - نیز در این باره چنین بیان داشته است:

و بيدك، يا الهى، جميع ذلك السبب، و اليك المفر و المهرب... اللهم انك ان صرفت عنى وجهك الكريم او منعتنى فضلك
الجسيم... لم اجد السبيل الى شىء من املى غيرك لا امر لى مع امرك ماض فى حكمك... (٥٥١)

خداوند! تمامی عوامل و اسباب کار آمد و مؤثر به دست توست و به اراده تو می

تواند تاثیر کند. تنها پناهگاه و ایمنی بخش تویی!

خداوند! اگر تو لطف و کرامت خویش را از من دریغ کنی و فضل خود را از من بازداری دیگر راهی به سوی آرزوهایم نخواهم یافت، جز راه تو...! با وجود فرمان و حکم تو، در جهت منافع من فرمانی نیست، حکم تو درباره من گذرا و نافذ است.

۲- شفاعت به معنای برخورداری شدن انسان از حمایت اولیای الهی به اذن و اجازه خداوند نه در قبال خواست و اراده او.

شفاعت به این معنا هم در قرآن مورد انکار قرار نگرفته در روایات و تعالیم معصومین امری تحقق پذیر معرفی شده است. امام سجاد - علیه السلام - نیز در مواردی متعددی به مساله شفاعت پیامبر ائمه - علیه السلام - و شفاعت اهل نجات و سعادت برای پیشگیری از تحقق پذیر معرفی شده است. امام سجاد نیز در مواردی متعددی به مساله شفاعت پیامبر - صلی الله علیه و آله -، شفاعت ائمه و شفاعت اهل نجات و سعادت برای از پادرافتادگان و ادای طاعت، اشاعه کرده است.

شفاعت پیامبران برای امتها

اللهم اجعل نبینا صلواتک علیه و علی آله یوم القیامه.. امکنهم امکن النبین منک شفاعه. (۵۵۲)

خداوند! پیامبران ما را که درود تو بر او خاندانش باد - در روز قیامت بیش از سایر پیامبران حق شفاعت عنایت کن.

امام سجاد - علیه السلام - با این بیان، اصل وجود شفاعت را برای انبیا مسلم شمرده و از این رو برای پیامبران اکرم - صلی الله علیه و آله - که برترین انبیاست، امکان شفاعت بیشتری را آرزو کرده است.

شفاعت اهل بیت - علیه السلام - برای پیامبران

اللهم... فانی لم آتک ثقه منی... لا شفاعه مخلوف رجوته الا بشفاعه محمد و اهل بینه علیه و علیهم سلامک. (۵۵۳)

خداوند! به من امید شفاعت جستن از مخلوق، رو به درگاهت نیاورده ام مگر به امید شفاعت محمد و اهل بیت او - درود تو بر پیامبر و خاندانش -.

شفاعت صالحان، برای وابستگان خویش

اللهم و ان سبقت مغفرتک لهما فشفعهما فی، و ان سبقت لی بشفعی فیهما حتی نجمع برافتک فی دار کرامتک. (۵۵۴)

خداوند! اگر بخشایش و غفران تو - قبل از من - شامل پدر و مادرم شد، پس آنها شفیع گران، تا در پرتو لطف تو و در خانه کرمت - بهشت جاویدان - گرد هم و در کنار هم باشیم.

از این نیایش استفاده می شود که هرگاه مورد غفران الهی قرار گیرد و به بهشت راه یابد می تواند به اذن الهی برای وابستگان خود شفاعت کند.

شفاعت اعمال مؤمنان، برای آنان

اللهم صل علی محمد و آله... صلاه تشفع لنا یوم لاقیامه.. (۵۵۵)

خداوند! بر محمد و خاندان او دورد فرست؛ درودی که بتواند در روز قیامت شفیع ما گردد...

درود بر پیامبر - صلی الله علیه و آله - و خاندان او، یکی از اعمال شایسته مؤمنان است و امام سجاد - علیه السلام - در این عبارتها به اصحاب و پیروان خود آموخته است که این عمل نیک خود می تواند شفیع انسان در روز قیامت قرار گیرد.

سیمای انسان و فضایل انسانی در صحیفه سجادیه

مراحل پیدایش و تکامل انسان

نیایشهای صحیفه سجادیه، هر چند در نگاه نخست راز و نیاز خلق با خالق را می نمایاند، اما این مجموعه معرفتی همچنان که پیامدار معارف اصولی و بیانگر عقاید ناب اسلامی است، از پرداختن به انسان و ارزشهای انسانی دور نمانده، بلکه در نمودن فضایل اخلاقی، گنجینه ای است گرانبها و پر گوهر.

امام سجاد - علیه السلام - مراحل پیدایش و تکامل انسان را چنین بیان داشته است:

اللهم و انت حدرتنی ماء مهینا من صلب متضائق العظام... حتی اذا احتجت الی رزقک و انت حدرتنی ماء عن غیاث فضلک، جلت لی قوتاً.. و لو تکلنی یا رب فی تلك الحالات الی حولی، او تضطرنی الی قوتی لکن الحو عنی معتزلاً... (۵۵۶)

خداوند! من قطره ای ناچیز بودم که تو مرا از تنگنای استخوانهای صلب، به صورت مایه ای بی مقدار، در فضای کوچک رحم مادر فرو افکندی؛ فضایی پوشیده شده در حجابها و پوششها متعدد. از آن پس دگرگونیهای پیاپی در من پدید آوردی تا آن جا که مشکلی کامل و انسانی به خود گرفتم و اندامی بایسته و مناسب یافتم. چنان که این مراحل

را در قرآن خویش بیان داشته ای نخست نطفه، سپس عقله خون بسته، پس از آن به صورت پاره گوشت و در مرحله بعد تبدیل شدن به استخوان و نیز پوشیده شدن استخوانها به وسیله گوشت و پس از آن گاه راه یافتن به مرحله جدید زندگی و برخوردار شدن از جان انسانی.

در این هنگام تن من نیازمند تغذیه و روزی تو گشت و تو در آن فضای نهران از آنچه مادرم می نوشید و تغذیه می کرد، مرا بپوشاند ساختی و از آنچه او می خورد، غذایی پدید آوردی که متناسب با نیازهای من باشد.

در آن ظلمتکده ناپیدا و در آن تنگنای بی آشنا، اگر مرا به خویش وانهاده بودی، کاری از من بر نمی آمد و چاره و توانی در اختیار نداشتم! اما فضل و لطف تو مرا تنها نگذاشت و از غذایی شایسته و متناسب مرا بهره مند ساختی.

نیروی انسانی متکی به خدا

اللهم و انك من الضعف خلقتنا، و علی الوهن بنیتنا، و من ماء مهین ابتداتنا فلا- حول لنا الا بقوتك، و لا قوه لنا الا بعونك.
(۵۵۷)

خداوند! بنای نخستین وجود ما را مایه ای ضعیف و ماده ای سست و ناتوان قراردادی و آبی بی مقدار را آغاز پیدایش ما ساختی و این شگفتی کار آفرینش تو است که از کمترینان، موجودی با کرامت و نیرومند می آفرینی. بنابراین ما با چنین بنیادی نمی توانستیم از خویش توانی داشته باشیم و این است که نیروی نداریم جز به قوت و قوتی مگر در پرتو یاری و حمایتهای تو.

فلسفه آفرینش انسان

از جمله پرسشهای مهم انسان درباره پیدایش این است که هدف خداوند از آفرینش انسان چه بوده است؟

پاسخهایی که به این سؤال داده شده، هر کدام جهتی را بیان می دارد و چه بسا هر کدام مساله ای را از زاویه ای مطرح کرده باشند و نه از همه ابعاد و زوایای آن.

امام سجاد - علیه السلام - نیز به فلسفه آفرینش از این جهت اشاره کرده است که هدف خداوند از آفرینش انسان، نفعی نیست که به خدا باز گردد، زیرا ذات بی نیاز او، نمی تواند محتاج به مخلوقات باشد که خود آفریده است.

استوهبک یا الهی - نفسی التی لم تخلقها لتمتع بها من سوء او لتطرق بها الی نفع و لکن انشأتها اثباتها لقدر بک علی مثلها و اتجاجا به علی داری؛

آن نفسی که نیافریدیش تا زبانی را از تو دور گرداند، یا سودی را به تو برساند! بلکه آن را پدید آوردی تا گواهی باشد بر قدرت آفرینشگری تو

و نمودی باشد از آفرینش چیزهایی که توان آفریدن آن ها را دارا هستی.

انسان، همواره در معرض آزمون الهی

امام سجاد - علیه السلام - پس از بر شمردن نعمتها گوناگون خداوند در آفرینش شب و روز آسایشها و منافی که در آنها برای آدمیان قرار داده است می فرماید:

بكل ذلك يصلح شأنهم و يبلوا اخبارهم، و ينظر كيف هم في اوقات طاعته و منازل فروضه، و مواقع احكامه، ليجزى الذدين اسوا بما عملوا، و ينظر كيف هم في اوقات طاعته، و منازل فروضه و مواقع احكامه ليجزى الذين اسوا بما عملوا، و يجزى الذين احسنوا الحسنی. (۵۵۸)

خداوند به وسیله همه اینها (امکانات و مزایای زندگی دنیا، رفاهی، لذتها و تلاشها) از یک سو به زندگی انسانها سامان بخشیده و نیازهایشان را بر آورده ساخته و از سوی دیگر ایشان را مورد آزمون قرار داده است تا عملکرد آنان را به هنگام طاعت و عبادت محک زند و موضعگیری آنها را در قبال احکام شریعت آشکار سازد و در نتیجه این آزمون، بدکاران را کیفر دهد و نیک روشان را پاداشی نیک عطا کند.

قابلیتهای دوگانه انسان

چهره ای که امام سجاد - علیه السلام - از انسان می نمایاند، گاه چهره ای الهی و ملکوتی است که در شمار اولیای الهی قرار دارد و گاه چهره ای شیطانی است که در جبهه دشمنان خدا جای دارد.

امام سجاد - علیه السلام - در نمودن چهره متعالی و قابلیت متکامل انسان می فرماید:

الحمد لله... حمدا نسعد بها في السعداء من اوليائه. (۵۵۹)

خداوند خدای را، حمدی که به وسیله آن در زمره نیکبختان و دوستان خدا قرار گیریم.

اللهم صل على محمد و آله، و اجعلنا... من خاصتك الحاصين لدیک. (۵۶۰)

خداوند! بر محمد خاندانش

درود فرست و ما را از خاصترین خاصان در گاهت قرار ده!

انسان در این فرازها موجودی است قابل تعالی تا حد قرار گرفتن در مجموعه خاصان خدا. ولی همین انسان می تواند با انتخاب نادرست خود، در شمار دشمنان خدا قرار گیرد.

و اشغله ای شیطان عنا ببعض اعدائك. (۵۶۱)

(خداوند! شیطان را از ما بازدار و به سوی دشمنانت روانه کن و وی را با دشمنانت مشغول و سرگرم ساز!

و البس قلبی الوحشه من شرار خلقك. (۵۶۲)

خداوند! قلبم را با بندگان شرورت بیگانه ساز و مرا از ایشان گریزان گردان (تا مبادا به آنان نزدیک شده، در شمار آنان قرار گیرم!).

انسان، بی حمایت خدا، متمایل به باطل

امام سجاد (ع) نخست یاد آور می شود که آدمی در صحنه زندگی همیشه با دوراهیهای مواجه می شود که یک راه در بردارنده خشنودی خداوند و دیگری موجب ناخشنودی اوست.

امام به ما تعلیم داده است که در چنین مواردی از خدا بخواهی که شما را در انتخاب راه صحیح یاری دهد، زیرا اگر در چنین میدانهای، خداوند شما را تنها گذارد، نفس اماره و خواهشهای نفسانی شما ره به سوی باطل خواهند کشید.

امام سجاد - علیه السلام - به ما آموخته است که به پروردگار خویش عرض کنیم:

و لا تخل فی ذلک بین نفوسنا و اختیارها، فانها مختاره للباطل الا ما وفقت، اماره بالسوء الا ما رحمت. (۵۶۳)

خداوند! ما را با خواهشهای درونی مان تنها مگذار و رها مکن! زیرا نفس ما راه باطل را بر می گزیند، مگر آن نفسی که به وسیله تو در راه مبارزه با گرایشهای منفی نفس

موفق شده باشد! نفس ما با سرعت به سوی بدیها پیش می تازد، مگر آن نفسی که در پرتو رحمت و عنایت تو به صلاح گراییده باشد.

سرشت انسان، متمایل به صلاح

از آنچه در سطرهای پیشین یاد شده، ممکن است که این گمان پدید آید که فطرت و سرشت انسان متمایل به بدی و پستی است! ولی از فرازهای دیگر صحیفه سجادیه استفاده می شود که نهاد آدمی، سرشته شده بر صلاح و متمایل به ارزشهاست و تمایل به باطل امری است که عارضی که در نتیجه وساوس شیطانی و عوامل بیرونی بر نفس تحمیل می شود و منحرف می گردد.

امام سجاد - علیه السلام - در این باره چنین می فرماید:

لو لانه (ای شیطان) صورلهم الباطل فی مثال الحق ما ضل عن طریقک ضال. (۵۶۴)

اگر شیطان (عوامل بیرونی انحراف و عناصر مرموز تزویرگر) نبود و باطل را در قالب حق جلوه نمی داد، هیچ انسانی از راه خدا و راه خدا و راه شریعت و راه حق گمراه نمی شد

معرفت، عالیترین موهبت الهی به انسان

در میان نعمتهایی که خداوند به فرزندان آدم، عطا کرده است، امام سجاد (ع) از نعمت معرفت و حقیقت شناسی به عنوان مهمترین نعمت یاد کرده است؛ معرفتی که خداوند در وجود انسان به صورت سرشت قرار داده تا در برابر منعم و صاحب نعمت خویش شاکر و سپاسگزار باشد و معرفتی که به وسیله فرستادن انبیاء و تعالیم وحی از بیرون به انسان عطا کرده تا صاحب نعمت خود - خدای جهان - را بشناسد و حق بندگی را در برابر وی انجام دهد.

امام سجاد (ع) در این زمینه می فرماید:

والحمد لله الذی لو حبس عن عباده معرفه حمده علی ما ابلاهم من مننه المتتابعه... لفتصرفوا فی مننه یحمدوه، و توسعوا فی رزقه لفم یشکروه. (۵۶۵)

سپاس خدای را که

اگر (شناخت) را از انسان دریغ می داشت (و فطرت حقیقت‌شناسی را در نهاد آدمیان قرار نمی داد و پیامبران را برای تذکر و هدایت و تعلیم آنان نمی فرستادند آنها علی رغم بهره‌وری از گسترده نعمتها و روزیهای خداوند، به شکر سپاس او روی نمی آوردند!

حق شناسی، ملاک انسانیت

امام سجاد - علیه السلام - عنصر معرفت را در نهاد آدمیان، تا بدان اصل و مهم شمرده است که آن را مرز جدایی انسانها از حیوانات معرفی کرده است. معرفتی که امام سجاد علیه السلام را ملاک واقعی انسانی شمرده، شناختهای تجربی و علوم طبیعی نیست، چه این شناختها در برخی حیوانات نیز گاه به گونه ای دقیقتر و به صورت غریزی وجود دارد.

معرفتی که امام - علیه السلام - که را ملاک ارزش انسانی دانسته، معرفت خالق و پروردگار نعمت آفرین است؛ که به سپاسگزاری انسان در برابر مبداء فیض منتهی گردد.

ولو كانوا كذلك لخرجوا من حدود الانسانية الى حد البهيمية الى حد البهيمية فاكثروا كما وصف في محكم كتابه ان هم الا كالانعام بل هم اضل سبيلا. (۵۶۶)

اگر آدمیان این چنین می بودند از نعمتهای خدا بهره می برند و حق بندگی به جا نمی آورند از مرز انسانیت خارج شده و قدم در قلمرو و زندگی چارپایان می نهادند و مصداق این آیه از قرآن می شدند که خداوند فرموده است: آنان نیستند مگر مانند چارپایان، بلکه موجوداتی گمراه تر از چارپایان!

صفات ارزشی انسان

صحیفه سجادیه و معارف آن گنجینه عظیمی از اخلاق و فضایل انسانی است، علاوه بر دعای مکارم الاخلاق در سایر دعاها، آن نیز ارزشهای اخلاقی در پوشش دعا و نیایش مطرح گشته است.

برخی از صفاتی که در دعاها مکارم الاخلاق به آنها اشاره شده است، چنین است: ایمان، ارزش خواهی، عزت بدون تکبر، عبادت بدون عجب سخاوت به دوران از منت، بزرگی بدون فخر فروشی و همراه با تواضع، صفات نیک اجتماعی، ظلم ستیزی،

بسط عدالت، صفات متقین، همگامی با جامعه ایمای، دوستی دوستان خدا دشمنی دشمنان خدا، اقتصاد و میانه روی، آبرو خواهی، حسن عمل در هر حال و...

این در حالی است که کمتر می توان دیگر دعاها صحیفه را از یاد و نام صفات ارزنده اخلاقی تهی یافت.

به عنوان نمونه به مواردی اشاره خواهیم داشت:

خودسازی و صلاح جویی

اندیشه خودسازی و روحیه صلاح جویی، نخستین شرط حرکت انسان به سوی کرامتهای اخلاقی و خصایل انسانی است و امام سجاد (ع) این اندیشه و روحیه را در دعاهاى خویش به مؤمنان منتقل ساخته است، از آن جمله:

اللهم صل على محمد و آله و حلنى بحيله الصالحين، و البسنى زينه المتقين، فى بسط العدل و كظم الغيظ، النائره، و ضم اهل الفرقه و اصلاح ذات البين، و افشاء العارفة و ستر العائبه... (۵۶۷)

خداوند! بر محمد - صلى الله عليه و آله - و خاندانش درود فرست و مرا به زيور صالحان بيا راى و با زينت تقواپيشگان مزين ساز! زيور و زينتى كه در جهت گسترش عدل، فرو خوردن خشم، خاموش ساختن آتش دشمنى و بدخواهى و تجسم بخشيدن به ارزشها، پيشگيرى از ظهور عيها و علنى شدن آشكار ساختن و تجسم بخشيدن به ارزشها پيشگيرى از ظهور عيها و علنى شدن زشتيها و.. مى باشد.

و اجعلنى من اهل السداد و من ادله الرشاد، و من صالحى العباد.

خداوند! مرا از درستكاران و راهنمايان راه رشد و كمال و از بندگان صالح قرار ده.

آدم بالقران صلاح ظاهرنا... و جنبنا به الضرائب المذمومه و همدانى الاخلاق.. (۵۶۸)

خداوند! به وسيله قرآن (و درسها و پيامهاى سازنده آن) ظاهر

ما را به صلاح و پاکی و درستی همواره آراسته بدار و به وسیله قرآن (و پیامهای هدایتگر و هشدار دهنده آن) ما را از اخلاق نکوهیده و پست دور گردان.

نیت و اندیشه نیک

... و انته بنیتی الی احسن النیات... اللهم و فر بلطفک نیتی... (۵۶۹)

خداوندا! نیت و اندیشه های درونی مرا به نیک ترین نیتها و آرمانها منتهی گردان. خداوندا! اندیشه ها و اهداف درونی مرا به لطف خویش پر بار گردان.

و اعنی علی صالح النیه (۵۷۰)

پروردگارا! مرا در راه دستیابی به نیت صالح و نهاد نیک، یاری ده.

عزت و شرافت

و صن وجهی بالیسار، و لا تبندل جاهی بالافتار. (۵۷۱)

بارالها! عزت و آبرویم را با توانگری حفظ نما و ارج و منزلت اجتماعی مرا با تنگدستی فرو مریز.

امام سجاد (ع) که در این دعا، از خداوند می خواهد تا با بی نیازی از امکانات دیگران و تنگدست نبودن در اداره زندگی، آبرو و عزتش در جامعه محفوظ بماند، از سوی دیگر در دعایی دیگر یاد آور شده است که نباید ملاک شرافت و عزت را درباره دیگران، ثروت و توانگری دانست و نباید تنگدستان را به سبب تنگدستی و فقرشان خوار شمرد.

... و اعصمنی من ان اظن بذی عدم حساسه، اواظن بصاحب ثروه فضلا، فان الشریف من شرفته طاعتک، و العزیز و من اعزته عبادتک، فصل علی محمد و آله... و ایدنا بعز لا یفقد... (۵۷۲)

خداوندا! مرا نگاه دار تا این که انسانهای فقیر و تهیدست را به سبب فقرشان پست و بی ارزش نشمارم و نیز ثروتمندان را به خاطر ثروتشان با فضیلت و ارجمند به حساب نیاورم، زیرا شریف واقعی کسی است که در پرتو طاعت تو به شرافت رسیده باشد و عزیز واقعی اوست که در نتیجه عبادت و بندگی تو به عزت دست یافته باشد، پس بر

محمد (ص) و خاندانش درود فرست و به من عزتی عطا کن جاودان و همیشگی...

تواضع در اوج عزت

و اعزنی و لا تبتلنی بالكبر.. ولا ترفعنی فی الناس درجه الا حططتی عندنفسی مصثلها و لا تحدث لی عزا ظاهرا الا احدثت لی ذله باطنه عند نفسی بقدرها.. (۵۷۳)

با الهها! به من عزت و بزرگی عطا کن ولی مرا به کبر و خودبینی مبتلا مساز.. در میان جامعه، به برتر و رفعتی مده مگر این که - همان مقدار مرا نزد خودم پایین بیاوری! عزت و شوکت ظاهری به من عنایت نکن مگر این که در درون من، به همان اندازه مرا خوار و کوچک بنمایی!

محبت و مودت اجتماعی

و انزع الغل من صدري للمؤمنين... (۵۷۴)

پروردگار! کینه و بدخواهی نسبت به مؤمنان را از سینه ام ریشه کن ساز.

و اجعل لنا فی صدور المؤمنین ودا، و لا تجعل الحیوه علینا نکدا. (۵۷۵)

خداوند! در سینه مومنان، محبت و مودت ما را قرار ده و زندگی ما را تلخ و آشفته مگردان.

امام سجاد - علیه السلام - در اوج تمجید از مودت اجتماعی و ترغیب مؤمنان به دوستی و گذشت، مرزهای دوستی را نیز مشخص ساخته و بیان داشته است:

ووقفنا... لان.. نراجع من هاجرنا و ان ننصف من ظلمنا و ان نسالم من عادنا، حاشی من عودی فیک و لک فانه العدو الذی لا نوالیه، و الحزب الذی لا نصافیه. (۵۷۶)

معبود! ما را توفیق ده تا با آنان که از ما بریده اند، دوباره پیوند مودت برقرار کنیم و با آنان که به ما دارند از در مسالمت و صلح در آییم و صلح در آییم، جز دشمنانی هستند که هرگز مورد محبت و دوستی ما قرار نمی گیرند و حزبی

هستند که کدورت‌هایمان با ایشان پایان نمی‌پذیرد.

رعایت حقوق اجتماعی و التزام به آنها

اللهم اعوذبک... ان نروم ما لیس لنا بحق... و نعوذبک ان نطوی علی غش احد. (۵۷۷)

خداوند! به تو پناه می‌برم.. از این که به آنچه حق ما نیست رو آوریم و آنچه را حق ما نیست بطلبیم.. و پناه می‌بریم به تو از این که به انگیزه خیانت و بی‌مروتی با کسی غش‌زنیم و تزویر نماییم.

ووقفنا فی یومنا و لیتنا هذاه، و فی جمیع ایامنا... لمعاونه الضعیف و اراک اللهیف. (۵۷۸)

حمایت و دستگیری از محرومان

پروردگارا! ما را در لحظه لحظه زندگیمان، توفیق عطا کن تا یار ضعیفان و فریاد رس ستمدیدگان باشیم.

پرهیز از آزار دیگران

و امنعنی عن اذی کل مؤمن مؤمنه و مسلم و مسلمه. (۵۷۹)

بارالها! مرا از آزار هر زن و مرد مومن و هر زن و مرد مسلمانی بازدار.

پرهیز از آفات زبان و گفتار

اللهم اجعل.. ما اجری (الشیطان) علی لسانی من لفظه فحش او هجر او شتم عرض او شهاده باطل او اغتیاب مؤمن غائب او سب حاضر و ما شبه ذلک، نطقاً بالحمد لک.. (۵۸۰)

خداوند! آنچه شیطان بر زبانت جاری می‌سازم، که عبارت است از ناسزاگویی و دشنام، سخنان بیهوده، بدزبانی‌هایی که آبروی دیگران را می‌ریزم، گواهی به باطل، غیبت مؤمن در پشت سر وی و بدزبانی در پیش روی او و... خداوند! تو این زشتیها و آفات گفتار را از من دور ساز و زبانت را در مسیر حمد و ستایش خود گویا کن.

پرهیز از نفاق و دورویی

اللهم! واعصمنا به (بالقرآن) من... دواعی النفاق... (۵۸۱)

خداوند! ما را به وسیله قرآن از انگیزه‌های منافقانه و گرایش به نفاق، مصون بدار.

امام سجاد - علیه السلام - در عبارتی دیگر نفاق را چنین معنا و ترسیم کرده است: کم من باغ بغانی بمکائده و نصب لی شرم مصائده... انتظار لا نتهاز الفرصه لفریسته، و هو نظهر لی بشاشه الملق، و نیظرنی علی شده الحق. (۵۸۲)

چه بسیار کسانی که با مکر و خدعه به من ستم کردند و دامهای شکارشان را در پیش پایم گسترده و در انتظار فرصت مناسب نشستند در حالی که به ظاهرا با من خوشرویی می کردند، در اعماق دل مرا به خشم می نگرستند...

جهاد اکبر و پرهیز از شهوات

اللهم انى اعوذبك من ... متابعه الهوى، و مخالفه الهدى... (۵۸۳)

خداوند! به تو پناه می برم از پیروی هوای نفس و مخالفت با راه هدایت.

و اعدنى و ذرىتى من الشيطان الرجيم.. ان هممنا بفاحشه شجعنا عليها، و ان هممنا بعمل صالح ثبطنا عنه، يتعرض لنا بالشهوات و نىصب لنا بالشبهات. (۵۸۴)

پروردگارا! من و نسلم را از تزویرها و دسیسه های شیطان پناه بده، چه این که هرگاه ما به کار زشتی رو آوردیم، شیطان، پناه بده، چه این که هرگاه ما به کار زشتی رو آوردیم، شیطان ما را تشجیع و دلیری می دهد تا بی باکانه آن را مرتکب شویم و هرگاه رو به کارهای نیک آوردیم ما را از آن باز می دارد، شیطان در حقانیت دین و بشارتهای و تهدیدهای انبیا به شک می اندازد.

امام سجاد - علیه السلام - در ادامه این سخنان، یکی از عوامل

مقابله با شیطان و دسیسه های شیطانی را نیایش و التجا به درگاه خدا می داند و بیان می دارد:

اللهم فاقهر سلطانه عنا بسطانك حتى تحبسه عنا بكثره الدعاء فنصبح من كیده فی المعصومین بك. (۵۸۵)

خداوند! سلطه شیطان را با نیروی خودت از ما بازدار و توان شیطان را مقهور ساز تا آنجا که به وسیله دعا و نیایش ما به درگاه تو شیطان قادر به تسلط بر ما نگردد و در نتیجه از دامها شیطان برهیم و در زمره ایمنی یافتگان از گناه و معصیت قرار گیریم.

مواضع سیاسی اجتماعی امام سجاد - علیه السلام - در صحیفه سجادیه

مقدمه

دعاهای صحیفه که از جهتی راز و نیاز با خداست، در بعدی دیگر راز و رمزی میان امام شیعیان اوست.

محتوای نیایشهای صحیفه، علاوه بر عقاید اصولی و مسائل اخلاقی، به شکلی ظریف ترسیم گر بینش سیاسی امام و موقعیت و شرایطی است که حضرتش در آن بسر می برده است.

عمده ترین موضوع مورد ادعای شیعه از آغاز، مساله امامت و فضیلت اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و آله - و صلاحیت آنان برای خلافت بوده است و همین موضوع مهمترین مساله مورد انکار قدرتها و حکومتهایی بوده که پس از پیامبر - صلی الله علیه و آله - تکیه بر مسند حکومت زدند و جز مدتی اندک - دوران خلافت علی - علیه السلام - ائمه را از حق مسلمشان که رهبری امت در بعد حیات دینی و سیاسی و اجتماعی بود، منع کردند!

امام سجاد - علیه السلام - همانند پدرش حسین بن علی - علیه السلام - و جدش علی بن ابی طالب - علیه السلام - از مقام امامت و جایگاه

ائمه در نظام رهبری امت دفاع کرد، اما نه با خطبه های آتشینی چون شمشیر و نه با نهضت خونینی چون نهضت عاشورا، بلکه با با نیایشهایی که چون نسیم سحری جان شب زنده داران عصر تاریک اموی را به بیداری و مقاومت فرا می خواند و اسرار شیعه را با آنان زمزمه می کرد!

درودهای مکرر بر خاندان پیامبر - صلی الله علیه و آله -

تاکیدی بر حقانیت پیش عقیدتی و سیاسی شیعه پیامی که در همه و یا بیشتر دعاها صحیفه حضور دارد و از چشم و ذهن هیچ خواننده ای مخفی نمی ماند، صلوات و درود بر پیامبر و خاندان اوست.

تکرار این درودها قبل از مطرح ساختن هر آرزو و استدعا از درگاه خدا، تحلیلها و تفسیرها متعددی را می تواند به دنبال داشته باشد.

ما بدون این که سایر تحلیلها را انکار کنیم بر این باوریم که تکرار صلواتها و اصرار امام بر مطرح ساختن نام خاندان پیامبر - صلی الله علیه و آله -، آن هم قبل از هر درخواست و حاجت خواهی از درگاه خدا، در بردارنده پیامی اعتقادی - سیاسی است.

درستی این اعتقاد آن گاه آشکارتر خواهد گشت که عصر تحریک حاکمیت امویان و اقدامهای ضد علوی آنان را در جهت محوشیع مورد توجه قرار گیرد.

در عصری که راویان وابسته به دربار و مغرض، کرامتهایی دروغین برای حاکمان ناصالح می تراشند و در خاموش ساختن نام و یاد خاندان پیامبر - صلی الله علیه و آله - و علی - علیه السلام - تلاشی پیگیر دارند، مطرح ساختن نام ائمه به عنوان اذکار مقدسی که در استجاب دعاها نقش دارد

و موجب جلب رحمت و غفران و فضل الهی می شود، حرکتی صرفاً عبادی نیست بلکه عبادتی است سراسر سیاست و مناجاتی است سراسر پیام و قیام.

افسوس که بسیاری از اهل مناجات، سر نهفته این درودها را آن گونه که باید نیافتند و دعا صلوات را مایه انزوا و سکوت قرار دادند غافل از این که درود بر خاندان پیامبر - صلی الله علیه و آله - در عصری که امام می زیست، کوبنده ترین شعار علیه حاکمیت غاصبان خلافت بود، شعاری که موضع سیاسی و بینش اعتقادی را در خود نهفته داشت.

تصریح امام به جایگاه سیاسی ائمه - علیه السلام -

رب صل علی اطائب اهل بینه الذین اخترتهم لامرک و جعلتهم... حفظه دینک و خلفا ک فی ارضک و حججک علی عبادک (۵۸۶)

پروردگار! برپاکیزگان از خاندان پیامبران درود فرست؛ آنان را که برای امر دین و هدایت مؤمنان برگزیدی و ایشان را حافظ دین و جانشینان خویش در زمین و حجت بر بندگانت قرار دادی.

امام سجاد - علیه السلام - در این عبارت به چند نکته اساسی تصریح کرده است:

۱- الهی بودن منصب و مقام ائمه معصومین - علیه السلام -.

۲- ویژگی ائمه و معصومین در میان خاندان پیامبر و این که همه همسران و خویشاوندان پیامبر - صلی الله علیه و آله - از مرتبه طهارت و عصمت برخوردارند نبوده اند.

۳- معصومین - علیه السلام - از خاندان پیامبران - صلی الله علیه و آله -، پس از آن حضرت پاسدار دین و ارزشهای معنوی هستند.

۴- معصومین - علیه السلام - علاوه بر رهبری معنوی، در نظام اجتماعی

نیز برخوردار از مقام خلافت الهی هستند و تازمانی که آنان در میان امت هستند، رهبری دین و دنیای مردم، حق دیگران نیست.

افشاگری امام علیه غاصبان خلافت

اللهم ان هذا المقام (ای الخلافه) لخلفائك و اصفیائك و مواضع امنائك فی الدرجه الرفیعه التي اختصصتهم بها قد ابتزوها... حتى عاد صفوتکم و خلفائك محرقة عن جهات اشراعک و سنن نبیک متروکه. (۵۸۷)

خدایای! این مقام (مقام خلافت و رهبری و سیاسی امت) از آن جانشینان و برگزیدگان توست و در خور شخصیت‌های امینی است که در جایگاه عالی و ویژه خود قرار دارند، ولی این مقام امامت، مغلوب و مقهور شدند. حکم تو تغییر داده شد و کتاب توپشت سر قرار گرفت و واجبات تو از شیره اصیلش منحرف شد و روشهای پیامبر - صلی الله علیه و آله - ترک گردید!

ترویج امام علی - علیه السلام - از آرمان حاکمیت ائمه - علیه السلام -

اللهم.. و عجل الفرج و الروحاح و النصر و التمکین و التایید لهم.

بارالها! در فرارسیدن فرج و گشایش دشواریها و نیز پیروزی و سر فرود آوردن مردم برای ائمه - علیه السلام - و قرار گرفتن امکانات در اختیار ایشان تعجیل نما!

امام سجاد - علیه السلام - در روزگار استبداد اموی و حرمان شیعه، به شیعیان خود با این پیامها می آموزد که روح انتظار امید و آرمانخواهی را در خود زنده نگاه دارند و از درگاه خداوند امید فرا رسیدن حاکمیت حق و حکومت الهی را داشته باشند.

تاکید امام - علیه السلام - بر پاسداری از حریم دین و مقابله با باطل

اللهم صل علی محمد و آله، و وفقنا... للامر بالمعروف و

لنهی عن المنکر و حیاطه الاسلام، و انتقاص الباطل و اذلاله و نصره الحق و ان عز. (۵۸۸)

معبود! بر محمد و خاندان او درود فرست و به ماتوفیق عطا کن برای امر به معروف و نهی از منکر و پاسداری از اسلام و نکوهش و تضعیف باطل و ذلیل ساختن آن و یاری در شرایطی که حق مورد هجوم است.

حمایت از مظلوم و مقابله با ظالم

امام سجاد - علیه السلام - به گواهی تاریخ نه لحظه ای در کنار ظالمان و حاکمان مستبد قرار گرفت نه از ایشان حمایت کرد نه حتی از حمایت مظلومان دریغ نمود ولی برای بیدار ساختن خفتگانی که با مشاهده بی عدالتیها و جباریتها چشم بر هم می نهادند و خود را به غفلت می زدند، با زبان دعا، به نکوهش یاوران ظلم و عناصر بی تفاوت در برابر بی عدالتیها پرداخته، چنین بیان می داشت:

اللهم انی اعتذر الیک من مظلوم ظلم بحضرتی فلم انصره،.. و من حق ذی حق لزمنی لمؤ من فلم اوفره. (۵۸۹)

خداوند! من از این مظلومی برابر چشمان من مورد ستم قرار گرفته باشد و او را یاری نکرده باشم، از درگاه تو پوزش می طلبم... و از هر حقی که از ناحیه مومنی بر عهده من بوده است و من آن را به جا نیاورده ام، عذر می جویم.

امام - علیه السلام - در نیایشی دیگر به خداوند چنین عرضه می دارد:

و ذبنی عن التماس ما عند الفاسقین، و ال تجعلنی للظالمین ظهیرا، و لا لهم علی محو کتابک یدا و لا نصیرا. (۵۹۰)

خداوند! مرا از روی آوردن به فاسقان و اظهار نیاز نزد آنان،

دور گردان و مرا یاور و پشتیبان ظالمان قرار مده و وسیله عملی ساختن اهداف خائنانه ستمکاران در محو قرآن مگردان.

هر چند خلافت را در دست ناصالحان می بیند و حق رهبری دینی و اجتماعی ائمه را مورد هجوم حکام می داند اما از آنجا در بینش امام، مساله اسلام و نکوهش و تضعیف باطل و ذلیل ساختن آن و یاری حق در شرایطی که حق مورد هجوم است.

امام سجاد - علیه السلام - به گواهی تاریخ نه لحظه ای در کنار ظالمان و حاکمان مستبد قرار گرفت، نه از ایشان حمایت کرد و نه حتی از حمایت کرد و نه حتی از حمایت مظلومان دریغ نمود ولی برای بیدار ساختن خفتگانی که با مشاهده بی عدالتیها و جباریتها چشم بر هم می نهادند و خود را به غفلت می زدند، با زبان دعاها، به نکوهش یاوران ظلم و عناصر بی تفاوت در برابر بی عدالتیها پرداخته، چنین بیان می داشت:

اللهم انی اعتذر الیک من مظلوم ظلم بحضرتی فلم انصره،... و من حق ذی حق لزمونی لمومن فلم اوفره. (۵۹۱)

خداوند! من از این که مظلومی در برابر چشمان من مورد ستم قرار گرفته باشد و او را یاری نکرده باشم، از درگاه تو پوزش مطلبم... و از هر حقی که از ناحیه مومنی برعهده من بوده است و من آن را به جا نیاورده ام، عذر می جویم.

امام علی - علیه السلام - در نیایشی دیگر به خداوند چنین عرضه می دارد: و ذبنی التماس ما عند الفاسقین و لا- تجعلنی للظالمین ظهیرا، و لا لهم علی محو کتابک یدا

خداوند! مرا از روی آوردن به فاسقان و اظهار نیاز نزد آنان، دور گردان و مرا یاور و پشتیبان ظالمان قرار مده و وسیله عملی ساختن اهداف خائنانه ستمکاران در محو قرآن، مگردان.

اهتمام امام به حفظ کیان سرزمینهای اسلامی

امام سجاد - علیه السلام - هر چند خلافت را در دست ناصحان می بیند و حق رهبری دینی و اجتماعی ائمه را مورد هجوم حکام می داند اما از آنجا که در بینش امام، مساله اسلام گسترش اندیشه توحیدی و باورهای اسلامی در راس اهداف سیاسی مکتب امامت قرار دارد و اصولاً مساله ولایت در جهت تاءمین صحیح همین اهداف مطرح شده است، امام - علیه السلام - موضوع حاکمان جبار و ناصالح را از اصل پاسداری از کیان اسلام و سرزمینهای اسلامی جدا ساخته و به دلیل تضادی که با دستگاه سیاسی حاکم دارد، خود را از سایر واقعتهای اجتماعی کنار نمی کشد و در برابر تحولات جاری جهان اسلام بی تفاوت نمی ماند، بلکه با صراحت هر چه تمامتر موضع خود را بیان می دارد و در قبال عواملی که مرزهای سرزمین های اسلامی را تهدید می کند، موضع می گیرد و مسلمانان را برای پاسداری از مرزهای تهییج می نماید. دعاهای امام برای مرزداران، در حقیقت اعلامیه ای است برای بسیج مسلمانان به سوی مرزهای برای مقابل با دشمنان خارجی اسلام و پایداری از دستاوردهای سیاسی - نظامی مسلمانان.

این بسیج در شرایطی صورت می گیرد که امام، کمترین اعتماد و دل بستگی به دستگاه سیاسی و دولتمردان عصرش ندارد، بلکه در ستیز کامل با آنان است. تشویق مسلمانان از سوی امام برای روی آوردن

به جهاد و پاسداری از مرزها، هر چند در ظاهر به تحکیم پایه های سیاسی حکومت دولتمردان عصر کمک می کند، اما امام با بینش سیاسی ژرف خود و دل بستگی عمیقی که به اسلام دارد، دریافته است که در شرایط حفظ کیان اسلام در اولویت نخست قرار دارد و با تداوم کیان جامعه اسلامی است که می توان به تعیین نوع حکومت و اصلاح حاکمان پرداخت. سخنان امام در این زمینه سراسر روح و رهنمود و تهییج است.

حماسه ای که در قامت نیایش، محراب را با قیام کفر ستیزان و سجده و رکوع مناجاتیان پیوند داده است.

امام در بخشی از این نیایش بیان داشته است:

اللهم صل علی محمد آله، و حصن ثغور المسلمین بغزتک، و ایماتهما بقوتک و اسبغ واسبغ عطایاهم من جدتک اللهم صل علی محمد و آله، کو کصر عدتهم و اشحذ اسلحتهم و احرس حوزتهم و امنع حومتهم و اکف جمعهم و دبر امرهم... (۵۹۳)

خداوند! بر محمد - صلی الله علیه و آله - و خاندانش درود فرست و به نیروی شکست ناپذیرت مرزهای سرزمین مسلمان را استوار و نفوذناپذیر گردان با توانگریت، حامیان قلمرو سرزمینهای اسلامی را توانایی بخش و عطاکن و از قزو پایگاهشان حفاظت نما و به دژها و سنگرهایشان استحکام و پایداری ده! دلهایشان را الفت عطا کن و کارهایشان را تدبیر نما و سامان بخش.

ترغیب و تشویق به جهاد

اللهم و ایما غاز غزاهم من اهل ملتک او مجاهد جاهد هم من اتباع سنتک لبکون دینک الاعیل و حزبک الا فوق و حظک الاوفی فلفقه الیسر و هیی له الامر.. (۵۹۴)

خداوند! هر رزمنده مسلمانی که به ستیز با

مشرکان و مهاجمان به قلمرو اسلام همت گمارد و یا هر جهادگری که در راستای پیروی از دین به جهاد برخیزد تا این که دین تو برتری یابد و حزب تو تقویت شود و دستاوردها و منافع اسلام و امتها اسلامی کاملتر شود، خداوند! مشکلات را از پیش پایش بردار و راهش را هموار ساز و کارهایش را سامان بخش و پیروزی را برایش تضمین کرده، یارانی شایسته برای او تدارک کن...

بزرگداشت روحیه جهاد و نبرد با دشمنان اسلام

اللهم و ایما مسلم اهمه امر الاسلام و احزنه تحرب اهل الشرك علیهم فنوی غزوی، اوهم بجهاد فقعد به ضعف او ابطات به فاقه
اواخره عنه حادث عنه حادث... اوجب له ثواب المجاهدین، و اجعله فی نظام الشهداء و الصالحین. (۵۹۵)

معبود! هر مسلمانی که نگران و دلمشغول کار اسلام و سرنوشت مسلمان است و از این که قوای شرکت علیه مسلمانان بسیج شده اند، محزون و دل غمین می باشد و تصمیم به نبرد گرفته و یا عزم جهاد داده است، اما برایش مشکلی، کمبودی و یا حادثه ای ناخواسته رخ داده و نتوانسته است به نبرد مهاجمان و بدخواهان بود، خداوند! ثواب جهادگران را به او عطا کن وی به در صف شهیدان و صالحان قرار ده.

ارزش شهادت و مقام شهیدان

الحمد لله... حمدا نسعد به فی السعداء من اولیائه، و نصر به فی نظم الشهداء بسیوف اعدائه. (۵۹۶)

حمد و ستایش به درگاه خدای یگانه... حمدی که در پرتو آن به مرتبه دوستان سعادت مند خدا نایل شویم و در صف شهیدانی که با شمشیر دشمنان خدا به شهادت رسیده اند، قرار گیریم.

امام سجاد - علیه السلام - در دعا برای جنگاوران مسلمان و جهادگران راه خدا به درگاه حق عرضه میدارد:

فاذا صاف عدوک وعدوه فقللهم فی عینه... فان حتمت له بالسعاده و قضیت له بالشهاده فبعد ان یجتاح عدوک باقتل، و بعد ان یجهد بهم الاسر و بعد ان تاء من اطراف المسلمنی، و بعد ان یولی عدوک مدبرین. (۵۹۷)

خداوند، آن گاه که رزمنده مسلمان به انگیزه دفاع از قلمرو و اسلام به مصاف با دشمنانت که دشمنان او نیز هستند - می رود، شمار نیروهای

دشمن را برای رزمنده مسلمان در نظر گرفته ای و شهادت را برایش رقم زده ای دستیابی وی به این سعادت و شهادت پس از آن برایش رقم زده ای، دستیابی وی به این سعادت و شهادت پس از آن باشد که دشمن تو را کشته و گروه بازمانده شان را اسیر کرده و به نواحی سرزمین اسلامی بخشیده و دشمنان اسلام گریخته باشند.

اهداف والای جهاد

امام سجاد - علیه السلام - در نگاه جامع و همه جانبه خود به مساله جهاد نبرد با مهاجمان به قلمرو اندیشه ها و سرزمینهای اسلامی، از ترسیم اهداف و انگیزه های ارزشی جهاد فارغ نمانده است، بلکه با بیان ویژه نیایش به این مهم نیز پرداخته است.

اللهم و قو بذلك محال اهل السلام و حصن به دیارهم، و ثمر به اموالهم، و فرغهم عن محاربتهم لعبادتك و عن منابذتهم للخلوه بك حتى لا یعبد فی بقاع الارض غیرك و لا تعفر لا حد منهم جبهه دونك. (۵۹۸)

بارالها! به وسیله توانمندی جنگاوران مسلمان و ضعف و اضمحلال مهاجمان کافر، پایگاهها و سرزمینهای اسلامی را قوت بخش دژهای دیارشان را مستحکم گردان، اموالشان را بالنده و پرثمر ساز و خاطر شان را از جنگ با دشمنان آسوده نما و برای عبادت و خلوت و راز نیاز با خودت به ایشان فراغت و آرامش عنایت کن تا آنجا که در جای جای زمین جز تو مورد پرستش قرار نگیرد و کسی جز به درگاه خداوندگاری تو پیشانی بر خاک نساید.

سخنی در پایان

ما در این بخش تلاش کردیم تا گوشه ای از معارف و مطالب گسترده صحیفه را بنمایانیم ول براستی در انتخاب نمونه هایی از میان صدها درس و پیام ارزنده که در صحیفه مطرح شده است همواره احساس حسرت داشتیم و آنچه نه به معنای گزینش برترینها، بلکه تنها به منظور نمایاندن جلوه ای است از تابش همواره صحیفه، جلوه ای که صاحبان بصیرت را کافی است تا با تاءملی فزونتر و بازنگری در مضامین عالی صحیفه کرانهای دیگری از معارف الهی و اخلاق و

- ۱- منابعی که این نقل را پذیرفته اند، عبارتند از: دلائل الامامه ۸۰؛ اصول کافی ۲/۳۶۸؛ ارشاد ۲/۱۳۹ اعلام الوردی ۱۵۱؛ مناقب ۲/۳۱۰؛ کشف الغممه ۲/۲۶۰؛ فصول المهمه ۲۰۱؛ تذکر الخواص ۲۹۱؛ وفيات الاعیان ۲/۲۶۰؛ نور الابصار ۱۳۹.
- ۲- اعلام الوردی ۲۵۱: تذکر الخواص ۲۹: اعیان الشیعه ۲/۶۲۹.
- ۳- سال ۳۶ مقارن با جنگ جمل می باشد مصباح المجتهد ۷۳۳؛ مصباح کفعمی ۲۹.
- ۴- فیض کاشانی ره تاریخ وفات مادر امام سجاد را سال ۳۵ هجری قمری دانسته است، اگر این نقل پذیرفته شود، لازمه آن این است که امام سجاد یادر همین سال و یا در سالهای قبل متولد شده باشد.
- ۵- کشف الغممه ۲/۲۶۰؛ فصول المهمه ۲۰۱؛ سعاف الراغبین ۲۱۶؛ نور الابصار الشیعه ۱/۶۲۹
- ۶- ارشاد ۲/۱۳۸: مناقب ۳/۳۱۰؛ اعلام الوردی ۲۵۱؛ کشف الغممه ۲/۲۰۱؛ فصول المهمه ۱۸۷؛ اسعاف الراغبین ۲۱۶؛ نور الابصر ۱۳۹؛ اعیان الشیعه ۱/۶۲۹.
- ۷- دلائل الامامه ۸۰.
- ۸- برخی از نویسندگان معاصر براساس همین شبهه اعتقاد یافته اند که سال ولادت امام سجاد در ۳۶ هجری قمری بوده است زیرا چنین سالی خاندان علی (ع) در مدینه حضور داشته اند. ولی این نظریه، مخالف رای مشهور می باشد. رک: زندگانی علی بن الحسین (ع) سید جعفر شهیدی ۱۷.
- ۹- دلائل الامامه ۸۰؛ اعلام الوردی ۲۵۱؛ تاج الموالید؛ کشف الغممه ۲/۲۹۷.
- ۱۰- طبقات ابن سعد ۵/۱۵۷؛ النجوم الزاهره ۱/۲۲۹؛ بحار الانوار ۴۵/۳۲۹.
- ۱۱- دلائل الامامه ۸۰؛ موالید الائمة ۴؛ نور الابصار ۱۳۹؛ اعیان الشیعه ۱/۶۷۹.
- ۱۲- طبقات ابن سعد ۵/۱۵۷؛ تاریخ الائمة (مجموعه نفیسه) ۲۸.
- ۱۳- حبیب السیر ۲/۶۲.
- ۱۴- سیر اعلام النبلاء ۴/۳۸۶.

اعلام الورى ٢٥١؛ تذكره الخواص ٢٩٨؛ نور الابصار ١٣٩.

١٦- مناقب ٤/١٧٥؛ تذكره الخواص ٢٩١؛ فصول المهمه ٢٠١.

١٧- علل الشرائع ٢٣٢؛ مناقب ٤/١٧٥؛ حبيب السير ٢/٦٢.

١٨- كشف الغمه ٢/٧٢؛ شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد ١٠/٧٩؛ ارشاد ١٣٨.

١٩- كشف الغمه ٢/٧٣ /

٢٠- همان مدرک.

٢١- مناقب ٤/١٧٥؛ كشف الغمه ٢/٧٣.

٢٢- مناقب ٤/١٧٥.

٢٣- حليه الاولياء ٣/١٣٣؛ مناقب ٤/١٧٥.

٢٤- كشف الغمه ٢/٧٤؛ فصول المهمه ٢٠١.

٢٥- تذكره الخواص ٢٩١؛ فصول المهمه ٢٠١؛ نور الابصار ١٣٩؛

٢٦- القاب الرسول و عترته ٢٠٧.

٢٧- ارشاد ٢/١٣٦؛ اعلام الورى ٢٥١.

٢٨- معارف ابن قتيبه ٢١٤؛ تاريخ يعقوبى ٢/٢٤٦ و ٢٦٤؛ تاريخ طبرى ٤/٣٤٧؛ كشف الغمه ٢/٢٦٠؛ و فيات الاعيان ٢/٤٢٩؛ سير

اعلام النبلاء ٤/٣٢١ و ٣٨٧؛ اعيان الشيعة ١/٦٢٩.

٢٩- احتفظ بها و احسن اليها فستلذلك خير اهل الارض. اصول كافى ٢/٣٦٩؛ اثبات الوصيه ١٤٥؛ اعيان الشيعة ١/٦٢٩.

٣٠- بصائر الدرجات ٣٣٥؛ شاه زنان،

اعلام الوردى ٢٥٠، تذكره الخواص ٢٩١، النجوم الزاهره ١/٢٢٩.

٣١- معارف ابن قتيبه ٢١٤؛ انساب الاشراف ٣/١٠٢؛ عيون اخبار الرضا ٤/٨.

٣٢- طبقات ابن سعد ٥/١٥٦؛ تاريخ يعقوبى ٢/٣٠٣؛ صفه الصفوه ٢/٥٢؛ وفيات الاعيان ٢/٤٢٩.

٣٣- اصول كافي ٢/٣٦٨؛ سير اعلام النبلاء ٣٨٦؛ حياه الحيوان ١/١٩٦.

٣٤- مناقب ابن شهر آشوب ٣/٣١١ كشف الغمه حياه الحيوان ٢/١٩٦.

٣٥- همان مدرک

٣٦- مناقب ابن شهر آشوب ٣/٣١١

٣٧- مجمل التواريخ و القصص ٤٥٦.

٣٨- بصائر الدرجات ٣٣٥؛ اثبات الوصيه ١٤٥.

٣٩- تاريخ يعقوبى ٢/٣٠٣.

٤٠- تاريخ الائم (مجموعه نفسيه) ٢٤.

٤١- تذكره الخواص ٩٢١.

٤٢- مناقب ٣/٣١١

٤٣- همان مدرک.

٤٤- عيون اخبار الرضا ٢/١٢٨؛ بحار الانورا ٤٦/١١؛ اعيان الشيعه ١/٦٢٩.

٤٥- طبقات ابن سعد ٥/٢١١ ش معارف ابن قتيبه ٢١٤؛ و فيات

۴۶- اثبات الوصیه ۱۴۰؛ رجال ابن داوود ۳۷۱-۳۷۲؛ و اعیان الشیعه ۱/۶۲۹.

۴۷- قال رسول الله (ص): ان الله من عباده خیرتان، فخیرتهم من العرب قریش و من العجم فارس. کامل مبرد ۳۰۰ ش اصول کافی کتاب الحجّه مترجم، ۲/۳۶۹؛ فیات الاعیان ۲/۴۲۹؛ اثبات الهداه ۲/۲۱۴.

۴۸- اصول کافی ۲/۳۶۵.

۴۹- شاعر از رسم اجتماعی آن روز که بر بازوی کودکان بازوبند می بسته اند تا از چشم زخم در امان باشند، بهره جسته است تا نبوغ و نمونگی شخصیت مورد ستایش خود را بیان کن /

۵۰- در این شهر بانو دختر یزدگرد، آخرین پادشاه ساسانی در چه تاریخی از ایران به مدینه انتقال یافته است و به همسری حسین بن علی - علیه السلام - در آمده است. مورخان و محدثان راءى متحدی ندارند و در مجموع سه نظریه را ابراز کرده اند:

الف - از برخی منابع استفاده می شود که اسارت شهربانو واعزام وی به مدینه در زمان خلافت عمر

صورت گرفته است رک: اصول کافی ۲/۳۶۹ احقاق الحق ۱۲/۵۴.

ب - گروهی معتقدند که انتقال شهربانو به مدینه دوران خلافت عثمان رخ داده است رک: تاریخ طبری ۳/۲۴۸؛ عیون اخبار الرضا ۲/۱۲۸؛ المختصر فی اخبار البشر ۱/۵۶۱؛ بحارالنوار ۴۶/۱۰.

ج - و بعضی بر این عقیده اند که موضوع یاد شده در عصر خلافت امیر المؤمنین علی (ع) تحقق یافته است. رک: کامل مبرد ۳۰۰؛ تاریخ طبری ۴/۴۶؛ ارشاد، ۲/۱۳۸؛ اعلام الوردی ۲۵۱؛ کشف الغمه ۲/۲۷۵؛ و فیات الاعیان ۲/۴۳۰.

در این میان نشانه هایی وجود دارد که نظریه نخست را به شدت تضعیف می کند، از آن جمله این که:

۱- یزدگرد پس از سقوط مدائن کشته نشده است بلکه پس از آن زمان سالها به حکومت ادامه داده است و ابتدا به حلوان و سپس به جانب قم، کاشان، اصفهان، کرمان و مرو عقب نشینی کرده و در طول این مسیر خانواده و بستگانش را به همراه داشته است. با توجه به این که فتح ناحیه جنوبی و شرقی ایران در عهد خلیفه دوم صورت نگرفته است، اسارت فرزندان وی نیز در روزگار خلافت عمر نبوده در اواخر خلافت عثمان یا اوایل خلافت علی - علیه السلام - اتفاق افتاده است.

۲- خلیفه دوم در سال ۲۳ هجری قمری چشم از جهان بسته است در حالی که ولادت امام سجاد به عنوان نخستین و آخرین فرزند شهربانو در سال ۳۸-۳۶ بوده است و بعید می نماید که در طول این فاصله ۱۵ ساله، شهربانو به همسری حسین بن علی و فرزندی نیاورده باشد. این قرینه ها می نمایند که نظریه صحیح را باید در احتمال دوم و یا سوم جستجو کرد.

۵۱- اعلام الوری ۲۵۹؛ مناقب ۳/۳۳۸ کشف الغمه ۲/۳۲۲.

۵۲- برخی تاریخنگاران جز امام باقر - علیه السلام - فرزندان دیگری چون محمد، حسن و حسین و اکبر و عبدالله را فرزندان ام عبدالله شمرده اند. رک: طبقات ابن سعد ۵/۱۵۶؛ انساب الاشراف ۳/۱۴۷؛ تاریخ یعقوبی ۲/۳۰۵،

۵۳- ارشاد ۵/۱۵۴؛ فصول المهمه ۲۰۶؛ تذکره الائمه ۱۲۴؛ نورالابصار ۱۴۲.

۵۴- اعلام الوری ۲۹۷؛ کشف الغمه ۲/۲۸۶؛ اعیان الشیعه ۱/۶۳۰.

۵۵- طبقات ابن سعد ۵/۱۵۶.

۵۶- تاریخ آل محمد ۱۲۷؛ تاریخ گزیده ۲۰۳.

۵۷- ارشاد ۲/۱۵۴.

۵۸- اعلام الوردی ۲۹۷؛ کشف اغمه ۲/۲۸۴؛ فصول المهمه ۲۰۹؛

۵۹- عمده الطالب ۱۳۸.

۶۰- معارف ابن قتیبه ۲۱۵-۲۱۶.

۶۱- ارشاد ۲/۱۵۹؛ تهذیب ۹/۳۵۲؛ احقاق الحق ۱۲/۱۷۸.

۶۲- تنقیح المقال ۱/۶۶۸؛ بحار الانوار ۴۷/۱۹.

۶۳- اعلام زرکلی ۳/۹۸-۹۹.

۶۴- معارف ابن قتیبه ۲۱۵؛ کشف الغمه ۴/۲۷۵؛ کامل ابن اثیر ۴/۲۳۸؛ مطالب السئول ۷۹؛ تذکره الخواص ۳۴۱؛ سیر اعلام النبلا ۴/۴۰۰ فصول المهمه ۲۰۸؛ تذکره الائمه ۱۲۴؛ بحار الانوار ۸/۶۴-۱۳؛ اسعاف الراغبین ۲۲۰.

۶۵- تاریخ یعقوبی ۲/۳۰۳؛ دلائل الامامه ۸۰؛ تاریخ الائمه؛ مروج الذهب ۳/۱۶۰؛ اصول کافی ۲/۳۷۲؛ ارشاد ۲/۱۳۹؛ اعلام الوری ۲۵۱؛ کفایه الطالب ۳۰۶؛ وفيات الاعیان ۲/۴۳۱؛ مصباح کفعمی ۵۰۹.

۶۶- تاریخ طبری ۵/۳۶۲

۶۷- احقاق الحق ۱۲/۱۰

۶۸- سیر اعلام النبلا ۴/۴۰۰؛ امام حسین و ایران ۵۴۸.

۶۹- تاریخ یعقوبی ۲/۳۰۳.

۷۰- همان مدرک

۷۱- اعلام الوری ۲۵۱ مطالب السئول ۷۹

۷۲- کشف الغمه ۲/ ۲۹۷؛ اعیان الشیعه ۱/ ۶۲۹.

۷۳- شعرانی در کتاب طبقات احتمال داده است که مرقد امام سجاد (ع) در روستایی نزدیک مصر قدیم باشد ولی این احتمال بی مورد است و چه بسا آنچه سبب پیدایش این توهم این شده، مزارى باشد که منسوب به زید بن علی بن الحسین است و بر اساس برخی نقلها سرزید شهید در آنجا مدفون است، رک: اسعاف الراغبین ۲۲۱.

۷۴- فصول المهمه ۲۰۸

٧٥- ارشاد ٢/١٣٩؛ اعلام الوري ٢٥٢؛ كشف الغمه ٢/٢٧٦.

٧٦- دلائل الامامه ٨٠؛ كافي ٢/٣٧٢؛ اثبات الوصيه ١٤٨؛ بحار ٤٦/١٥٤.

٧٧- تاج المواليه مجموعه نفسيه ٣٧.

٧٨- المختار مناقب الاخيار، ٣٠؛ مطالب السؤل ٨١؛ الصواعق المرقيه ١٩٩؛ سنابيع الموده ٣٣٢.

٧٩- نفثه المصدور ٦٣.

٨٠- عيون اخبار الرضا ١/٤١؛ اعلام الوري ٢٦١؛ مناقب ١/٢٨٤؛ اثبات الهداه ٢/٤٨٠.

٨١- كشف الغمه ٢/٢٧٨.

-٨٢

۸۳- اصول کافی، کتاب الحججه، الاشره و النص علی بن الحسین (ع).

۸۴- اصول کافی، کتاب الحججه، الاشاره و النص علی بن الحسین - علیه السلام - . پ

۸۵- زیدیه خویش را پیرو زید بن الحسین (ع) می دانند و امامت باقرالعلوم و امام العلوم و امام صادق و ائمه پس از ایشان را نمی پذیرد. بلکه معتقدند پس از امام سجاد (ع) زین علی که با شمشیر علیه حکومت قیام کرده به شهادت رسیده است، امام است. البته از منابع تاریخی گواهی در دست نیست که خود زید مدعی امامت و منکر مقام ولایی امام باقر و امام صادق باشد. و اصولاً جریان فکری و اعتقادی و سیاسی زیدیه پس از شهادت او شکل گرفته است.

۸۶- باطنیه یا اسماعیلیه جریانی است که پس از وفات اسماعیل بن جعفر شکل گرفته است. اسماعیل در زمان حیات پدرش امام صادق - جهان را بدرود گفت و تا قبل از وفاتش هرگز فرقه ای بدین نام وجود نداشت و این می تواند گواهی باشد بر نقش عناصر مغرض و فرصت طلبی در تشکیل این فرقه پس از مرگ وی.

۸۷- فرقه وافقیه معتقدند که امر امامت تا زمان امام کاظم تداوم یافته و پس از آن متوقف شده است و علی بن موسی الرضا - علیه السلام - واجد نبوده است. بسیاری از پیروان این فرقه در آغاز دست از انحراف خود برداشتند و به جمع یاران و شیعیان امام رضا (ع) پیوستند.

۸۸- و فیات الاعیان ۴/۱۷۳.

۸۹- همان مدرک.

۹۰- الملل والنحل ۱-۲/۱۳۱-۱۳۷.

۹۱- و فیات الاعیان ۴/۱۷۰.

۹۲- تنقیح المقال ۳/۱۱۲.

۹۳- و فیات

٩٤- دلائل الامامه ٨٧؛ كافي ٢/١٥٥؛ اثبات الوصيه ١٤٣؛ اعلام الوري ٢٥٣؛ احتجاج ٢/٣١٦. الغمه ٢/٣٠٩؛ اثبات الهداه ٥/٢٣٣.

٩٥- تنقيح المقال ٣/١١١.

٩٦- همان مدرک.

٩٧- حنفيه لقب مادر محمد بن اميرالمومنين می باشد. نام آن بانو خوله بنت جعفر بن قيس بوده است. تنقيح المقال ٣/١١١.

٩٨- همان مدرک.

١٨٩٥٨

٩٩- انساب الاشراف ٣/٢٧٦ - ٢٩٦.

١٠٠- در قرآن كريم آمده است: و قالت النصارى المسيح ابن الله توبه / ٣٠.

يعنى: نصارا گفتند مسيح فرزند خداست.

لقد كفر الذين قالوا ان الله هوم المسيح بن مريم مائده / ١٧.

يعنى: كافر شدند آنان كه گفتند خدا همان مسيح فرزند مريم است.

لن يستنكف المسيح ان يكون عبدالله نساء / ١٧٢.

يعنى، مسيح هرگز ابا و پرهيز نداشت از اين كه بنده خدا باشد.

١٠١- و قالت اليهود عزيز ابن الله توبه / ٣٠. يعنى يهود گفتند: عزيز فرزند خداست.

١٠٢- مروج الذهب، مترجم ٢/٧٨.

١٠٣- مروج الذهب ٣/٩٦ - ١٠٠؛ مختصر الدول ٣٣١؛ سير اعلام النبلاء ٤/١٩١؛ اعلام زرکلی ٨/٧٠ - ٧١؛ دائره المعارف

اسلاميه ١/٦٨ /

١٠٤- اختيار معرفه الرجال ١٢٥.

١٠٥- تنقيح المقال ٣/٢٠٣؛ بحار ٤٥/٣٥١.

۱۰۶- اختیار معرفه الرجال ۱۲۸؛ مناقب ۴/۱۴۴؛ اثبات الهداه ۵/۲۲۹؛ اعیان الشیعه ۱/۶۳۶.

۱۰۷- تنقیح المقال ۳/۲۰۴.

۱۰۸- تنقیح المقال ۳/۲۰۴.

۱۰۹- حرمه کسی است که در مقاتل به عنوان یکی از عناصر فعال سپاه یزید در روز عاشورا معرفی شده و نقش عمده وی تیراندازی بوده است که با همین شیوه برخی از خاندان حسین (ع) را به شهادت رسانیده است.

۱۱۰- مناقب ۴/۱۳۳؛ بحار ۵/۳۳۲؛ اعیان الشیعه ۱/۶۳۶.

۱۱۱- تنقیح المقال ۳/۲۰۴.

-۱۱۲

اختیار معرفه الرذجال ۱۲۵.

۱۱۳- بحار ۴۵/۳۳۹.

۱۱۴- تنقیح المقال ۳/۲۰۵.

۱۱۵- طبقات ابن سعد ۵/۱۵۸؛ تذکره الخواص ۲۹۴؛ تنقیح المقال ۳/۲۰۵.

۱۱۶- رک: بحار ۴۵/۳۸۶ سخنان جعفر بن نا مصنف هذا الثار.

۱۱۷- توبه ۱۰۲/

۱۱۸- بحار الانوار ۴۵/۳۳۹.

۱۱۹- در نامه ای که مختار برای متقاعد ساختن ابراهیم بن اشتر به او داده شده و چنین اظهار داشته که نامه ای از سوی محمد حنفیه نوشته شده محمد حنفیه بانام محمد مهدی یاد گردیده است! بحار ۴۵/۳۶۶.

۱۲۰- فتح ۲/

۱۲۱- بحار النوار ۴۶/۶۰.

۱۲۲- اعلام الوری ۲۵۵

۱۲۳- ارشاد ۱۶۳۲: اعلام الوری کشف الغمه ۲/۲۸۰؛ فصول المهمه ۲۰۱.

۱۲۴- حلیه اولیاء ۱۳۳.

۱۲۵- احقاق الحق ۱۲/۲۶.

۱۲۶- اعلام الوری ۲۵۶

۱۲۷- احقاق الحق ۱۲/۲۶

۱۲۸- دعائم الاسلام ۱/۲۰۸؛ سیر اعلام انبلاء ۴/۳۹۲؛ فصول المهمه ۲۰۲؛ نوالابصار ۱۳۹.

۱۲۹- مطالب السؤل ۷۹؛ تاریخ ابن عساکر ۴/۳۹۲؛ روض الراحین ۵۵؛ احقاق الحق ۲/۲۳.

۱۳۰- طبقات ابن سعد ۵/۱۶۰؛ حلیه اولیاء ۱۳۳؛ مختار مناقب اختیار ۲۷؛ مشارق الانوار ۱۱۹؛ تذکره الحافظ ۱/۷۵؛ فصول المهمه ۲۰۱؛ الصواعق المحرقة ۱۱۹؛ الکواکب ادریه ۱/۱۳۹؛ ینایع الموده ۵/۱۶۰؛ اسعاف الراحین ۲۳۹؛ نور الابصار شبلنجی

١٣١- حليه الولياء ١٣٣؛ مشارق النوار ١١٩؛ تذكره الخواص ٢٩٣؛ سير اعلام انبلاء؛ ينابيع اموده ١٥/١٦٠؛ اسعاف ارغبيين ٢١٦.

١٣٢- عيون المعجزات ٧٣؛ كشف الغمه ٢/٣٠٢ اخبار ادول و آثار الاول ١٠٨.

١٣٣- القاب الرسول و عترته مجموعه نفيسه ٥٢؛ ارشاد ٢/١٤٦؛ اعلام الورى ٢٥٦؛ كشف الغمه ٢/٢٨٠.

١٣٤- كفايه الطالب ٣٠١؛ سير اعلام الانبلاء، ٣٩٢؛ تهذيب التهذيب ٧/٣٠٥؛ تاريخ الاسلام ٤/٣٧.

١٣٥- طبقات ابن سعد ٥/١٦٤؛ اعلام الورى ٢٥٦؛ كشف الغمه ٢/٢٦٦.

١٣٦- كشف الغمه ٢/٢٦٦.

١٣٧- اغاني ١٤/٧٥؛ حليه

الاولياء ٣/١٣٥؛ كشف الغمه ٢/٢٦٦؛ اعيان الشعيه ١/٦٣٣.

١٣٨- خصال صدوق ٥١٧؛ حليه الاولياء ٣/١٣٥؛ كشف الغمه ٢/٢٦٦؛ اعيان الشعيه ١/٦٣٣.

١٣٩- طبقات ابن سعد ٥/١٦٠.

١٤٠- حليه الاولياء ٣/١٤٠، كشف الغمه ٢/٣٠٣.

١٤١- علل الشرائع ٢٣١، مناقب ١٥٣/٤.

١٤٢- حره در مسير مکه در ناحيه بطن العتيق قرار دارد (معجم البلدان ٢/٢٤٧).

١٤٣- طبقات ابن سعد ٥/١٦٤، اعيان الشعيه ١/٦٣٣.

١٤٤- علل الشرائع ٢٣١، مناقب ١٥٣/٤.

١٤٥- تذکره الخواص ١٨٤.

١٤٦- همان مدر؟

١٤٧- نور الابصار ١٢٨ اسعاف الراغبين حاشيه نور الابصار ٢٠٨

١٤٨- ارشاد ١٤٦٢ تذکره الخوناص ٢٩٥

١٤٩- مناقب ٤/١٥٨؛ كشف الغمه ٢/٢٦٢؛ مشارق الانوار ١١٩؛ تذکره الخواص ٢٩٥.

١٥٠- كشف الغمه ٢/٢٧٩

١٥١- دعائم الاسلام ٢/٣٠١

١٥٢- آل عمران ١٣٤.

١٥٣- ارشاد ١٤٢؛ اعلام الوری ٢٥٩؛ كشف الغمه ٢/٢٧٤.

١٥٤- نور ٢٢.

١٥٥- اعيان الشعيه ٢/٦٣٣

١٥٦- اعيان الشعيه ١/٦٣٣

١٥٧- وفيات الاعيان ٣/٢٦٧؛ فصول المهمه ٧٧؛ الائمه الاثنى عشر ٧٥.

١٥٨- حليه الولياء ٣/١٤١؛ مناقب ابن شهر آشوب ٤/١٥٩؛ كشف الغمه ٢/٣٨٠؛ تذكره الخواص ١٨٢؛ تذكره الحفاظ ١/٧٥؛ تهذيب التهذيب ٧/٣٠٥.

١٥٩- ارشاد ٢/١٤٥؛ كشف الغمه ٢/٢٨٠؛ سير اعلام الانبياء ٤/٣٩٠؛ تاريخ ابن عساكر ١٢/١٩.

١٦٠- طبقات ابن سعد ٥/١٥٨؛ كشف الغمه ٢/٢٥٨ /

١٦١- مناقب ٤/١٦٧؛ اعيان الشيعة ١/٦٣١.

١٦٢- مناقب ٤/١٦٧؛ اعيان الشيعة ١/٦٣١.

١٦٣- مطالب السؤل ٧٧.

١٦٤- البيان و التبيين ١/٣٧٠؛ الشعر و الشعرا؛ المحاسن و المساوى ٢١٢؛ العقد الفريد ١/٢٧؛ الاغانى ٢١/٣٧٦؛ المعجم الكبير ١٤٣؛ ارشاد ٢/١٥٠؛ حليه الاولياء ٣/١٣٩؛ امالى سيد مرتضى ٦٧؛ زهر الاداب ١/٥٩؛ محاضرات الادباء ١/٢٩٩؛ فايق زمخشرى ٨/٢١٩؛ مناقب ابن شهر آشوب ٤/١٦٩؛ كشف الغمه ٢/٩٢؛ مطالب السؤل ٧٩؛ تذكره الخواص

۳۳۸؛ و فیات العیان ۵/۱۴۵؛ دیوان حماسه گزیده ۲۱۳.

۱۶۵- رجال طوسی ۱۰۰.

۱۶۶- اختیار معرفه الرجال رجال کشی ۱۲۹.

۱۶۷- این اوست که بطحا سرزمین و نبوت با آثاری برجای مانده از گامهایش آشناست. و خانه خدا نزا او را می شناسد، چونانا که حل و حرم.

۱۶۸- فرزند برترین بندگان خداست.

پرهیزکار، منزه، پاکیزه و نشانه راهنما و ملاک هدایت است.

۱۶۹- این، فرزند فاطمه علیها السلام است، اگر راستی جاهلی و او را نمی شناسی!

۱۷۰- این که به ادعای ناشناسی می پرسی؛ او کیست؛ زبانی به او و عظمتش نمی زند.

۱۷۱- نرم خوبی است او باران گسترده ای است پر ثمر

همواره بخششها از آن دریافت می شود بی این که پایان پذیرد و بخشکد!

۱۷۲- نرم خوبی است که کسی از او هراس و بیمناک نشده است.

دوقصلت او را زینت بخشیده: نیک خلقی و نیک رفتاری

۱۷۳- بر دوش کشنده نیازهای و رنجهای مردم گرفتاری و حرمان دیده.

خوش سیمایی که آری گفتن به نیاز و خواهش مردم برایش خوش و شیرین است.

۱۷۴- هرگز نه نگفته جز در تشهد نمازش.

۱۷۵- تمامی بندگان خدا را مورد احسان خئیش قرار داده است، تا تیرگی فقر و ناداری را از آنان بزداید.

۱۷۶- قریش چون او را بنگرد گویند: همه ارزشها و کرامتها در مکارم و فضایل او خلاصه شده و کمال پذیرفته است.

۱۷۷- او چشم خویش از روی حیا می بندند و دیده خلق از جلالت او فرو می افتند.

هرگز سخنی نگوید مگر اینکه در حال تبسم باشد.

۱۷۸- عصای خیزرانس، عطر می پراکند. بیننده را به شگفت آورد،

زیبایی و تناسبی که در چهره دارد.

۱۷۹- چون برای سودن حجر السود رکن حطیم آید با عرفانی که حجر به او دارد خواهد که دست او را وانگذارد.

۱۸۰- از دیرزمان، خدا او را شریف و بزرگ آفریده و قلم تقدیر این شرف و بزرگی را بر لوح نگاشته است.

۱۸۱- کسی که خدای را شکر می گزارد، در حقیقت سپاسگزارم پدران اوست، چرا که دین مردم از این خاندان سررشته یافته است.

۱۸۲- جایگاهدینی او آن چنان به اوج پیوسته که دستها بدان نرسد و پای اندیشه راه نیابد.

۱۸۳- او کسی است که همه پیامبران به فضیلت و برترین جدش - محمد - صلی الله علیه و آله - گردن نهادند و امتش برترین امته به شمار آمدند.

۱۸۴- نهال وجودش رسته از بوستان نبوت است، پاک نژاد و پاکیزه خو و نیک سیرت است.

۱۸۵- او از خاندانی است که محبت آن خاندان دین است و دشمنی آنان گمراهی و نزدیک شدن به ایشان مایه نجات و ایمنی است.

۱۸۶- نور پیشانیش پرده ظلمت را می درد، چنان که آفتاب سینه تاریکی را.

۱۸۷- بحد از یاد خدا، پیشاپیش هر سخنی و نام و یاد ایشان است و نیز در پایان هر گفتاری.

۱۸۸- اگر اهل تقوا بر شمارند، این خاندان سرور آنانند و اگر از بهترین انسانها سراغ گیرند، همه گویند: ایشانند.

۱۸۹- هیچ بخشنده ای برابری با آنان نتواند، و هیچ کس را میسر نشود که خود را در بزرگی به آنان رساند.

۲۸۸۵۱۹۰

۱۹۰- در خشکسالی باران ریزنده اند و در میدان کارزار شیران.

۱۹۱- در تنگدستی با فراخ

دستی می بخشند، برای آنان یکسان است، که بی نیاز باشند با مستمند.

۱۹۲- دوستی آنان بازدارنده شر و نعمت است و موجب زیادت احسان و نعمت.

۱۹۳- تقيح المقال ۲/۴

۱۹۴- تنقيح المقال ۲/۴.

۱۹۵- شذرات الذهب ۷/۳۶۰؛ الاعلام زرکلی ۴/۶۷.

۱۹۶- مثنوی هفت اورنگ جامی، اورنگ اول سلسله الذهب ۱۴۱

۱۹۷- ارشاد ۲/۱۵۰.

۱۹۸- امالی سيد مرتضى ۱/۶۷-۶۸

۱۹۹- الاغانی ۱۴/۷۵ طبع الساسی مصر.

۲۰۰- مناقب ۴/۱۶۹-۱۷۲.

۲۰۱- روضه الواعظین ۲۰۱-۲۰۰.

۲۰۲- كشف الغمه ۳/۹۳-۹۳

۲۰۳- وفات الاعیان ۵/۱۴۵-۱۴۶

۲۰۴- شرح شواهد ۷۳۲-۷۳۴.

۲۰۵- اعیان الشیعه ۱/۲۶۹.

۲۰۶- كشف الغمه ۲/۴۳

۲۰۷- شرح شواهد مغنی ۷۳۴؛ دیوان ابو تمام حبيب بن اوس طائی ۲/۲۸۴

۲۰۸- اعیان الشیعه ۱/۲۶۹

۲۰۹- زهالاداب ۱/۶۲-۶۹

۲۱۰- رک: حياه الحيوان ۳/۱۳۳.

٢١١- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد ٤/١٠٤؛ بحار ٤٦/١٤٣

٢١٢- طلقات ابن سعد ٥/١٦٦

٢١٣- تذكره الخواص ٢٩١

٢١٤- دلائل الامامه ٨٠؛ كشف الغمه ٤/٢٥٨؛ فصول المهمه ٢٠٩؛ احقاق الحق ١٢/٩؛ نورالابصار شبلنجى ١٣٩؛ اعيان الشيعه ١/٣٦٥.

٢١٥- رياض القدس بحدائق الشيعة ١/٣٦٥

٢١٦- مقتل الحسين مكرم ٣٥٥؛ بحارالانوار ٤٥/١١٤ و ١٩٦.

٢١٧- بحارالانوار ٤٥/١٣٢.

٢١٨- ترجمه ابى مخنف ١٥٠؛ انساب الاشراف ٣/٢٠٦؛ تاريخ طبرى ٤/٣٥٢؛ ارشاد ٢/١٢٣؛ بحارالانوار ٤٥/١١٤ و ١٦٨؛ ينابيع اموده ٣٥٠؛ نورالابصار مازندراني ١٣؛ مقتل الحسين مكرم ٣١٤.

٢١٩- رك: امام حسين و ايران ٤٨٠.

٢٢٠- زندگانی چهارده معصوم ٧١١-٧١٢

٢٢١- قال حذيم بن شريك الاسدى: خرج زين العابدين - عليه السلام - الى الناس و اومى اليهم ان اسكتوا فسكتوا، و هو قائم فحمدالله و اثنى عليه و صلى على نبيه، ثم قال: ايها الناس، من عرفنى فقد عرفنى! و من لم يعرفنى فاءنا على بن الحسين المذبح بشط الفرات من غير ذحل و ل

ترات، انا ابن من انتھک حریمه، و سلب نعیمه و انتھب مالہ و سبی عیالہ، انا ابن من قتل صبیرا، فکفی بذلک فخرا.

ایہا الناس ناشد باللہ هل تعلمون انکم کتبتم الی الی و خدعتمئہ، و اعھطتموہ من انفسکم العھد و الميثاق و الیبعہ؟ ثم قاتلتموہ فتبا لکم ما قدمتم لا نفسکم و سوء لرایکم، بائیہ عین تنظرون الی رسول

اللہ - صلی اللہ علیہ وآلہ - .

۲۲۲- فقالو باجمعهم: نحن کلنا یا ابن رسول اللہ سامعون مطیعون حافظون لذمامک، غیر زاهدین فیک و لا راغبین عنک، فمرنا باءمرک رحمک اللہ فانا حرب لحربک، وسلم لسلمک، لئناخذن ترثک و ترثنا، ممن ظلمک و ظلمنا.

۲۲۳- امام سجاد - علیہ السلام - در اینجا به آیه ای اشاره دارد که از جهات مختلف به موضوع مورد سخن آن حضرت ارتباط دارد. پیوند عمیق این آیه با موضوع یاد شده ژرفای علم امام و احاطه آن حضرت بر مفاهیم پیام وحی را می رساند. در این آیات خداوند به پیامبر می فرماید: ای پیامبر به امت خویش بگو شما را موعظه می کنم به قیام در راه خدا.. ای پیامبر به اینان بگو: آنچه من از شما می طلبم در جهت منافع خود شماست... در ادامه این آیه خداوند به مجرمان و متخلفان از جهاد و یاری پیامبر هشدار داده و می فرماید: کافران هنگام مشاهده غذاب الهی نگران و مضطرب شده و می گویند ما هب حق ایمان آوردیم ولی آنها کجا و ایمان کجا! آنها در زندگی دنیا و در آنجا که فرصت و زمینه داشتند کافر شدند و امروز که میان ایشان و آرمانهایشان فاصله

افتاده، دم از ایمان می زند! و حیل بینهم و بین ما یشتھون رک: سوره سباء آیه ۴۶ تا ۵۴.

۲۲۴- فقال علی بن الحسین - علیه السلام - : هیہات! ایہا الغدرہ، المکرہ، یل بینکم بین شہوات انفسکم، اتریدون ان تاءتوا الیکما ایتیم الی آبائی من قبل. کلا- و رب الرقصات الی منی، فاءن الجرح لما یندمل، قتل اءبی بالامس و اهل بیتہ معہ، فلم ینسنی ثکل رسول اللہ (ص) و ثکل اءبی و بنی اءبی و جدی شق لہاز و مرارتہ بین حناجری و حلقی و غصصہ تجری صدری و مساءلتی لا تکنونو لنا و لا علینا. ثم قال - علیه السلام - : لا غرو ان قتل الحسین و شیخہ... احتجاج طبرسی ۲/۳۰۶

۲۲۵- زمذ ۴۲/

۲۲۶- آل عمران ۱۴۵

۲۲۷- طبقات ابن سعد ۱۵۷ انساب الاشراف ۳/۲۰۶؛ تاریخ طبری ۴/۳۵۰

۲۲۸- بحار انوار ۴۵/۱۵۴

۲۲۹- انساب الاشراف، ۳/۲۰۶

۲۳۰- انساب الاشراف ۳/۲۱۲

۲۳۱- تاریخ طبری ۴/۳۵۲-۴۵۴

۲۳۲- ترجمہ مقتل ابی مخنف ۱۴۲؛ انساب الاشراف ۳/۲۱۴؛ اللہوف ۸۴.

۲۳۳- مقتل مخنف ۱۶۲.

۲۳۴- بحار ۴۵/۱۸۴

۲۳۵- امام حسین و ایران ۴۸۵-۴۹۲

۲۳۶- امام حسین و ایران ۴۸۵-۴۹۲

۲۳۷- حصاصہ، بہ فتح و تشدید دوم از روستاہای عراق و در نزدیکی قصر ابی ہبیرہ قرار دراد

مراصد الاطلاء، ۱/۴۰۴

۲۳۸- تکریت شہری است معروف بین بغداد و موصل و در فاصلہ سی فرسخی بغداد و غرب دجلہ قرار دارد. معجم البلدان

۲/۳۸

۲۳۹- دیر اعور، در پشت کوفه است و آن را شخص معرود به نام اعور بنا کرده است. مرصد الاطلاع ۲/۵۵۲.

۲۴۰- این موضع در نزدیکی عقر قرار دارد و از اراضی موصل به شمار می آید. مرصد الاطلاع ۳/۱۱۹۶

۲۴۱- کحیل مصغر کحل است که قبلا شهر

بزرگی بوده و الان به صورت قریه ای در آمده و در نزدیکی موصل است و در غرب دجله قرار دارد. مراصد الاطلاع ۳/۱۱۵۰.

۲۴۲- حجینه یکی از روستاهای بزرگ موصل است که در ناحیه دجله واقع شده است. مراصد الاطلاع ۱/۳۶۳

۲۴۳- موصل یکی از شهرهای معروف عراق است که به علت اتصال آن به دجله و فرات و یا به جزیره و عراق، آن را موصل نامیده اند و تا بغداد ۷۴ فرسخ فاصله دارد معجم البلدان ۵/۲۲۳

۲۴۴- نصیبین یکی از شهرهای آباد عراق است که بر سر راه موصل به شام قرار دارد و دیر بزرگی در آن واقع است و علاوه بر آن مسیحیان در اطراف آن چنین دیر و صومعه دارند. معجم البلدان ۵/۲۸۸

۲۴۵- عین الورد: مشهور به جزیره است و سرمنشاء آب بسیاری از قنوات است. مراصد الاطلاع ۲/۹۷۹

۲۴۶- این شهر یکی از شهرهایی است که تا شهر حلب یک مرحله فاصله دارد. معجم البلدان ۴/۴۰۳

۲۴۷- این شهر منسوب به نعمان بن بشیر صحابی است که گویا در قبله آن قبری است معروف به یوشع بن نون و این شهر بی حماه و حلب واقع است. مراصد الاطلاع ۱/۱۲۸۸

۲۴۸- کفر طاب: شهری است بین معره و حلب. معجم البلدان ۴/۴۷۰

۲۴۹- حماه: یکی از شهرهای بزرگ سوریه که آن را حمص بن مکنف علقمی بنا کرده است و بین دمشق و حلب می باشد. معجم البلدان ۲/۳۰۲.

۲۵۰- حمص یکی از شهرهای بزرگ سوریه آن را حمص بن مکنف علقمی بنا کرده است و بین دمشق و حلب می باشد. معجم البلدان ۲/۳۰۲.

۲۵۱- بعلبک از شهرهای معروف که سه روز با

سوريه فاصله دارد.

۲۵۲- صومعه راهب: آخرين منزلی بوده که به شام منتهی می شده و بعيد نیست همان دیر الزور باشد.

۲۵۳- مقتل ابی مخنف ۱۸۰-۱۹۸؛ منتهی الامال ۱/۳۰۳/۳۰۴

۲۵۴- تاريخ طبری ۷/۳۷۵

۲۵۵- ترجمه مقتل ابی مخنف ۱۲۱.

۲۵۶- ینابيع الموده ۳۵۲

۲۵۷- ینابيع الموده ۳۵۲.

۲۵۸- مروج الذهب ۲/۷۳

۲۵۹- شوری ۲۲/.

۲۶۰- انفال / ۴۱

۲۶۱- انفال / ۴۱.

۲۶۲- احزاب / ۳۳.

۲۶۳- احتجاج ۲/۳۰۵-۳۰۷؛ مقتل خوارزمی ۶۱-۶۲.

۲۶۴- تاريخ یعقوبی ۲/۱۸۲؛ المختصر فی الخبر البشیر ۱/۱۷۳.

۲۶۵- امالی طوسی ۲/۲۹۰

۲۶۶- سير اعلام النبلا ۳/۲۱۶

۲۶۷- بحار النورا ۴۵/۱۳۱.

۲۶۸- حديد ۲۳-۲۲

۲۶۹- شوری / ۳۰

۲۷۰- تاريخ طبری ۷/۳۷۶؛ العقد الفريد ۵/۱۲۴

٢٧٢- انا ابن على المرتضى، انا من ضرب خراطيم الخلق حتى قالوا: لاله الاالله.

انا ابن ضرب بين يدي رسول الله بسفين و طعن برمحين، و هاجر الهجرتين، و بايع البيعتين، و قاتل بدر و حنين و لم يكفر بالله طرفه عين انا ابن صالح المؤمنين، و وارث النبيين، و قامع الملحدين، و يعسوب المسلمين، و نور المجاهدين و زين العابدين، و تاج البكائين، و اصبر الصابرين و افضل القائمين من آل ياسين رسول رب العالمين من آل ياسين رسول العالمين انا الن المويد بجبرئيل، المنصور بميلكائيل تانا ابن المحامى عن حرم المسلمين، و قال المارقين و النا كئين و القاسطين، و المجاهد اعذغاء الناصبين و افخر من مشى من قريش اجمعين و اول من اجاب و استجاب و لرسول من المؤمنين، و اول السالقين و قاصم المعتدين و مبيد المشركين، و سهم من مرامى الله عل المافقين، لسان حكمه العابدين و ناصر دين الله ولى امرالله، و بستان حكمه الله و عيبه علمه.

سمح سخى،، بهلول، زكى، ابطحى رضى، مقدم تعمام، صابر، صوام، مهذب، قوام،

قاطع، الاصلاب، و مفرق الاحزاب الحجاز و كبش العراق تمكى مدنى خيفى عقبى بدرى احدى شخرى مهاجرى من العرب سيدها نو من الوغى ليثها وارث المشعرين الحسن و الحسين، ذاك جدى على بن ابي طالب

٢٧٣- ثم قال: انا ابن فاطمه الزهراء، انا ابن سيده النساء، فلم يزل يقول: انا انا، حتى ضج الناس باليكاء و النخيب، و خشى يزيد لعنه الله ان يكون فنته فاء مر المؤذن فقطع عليه المكلام فلما قال المؤذن الله اكبر الله اكبر قال عل لا شىء اكبر من الله، فلما قال: اشهد ان لا اله الا الله، قال على بن الحسين: شهدا بها شعرى و بشرى و لحمى و دمي، فلما قال المؤذن اشهدا ان محمدا رسول الله اتفت من فوق امبر الى يزيد فقال: محمد هذه جدى ام جدك يا يزيد؟ فان زعمت انه جدك فقد كذبت و كفرت و ان زعمت انه جدى فلم قتلت عترته؟ قال و فرغ المؤذن من الاذان و الاقامه و تقدم يزيد فصلى صلاه الظهر، ترجمه مقتل ابي مخنف ١٩٣- ١٩٦؛ مقاتل الطالبين ٢/١٢١؛ احتجاج طبرسى ٢/٣١٠-٣١١؛ مقتل خوارزمى ٢/٦٩؛ احقاق الحق ٢/١٢٦-١٢٨؛ مثير الاحزان ٥٤؛ بحارالنوار ١٣٨-١٣٩؛ نفس امهموم ٢٤٢؛ مقتل الحسين ٣٥٢.

٢٧٤- ترجمه مقتل ابي مخنف ١٩٧

٢٧٥- بحار الانوار ٤٥/١٣٩

٢٧٦- طبقات ابن سعد ٥/١٥٧

٢٧٧- ترجمه مقتل ابي مخنف ١٩٨

٢٧٨- احتجاج ٢/٣١٠

٣٦٨ تا ٢٨٩

٢٧٩- لما اقبل العابدين عليه السلام الى المدينه بعد وقعه كربلاء و خرج اهلها لا استقباله و هم فى بكاء و عويل، فاءوماء الى الناس بالسكوت و قال: الحمد لله رب العالمين، الرحمن الرحيم، مالك يوم الدين، بارىء الاخلاق اجمعين الذى بعد فاتفع فى السموات العلى، و قرب فشهد النجوى نحمده على

عظائم الامور، و فجاجع الدههور، و الم الجائع و مضاضه اللواذع، و جليل الرزء، و عظيم المصاب، ايها الناس ان الله تعالى و له الحمد التلانا بمصائب و ثلمه فى الاسلام عظيم ه قتل ابو عبدالله الحسين - عليه السلام - و عترتهو سييت نساوه و صبيته و دارو براءسه فى البلدان من فوق عامل النسان، و هذه الرزيه لا مثلهاارزيه، ايها الناس فاءى رجالات منكم يسرون بعد قتله، ام اى فواد اليحزن من اجله، ام ايه عين منكم تحبس دمعها، او تضن عن انها لها، فلقد بكت السبع الشداد لقتله و بكت البحار ماء موحها و السماوات باركانها و الارض بارجائها و الاشجار باءغصانها و الحيتان فى لجج البحار، و الملائكه المقربون، و اهل السماوات اجمعوت، ايها الناس اى قلب لا- ينصدع لقتله امالى شيخ طوسى ٦٦؛ اللهوف فى قتلى الطفوف ٨٨ ش ائمتنا ١/٢٨٠؛ زين العابدين مكرم ٣٦٠؛ اعيان الشيعة ١/٦١٧.

٢٨٠- اللهوف ٩٢؛ بحار ١٠٨/٤٦-١٠٩

٢٨١- حليه الاولياء ٣/١٣٨؛ بحار ١٠٩/٤٦

٢٨٢- كامل الزياره ١٠٧؛ بحار ١١٠/٤٦، ٧٨/١٦٢

٢٨٣- اعيان الشيعة ١/٦٣٣

٢٨٤- قال - عليه السلام -: التارك للارك للامر بالمعروف و النهى عن المنكر كالنابذ كتاب الله وراء ظهره، الا ان يتقى تقاه قيل له: و ما يتقى تقاه؟

٢٨٥- عن الزهرى عن احدهما - عليه السلام -: انه قال ويل لقوم لا يدينون الله بالامر بالمعروف و النهى عن المنكر، و قال: من قال: لا- له الا- الله فلن يلج ملكوت لاسماءحتى يتم قوله يعمل صالح و لا- دين لمن دان الله بطاعه الظام ثم قال: و كل الق. م الهاهم التكاثر حتى زاروا المقابر. مجالس المفيد بحارالنوار ٧٨/١٥٢

٢٨٦- امسيه و الله كبنى اسرائيل

فى آل فرعون يذيجون ابناهم و يسبحيون نساءهم، يا منهاال امت امست العرب تفتخر على العجم باءن محمد (ص) عربى، و امست قريش تفتخر على سائر العرب باءن محمداً منها واءمسينا آل محمد و نحن مغصوبون مظلومون مقهرون مقتولون مشردون فانالله و انا اليه راجعون على ما امسينا يا منهاال. قاله - عليه السلام - حين خرج ذات يوم فجعل يمشى فى سوق دمشق فاسقبله منهاال اين عمرو الضبابى فقال: كيف خرج اءمست يا ابن رسول الله. احقاق الحق ١٢/١٢١

٢٨٧- عن على الحسين قال: قال رسول الله - صلى الله عليه وآله -: ما من خطوه اءب الى الله من خطوتين خطوه يسد بها صفا فى سبيل الله تعالى و خطود الى ذى رحم قاطع يصلها، و ما من جرعه اءب الى الله من جرعتين: جرعه غيظ يردها مومن بحلم، و جرعه يردها مومن بصير و ما من قطره اءب الى الله من قطرتين: قطره دم فى سبيل الله و قطره دمع فى سواد الليل من خشيه الله مجالس المفيد ٥؛ بحار ٧٨/١٥٢

٢٨٨- انما شيعتنا من جاهد فين و منع من ظلمنا حتى ياءخذ الله لنا اءقنا احقاق الحق ١٢/١٠٨؛ ينابيع الموده ٢٧٦

٢٨٩- حق لامام على الناس ان زطيعوه فى ظاهرهم و باطنهم على توقيير و تعظيم و حق السلطان ان يطيعوه، فى الظاهر فقط قال: و حق العلم ان تفرغ له قلبك و تحفر ذهنك و تذكر له سمعك و تشتد له فطنتك بستر للذات و رفض الشهوات احقاق الحق ١٢/١١٧

٢٩٠- عن ابى حمزه الثمالى عن على بن الحسين - عليه السلام - قال: وددت والله انى اقتديت خصلتين فى الشيعة لنا ببعض

٢٩١- و فى مناقب ابن شهر آشوب و احجاج الطبرسى: لقي عباد البصرى على بن الحسين فى طريق مكة فقال له: يا على بن الحسين تركت الجهاد و صعوبته و اقبلت على الحج و لینه و ان الله عزوجل يقول: ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة يقاتلون فى سبيل الله فيقتلون و يقتلون الى قوله و بشر المؤمنين فقال على بن الحسين اذا راءنا هؤلاء الذين هذه صنغتهم فالجهاد معهم افضل من الحج اعيان الشيعة ١/٦٣٥

٢٩٢- معجم البلدان ٢/٣١٥

٢٩٣- نهج البلاغه، صبحى صالح، خطبه ٩٣.

٢٩٤- تاريخ طبرى ٧/٤٠٢

٢٩٥- تاريخ طبرى ٧/٤٠٣

٢٩٦- الاصابه ٣/٤٩٤

٢٩٧- اعلام رزكلى ٨/١١٩

٢٩٨- عيان الشعيه ١/٦٣٦

٢٩٩- المختصر فى اخبار البشر ١/١٩٣؛ انور البهيه ١٠٠

٣٠٠- معجم البلدان ٢/٢٤٩

٣٠١- المختصر فى اخبار البشر ١/١٩٢

٣٠٢- معجم البلدان ٢/٢٤٩

٣٠٣- ارشد ٢/١٥٢

٣٠٤- تاريخ يعقوبى ٢/٢٢٣؛ تاريخ طبرى ٢/٤٠٩؛ مروج الذهب ٢/٩٦ ش ارشاد ٢/١٥٢ معجم البلدان ٢/٢٤٩؛ المختصر فى تاريخ لبشر ٢/١٨١

٣٠٥- تاريخ طبرى ٢/٤٢١ التنبيه و الاشراف ٢/٦٤؛ تاريخ بن خلدون، مترجم ٢/٣٧

٣٠٦- طبقات ابن سعد ٥/١٥٨

۳۰۷- کامل ابن اثیر ۴/۱۱۲؛ سیر الاعلام النبلاء ۲/۳۲۱ تاریخ روضه الصفا ۳/۱۸۷.

۳۰۸- تاریخ طبری ۷/۴۲۱

۳۰۹- ارشاد ۱۲/۱۵۱؛ مناقب ابن شهر آشوب ۴/۱۴۵؛ کشف الغمه ۲/۲۸۲.

۳۱۰- بحار العمال خ ۵۹۱۵؛ بحار لانوار ۷۷/۵۰

۳۱۱- اعیان الشیعه ۱/۶۳۳

۳۱۲- رک: زنداگانی علی بن الحسین سید جعفر شهیدی ۸۵

۳۱۳- کشف الغمه ۲/۳۰۴

۳۱۴- ارشد مفید، مترجم ۲/۱۵۱-۱۵۲

۳۱۵- ینبع قریه ای است! چشمه های فراوان که در سمت راست کوه رضوی قرار داشته و متعلق به بنی الحسن بوده است

معجم البلدان ۵/۴۴۹

۳۱۶- اعیان الشیعه ۱/۶۳۶

۳۱۷- تاریخ طبری ۷/۴۰۹؛ تاریخ

كامل ابن اثير ١١٢/٤-١١٣؛ احقاق الحق ١٢/٩٣؛ انوار البهيه ١٠٠

٣١٨- تاريخ طبرى ٧/٤٠٩

٣١٩- اعيان الشيعة ١/٦٣٦

٣٢٠- كامل ابث اثير ٤/١٢٣

٣٢١- اثبات الوصيه ١٤٦

٣٢٢- مروج الذهب ٣/ ١٥٣

٣٢٣- الجمل ١٧٥ سفينه البحار ١/ ٥٤٣

٣٢٤- تاريخ طبرى ٤/ ٢٨٩ مروج الذهب ٣/ ٥٦ تاريخ الخلفاء ٢١٣

٣٢٥- مروج الذهب ٣/ ٥٦

٣٢٦- تاريخ طبرى ٤/ ٢٦

٣٢٧- طبرى ٤/ ٢٨٩

٣٢٨- مروج الذهب ٣/ ٧٩

٣٢٩- همان منبع ٧٦

٣٣٠- اصول كافى ترجمه مصطفى ٣/ ١٠٤ ارشاد ٢/ ١٤٧ امالى مفيد ٢٠٤ حليه الاولياء ١٣٤ مناقب ٤/ ١٣٧ كشف الغمه ٢/

٢٦٥ و ٢٨١ فصول المهمه ٢٠٣ احقاق الحق ١٢/ ٩٧ نور الابصار ١٤٢

٣٣١- معارف ابن قتيبه ٣٥٢ تاريخ طبرى ٤/ ٣٨٤ التنبيه و الاشراف ٢٦٥ كامل ٤/ ١٢٥ تاريخ الخلفاء ٢١٠

٣٣٢- حياه الحيوان ١/٨٨؛ تاريخ سياسى اسلام ٦/٣٥٤

٣٣٣- حياه الحيوان ١/٨٩

٣٣٤- مروج الذهب ٣/٧٣

٣٣٥- حياه الحيوان ١/٨٩

۳۳۶- تاریخ یعقوبی ۲/۲۵۴؛ تاریخ طبری ۴/۳۸۶؛ العقد الفرید ۵/۱۴۰؛ اعلام زرکلی ۸/۱۷۵

۳۳۷- مروج الذهب ۳/۷۳؛ کامل ابن اثیر ۴/۱۳۰

۳۳۸- حياه الحيوان ۱/۸۹

۳۳۹- جاييه در نواحی شام و نزدیک به تپه های جولان قرار داد. معجم البلدان ۲/۹۱

۳۴۰- حواریان منطقه وسیعی است که شامل روستاهای بسیار می باشد و در سمت قبله دمشق واقع شده است.

۳۴۱- معارف ابن قتیبه ۳۵۳-۳۵۴؛ کامل ابن اثیر ۴/۷۴؛ اسد الغایه ۳۸۴؛ اعلام زرکلی ۲/۹۴.

۳۴۲- اثبات الوصیه ۱۴۷-۱۴۶

۳۴۳- اعلام زرکلی ۸/۳۱۲

۳۴۴- ۱۴۷- تاریخ الخلفاء ۲۱۶-۲۱۷

۳۴۵- ۱۴۸- المختصر فی اخبار البشر ۱/۱۹۴؛ تاریخ الخلفاء ۲۱۸

۳۴۶- ۱۴۹- رک: تاریخ الخلفاء ۲۱۸؛ اعیان الشیعه ۸/۳۷۷

۳۴۷- ۱۵۰- تاریخ الخلفاء ۲۲۰

۳۴۸- اثبات الوصیه ۱۴۶؛ کشف الغمه ۲/۳۱۱؛ فصول المهمه ۲۰۴؛ احقاق

الحق ١٢/٩٩؛ اثبات الهداه ٥/٢٣٥؛ ينابيع الموده ٣٥٨.

٣٤٩- مروج الذهب ٣/١٢٢

٣٥٠- اثبات الهداه ٢٣٤٥-٢٣٥؛ كشف الغمه ٢/٢٦٣؛ تذكره الخواص ٢٩٢؛ احقاق الحق ١٢/٩٤؛ اثبات الهداه ٥/٢٤٢.

٣٥١- حليه الولياء ١٣٥؛ كشف الغمه ٢/٢٦٣؛ تذكره الخواص ٢٩٢؛ احقاق الحق ١٤/٩٤؛ اثبات الهداه ٥/٢٤٢

٣٥٢- مناقب ٤/١٣٢؛ تذكره الخواص ٢٩٢؛ ينابيع اموده ٣٥٨.

٣٥٣- بحار النوار ٤٦/٩٥؛ اعيان الشيعة ١/٦٣٥

٣٥٤- ارشاد ١٤٩٢؛ كشف الغمه ٢/٢٨٢.

٣٥٥- طبقات ابن سعد، ٥/١٥٨؛ العقد الفريد ٧/١٤٠؛ ائمتنا ٢/٢٨٧

٣٥٦- تاريخ يعقوبى ٢/٢٨٣؛ المختصر فى اخبار البشر ١/١٩٨؛ تاريخ الخلفاء ٢٢٤.

٣٥٧- تاريخ الخلفاء ٢٢٣.

٣٥٨- همان مدر؟

٣٥٩- تاريخ يعقوبى ٢/٢٨٣

٣٦٠- تاريخ طبرى، حوادث سال هشتاد و هفتم.

٣٦١- تاريخ يعقوبى ٢/٢٨٣؛ تاريخ طبرى ٥/٢١٧

٣٦٢- تاريخ يعقوبى ٢/٢٨٤

٣٦٣- مناقب ٤/١٤٣؛ اثبات الهداه ٥/٢٢٩

٣٦٤- مروج الذهب ٣/١٨٢؛ المختصر فى اخبار البشر ٢٠١ - ١/٢٠٠؛ تاريخ الخلفاء ٢٢٨.

٣٦٥- دعائم الاسلام ١/١٨٢

٣٦٦- زممر ٩/.

٣٦٧- مريم ١٢/

۳۶۹- علم منابو بلايا، علم به سرنوشت و مقدرات انسانهاست. اين معنا از برخی روايات استفاده می شود.

رک: بحار ۱۳۹ و ۴۲/۱۲۳

۳۷۰- بصائر الدرجات ۱۲۰

۳۷۱- بصائر الدرجات ۱۶۵

۳۷۲- اعيان الشعه ۱/۶۳۱

۳۷۳- تاريخ يعقوبی ۲/۳۰۴

۳۷۴- خصال صدوق ۶۳۵-۶۳۹؛ من لا يحضره الفقيه ۲/۴۶ حليه الاولياء ۳/۱۴۰؛ اعيان الشيعه ۱/۶۲۲.

۳۷۵- طبقات ابن سعد ۵/۱۵۸؛ العقد الفريد ۵/۱۲۷-۵/۱۲۸؛ مناقب ۴/۱۵۹

۳۷۶- تاريخ طبری ۵/۲۶۳

۳۷۷- تذکره الخواص ۲۴۱

۳۷۸- لازم به یادآوری است که بیشتر فقهای آن عصر از اهل سنت بودند و در آن میان از قاسم بن محمد بن ابی بکر وسعيد بن مسيب می توان به عنوان فقهای شیعه نام برد ولی گویا همان دونیز در ظاهر به طریقه عامه راءى می داده و در بقیه به سر می برده اند. رک: تاريخ الشيعه ۳۸

۳۷۹- صحابه به کسانی گفته می شود که

محضر رسول خدا را درك کرده اند و تابعی آنانی هستند که پیامبر را ندیده اند ولی اصحاب پیامبر - صلی الله علیه وآله - را درك کرده اند.

۳۸۰- اعیان الشیعه ۱/۶۳۷- ۶۳۸

۳۸۱- رجال طوسی ۱۰۱-۸۲

۳۸۲- اصولی کافی، مترجم، ۲/۲۵۶

۳۸۳- احقاق الحق ۱۲/۱۲۸؛ ینابیع الموده ۳۶۸؛ اعیان الشیعه ۱/۶۵۰

۳۸۴- اختصاص ۲۸۵؛ بحار ۷/۲۸۲

۳۸۵- آل عمران ۱۶۴؛ جمعه ۲/.

۳۸۶- در رجال شیخ طوسی عبارت چنین آمده است، در حالی که اگر منظور امام صادق - علیه السلام - باشد، صحیح جعفر بن محمد بن علی بن الحسین خواهد بود.

۳۸۷- رجال الطوسی ۸۱-۱۲۰

۳۸۸- رجال الطوسی ۸۱-۱۲۰

۳۸۹- الاخصاص ۸.

۳۹۰- رجال کشی ۷۶

۳۹۱- مناقب ۳/۳۱۱؛ بحار النوار ۴۶/۱۳۳؛ اعیان الشیعه ۱۱/۶۳۷

۳۹۲- اختیار معرفه الرجال ۹

۳۹۳- اختیار معرفه الرجال ۹

۳۹۴- عیون المعجزات ۷۳

۳۹۵- اصولی کافی ۴/۸۹

۳۹۶- اختیار معرفه الرجال ۱۲۳؛ حدیث شماره ۱۹۴/۱۹۵

۳۹۷- تاریخ الاثمه ابی الثلج بغدادی ۲۸؛ اعیان الشیعه؛ دلائل الامامه ۸۰

۳۹۸- واسط شهری است که به دست حجاج بنا شده است و از آنجا که این شهر میان بصره و کوفه قرار گرفته و از طرف پنجاه فرسخ با این دو شهر فاصله دارد، واسط نامیده شده است. معجم البلدان ۵/۳۴۷

۳۹۹- تاریخ یعقوبی ۲/۲۹۰

۴۰۰- رجال الطوسی، پاورقی ص ۹۰

۴۰۱- اختیار معرفه الرجال ۷۹؛ اختصاص ۲۰۵؛ روضه الواعظین ۲۴۸؛ بحارالانوار ۴۶/۱۳۶

۴۰۲- تاریخ طبری، مترجم ۳/۳۸۷۳

۴۰۳- مروج الذهب ۳/۱۶۴

۴۰۴- اختیار معرفه الرجال ۷۵-۷۸

۴۰۵- دلائل الامامه ۹۰؛ اختیار معرفه الرجال ۱۲۰، حدیث ۱۹۲؛ اثبات الهداه ۵/۲۵۱

۴۰۶- همان مدرک ۱۲۳ حدیث ۱۹۴ ش تنقیح المقال ۲/۴۲

۴۰۷- اختیار معرفه الرجال ۱۲۳، حدیث ۱۹۵؛ رجال ابن داود ۲۸۱

۴۰۸- اختیار معرفه الرجال ۱۱۵

۴۰۹- همان مدرک ۱۱۹.

۴۱۰- همان مدرک ۱۲۴؛

۴۱۱- طبقات ابن سعد ۷/۱۰۶؛ اختیار معرفه الرجال ۱۲۶-۱۲۵؛ رجال الطوسی، پاورقی ۹۰ و رک: و فیات الاعیان ۲/۳۷۵-
۳۷۸؛ جامع الرواه ۱/۳۶۲

۴۱۲- اختیار معرفه الرجال ۳۸، حدیث ۷۸.

۴۱۳- ظاهرا او آخرین صحابه در مدینه بوده است و جز او کسانی از صحابه در سایر شهرها حیات داشته اند. رک: المعارف
۳۰۷

۴۱۴- عمان مدرک ۴۴ حدیث ۹۳

۴۱۵- اختیار معرفه الرجال ۱۲۴، حدیث ۱۹۵؛ تنقیح المقال ۲/۱۱۷؛ اعیان الشیعه ۵/۴۵

۴۱۶- اسد الغابه ۳/۱۴۵

۴۱۷- طبقات الکبیر ۶/۶۴

۴۱۸- اختیار معرفه الرجال ۹۴؛ ش ۱۴۹؛ المعارف ۳۴۱؛ تنقیح المقال ۲/۱۱۸

۴۱۹- الکامل ۴/۶۴۲

۴۲۰- تنقیح المقال ۲/۱۱۸-۱۱۹

۴۲۱- اعیان الشیعه ۴/۴۵

۴۲۲- تنقیح المقال ۲/۱۱۸

۴۲۳- اختیار معرفه الرجال؛ ش ۳۵۷

۴۲۴- همان مدرک، ش ۹۱۹

۴۲۵- اختیار معرفه الرجال ۲۰۲؛ ش ۳۵۶

۴۲۶- اختیار معرفه الرجال ۳۳۱؛ ش ۶۰۴؛ تنقیح المقال ۱/۴

۴۲۷- اختیار معرفه الرجال ۳۳۰؛ ش ۶۰۱؛ رجال نجاشی ۷؛ تنقیح المقال ۱/۴

۴۲۸- رجال نجاشی ۷

۴۳۰- شیخ طوسی ره سلیم هلالی را هم در میان اصحاب امیر المؤمنین - علیه السلام - و در میان بسیار حین بن علی، حسین بن عل و علی بن الحسین، و محمد بن علی - علیه السلام - یاد کرده است. او از یاران به شمار می آید و از نظر قدمت مقدمترین آن اصول معرفی شده است. این شخصیت از نظر اعظم علمای شیعه موثق است و کتابش از نظر تحقیق دارای اعتبار می باشد. رک: رجال طوسی ۹۱ و ۷۴؛ تنقیح المقال ۲/۵۲-۵۴

۴۳۱- ابوالسود دثلی از اصحاب امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین و امام سجاد - علیه السلام - می باشد و امامیه و اهل سنت او را ثقه و مطمئن

و فاضل شمره اند. ابن سعد درباره وی گفته است: او شاعر، شیعه و موثق در حدیث بوده است، زمانی که ابن عباس از بصره خارج شد ابوالاسود را به جای خود به حکومت بصره نهاد و علی - علیه السلام - او را تثبیت کرد. ابوالاسود را نخستین واضع علم نحو دانسته اند زیرا به رهنمود علی - علیه السلام - به تدوین علم نحو پرداخت. مرحوم مامقانی درباره او می نویسد: ابوالاسود شخصیتی فاضل، ثقه و از بزرگان و سرشناسان ایشان و یار امیر المؤمنین بود و با آن حضرت در صفین همراه بود و در رأی و اندیشه از کاملترین مردم به شمار می آمد و در سال ۶۹ هجری بدرود حیات گفت. رک: رجال طوسی - پاورقی
المقال ۲/۱۱۱

۴۳۲- حبیب ابن ایب ثابت از اصحاب علی - علیه السلام - و امام سجاد (ع) و امام باقر - علیه السلام - و امام باقر - علیه السلام - شناخته شده است و شیخ طوسی ره وی را فقیه کوفه دانسته است و اهل تحقیق این تعبیر را نشانه امامی بودن حبیب و مدح او به شمار آورده اند. برخی از علمای رجال اهل سنت چون نیز بر ثقه بودن او تاءکید روزیده اند. حبیب ابی ثابت در سال ۱۱۹ هجری وفات یافته است. رک: رجال طوسی ۸۷؛ تنقیح المقال ۱/۲۵۱

۴۳۳- اجمال زندگی و شخصیت جابر بن عبدالله انصاری در ص ۲۱۳ گذشت.

۴۳۴- اجمال زندگی و شخصیت رشید هجری در ص ۲۱۰ گذشت.

۴۳۵- صاحب نظران امامیه در علم رجال، سالم بن ابی الجعد را از خواص یاران نزدیک امیر المؤمنین

- علیه السلام - دانسته است. و شیخ طوسی نامش را در شمار اصحاب امام سجاد - علیه السلام - یاد کرده است وفات او را قبل ز سال ۱۰۰ هجری دانسته اند رک: رجال طوسی ۹۱؛ تنقیح المقال ۲/۱

۴۳۶- شیخ طوسی صهیب ابو حکیم را از اصحاب امیر المؤمنین و امام سجاد (ع) بشمار آورده است. او کسی است که میثم تمار خبر شهادت خود را به وی داد و او را از چگونگی دیتگیری و شهادتش مطلع ساخت. پس از شهادت میثم صهیب با جمعی از خرمافروشان تصمیم گرفتند که بدن میثم را از چنگال نگاهبانان حکومت بیرون آوردند و آنان که شمارشان به هفت نفر می رسید شبانه از میان نگاهبانان عبور کردند و بدن میثم را از آن محیط دور ساخته و در جای امنی به خاک سپرد. مرحوم مامقانی این جریان را دلیل حسن حال صهیب و فداکاری او در طریق تشیع و نشانه شیعی بودن وی دانسته است. زیرا پذیرش خطری جدی و بزرگ برای نجات بدن میثم نیازمند قوت ایمان و محبت اهل بیت دانسته است، زیرا پذیرش خطری جدی و بزرگ برای نجات دادن بدن میثم نیازمند قوت ایمان و محبت اهل بیت و دوستان آنان بوده است رک: رجال طوسی ۹۴؛ تنقیح المقال ۲/۱۰۲

۴۳۷- اجماع زندگی و شخصیت عامر بن واثله در ص ۲۱۵ گذشت.

۴۳۸- شیخ طوسی وفات وی را در سال ۱۲۰ هجری دانسته است ولی بعضی سال ۱۳۵ هجری را یاد کرده اند رک: رجال طوسی، پاورقی ۹۶.

۴۳۹- قاسم بن محمد بن جد مادری امام صادق - علیه السلام - و پسر خاله امام سجاد

(ع) می باشد زیرا مادر امام سجاد - علیه السلام - و مادر قاسم بن محمد هر دو، دختران یزدگرد آخرین شهريار ايران بودند.
رک: رجال طوسی - پاورقی ۱۰۰

۴۴۰- برخی از اصحاب امام سجاد - علیه السلام - در انتشار دانش خویش به اقصی نقاط آن روز جهان اسلام همتی وافر داشته اند و ضحاک بن مزاحم از ایشان است که برای آموزش قرآن به نسلهای نورسته امت اسلامی به شهرهای بخارا و بلخ و سمرقند و مرو سفر کرد و در بلخ بدرود حیات گفت: رک: رجال طوسی، پاوقی ۹۴؛ تنقیح المقال ۲/۱۰۵

۴۴۱- رجال طوسی، پاورقی ۸۲-۱۰۱

۴۴۲- بحارالانوار ۴۶/۱۴۳

۴۴۳- ابراهیم ۷.

۴۴۴- کتابه - علیه السلام - الی محمد بن مسلم الزهری یعضه: کفانا الله وایاک من الفتن و رمتک من النار، فقد اصیحت بحال ینبغی لمن عرفک بها ان یرحمک فقد انقلتک نعم الله بما اصح من بدنک و اطال من عمرک و قامت علیک حجج الله بما حملک من کتابه و فقهک فیہ من دینه و عرفک من سنه نبیه محمد فرضی لک فی کل نعمه انعم بها علیک و فی کل حجه احتج بها علیک الفرض بما قضی الا ابتلی شکرک فی ذلک و ابدی فیہ فضله علیک فقال: لئن شکرتم لآزیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید. تحف العقول ۲۷۴؛ بحار النوار ۷۸/۱۳۱؛ معادن الحکمه ۶۱

۴۴۵- آل عمران ۱۸۷

۴۴۶- فانظر ای رجل تكون غدا اذا وقفت بین یدی الله فسالك عن نعمد علیک کیف رعیتها و عن حججه علیک کیف فضیتها ولا تحسبن الله قابلا منک بالتعذیر و لا راضیا

۴۷۹۵۴۶۵

بالتقصیر، هیئات هیئات لیس کذالك احتملت ان انست وحشه الظالم و سهلت

له طريق الغي بدونك منه حتى دنوت و اجابتك له حين دعيت تحف العقول ٢٧٥

٤٤٧- فما اخوفنى ان تكون تبوء بمائتك غدا مع الخوته و ان تسال عما اخذت باعانتك على ظلم الظلمه انك اخذت ماليس لك ممنت اعطاك و دنوت ممن لم يرد على احد حقا و لم ترد باطلا حين ادنا؟ و احببت من حادله اوليس بدعائه اياك حين دعاك جعلك قطبا اواروا بك رحى مظالمهم و جسرا يعبرون عليك الى بلا ياهم و سلما الى ظالمهم داعيا الى غيرهم سالكا سيلهم همان مدرک

٤٤٨- يدخلون بك الشك على العلماء و يقتادون بك قلوب الجهال الهيم، فلم يبلغ اخص وزرائهم و لا اقوى اعوانهم ما بلغت من اطلاق فسادهم و اختلاف الخاصه و العامه اليهم. فما اقل ما اعطوك فى قدر ما اخذوا منك وما يسر ما عمروالك، فكيف ما خربوا عليك فانظر لنقسك فانو لا ينظر لها غيرك و حاسبها حساب رجل مسؤل تحف العقول ٢٧٦؛ بحار النوار ٧٨/١٣٢

٤٤٩- اعراف ١٦٨

٤٥٠- و انظر كيف شكرك لمن غذاك بنعمه صغيرا و كبيرا فما اخوفنى ان تكون كما قال الله فى كتابه: فخلف من بعدهم خلف ورثوا الكتاب ياء خذون عرض هذا الادنى و يقولون سيغفر لنا انك لست ف دار مقام انت فى دار قد اذنت برحيل، فما بقاء المرء بعد قرناؤه. طوبى لمن كان فى الدنيا على وجل، يابوس لمن يموت و تبقى ذنوبه من بعده.

احذر فقد نبئت و بادر فقد اجفت. انك تعامل من ال يجهل و ان الذى يحفظ عليك لا يعقل تجهز فقددنا منك سفر بعيد و داو دنبكك فقد دخله سقم شديد. تحف العقول ٢٧٦؛ بحار النورا ٧٨/١٣٣

٤٥١-.. اذ صاروا يقتدرون برايك و يعملون بامر؟

ان احللت احلوا و ان حرمت حرما و ليس ذلك عندك و لكم اظهر هم عليك رغبتهم فيما لديك، ذهاب علمائهم و غلبه الجهل عليك و عليهم و حب الرئاسة و طلب الدنيا منك و منهم. اما ترى ما انت فيه من الجهل و الغر و ما الناس فيه من البلاء و الفتنه قد ابتليهم و فتنهم بالشغل عن مكاسبهم مماروات فتاقت نفوسهم الى ان يبلغوا من العلم ما بلغت او يدركوا به مثل الذى ادرك، فوقعوا منك فى بحر لا يدرك عمقه و فى بلاء لا يقدر قدره. فالله لنا و لك و هو المستعان. تحف العقول ٢٧٧؛ بحار الانوار ٧٨/١٣٤

٤٥٢- اما بعد فاعرض عن كل ما انت فيه حتى تلحق بالصالحين الذين دفنوا فى اسمائهم، لاصقه بطونهم بظهورهم، ليس بينهم و بين الله حجاب و لا تقههم الدنيا و لا يفتنون بهى رغبوا اطلبوا فما لبثوا ان لحقوا فاذا كانت الدنيا تبلغ من مثلك هذا المبلغ مع كبر سنك و رسوخ علمك و حضور اجلك فكيف يسلم الحدث فى سنه، الجاهل فى علمه الماقون فى رايه، المدخول فى عقله ان الله و انا اليه راجعون. على من المعول؟ و عند من المستعجب؟ نشكوا الى الله بثنا و مانرى فيك و نخسب عند الله مصيبتنا بك همان مدرك

٤٥٣- مريم ٥٩

٤٥٤- ما اخوفنى ان تكون كمن قال الله تعالى فى كتابه: اضاعوا الصلوه استحملك كتابه و استودعك علمه فاضعتها، فحمد الله الذى عافانا مما ابتلاك به و السلام تحف المعقول ٢٧٧؛ بحار الانوار ٧٨/١٣٥

٤٥٥- كتب على بن الحسين زين العابدين (ع) الى بعض اصحابه.

اعلم رحمك الله ان الله عليك حقوقا محيطه بك فى كل حركه تحركتها او سكنه سكتتها او منزله نزلتها او جارحه

قلبتها و آله تصرفت بها بعضها اكبر من بعض و اكبر حقوق الله عليك ما اوجب له نفسه تبارك و تعالى من حقه الذى هو اصل الحقوق و منه تفرع

٤٥٦- فاما حق الله الاكبر فانك تعبدع لا تشرك به شيئا فاذا عفلت ذلك باخلاص جعل لك على نفسه ان يكفيك امر الدنيا و الاخره و يحفظ لك ما تحب منها.

٤٥٧- و ما حق نفسك عليك فان تستوفيها فى طاعه الله، فتوى الى لسانك حقه و الى سمعك حقه و الى تصرفك حقه و الى يدك حقه و الى رجلك حقه و الى بطنك حقه و الى فرجك حقه و تستعين بالله على ذلك.

٤٥٨- و اما حق اللسان فاكرامه عن الخنى و تعويده على الخير و حمله على الادب و اجمامه الا لموضع الحاجه و المنفعه اللدين و الدين و اعفاوه عن اول الشنعه القليله القائده التى لا يؤ من ضررها مع قله عائدتها و يعد شاهد العقل و الدليل عليه و تزين العاقل بعقله حسن سيرته فى لسانه و لا قوه الا بالله العلى العظيم.

٤٥٩- و اما حق اللسان فاكرامه عن الخنى و تعويده على الخير و حمله على الادب و اجمامه الا لموضع الحاجه و المنفعه للدين الدنيا و اعفاوه عن الفضول الشنعه القيله بعقله حسن سيرته فى لسانه و لا قوه الا بالله العلى العظيم

٤٦٠- و اما حق بصرك فغضه عما لا يحل لك و ترك ابتذاله الا لموضع عبرد تستقبل بها بصرا و لا قوه الا بالله.

٤٦١- و اما حق يدك فاءن لا تبسطها الى ما لا يحل لك فتتال بما تبسطها اليه من الله العقوبه فى الاجل و من الناس

بلسان الاثمه فى العاجل لك فتنال و لا تقبضها مما افترض الله عليها و لكن وقرها بقبضها عن كثير مما يحل بها بسطها الى كثير مما ليس عليها، فاذا هى قد عقلت و رفت فى العاجل و جب لها حسن الثواب فى الاجل.

٤٦٢- و اما حق بطنك فاءن لا تجعله وعاء لقليل من الحرام و لا لكثير و: تقتصد له فى الحلال و لا تخرجه من حد التقويه الى حد التهوين و ذهاب المروه و ضبطه اذاهم بالجوع و الضما فان الشبع المنتهى بصاحبه الى التخم مكسله و مثبطه عن كل بر و كرم. و ان الرى المنتهى بصاحبه الى السكر مسخفه و مجهله و مذهبه للمروه.

٤٦٣- و اما حق فرجك فحفظه مما لا- يحل لك و الا استعانه عليه بغض البصر فانه من اعون الاعوان، و كثره ذكر الموت و التهدد لنفسك بالله و التخويف لهابه. و بالله العصمه و التاييد و لا حول قوه الا بالله.

٤٦٤- و اما حق الصوم فان تعلم انه حجالب ضربه الله على لسانك و سمعك و بصرك و فرجك و بطنك ليسترك به من النار و هكذا جاء فى الحديث الصوم جنه من النار فان سكنت اطرافك فى حجتها رجوت ان تكون محبوبا و ان انت تركتها تضطرب فى حجابها و ترفع جنبات الحجاب فتطلع الى ما ليس لها بالنظر الداعيه للشهوه و القوه الخارجه عن حد التقيه لله لم تاءمن ان تخرق الحجاب و تخرق الحجاب و تخرج منه و لا قوه الا بالله.

٤٦٥- و اما حق الصدقه فان تعلم انها ذخر ك عند ربك و ديعتك التى لا- تحتاج الى الاشهاد عذا علمت ذلك كنت بما استودعته سرا اوثق

بما استودعته علانيه و كنت جديرا ان تكون اسررت اليه امرا علنته و و كان الامر بينك و بينه فيها سرا على كل حال و لم تستظهر عليه فيما استودعيه منها - شهاد الاسماع لا صار عليه بها كانها اوثق في نفسك لا كانك لا تثق به في تاءديه وديعتك ايك قم لم تمتن بها على احد لا نهالك فاذا امتنت بها لم تاءمن ان تكون بها مثل تهجين حالك منها الى من مننت بها عليه لان في ذلك فاذا امتنت بها لم تاءمن ان تكون بها مثل تهجين حالك منها الى من مننت بها عليه لان في ذلك دليل على انك لم ترد نفسك بها و لو اردت نفسك بها لم تمتن بها على احد و لا قوه الا بالله.

٤٦٦- واما حق الهدى فان الهدى فان تخلص بها الا راده الى ربك و التعرض لرحمته و قبوله و لا ترديد عين الناظرين دونه فاذا كنت كذلك لم تكن متكلفا و لا- متصنعا و كنت انما تقصد الى الله و اعلم ان الله يراد بليسير و لا يراد بالعسير كما اراد بخلق التيسير و لم يرد بهم التعصر و كذلك التذلل اولى بك من التدهقن. لان لالكلفه و المؤونه في المتدهقنين. فاءما التذلل و التمسكن فال كلفه فيهما و لا مؤونه عليها لا نهما الخلقه و هماموجودان في الطبيعه و لا قوه الا بالله.

٤٦٧- ثم حقوق الائمة

فاما حق سائسك بالسلطان فان تعلم انك جعلت له فتنه و انه مبتلى فيك بما جعله الله له عليك من السلطان وان تخلص له في النصيحة و ان لا تماحكه و قد بسطت يده عليك فتكون سبب هلاكك نفسك و

هلا-كه و تذلل و تلطف لا-عائه من الرضى مايكفته عنك و لا يضر بدينك و تستيعن عليه فى ذلك بالله تعازيه و لا تعغنده فانكان فعلت ذلك عقفته و عققت نفسك فعرضتها المكوهه و عرضته لمكروهه و عضته للهكه فيك و كنت خليقا ان تكون معينا له على نفسك و شريكا له فيما اتى ليك و لا قوه الا بالله.

٤٦٨- و اما حق سائسك بالعلم فالتعظيم له و التوقير لمجلسه و حسن الاستماع اليه و الاقبال عبيه المعونه له على نفسك فيما لا-عنى بك عنه من العلم بان تفرغ له عقلك و تحضره فهمك و تزكى له و تجلى به بصرك بترك اللذات و نقص الشهوات و ان تعلم انك فيما القى رسله الى من لقيك من اهل الجهل فلزمك حسن التاديه عنه الهيم و لا تخنه فى تاءديه رسالته و القيام بها عنه اذا تقلدتها و لا حول و لا قوه الا بالله.

٤٦٩- ثم حقوق الرعيه

فاما حقوق رعيك بالسلطان فان تعلم انك انما استرعيتهم بعضل قوتك عليهم فانه انما احلهم محل الرعيه لك ضعفهم و ذلهم فما اولى من كفاله ضعفه و ذله حتى صيره لك رعيه و صير حكمك عليه نافذا، لا يمتنع منك بعره و لا قوه و لا تستنصر فيما تعاضمه منك الا بالرحمه و الحياطه و الاناه و ما اولاك اذ اعرفت اعطاك الله من فضل هذه العره القوه التى قهرت بها ان تكون الله شاكرا و من شكر الله اعطاه فيما انعم عليه و لا قوه الا بالله.

٤٧٠- فاما حقوق رعيك بالسلطان فادن تعلم انك انما استرعيتهم بفضل قوتك عليهم فانه انما احلهم محل الرعيه لك

ضعفهم و ذلهم، فما اولى من كفاكه ضعفه و ذله حتى صيره لك رعيه وصير حكمك عليه نافذا، لا يمتنع منك بعره و لاقوه و لا نستنصر فيما تعاضمه منك الا بالرحمد و الحياطه و الاناه و ما اولاك اذا عرفت ما اعطاك الله من فضل هذا العره و القوه التى قهرت بها ان تكون الله شاكرا و من شكر الله اعطاه فيما انعم عليه و لا قوه الا بالله.

٤٧١- واما حق رعيك بالعلم، فان تعلم ان الله قد جعلك لهم فيما آتاك من العلم و ولاك من خزانة الحكمة، فان احسنت فيما ولاك من خزانة الحكمة، فان احسنت فيما ولاك الله من ذالك و قمت به لهم مقام الخازن الشفيق النالمولاه فى عبيده الصابر المحتسب الذى اذا راءى ذاجاه اخرج له من الموال التى فى يديه كنت راشدا و كنت لذالك آملا معتقدا و الا كنت له خائنا و لخلقه ظالما لسبله و عزه متعرضا.

٤٧٢- واما حق رعيك بملك النكاح، فاءن تعلم ان الله جعلها سكنا و مستراحا و مستراحا و انسا و واقيد و كذلك كل نعمه الله و يكرمها و يرفق بها و ان كان حقك عليها اغلظ و طاعتكها الرم فيما احببت و كرهت مالم تكن معصيه فان لها معصيه لها حق الرحمه و المؤانسه. و موضع السكون اليها قضاء اليها اللذه التى لا بد من قضائها و ذلك عظيم و لا قوه الا بالله.

٤٧٣- واما حق رعيك بملك اليمين فان تعلم انه خلق ربك، و لحمك و دمك و انك املكه لا انت صنعته دون الهه و لا خلقت له سمعنا و لا بصرا و

لا- اجريت له رزقا ولكن الله كفاك ذلك. ثم سخره لك و اثنمنك عليه و استدعك اياه لتحفظه فيه و تسيرته. فنطمعه مما تاء كل وتلبسه و لا تكلفه مالا يطيق فاءن كرهت خرجت الى الله منه و استبدلت به ولم تعذب خلق الله و لا قوه الا بالله.

٤٧٤- فحق امك فان تعلم انها حملتك حيث لا يحمل احد حدا و اطمعتك من ثمره قبلها ما لا يطعم احد احدا. و انها وقتك بسمعها و بصرها و يدها و رجلها وشعرها و بشرها و جميع جوارها مستبشره بذلك فرحه مؤآبله لما فيه مكروها و المهار و ثقلها و غمها حتى دفعتها عنك سد الهدره و اخرجتك الى الارض فرضيت ان تشبع و تجوع فرضيت ان تشبع تجوع هي و تكسك و تعرى و ترورك و تظما و تظللک و تضحي و تنعمك ببؤ سها بالنوم بارقتها و كان بطنها لك و عاء، و حجرها لك حواى و ثديها لك سقاء و نفسها لك وقاء، تبشر حر الدنيا و بردها لك و دونك، فتشكرها على قدر ذلك و لا تقدر عله الا بعون الله و توفقه. و اما

٤٧٥- و اما حق و لدك فتعلم انه منك و مضاف اليك فى عاجل الدنيا بخيره و شره و انك مسؤول عما و ليته من حسن الادب و الدلاله على ربه و المعونه عليك فيه و احمدالله و اشكره على قدر ذلك و لا قوه الا بالله

٤٧٦- و اما حق اخيك فتعلم انه يدك التى تبسطها و ظهرک الذى تلتجى، اليه و عزك الذى تعتمد عليه قوتك التى تصول بها فلا تتخذة سلاحا على معصيه الله و لا عده للظلم بحق الله و

لا تدع نصرته عل بنفسه و معتته على عدوه والحول بينه و بين شياطينه و تاءديه النصيحه اليه و الاقبال عليه فى الله فان انقاد لبربه و احسن الاجابه و الا فليكن الله اثر عندك و اكرم عليك منه.

٤٧٧- و ام حق امنعم عليك بالاء فان تعلم انه انفق فيك ماله و اخرجك من ذل الرق و وحشته الى عز الحزبه و انسها و اطلقك من اسر الملكد و فك عنك حلق العبيديه و اوجدك رايحه العز و اخرجك من سجن القهر و دفع عنك العسر و بسط كل بلسان الانصاف و اباحك الدنيا كلها فملكك نفسك و حل اسرك و فرغمك لعباده، ربك و احتمال بذلك التقصير فى ماله. فتعلم انه اولى الخلق بك بعد اولى رحمك فى حياتك و موتك و احق الخق بنصرك و معونتك و مكانتتك فى ذات الله، علا توثر عليه نفسك ما احتاج اليك.

٤٧٨- و اما حق مولاك الجاربه عليه نعمتك فادن تعلم ان الله جعلك حاميه عليه و واقيه و ناصر ماعقلا و جملة لك و سيله و سببا بنك و بينه فبا الحرى ان يحجبك عن النار فيكون فى ذلك ثواب منه فى الجل و بحكم لك بميراثه فى العاجل اذالم يكن له رحم مكافاه لمانفقته من مالك عليه و قمت به من حقه بعد انفاق مالك فان لم تقم بحقه خيف فليك ان لا يطيب لك ميراثه و لا قوه الا بالله.

٤٧٩- و اما حق المعروف عليك فادن تشكره و تذكر معروفه و تنشر له مقاله الحسنه و تخلص له الدعاء. فيما بينك و بين الله سبحانه فانك اذا فعلت ذلك كنت قد شكرته سر و علانيه ثم

ان امکن مکافاتہ. بالفعل کافاتہ و الا کنت مرصد له موطننا نفسک علیہا.

۵۹۸ تا ۴۸۰

۴۸۰- و اما حق الموددن فاءن تعلم انه مذکرک بربک و داعیک الی حظک و افل اعوانک علی قضا الفریضہ الی افترضہا اللہ علیک عتشرکہ علی ذلک للمحسن الیک. و ان کنت فی بیتک متہما لذلک، لم تکن فی امر متہما و علم، انه نعمہ من اللہ علیک لاشک فیہا فاءحین صحبہ نعمہ اللہ بحمداللہ علیہا علی کل حال و الا قوہ الا باللہ.

۴۸۱- و اما حق امامک فی صلاتک فان تعلم انه قد تقلد السفارہ فیما بینک و بین اللہ و الوفادہ الی ربک و تکلم عنک و لم تتکلم عنہ و دعالک تدع له و طلب فیک و لم تطلب و لم تطلب فیہ و کفاک ہم القام بین یدی اللہ و المساء له له فیک. و لم تکفہ ذلک فاءن کان فی شیء من ذلک تقصیر کان بھدونک و ان کان اثما لم تکن شریکہ فیہ ولم علیک فضل، فوقی نفسک بنفسہ ووقی صلاتک تطلاتہ، فتشکر له علی ذلک و لا حول و لا قوہ الا باللہ.

۴۸۲- و اما حق الجلیس فاءن تلین له کنفک و تطیب له جانبک و نتصفہ فی مجارہ اللفظ و لا تغرق فی نزع الحظ اذا الحظت و تقصد فی اللفظ افھامہ اذا لفظت و ان کنت الجلیس الیہ کنت فی القیام عنہ بالخیار و ان کان الجالس الیک کان بالخیار و ال تقوم الا باذنه و لا قوہ الا باللہ.

۴۸۳- و اما حق الجار فحفظہ غائبا و کرامتہ شاہدا و نصرتہ فی الحالین جمیعا، لا تتبع له عورہ و لا تبحت له عن

سوء لتعرفها، فان عرفتها منه هن غير اراده منك و لا تكلف كنت لا علمت حصنا و ستر استيرا لوبحث الاسنه عنه نعمه تقبل
عثرته و تغفر زلته. و لا- تذخير حلمك عنه اذا جهل عليك و ال تخرج ان تكون لما به ترد عنه لسان الشثيمه و ترد عنه لسان
الشثيمه و تبطل فيه كيد حامل انصيه و تعاشره معاشره كريمه و لا حول و لا قوه الا بالله.

٤٨٤- و اما حق المستشار فان حضر ك له وجه راءى جهدت له فى النصيح ه و اشرت عليه بما تعلم انك لو كنت مكانه عملت
به و ذلك ليكن منك فى رحمه و لين، فان اللين يونس الوحشه و ان الغلظ يوحش موضع الانس و: لم يححرك له راءى عرف
له من تنق برايه و ترضى به لنفسك دالله عليه و ارشدته اليه فكنت لم تاءله خيرا و لم تدخره نصحار و لا حول و لا قوه الا بالله.

٤٨٥- و اما حق المشير عليك فلا- تتهمه فيما لا يوافقك عليه من راءيه اذا اشار عليك فانما هى الاراء و تصرف الناس فيها و
اختلاغهم فكن عليه فى راءيه بالخير اذا تهمت راءيه، فاما تهتمه راءيه و حسن وجه مشورته، فاذا عندك ممن نستحف المشاوره
و لا تدع شكره على ما بدا لك من اشخاص راءيه و حسن وجه مشورته، فاذا وافقك حمد، الله و قبلت ذلك مناخيك بالشكر
و الارصاد بالمكافاه فيث مثلها فزع لايك و لا قوه الا بالله.

٤٨٦- و اما حق المستنصح فان حقه ان تودى اليه النصيحه على الحق الذى ترى له انه يحمل و تخرج المخرج الذى يلين على
ماسمعه. و

تكلّمه من الكلام بما يطيقه عقله فان لكل عقل طبقه من الكلام يعرفه و يجتبيه و ليكن مذهبك الرحمه و لا قوه الا بالله

٤٨٧- و اما حق الناصح فاءن تلين له جناحك ثم تشرّب له قلبك و تفتح له سمعك حتى تفهم عنه نصيحته ثم تنظر فيها فان كان و قق فيها للصواب حمدت اله على ذلك و قبلت منه و عرفت له نصيحته و ان لم يكن و قق لها فيها رحمته و لم تتهمه و علمت انه لم ءلك نصحا الا انه اخطا ان يكون عندك مستحقا للتهمه فلا تعبا بشى ء من امره على كل حال و لا قوه الا بالله.

٤٨٨- و اما حق الكبير فان حقد توقيير سنه و اجلال اسلامه اذا كان من اهل لفضل فى الاسلام بتقديمه فيه و ترك مقابله عند الحصام و لا تسبقه الى طريق و لا تومه فى طريق و لا تستجهله و ان جهل عليك تحملت و اكرمه بحق اسلامه مع سنه فانما حق السن بقدر الاسلام و لا قوه الا بالله.

٤٨٩- و اما حق الصغير فرحمته و تثقيفه و تعليمه و العفو عنه و الستر عليه و الرفق به و المعونه له و الستر عل جرائر حدائته فاءنه سبب و المداراه له و ترك مماحكنه فان رلك ادنى لرشده.

٤٩٠- و اما حق السائل فاعطاوه اذا تقينت صدقه و قدرت على سد حاجته و الدعاء له فيما نزل به و المعاونه له على طلبته و ان شككت فى صدقه و سبقت اليه التهمه له و لم تعز على ذلك لم تاءمن ان يكون من كيد الشيطان اراد يصدك عن حظك و يحول بينك

و بين التقرب الى ربك فتركته بستره و رددته ردا جميلا و ان غلبت نفسك في امره و اعطيته على ما عرض في نفسك منه. فان ذلك من زم الامور

٤٩١- و اما حق المسوول فحقها اعطى قبل منه ما اعطى بالشكر له و المعرفه لفضله و طلب وجه العذر فيمعه و حسن به الظن و اعلم انه منع ماله منع و ان ليس التثريب في ماله و ان كان ظالما فاءن الانسان لضلوم كفار.

٤٩٢- و اما حق من سر ك الله به و على يديه. فان كان تعمدها لك حمدت الله الا ثم شكرته على ذلك بقدره في موضع الجزاء و كافاتة على فضل الابتداء و ارصدت له المكافاه، ان لن يكن تعمدها حمدت الله و شكرته و علمت انه منه، توحدك بها و احببت هذا اذا كان سببا من اسباب نعم الله عليك و ترجو له بعد ذلك خيرا، فان اسباب التعم بركه حيث ما كانت و ان كان لم يتعمد و لا قوه الا بالله.

٤٩٣- و اما حق من ساك القضاء على يديه بقول او فعل فان كان تعمدها كان العفو اولى بك لما فيه له من القم بك لما فيه له من القم و حسن الاذب مع كثير امصاله من الخلق. فان الله يهول: و لمن نتصر بعد ظلمه فاولئك ما عليهم من سبيل - الى قوله - من عزم الامور و قال عز وجل: و ان عاقبتهم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به و لئن صبرتم لهو خير للصابرين هذا في العمد فان لم يكن عمدل لم تظلمه بتعمد الانتصار منه فنكون قد: كافاتة في تعمد على خطأ. و رفقت به و رددته! لطف ما تقدر عليه و لا قوه الا

بِالله.

۴۹۴- و اما حق اهل ملتک عامه فاضمار السلامه و نشر جناح الرحمه و الرفق بمسيئهم و تاءلفهم و استصلاحهم شکر محسنهم الى نفسه و اليک ف. ن احسانه الى نفسه احسانه اليک اذا كف عنک اذاه و کفاک موونته و حبس عنک نفسه فعمهم جميعا بدعوتک و انصرهم جميعا بنصرتک و انزلتهم جميعا منکک منازلهم، کبيرهم بمنزله لاوالد و صغیرهم بمنزله الولد و اوسطهم بمنزله الاخيه. فمن اتاک تعاهدته بلطف و رحمه وصل اخاک بما يجب للاخ على اخيه.

۴۹۵- و اما حف اهل الذمه فالحکمک يهمن تقبل منهم ما قبل الله و تفي بما جعل الله لهم من ذمته و عهده و تکلمهم اليه فيما طلبوا من انفسهم و اجبروا عليه و تحکم فيهم بما حکم الله به على نفسک فيما جرى بينک من معامله و ليک بينک و بين ظلمهم من رعايه ذمه الله والوفاء بعهده. و عهد رسول الله صلى الله على آله فانه بلغنا انه قال: من ظلم معهد کنت خمسه فاتق الله و لا حول و لا قوه الا بالله

۴۹۶- فهذه خمسون حقا محيطا بک لا تخرج منا في حال من الاحوال يجب عليك رعابتهاو العمل في تاءديتها و الاستعانتها بالله جل ثناوه على ذلك و لا حول و لا قوه الا بالله و الحمد لله رب العالمين.

۴۹۷- رک شد الازار في حط الاوزار عن زوار المزار ۲۸۸؛ زندگانی علی بن الحسین ۱۹۳؛ رهنمایی گنجینه قرآنی بیانی ۱۰-

۱۱

۴۹۸- این حدیق از متوکل بن هارون نقل شده و در اول صحیفه ضبط گردیده است.

۴۹۹- مقدمه صحیفه سجادیه به قلم مرحوم مشکوه.

۵۰۰- الذریعه ۱۵/۱۹

۵۰۱- الذریعه ۱۵/۱۸-۲۰

۵۰۲- الذریعه ۱۳/۱۲۸۱-۱۳۲۷

۵۰۳- الذریعه:

جلد ۱۳/۳۴۵-۳۹۵؛ ترجمه و شرح صحیفه کامله، علامه میرزا ابوالحسین شعرانی، ۱۲-۱۴.

۵۰۴- مقدمه صحیفه سجادیه، سید محمد مشکوه.

۵۰۵- الذریعه ۱۵/۱۸

۵۰۶- شرح صحیفه سجادیه، سید محمد باقر داماد ۴۵.

۵۰۷- مستدرک الوسایل ۳/۸۳۸

۵۰۸- رهد ۳۹

۵۰۹- دعای ۱ بخش ۱۰

۵۱۰- ۶/۲۱

۵۱۱- ۲/۲۲

۵۱۲- ۴۷/۱۴

۵۱۳- ۴۷/۲۰

۵۱۴- ۴۷/۷۲

۵۱۵- ۶/۲۱

۵۱۶- ۳۷/۷ او

۵۱۷- ۱۶/۸

۵۱۸- ۱۶/۱۰

۵۱۹- ۵۲/۱

۵۲۰- ۲/۱

۵۲۱- ۱/۱۸

۵۲۲- ۳۲/۱/۳

۱۳/۱۱، ۱۲ - ۵۲۳

۳۲/۷ - ۵۲۴

۴/۲ - ۵۲۵

۱۷/۱۵ - ۵۲۶

۴/۸.۳ - ۵۲۷

۴۲/۸ - ۵۲۸

۴۲/۱ - ۵۲۹

۴۲/۳ - ۵۳۰

۴۲/۵ - ۵۳۱

۴۲/۵ - ۵۳۲

۴۲/۶ - ۵۳۳

۴۲/۸ - ۵۳۴

۴۷/۵۶ - ۵۳۵

۵۳۶ - همان مدر؟

۴۷/۶۶ - ۵۳۷

۴۷/۶۲ - ۵۳۸

۴۷/۶۳ - ۵۳۹

۴۷/۱۳۲ - ۵۴۰ - ۵۳

۶۷/۵۶ - ۵۴۱

۱/۲۳ - ۵۴۲

۴۶/۲۱ - ۵۴۳

۱۱/۴ - ۵۴۴

۱/۶-۷ - ۵۴۵

۳۷/۸ - ۵۴۶

۴۸/۱۵ - ۵۴۷

۴۶/۱۶ - ۵۴۸

۶۴/۱۷ - ۵۴۹

۱۰۹ ط - ۵۵۰

۲۱/۴-۶ - ۵۵۱

۲۴/۱۸ - ۵۵۲

۴۸/۶ - ۵۵۳

۲۴/۱۵ - ۵۵۴

۳۱/۳۰ - ۵۵۵

۳۲/۲۳-۲۶ - ۵۵۶

۹/۵ - ۵۵۷

۶/۵-۷ - ۵۵۸

۵/۱۵ - ۵۵۹

۵/۱۵ - ۵۶۰

۱۷/۴ - ۵۶۱

۱۲/۱۱ - ۵۶۲

٩/٢ - ٥٦٣

٣٧/٩ - ٥٦٤

١/٨ - ٥٦٥

١/٩ - ٥٦٦

٢٠/١٠ - ٥٦٧

١٢ و ١١ / ٢٢ - ٥٦٨

٢ و ١ / ٢٠ - ٥٦٩

١١٣ / ٢٧ - ٥٧٠

٢٦ / ٢٠ - ٥٧١

٥ و ٢ / ٣٥ - ٥٧٢

٢/٣ و ٢ - ٥٧٣

٢٧/١٢٧ - ٥٧٤

٢٢/١٦ - ٥٧٥

٢٢/١٠ - ٥٧٦

٨/٢ - ٥ - ٥٧٧

٦/١٨ - ٥٧٨

٣٩/١ - ٥٧٩

٢٠/١٣ - ٥٨٠

٢٩/١٢ - ٥٨١

٢٩/٧ - ٥٨٢

۸/۲ - ۵۸۳

۲۵/۷ - ۵۸۴

پ ۲۵۱/۸ - ۵۸۵

۴۷/۵۶ - ۵۸۶

۴۸/۹ - ۵۸۷

۶/۱۸ - ۵۸۸

پ ۳۸/۱ - ۵۸۹

۴۷/۱۳۱-۱۳۲ - ۵۹۰

۳۸/۱ - ۵۹۱

۴۷/۱۳۱-۱۳۲ - ۵۹۲

۲۷/۱-۲ - ۵۹۳

۲۷/۱-۲ - ۵۹۴

۲۷/۱۳ - ۵۹۵

۱/۳۰ - ۵۹۶

۲۷/۱۵ - ۵۹۷

۲۷/۷ - ۵۹۸

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

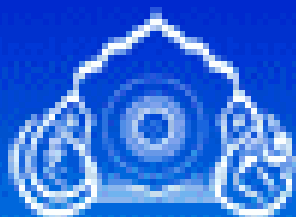
ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹